

اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران



به کوشش خسرو شاکری
جلد سوم

اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران

جلد سوم

اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران

جلد سوم

اسناد پراکنده از اولین هسته‌های سوسیال دموکراسی تا...

فهرست مطالب

۱۱	شرحی در باب چاپ‌های پیشین و روش کار چاپ حاضر
۱۷	مقدمه تنظیم‌کننده
۱۹	مقدمه بر چاپ دوم
۲۱	نظامنامه جمعیت اجتماعيون اتحاديون ايران (سوسیالیست اونیفیه)
۵۱	نظامنامه تشکیلات فرقه اشتراکیون ایران (گیلان)
۶۵	جنبش انقلابی در خاورزمین (ایران)، از مجله کمینترن
۶۷	سخنرانی آقازاده در سومین کنگره کمینترن
۷۱	سخنرانی شرقی در ششمین کنگره کمینترن
۷۹	درباره حجازی، کارگر شهید
۸۳	قانون چیست و چگونه به وجود آمد؟، احمد قاسمی
۸۷	حزب سوسیالیست چه می‌گوید؟، ابوالفضل لسانی
۹۱	سیاست ما، دکتر رضا رادمنش
۹۷	خصوصیات مبارزات اجتماعی در شرایط امروزی ایران، حسین ملک
۱۱۱	تحلیلی از جریان دومین کنگره حزبی و کارهایی که این کنگره انجام داده است، احسان طبری
۱۲۱	در سرایش انشعاب، احمد قاسمی
۱۳۱	جمع‌بندی تجارب گذشته، احسان طبری

- ۱۴۱ بیوگرافی عبدالصمد کامبخش
- ۱۴۷ بیوگرافی دکتر رضا رادمنش
- ۱۵۱ سری مقالات آذیر (روزنامه جعفر پیشه‌وری)
- ۱۵۲ چه خواهیم نوشت؟
- ۱۵۵ چه خواهیم نوشت؟
- ۱۵۷ یک سال مبارزه، چه کردیم و چه نوشتیم؟
- ۱۶۴ تاریخچه حزب عدالت
- ۱۶۴ خوب بود اسم دیگر پیدا می‌کردند
- ۱۶۶ نخستین تشکیلات عدالت
- ۱۶۸ هدف عدالت
- ۱۶۹ هدف عدالت
- ۱۷۱ آری، ما پاتریوت (میهن‌پرست) هستیم
- ۱۷۴ سرگذشت من، جعفر پیشه‌وری
- ۱۸۱ پیشه‌وری کیست؟
- ۱۸۴ پیشه‌وری کاندید تبریز است
- ۱۸۵ ما و احزاب سیاسی
- ۱۸۸ خبر قتل دکتر ارانی
- ۱۹۰ درباره رهبر و رهبری

- ۱۹۳ درباره بعضی مدعیان پُرمدعای رهبری
- ۱۹۸ ما چه می‌گوییم، ملت چه می‌خواهد؟
- ۲۰۲ ما چه می‌گوییم، ملت چه می‌خواهد؟
- ۲۰۷ ما چه می‌گوییم، ملت چه می‌خواهد؟
- ۲۱۲ انجمن‌های ایالتی و ولایتی، بُرنده‌ترین سلاح مبارزه با افکار تجزیه‌طلبی،
کریم کشاورز
- ۲۱۵ فوت روزولت
- ۲۱۹ درباره مرگ حضرت علی، رهبر
- ۲۲۳ برخورد عقاید و آرا: حزب توده چه می‌گفت و چه می‌کرد؟ جبهه ملی
چه کرد و چه باید بکند؟
- ۲۲۴ مقدمه نویسنده بر مجموعه مقالات: پس از یک‌صد سال، شبخ دیگری
اروپا و دنیا را فرا گرفته
- ۲۳۴ چرا سران حزب توده مبالغه در نیرومندبودن استعمار کرده‌اند؟
- ۲۳۷ چرا سران توده در زمان اقتدار خود برای الغای امتیاز نفت اقدام نکردند؟
- ۲۴۰ رهبری حزب توده چرا مبارزه برای الغای امتیاز نفت جنوب نکرد و
مبارزه برای دادن امتیاز به شوروی کرد؟
- ۲۴۳ رهبران حزب توده آنچه را که برای دیگران جبر تاریخی است برای ما
سرنوشت جبری تلقی می‌کنند
- ۲۴۶ خدمت حزب توده و خیانت سران آن، هم به ملت و هم به حزب توده

- ۲۵۰ تحول اجتماعی ضروری ایران را، در مناسب‌ترین تاریخ، رهبران توده فدای امنیت پشت جبهه و سایر منافع فرعی بیگانگان کردند
- ۲۵۳ آنچه رهبران حزب توده می‌توانستند بکنند و نکردند و آنچه کردند
- ۲۵۶ فداکردن منافع اساسی ایران از طرف رهبران حزب توده، برای منافع جزئی و گاهی خیالی بیگانگان، پس از جنگ نیز ادامه پیدا کرد
- ۲۵۹ بزرگ‌ترین عیب رهبران حزب توده
- ۲۶۲ تقاضای امتیاز نفت شمال مطابق تعریف لنین یک عمل استعماری است
- ۲۶۵ روش مطالبه نفت شمال ایران روش سوسیالیستی یا روش استعماری بود؟
- ۲۶۸ بزرگ‌ترین خدمت و خیانت: خدمت به بیگانگان، خیانت به ملت ایران
- ۲۷۱ اخلاق فرقه دموکرات آذربایجان به سیاست منطقه نفوذ رجعت کرده بود
- ۲۷۳ اعتبارنامه پیشه‌وری
- ۲۷۶ دشمنی فرقه با عناصر روشنفکر و مرفقی حزب توده
- ۲۷۹ مکانیسمی که از مؤمن مزدور می‌سازد
- ۲۸۲ یکی از همکاران نزدیک پیشه‌وری
- ۲۸۴ ژنرال مارکوس و پیشه‌وری و رهبران توده و مقدونیه و آذربایجان
- ۲۸۷ فرقه خلق الساعه دموکرات و پیدایش آن به ضرر نهضت زحمت‌کشان ایران و برای منافع یک دولت بیگانه بود، که بالاخره آن دولت هم از آن ضرر برد

- ۲۹۰ رهبران توده، در قسمتی از شمال و جنوب، سازمان حزبی نداشتند و به وجود شورای متحده، که جنبه بین‌المللی داشت، قناعت ورزیده و از لحاظ حزبی تقسیم ایران به منطقه نفوذ را شناخته بودند
- ۲۹۳ فکر بین‌المللی در خدمت یک ملت
- ۲۹۷ موفقیت جبهه ملی
- ۳۰۲ از شرایط بقا و موفقیت بیشتر جبهه ملی
- ۳۰۶ «نه سال حرف»: مرحله‌ای که در آن اختلاف تحول و انقلاب از بین می‌رود
- ۳۰۹ مرحله تاریخ کنونی، در ارتباط با گذشته و در انتظار آینده
- ۳۱۳ اهمیت نهضت کارگری در سیر تکاملی تاریخ بشر
- ۳۱۷ دو راه حل برای مشکل کشاورزی
- ۳۲۱ وظیفه تاریخی جبهه ملت
- ۳۲۳ [حزب زحمت‌کشان]
- ۳۲۴ ساختمان طبقاتی جامعه ملی و بین‌المللی
- ۳۲۸ دو درس که از صنعت نفت جنوب آموختیم
- ۳۳۳ آیا حزب زحمت‌کشان یک حزب ملی است؟
- ۳۳۷ ملی و بین‌المللی
- ۳۴۱ اهمیت انقلاب صنعتی در پیدایش نهضت و تئوری مبارزه پیشرو
- ۳۴۶ نیروی سوم چیست؟

- ۳۵۹ آیا جبهه ملی ناسیونالیست است؟ و آیا حزب توده انترناسیونالیست است؟
- ۳۶۴ حزب توده انترناسیونالیست نیست، بلکه آلت دست ناسیونالیست‌های بیگانه است
- ۳۶۹ بخشنامه: به کلیه واحدهای حزبی ما در مهاجرت
- ۳۷۳ مبارزه در درون حزب و سانترالیسم دموکراتیک
- ۳۸۷ نفت، [از نشریه] بیداری ما
- ۳۹۳ بیانیه جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران، ۱۳۳۹
- ۴۱۹ نامه سرگشاده به جناب آقای نخست‌وزیر
- ۴۲۹ جنبش انقلابی در شرق: جنبش ملی و انقلابی در ایران، ۱۹۱۹-۱۹۲۰ (خاطرات احسان‌الله‌خان)
- ۴۵۵ انقلاب روس و ایران، ویکتور سرژ

شرحی در باب چاپ‌های پیشین و روش کار چاپ حاضر

اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال‌دموکراسی و کمونیستی ایران سال‌ها پیش به کوشش مرحوم خسرو شاکری در ۲۳ جلد گردآوری و منتشر شده است. از عنوان انگلیسی جلد اول^۱ پیداست که اسناد مربوط به سال‌های ۱۹۰۳ تا ۱۹۶۳ میلادی است. لازم است در ابتدا، بنا بر اطلاعاتی که از مقدمه‌ها، پیشگفتارها، درآمدها و سرسخن‌های نسخه‌های موجود در دست داریم، تاریخچه‌ای از روند انتشار اولیه اسناد ارائه کنیم تا بعد به ضرورت انتشار چاپ حاضر برسیم.

نخستین چاپ از جلد اول در سال ۱۹۷۰ (۱۳۴۸-۱۳۴۹ شمسی) منتشر شد. در فاصله سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۴ شاکری (با نام مستعار بزرگ. د.) در بنگاه انتشارات مزدک^۲ در فلورانس ایتالیا چهار جلد اول اسناد را به چاپ رساند. او در سال ۱۹۷۴ ویراست دوم جلد اول را منتشر کرد، چراکه ویراست نخست این جلد «متأسفانه از نظر چاپی معیوب بود و به همین دلیل بسیاری از نسخ آن به دور افکنده شد». بنا بر «یادنامه» ای که در ابتدای جلد پنجم به تاریخ بهمن ۱۳۵۴ آمده، نگارش و ویرایش برخی جلد‌های اسناد (مثلاً جلد‌های دوم، پنجم و هجدهم) و رساندن نسخه‌های آن به خسرو شاکری برای چاپ به همت مصطفی شجاعیان (رفیق «سرخ») و برخی دیگر از مارکسیست‌های داخل کشور انجام شده است.^۳ دور اول چاپ اسناد به شش جلد اول محدود می‌شود؛ جلد ششم در سال ۱۳۵۵ منتشر شده است. در دهه ۱۳۶۰ شاکری انتشارات پادزهر را در پاریس راه‌اندازی کرد و باقی جلد‌ها را در این نشر و انتشارات مزدک به چاپ رساند. گویا قبل از آن، در سال ۱۳۵۹ (۱۹۸۰)، شاکری قراردادی با انتشارات مازیار در تهران می‌بندد که جلد‌های دیگر در این انتشارات به چاپ

1. Historical Documents: The Workers', Social-Democratic and Communist Movement in Iran (1903-1963).

2. Mazdak

۳. گویا مصطفی شجاعیان، در اثنای تدارک ارسال نوشته‌هایش برای نشر مزدک، در شانزدهم بهمن ۱۳۵۴ با یک مأمور شهربانی درگیر می‌شود و با خوردن قرص سیانور به زندگی خود پایان می‌دهد.

برسد، اما از «توضیح» ابتدای جلد هشتم (شرح اختلاف شاکری با انتشارات مازیار بر سر چاپ جلد هشتم) پیداست که چاپ جلد هشتم شش سال به تعویق می‌افتد و شاکری آن را در سال ۱۹۸۶ در نشر پادزهر^۱ منتشر می‌کند. ناگفته نماند که چند جلد از ۲۳ جلد اسناد به آثار آوتیس سلطان‌زاده اختصاص دارد. اختلاف شاکری با انتشارات مازیار به ترجمه دوباره مجموعه دوم از آثار سلطان‌زاده در جلد هشتم منجر می‌شود. در مقدمه جلد‌های مختلف اسناد توضیحات مفصل‌تری درباره نحوه انتشار اسناد و نیز اسامی کسان دیگری که در ترجمه برخی اسناد از زبان‌های دیگر و انتشار مجموعه یاری رسانده‌اند خواهید یافت. شاکری در مقدمه جلد نهم توضیحاتی در مورد انتشار هشت جلد اول ارائه می‌کند، از جمله اینکه:

جلدهای یکم تا هفتم اسناد تاریخی در تبعید اول (عصر پهلوی) منتشر شدند. سپس جلد‌های یکم تا ششم در ماه‌های آخر سلطنت پهلوی و ماه‌های آغازین حکومت اسلامی ... در ایران تجدید چاپ شدند، و آن هم در چند چاپ مختلف.

تجدید چاپ جلد هفتم به تعویق افتاد و سرانجام انتشار این جلد و جلد هشتم در ایران میسر نشد. بنا به گفته شاکری، کمبود بودجه و افق تاریک علاقه به کار تحقیقی مانع انتشار گسترده جلد‌های بعدی مجموعه می‌شود و دست‌اندرکاران جلد‌های بعدی را، هرکدام در پنجاه نسخه، پراکنده می‌کنند. جلد‌های بعدی عمدتاً در انتشارات پادزهر و نشر مزدک و شماری هم در ایران (مثلاً انتشارات رواق) چاپ می‌شوند و برخی به چاپ چهارم هم می‌رسند. شماری از جلد‌ها را نیز نشر علم در سال‌های ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ در مجموعه‌ای به نام «در شناخت ایران» دوباره منتشر کرده است (البته نام اصلی اثر، اسناد تاریخی جنبش کارگری...، در این چاپ‌ها هم حفظ شده است). درضمن برخی

1. Antidote

البته در شناسنامه کتاب‌ها بعد از نام نشر پادزهر نام شهر «تهران» آمده است، اما گویا این نشر در پاریس دایر بوده است.

از جلدها به زبان‌های انگلیسی، فرانسه و آلمانی هم منتشر شده‌اند. موضوع‌های عمدهٔ جلدهای مختلف مجموعه به شرح زیر است:

- جلد ۱: سوسیال‌دموکراسی، حزب کمونیست، حزب توده و نهضت جنگل
- جلد ۲: تحلیلی از خط‌مشی سیاسی حزب تودهٔ ایران (۲)
- جلد ۳: سوسیال‌دموکراسی، حزب کمونیست، حزب توده و حزب زحمت‌کشان
- جلد ۴: آثار آوتیس سلطان‌زاده (۱) و مقدمه‌ای در معرفی او
- جلد ۵: تحلیلی از خط‌مشی سیاسی حزب تودهٔ ایران (۱)
- جلد ۶: اسناد نایاب دیگری از حزب کمونیست و سوسیال‌دموکراسی
- جلد ۷: تجدید چاپ ۵۹ شماره از روزنامهٔ حقیقت
- جلد ۸: آثار آوتیس سلطان‌زاده (۲)
- جلد ۹: اسناد دیگری از حزب کمونیست ایران
- جلد ۱۰: تحلیلی از جامعهٔ سوسیالیست‌های ایران
- جلد ۱۱: اسناد جنبش سندیکایی ایران و تاریخ پیدایش جشن اول ماه مه
- جلد ۱۲: اسنادی مخفی از حزب توده در دوران مصدق
- جلد ۱۳: اسنادی از سوسیال‌دموکراسی، نهضت جنگل و نهضت کردستان
- جلد ۱۴: آثار تقی ارانی (۱) با مقدمه‌ای در معرفی او
- جلد ۱۵: آثار تقی ارانی (۲) با اضافات و شرحی در مورد گروه ۵۳ نفر
- جلد ۱۶: مقالاتی از روزنامه‌های حقیقت و کار
- جلد ۱۷: کارنامهٔ مصدق و حزب توده (این جلد نخست در دو مجلد و در چاپ‌های بعدی در یک مجلد منتشر شد.)
- جلد ۱۸: اسنادی از جنبش کمونیستی نوین پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲
- جلد ۱۹: سوسیال‌دموکراسی و انقلاب
- جلد ۲۰: آثار آوتیس سلطان‌زاده (۳)
- جلد ۲۱: شماره‌هایی از روزنامهٔ پیکار و مجلهٔ ستارهٔ سرخ

جلد ۲۲: شماره‌هایی از روزنامه پیکار و مجله ستاره سرخ و اسنادی از فرقه جمهوری انقلابی ایران

جلد ۲۳: شماره‌های دیگری از پیکار، بیرق عدالت، ایران سرخ، بیرق انقلاب و...^۱

در باب چرایی و ویرایش و انتشار دوباره این سلسله اسناد باید بگوییم نسخه‌های مجلدات یادشده امروزه کمیاب و چه بسا، برای عموم مردم، نایابند. اندک نسخه‌هایی هم که در دسترسند، چه در شکل کتاب و چه در شکل فایل الکترونیکی، به دلیل اشتباهات تایپی، ریز بودن فونت‌ها، جافتادگی‌های فراوان در عبارات و... پاره‌ای تقریباً ناخوانا و پاره‌ای سخت‌خوانند. لذا حدوداً پنج سال قبل تصمیم گرفتیم با کمک دوستان عزیزی اسناد را گردآوری و منتشر کنیم. تا جایی هم پیش رفتیم، اما بنا به دلایلی کار پس از انتشار سه جلد نخست متوقف شد. حال دوباره شرایطی مهیا شده است تا تمامی جلد‌ها را با کیفیتی بهتر از نو تایپ و ویرایش و در قالبی درخور ارائه کنیم.

از آنجاکه هر کار دیگری بر روی اسناد در وهله اول نیازمند وجود چاپی منقح از متن آنهاست، ترتیب جلد‌ها و ترتیب مطالب هر جلد را عوض نکرده‌ایم. بنابراین در ویرایش متن اصل اولیه مان این بود که اسناد بی‌کم‌وکاست و دقیقاً مطابق چاپ‌های قبلی منتشر شود. حتی الامکان در متن دست نبرده‌ایم، حتی به‌خاطر روان کردن جمله یا پرهیز از تکرار و...، چراکه می‌بایست «سندیت» متن‌ها محفوظ می‌ماند.

تغییرات اندک در متن، در سطح کلمه، عبارت و جمله، بیشتر به دلیل ناخوانا بودن متن بوده است و ضروری. در این موارد هم تا جایی که توانسته‌ایم از طریق قرارداد عباراتی داخل قلاب یا نوشته‌هایی در پانویس توضیحاتی ارائه کرده‌ایم. بهتر است همین جا این را هم بگوییم که غالب مطالبی که شاکری در توضیح برخی موارد در پانویس یا داخل پرانتز آورده است با نام مستعار او «بزرگ»

۱. درضمن هنوز نتوانسته‌ایم جلد‌های ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۱۶ و ۱۷ را پیدا کنیم. امیدواریم حین تهیه جلد‌های دیگر آنها را هم بیابیم.

د.» یا عنوان «ویراستار» از مواردی که ما افزوده‌ایم متمایز است. پاراگراف‌بندی متن کاملاً منطبق با متن مبناست، مگر در مواردی که به‌روشنی قابل حدس است عبارتی در ادامه عبارت دیگر بوده است، اما در متن به پاراگراف بعد منتقل شده است، یا در مورد عباراتی که به اشتباه پشت سر هم آمده بودند، و از این رو تغییر ندادن پاراگراف‌بندی به محتوا لطمه می‌زد. روی هم رفته کار اصلی ویرایش متن در جدانویسی حرف‌هایی مثل «به» و «را» و «که» (که در رسم الخط قدیم معمولاً به کلمه بعد یا قبل از خود می‌چسبیدند)، یکدست کردن فاصله‌ها و نیم‌فاصله‌ها در اسم و فعل و قید و صفت، حذف یا اضافه کردن نشانه‌های سجاوندی، تغییر زمان برخی فعل‌ها برای هماهنگ شدن با افعال دیگری که در جمله وجود دارند و مواردی از این دست خلاصه می‌شود. از آنجاکه کلمات و عباراتی که به متن افزوده‌ایم درون قلاب آمده است، سعی کرده‌ایم حتی الامکان قلاب‌های موجود در متن اصلی را با نشانه‌های دیگری مثل پرانتز جایگزین کنیم. در این موارد نیز آنچه به متن افزوده‌ایم از افزوده‌های خسرو شاکری و نیز از نوشته نویسندگان اسناد متمایز است. در ضمن هر جا نویسنده سند به طریقی (کشیدن خط زیر مطلب، درشت نویسی متن و...) تأکیدی بر بخشی از کلامش گذاشته است آن تأکید را حفظ کرده‌ایم، فقط در برخی موارد با علامت دیگری تأکید را رسانده‌ایم؛ در مورد نکته آخر توضیحی لازم است. برای مثال در چاپ حاضر نام آثار مکتوبی را که در متن ذکر شده‌اند (از قبیل کتاب، مقاله، روزنامه، مجله و...) با فونت ایتالیک نوشته‌ایم، بنابراین اگر احیاناً نویسنده با ایتالیک کردن متن خواسته است تأکیدی بر کلامش بگذارد، ما به جای ایتالیک کردن آن بخش را درشت نوشته‌ایم. عناوین سندها را هم کامل و حتی الامکان نعل به نعل آورده‌ایم، استثنای این مورد جایی است که عنوان اصلی سند با توضیحات اضافه آمده است یا اینکه عنوان سند در فهرست ابتدای جلد و خود سند متفاوت است. توضیح‌های اضافه را (برای نمونه نام روزنامه‌ای که سند نخستین بار در آن چاپ شده است یا نحوه دستیابی به سند و...) با فونت کوچک‌تر زیر عنوان اصلی یا در انتهای سند آورده‌ایم و عنوان اصلی سند را با عنوان مذکور در فهرست یکی

کرده‌ایم. سرانجام فهرست هر جلد را نیز با متن اصلی مطابقت داده و برای جلد‌هایی که فهرست نداشتند فهرستی تهیه کرده‌ایم.

در پایان لازم می‌دانیم از همهٔ دوستان و رفقای عزیزی که از ابتدای کار هریک به سهم و طریقی، و در دوره‌ای، جایی از کار را دست گرفتند نهایت تشکر را داشته باشیم.

ضمناً فایل پی.دی.اف. این جلد را در کانال تلگرامی «[راه](#)» در این آدرس قرار داده‌ایم: <https://t.me/rah19esf>

فایل جلد‌های دیگر نیز پس از ویرایش در همین کانال در دسترس خواهد بود.

بهار ۱۴۰۳

مقدمهٔ تنظیم‌کننده

انتشار جلد سوم اسناد قدم دیگری است در جهت تکمیل مدارکی که برای بررسی و تحقیق در زمینهٔ جنبش کارگری سوسیالیستی و کمونیستی در ایران مورد نیاز قطعی پژوهندگان مبارز است.

در مورد مجلد حاضر چند یادآوری ضروری به نظر می‌رسد:

نخست اینکه اسناد، بنا بر تصمیم قبلی، تا آن‌جا که میسر بوده است از روی نسخ اصلی‌شان به چاپ می‌رسند.

دو دیگر آنکه اسناد حاضر چه در مورد حزب توده، چه نیروی سوم و چه فرقهٔ دموکرات از میان بیش از چندین هزار برگ انتشارات این گروه‌ها برگزیده شده‌اند. ملاک انتخاب اهمیت موضوع است. بسیاری از اسناد دیگر نیز، در عین جالب‌بودنشان، به علل محدودیت‌های فنی و مالی ما امکان چاپ نیافتند. در عین حال هنوز اسناد دیگری موجود است که انتشار آنها به حال جنبش بسیار مفید است. از کسانی که چنین اسنادی را در اختیار دارند دعوت می‌شود آنها را برای چاپ به نشانی مزدک ارسال دارند.

ما امیدواریم که چاپ مجلد سوم در راه شناخت گذشتهٔ جنبش، و لذا روشن‌ساختن راه آیندهٔ انقلاب، مفید واقع گردد.

ضروری است از همهٔ رفقای که در جمع‌آوری و ارسال اسناد منتشره و ترجمهٔ اسناد و تنظیم آن همکاری نمودند سپاسگزاری گردد. بدون چنین همکاری، مزدک نمی‌توانست در این امر مهم توفیق حاصل نماید.

ایتالیا، مهٔ ۱۹۷۲

مقدمه بر چاپ دوم

این کتاب که نخست هشت سال پیش، [در] ۱۳۵۱، یعنی در اوج قدرت سیاه محمدرضا پهلوی منتشر شد با توجه به امکانات محدود ما در آن دوران، به‌رغم کمبودها و نقایص فنی، گامی به پیش به سوی شناخت نهضت کارگری ایران و سازمان‌های مختلف سیاسی آن بود. از آن تاریخ تاکنون اسناد بیشتری به دست آمده‌اند که بسیاری از آنها در ده جلد منتشره در اروپا (هفت جلد به فارسی و سه جلد به زبان‌های اروپایی) به چاپ رسیده‌اند.

با توجه به امکانات بیشتری که اکنون در اختیار ماست، امیدواریم که چاپ بقیه اسناد موجود هرچه زودتر به پایان برسد. امیدواری ما این نیز هست که همه کسانی که چنین اسنادی را در اختیار دارند یا خود آنها را منتشر سازند یا آنها را در اختیار ما بگذارند. آنچه به‌ویژه اهمیت دارد یافتن روزنامه‌ها و اسناد مربوط به دوران رضاخان (نهضت جنگل، سندیکاها، کارگری و حزب کمونیست ایران) است. تعلل [در] در دسترس قرار دادن این اسناد، که نمی‌توان گفت همه‌شان از بین رفته‌اند، کوتاهی در کمک به شناخت گذشته جامعه ایران است و به‌نوعی دستیاری با خانواده پهلوی است که می‌کوشید حتی کوچک‌ترین اثرات مبارزات قشرها و طبقات انقلابی جامعه ایران را از میان بردارد و چنین جلوه‌گر سازد که گویا با هیچ مخالفتی یا نظری انتقادی روبه‌رو نبوده است.

در تجدید چاپ این مجلد تغییرات کوچکی انجام شده است. نخست اینکه در چند مورد اسناد چاپ‌شده در چاپ اول (اروپا ۱۹۷۲) ناقص بودند. ما این اسناد را تکمیل کردیم. دو دیگر اینکه دو سند مربوط به حزب کمونیست ایران (برنامه حداقل حزب کمونیست ایران و مرامنامه حالیه فرقه کمونیست ایران و مقاله حقیقت، اوهام راجع به دوستی امریکا) را حذف کرده‌ایم، زیرا دو سند اول در چاپ دوم جلد اول (منتشره در اروپا)، که در ایران از نو نشر یافته است، با رفع نقایص ملحوظ شده‌اند و نیازی به تکرار ندارند. سند سوم نیز به نوبه خود در چاپ مجلد تکمیل‌شده شماره‌های حقیقت ملحوظ خواهد شد.

نظامنامهٔ جمعیت اجتماعیون اتحادیون ایران (سوسیالیست اونیفیه)^۱

مسلک و نام

۱. این جمعیت برای طرفداری مرام اجتماعی تأسیس شده، به نام اجتماعیون اتحادیون (سوسیالیست اونیفیه) تشکیل می‌شود.
۲. مرامنامهٔ این جمعیت جداگانه طبع و منتشر شده است.
۳. علامت مخصوص این جمعیت عبارت است از هیئت مجموعهٔ پتک، بیل و قلم که خوشهٔ گندم اطراف آن را گرفته باشند، و سه الف متوالی که حروف اول کلمات سه‌گانهٔ اجتماعیون اتحادیون ایران است.

۱. پانویس بر نظامنامهٔ جمعیت اجتماعیون اتحادیون ایران:

پس از منهدم‌شدن حزب دموکرات ایران، که متعاقب شکست محمدعلی‌شاه تأسیس شده بود، و نیز شعبات فرقهٔ اجتماعیون عامیون ایران، فعالیتی در ایران انجام نگرفت تا پیدایش نهضت جنگل به صدارت میرزاکوکچ‌خان. پس از انقلاب اکتبر و تضعیف قدرت ارتجاع در ایران، فعالین پیشین نهضت انقلابی مشروطه مجدداً دست به کوششی زدند؛ از این جمله بودند استاد دهخدا و یارانش. حزب اجتماعیون اتحادیون ایران به همت استاد دهخدا و یارانش تأسیس شد. اما این حزب، به‌رغم آرمان اجتماعی مرفقی بنیان‌گذاران آن، جمعیتی منحصر به روشنفکران باقی ماند و در میان کارگران ایران، که تعدادشان به هر حال زیاد نبود، صاحب اعتبار نشد و همراه با اختناق دوران رضاخانی از صحنهٔ سیاست ایران خارج شد.

این علامت نشانه سه طبقه متحده کارگر، برزگر و متفکر^۱ است که جمعیت سوسیالیست را تشکیل می دهند.

۴. افراد جمعیت همگی رفیق یکدیگر بوده، کتباً و شفاهاً یکدیگر را «رفیق» خطاب خواهند کرد و سایر عناوین کلیه متروک خواهد بود.

تشکیلات

کلیات

۵. مؤسسات جمعیت عبارتست از:

(الف) حوزه رسمی و فنی

(ب) شورای ناحیه

(ج) اجراییه ناحیه

(د) شورای عمومی

(ه) اجراییه مرکزی

(و) شورای عالی و فوق العاده

حوزه رسمی تشکیل می شود اقلاً از هفت نفر رفیق.

حوزه فنی تشکیل می شود از هر عده ای که مناسب و لازم باشد.^۲

شورای ناحیه مرکب است از نمایندگان حوزه های یک ناحیه، اجراییه ناحیه مرکب است از مأمورین شورای ناحیه.

شورای عمومی مرکب است از مبعوثین حوزه های تمام نواحی و نمایندگان ناحیه مرکزی.

اجراییه مرکزی مرکب است از مأمورین شورای عمومی.

۱. انتلکتنل

۲. رجوع به ماده ۸۵

شورای عالی و خصوصی در موقع لزوم از رفقا تشکیل می‌شود.^۱

تشکیلات موقتی

۶. در بدو شروع به تشکیلات ناحیه، همین که به پیروی مرام اجتماعی مصمم و در ایجاد تشکیلات و تبعیت نظامات متفق شدند، فوراً جلسه‌ای در تحت ناظمی مسن‌ترین و منشی‌گری کوچک‌ترین اعضا منعقد ساخته، هیئت مجتمعه خود را اولین حوزه رسمی خواهند شناخت.

تبصره: کلیه جلسه‌های اول تمام هیئت‌های جمعیت، خواه در تشکیلات موقتی یا دائمی، در تحت اداره ناظم و منشی سنی منعقد می‌شود.

۷. وقتی که عده اولین حوزه از هفت نفر تجاوز نمود، به انتخاب هیئت‌عامله، که عبارت از یک نفر ناظم، یک نفر نایب ناظم، یک نفر منشی، یک نفر صندوقدار و یک نفر خطیب است، اقدام خواهند کرد. در صورت لزوم و احتیاج ممکن است چند نفر منشی انتخاب شود.

۸. پس از آنکه عده اعضای حوزه از ۲۱ نفر تجاوز نمود، در تحت نظارت هیئت‌عامله وظایف ذیل را انجام خواهند داد:

اولاً: انتخاب دفتردار

ثانیاً: انتخاب خزانه‌دار

ثالثاً: انتخاب نه نفر مأمورین اجراییه موقتی

رابعاً: انتخاب حوزه تحقیق

۹. حوزه پس از انجام وظایف مذکوره در ماده ۸، به سه قسمت منقسم شده، هر قسمت یک حوزه مستقل تشکیل خواهد داد و بلافاصله اولین جلسه را منعقد ساخته، به انتخاب هیئت‌عامله اقدام خواهند کرد و با شرایط ماده‌های ۳۹، ۴۰ و ۴۱ به ازدیاد اعضا خواهند کوشید.

پس از آن نیز، به طور عموم، هر وقت عده اعضای یک حوزه از ۲۱ نفر تجاوز نمود، خواه در تشکیلات موقتی باشد یا دائمی، در صورتی که مقتضیات حوزه مانع نباشد، حوزه به دو یا چند قسمت منشعب شده، هر قسمت یک حوزه مستقل تشکیل داده، برای ازدیاد عده و تجدید و تقسیم خود خواهند کوشید. راپورت تقسیم حوزه، در صورتی که تقسیم شود، و شرح موانع و اشکالات مانعه، در صورتی که مانعی برای تقسیم باشد، باید به هیئت اجراییه فرستاده شود. در صورتی که دلایل حوزه کافی نباشد، هیئت اجراییه می تواند حوزه را به تقسیم وادار کند.

تبصره ۱. ترتیب فوق در تقسیم و انشعاب حوزه ها موقتاً مجری است و پس از تغییر مقتضیات، شورای عمومی ترتیبی که مناسب باشد برای تقسیم و تعیین حد و عده حوزه ها اتخاذ و اعلام خواهد کرد.

تبصره ۲. حوزه های صنفی از قاعده فوق مستثنا بوده، حد تقسیم آن موکول به رأی حوزه است.

۱۰. مأمورین اجراییه موقتی اولین جلسه هیئت اجراییه را بلافاصله منعقد ساخته، هیئت عامله خود را انتخاب کرده و با تمام قوای ممکنه به ازدیاد حوزه ها قیام خواهند نمود.

۱۱. هیئت اجراییه موقتی ناحیه که در مرکز مملکت تشکیل می شود به نام اجراییه مرکزی انتخاب شده، نسبت به تمام تشکیلات مملکت نظارت داشته، عموم تشکیلات مرکز و ولایات را اداره خواهد نمود. و همچنین دفتردار و خزانه دار ناحیه مرکزی به نام دفتردار کل و خزانه دار کل انتخاب شده، نسبت به تمام تشکیلات مراقبت خواهند داشت.

۱۲. هیئت اجراییه موقتی، تا موقع تجدید انتخابات سال بعد، مداومت به کار خواهد داشت.

تبصره:

۱. عده هیئت عامله اجراییه ها و کلیه هیئت های جمعیت، اعم از موقتی و دائمی، مثل حوزه ها است.

۲. منشی هر حوزه، اعم از تشکیلات موقتی یا دائمی، سمت رابطی حوزه را نیز دارا خواهد بود و در صورت تعدد منشی رفیقی که بدو انتخاب شده دارای سمت مزبوره است.

۳. حوزه‌ها در صورت لزوم می‌توانند مستقلاً یک نفر رابط انتخاب کنند و در آن صورت منشی‌ها از تعهد وظیفه رابطی معاف خواهند بود.

تشکیلات دائمی

۱۳. در آخر هر سال شمسی، کلیه انتخابات جمعیت به موجب اعلامیه هیئت‌های اجراییه تجدید خواهد شد.

انتخاباتی که از طرف حوزه‌ها می‌شود در نیمه برج دلو شروع شده، منتها تا ۱۵ برج حوت خاتمه خواهد یافت.

۱۴. پس از اعلان انتخابات، تمام حوزه‌های نواحی بدو هیئت‌عامله خود را انتخاب نموده، پس از آن به انتخاب نمایندگان شورای ناحیه اقدام کرده، بعد از آن مبعوثین شورای عمومی را انتخاب خواهند نمود.

۱۵. مادام‌که عده رفقای ناحیه از پانصد نفر تجاوز نکرده باشد، حق انتخاب سی نفر نماینده برای شورای ناحیه خواهند داشت و پس از تجاوز از عده مذکوره، با علاوه‌شدن هر پانصد نفر عضو، یک نفر بر عده نمایندگان افزوده می‌شود. بناءً علیه^۱ رفقای یک ناحیه مادام‌که از پانصد نفر بیشتر نشده‌اند سی نفر، و وقتی که عده آنها به هزار رسید ۳۱ نفر، و همین که به ۱۵۰۰ نفر بالغ شدند ۳۲ نفر نماینده انتخاب خواهند نمود، و هكذا.

اگر عده رفقای یک ناحیه به سی نفر نرسیده باشد، همان عده حاضر به نام شورای ناحیه مجتمع شده، وظایف شورا [را] انجام خواهند داد.

۱۶. هیئت رفقای یک ناحیه از ۲۱ نفر تا هزار نفر یک نفر مبعوث برای شورای عمومی انتخاب خواهند نمود و با علاوه‌شدن هر هزار نفر رفیق یک نفر بر عده

مبعوثین افزوده می شود. انتخاب مبعوثین آزاد بوده، ممکن است از بین رفقای ناحیه انتخاب کننده یا ناحیه مرکزی یا سایر نواحی انتخاب شود.

تبصره: نصاب فوق تا وقتی که عده جمعیت به حدی خیلی کثیر نرسیده، معمولاً به بوده، پس از آن ممکن است به موجب رأی شورای عمومی تغییر یابد.

۱۷. انتخاب نمایندگان و مبعوثین جمعی و به طریق ذیل خواهد بود:

قبل از موقع تجدید انتخابات (نیمه دلو)، دفتردار هر ناحیه عده رفقای ناحیه را معلوم، و عدد نمایندگان و مبعوثین را به نسبت شماره رفقای ناحیه مشخص نموده، صورت احصاییه را برای رفقا خواهد فرستاد. اعضای حوزه ها رأی خود را اولاً درباره نمایندگان جمعاً در یک ورقه، ثانیاً درباره مبعوثین در ورقه دیگر نوشته، اوراق آرا را در دو پاکت که به مهر هیئت عامله لاک شده باشد به دفتر خواهند فرستاد. دفتردار پاکت ها را با حضور و نظارت اکثریت ناظم های حوزه ها، که حاضر در محل هستند، باز و استخراج نموده، نتیجه را فوراً اعلام خواهد کرد. انتخابات مذکوره و استخراج آن باید قبل از حوت خاتمه یابد.

۱۸. نماینده های حوزه ها پس از انتخاب (قبل از ۱۶ حوت) بلافاصله اولین جلسه شورای ناحیه را منعقد و در همان جلسه هیئت عامله خود را انتخاب خواهند کرد.

۱۹. دوره اجلاسیه شوراهای ناحیه دو تا سه هفته امتداد داشته، اقلاً هفت جلسه در ظرف دوره مذکوره منعقد خواهند ساخت، و پس از انتخاب مأمورین اجراییه و دفتردار و خزانه دار و اعضای حوزه تحقیق و انجام سایر وظایف مقرر ماده ۶۱ قبل از یازدهم حمل منحل خواهد شد.

۲۰. عده اعضای اجراییه ناحیه اقلاً نه و اکثراً یازده نفر خواهد بود. دفتردار و خزانه دار نیز سِمَت عضویت اجراییه را دارا می باشند. مأمورین اجراییه و خزانه دار و دفتردار از بین اعضای شورای ناحیه انتخاب خواهند شد.

۲۱. پس از انحلال شورای ناحیه، مأمورین اجراییه ناحیه بلافاصله (قبل از یازدهم حمل) مجتمع شده، اولین جلسه هیئت اجراییه را منعقد ساخته،

هیئت‌عامله خود را انتخاب، و مبعوثین شورای عمومی را فوراً روانه مرکز خواهند داشت.

۲۲. مبعوثین هریک از نواحی که تا روز انعقاد اولین جلسه شورای عمومی حاضر نشده باشند، اعضای حاضره شورا می‌توانند در جلسه مزبوره به نام آن ناحیه عده‌ای که لازم بدانند عوض مبعوثین آن ناحیه انتخاب کرده، به دفتر ناحیه مزبوره اطلاع دهند. در صورت اقتضا و امکان، انتخاب مزبور از بین رفقای که اهل آن ناحیه باشند به عمل خواهد آمد. اگر قبل از خاتمه دوره اجلاسیه شورای عمومی نمایندگان آن ناحیه حاضر شوند، جای خود را خواهند گرفت و رفقای که به جای آنها انتخاب شده بودند معاف خواهند بود.

تبصره: ناحیه‌هایی که به انتخاب مبعوثین اقدام نکرده، یا آنها را نفرستاده باشند، بالطبع حق خود را اسقاط کرده و، علاوه بر اینکه از طرف شورا توبیخ و سرزنش خواهند شد، حق هیچ‌گونه تردید و اعتراضی نسبت به مقررات شورای عمومی نخواهند داشت.

۲۳. مبعوثین ولایات و مبعوثین و نمایندگان مرکز اولین جلسه شورای عمومی را قبل از پانزدهم ثور منعقد ساخته، پس از رسیدگی به اعتبارنامه‌ها، هیئت‌عامله خود را انتخاب نموده، به انجام وظایف خود شروع خواهند کرد.

۲۴. شورای عمومی دوره اجلاسیه خود را منتهی در ظرف یک ماه خاتمه داده، اقلاً پانزده جلسه در یک ماه منعقد نموده، بعد از انتخاب مأمورین اجرایی مرکزی و دفتردار و خزانه‌دار کل و حوزه تحقیق و انجام سایر وظایف مقرر، ماده ۷۱ منحل خواهد شد.

۲۵. عده مأمورین اجراییه مرکزی اقلاً یازده و اکثراً ۲۱ نفر است که از بین اعضای شورای عمومی انتخاب می‌شوند. دفتردار کل و خزانه‌دار کل نیز سمت عضویت اجراییه مرکزی را دارا خواهند بود.

۲۶. پس از انحلال شورای عمومی، مأمورین اجراییه مرکزی بلافاصله در ۱۵ جوزا مجتمع شده، هیئت‌عامله خود را انتخاب و به انجام وظایف خود شروع خواهند کرد.

۲۷. اولین جلسه شورای ناحیه، به موجب دعوت ناظم آخرین هیئت اجراییه ناحیه، و اولین جلسه اجراییه ناحیه، برحسب دعوت ناظم شورای ناحیه، و اولین جلسه شورای عمومی، برحسب دعوت ناظم اجراییه مرکزی، و اولین جلسه اجراییه مرکزی، برحسب دعوت ناظم شورای عمومی، بلافاصله پس از انتخابات اعضای هریک از آنها منعقد خواهد شد. در صورتی که ناظم های مذکور نتوانند قبل از وقت به دعوت قیام کنند، یک نفر از اعضای خود آن هیئت ها می تواند به دعوت مزبور اقدام نماید که انعقاد جلسه از موقع قانونی تجاوز نکند.

۲۸. انتخاب دفتردار و خزانه دار ناحیه و دفتردار و خزانه دار کل به اکثریت سه ربع آرا و از بین اعضای شورای عالی به عمل خواهد آمد.

۲۹. یک ناحیه در اصطلاح جمعیت عبارت است از مجموع حوزه های یک ولایت که مجتمعاً یک قسمت مستقل از تشکیلات جمعیت را تشکیل می دهند.

۳۰. حدود هر ناحیه را شورای عمومی تشخیص می نماید و در صورتی که شورای عمومی منعقد نباشد، هیئت اجراییه مرکزی موقتاً می تواند تعیین نموده، پس از افتتاح شورا از تصویب شورا بگذراند.

تبصره: در هیچ یک از ناحیه ها بدون اجازه اجراییه مرکزی شروع به تشکیلات نخواهد شد.

قوانین عضویت

۳۱. پایه و اساس حقیقی تشکیلات جمعیت عبارت است از حوزه های رسمی. و هرکس به عضویت جمعیت پذیرفته شود باید عضو یکی از حوزه ها باشد.

۳۲. نامزد عضویت باید اقلاً هجده سال داشته باشد. سابقه احوال، ثبات قدم، صمیمیت، جدیت مسلکی و صحت عمل نامزد عضویت باید در محضر حوزه به مقام وضوح برسد.

۳۳. اعضای هر حوزه مشترکاً ضامن لیاقت و صلاحیت اعضای خود خواهند بود و لذا باید با نهایت دقت درباره نامزدها مطالعات عمیق به عمل آورده، پس از آن رأی دهند، و با این وسیله و ترتیب مراقبت نمایند تا حوزه و جمعیت را از وجود جاسوسان اجتماعی، یا اشخاص لاقید تماشاچی و یا مردم استفاده جو

مصون دارند. حوزه‌هایی که بدون مراعات و ملاحظات مذکوره کسی را پذیرفته باشند قهراً مسئول نتایج ناگوار آن بوده، در صورت بروز آثاری نامطبوع محاکمه خواهند شد.

۳۴. کسانی که به علت تنافی عقاید یا اعمال و یا به سبب علاقه موقع و منافع خود استعداد اعتقاد به مرام را فاقد بوده، شایستگی قبول و پیروی مسلک را نداشته باشند، به عضویت جمعیت قبول نمی‌شوند.

۳۵. مرتکبین جنایت‌های اجتماعی و کسانی که بر ضرر هیئت جامعه قیام کرده، یا به اعمال رذیله و پست اقدام نموده باشند، نمی‌توانند به عضویت جمعیت پذیرفته شوند.

۳۶. کسانی که از عضویت جمعیت استعفا کرده باشند دو مرتبه به عضویت قبول نمی‌شوند، مگر با مراجعه به آرای عمومی ناحیه.

۳۷. کسانی که به انفصال دائمی از عضویت محکوم شده باشند همیشه از عضویت محروم خواهند بود.

۳۸. هیچ‌یک از رفقا نمی‌توانند هیچ بیگانه را به عضویت دعوت کنند، مگر با رعایت شرایط مواد ۳۹، ۴۰ و ۴۱.

۳۹. هر بیگانه اقلاً به واسطه دو نفر از رفقا باید به حوزه معرفی و پیشنهاد شود.

۴۰. پس از پیشنهاد و مذاکرات ابتدایی بدو رأی اول درباره نامزد اتخاذ خواهد شد. رأی اول که موسوم به رأی مذاکره است فقط راجع به ورود و عدم ورود در مذاکره عضویت نامزد خواهد بود.

اگر رأی مذاکره موافق بود، در صورتی که نامزد از طبقات مذکوره در ماده ۴۱ نباشد، بلافاصله مطلب مطرح [و] مذاکره شده، رأی ثانی، که رأی قطعی است، اتخاذ خواهد شد. و اگر از یکی از طبقات مذکوره باشد، به موجب ماده مزبوره به حوزه تحقیق ارجاع شده، اتخاذ رأی قطعی در آن حوزه خواهد شد. و اگر رأی مذاکره موافق نبود، اقلاً تا شش ماه مطلب مسکوت‌عنه مانده، مطرح نخواهد شد.

تبصره: در صورتی که به واسطه عدم شناسایی، یا جهاتی دیگر، اجرای تحقیقات درباره نامزدی لازم باشد، حوزه می تواند، به اکثریت آرای قبل از اتخاذ رأی مذاکرات درباره آن نامزد را به جلسه های دیگر موکول دارد و همچنین حوزه ها مستقیماً می توانند یک یا چند نفر از رفقا را به تحقیق احوال نامزدها مأمور سازند.

۴۱. اگر نامزد عضویت از معاریف ناس بوده یا سابقه دخالت در امور سیاسی داشته یا از معاریف اعضای ادارات دولت و یا نظامی و عضو نظمیه و امثال آن باشد، پس از اتخاذ رأی مذاکره باید اسم و مشخصات و اسامی معرفین نامزد به وسیله دفتر برای حوزه تحقیقیه فرستاده شود تا پس از اجرای تحقیقات لازمه رأی سکوت یا تعویق یا قبول درباره نامزد اظهار نموده، به وسیله دفتر رأی خود را به حوزه اعلام نماید.

در صورتی که از طرف حوزه تحقیقیه رأی سکوت داده شده باشد، مذاکره عضویت نامزد تا مدتی که حوزه مزبوره تعیین نماید مسکوت عنه مانده، در هیچ یک از حوزه ها تجدید نخواهد شد.

و اگر رأی قبول داده شده باشد، پس از اعلام به حوزه، عضویت نامزد پذیرفته و قطعی خواهد بود.

و اگر به واسطه فقدان وسایل تحقیقیه، یا وجود اشکالاتی، در امر تحقیق رأی تعویق داده شده باشد، در هر موقع که وسایل موجود و اشکالات مرتفع شود حوزه تحقیق می تواند مجدداً داخل مذاکره شده، رأی خود را به حوزه اعلام کند.

تبصره: اگر حوزه درباره نامزدی تبدیل رأی نماید، می تواند پیشنهاد خود را از هیئت تحقیقیه مسترد سازد.

۴۲. تا وقتی که تشکیلات ابتدایی جمعیت تکمیل نیافته، اجرای ماده ۴۱ موقتاً موقوف مانده، پذیرفتن کلیه نامزدها منوط به تصویب حوزه تحقیق بوده، به طور عموم باید اسامی نامزدها پس از رأی مذاکره به حوزه تحقیق فرستاده شود و پس از تکمیل آن، برحسب تصویب و اعلام شورای عمومی یا هیئت اجراییه، ماده مذکوره به موقع عمل و اجرا گذارده خواهد شد.

۴۳. قبول اعضا، خواه در حوزه رسمی یا حوزه تحقیق، با موافقت اکثریت دو ثلث از اعضای حاضر حوزه است.

۴۴. هیچ بیگانه‌ای قبل از تعهد کتبی نمی‌تواند در محضر حوزه حضور به هم رساند؛ علی‌هذا پس از آنکه عضویت نامزدی پذیرفته شود، باید قبل از ورود به حوزه تعهدنامه را امضا کرده، اسم خود را نیز در دفتر حوزه ثبت و امضا نماید. پس از آن در جلسات حوزه می‌تواند حاضر شود. عضو وارد در اولین دفعه حضور باید تعهدات کتبی خود را شفاهاً نیز در محضر حوزه تکرار نموده، تجدید عهد نماید. تعهدات لسانی باید در جلسه رسمی و در حالتی باشد که عموم اعضا برپا ایستاده، با حضور قلب و سکوت مطلق و خضوع تام اقرارات وارد را استماع نموده، گواه آن باشند. همین که تعهدات کتبی و شفاهی انجام یافت، شخص بیگانه به مقام رفاقت نایل شده، شایسته خطاب «رفیق» خواهد شد. ناظم حوزه انجام تعهدات و عضویت وارد را به رفقا اعلام و شهادت حاضرین را خاطر نشان خواهد نمود و پس از آن عنوان «رفیق» را به او خواهد داد و رفقا را به تهنیت رفیق جدید تکلیف و دعوت خواهد نمود و همگی دست رفاقت به او خواهند داد. خطیب حوزه، پس از ورود واردین، رئوس وظایف و تکالیف رفاقت و مسائل عمده راجعه به تبلیغ و دعوت و قبول اعضا و سایر تعلیمات لازم را به آنها تذکر خواهد داد.

صورت تعهدنامه

من امضاکننده ذیل ... پسر ... ساکن شهر ... محله ... کوچه ... نمرة ...، از روی خلوص عقیدت و صمیم قلب و صدق نیت، پیروی اصول مسلک اجتماعیون اتحادیون (سوسیالیست او نیقیه) را اعتراف نموده، اجرای نظامات و حفظ مطالب داخلی جمعیت و کوشش در توسعه این اساس را تا آخرین نقطه امکان تعهد می‌نمایم و خدای یگانه را شاهد اظهارات خود قرار داده، شرافت شخصی خود را ضامن می‌دهم.

۴۵. اوراق تعهد که دارای شهادت معرفین نیز خواهد بود از طرف حوزه به دفتر فرستاده خواهد شد.

تبصره: در حوزه‌های نواحی، تعهدنامه دو نسخه بوده، یک نسخه در دفتر ناحیه ضبط و نسخه دیگر از دفتر ناحیه به دفتر کل ارسال خواهد شد.

وظایف

۴۶. وظایف عمومی رفقا از قرار ذیل است:

۱. ممارست و مداومت در مطالعه مواد مرام و مذاقه در مقاصد اساسی جمعیت
۲. تعلیم و تدریس اصول اجتماعی و تبلیغ مقاصد مسلکی مانند مدرسی جدی و معلمی فعال
۳. کوشش در تهذیب و اصلاح اخلاق یکدیگر و سعی در جلب افراد به طرف صحت عمل و وظیفه‌شناسی
۴. جلب و دعوت اشخاص مستعد و افراد لایق به قبول مسلک
۵. حضور در تمام جلسات هیئت‌هایی که عضویت آن را دارا هستند
۶. قیام به تمام تعهدات مسلکی و وظایف حزبی و مجاهدت در پیشرفت مقاصد اجتماعی و اصول مرام و ادای فرایض و تکالیف اجتماعی و مراقت و موافقت با رفقای مسلکی و تبعیت مطلقه از قوانین و نظامات و دیسیپلین جمعیت تا آخرین نقطه امکان
۷. حفظ تمام مسائل و مطالب جمعیت و مذاکرات جلسات تا آخرین درجه جدیت و فداکاری

تنبیه

بنا بر اینکه مقصد حقیقی از تشکیل این جمعیت و اتخاذ اسم ایجاد همدستی و هم‌قدمی و تحصیل اتحاد و اتفاق بین تمام اجتماعی مسلکان و توحید مساعی و تمرکز قوای فکری و عملی سوسیالیست‌های مملکت است، لهذا کافۀ اعضا، [که] در هر هیئت از هیئت‌های جمعیت عضو هستند، مکلف و موظف خواهند بود که در جلب و جمع‌آوری افراد یا اجتماعات صالحه‌ای که تابع و پیرو مسلک اجتماعی باشند با متعهد درجه جدیت کوشش نموده، همه را با این جمعیت فکراً

و عملاً متحد سازند تا یک توده قوی و صالح اجتماعی در مملکت به وجود آمده، لایق و درخور انجام مقاصد حالیه مسلکی باشد.

۴۷. هریک از رفقا شایستگی خود را به واسطه صمیمیت و صداقت و ثبات و استقامت و صحت اعمال و حسن اخلاق در جامعه رفقا آشکارا ساخته باشد، در هیئت جامعه جمعیت دارای مقامی ارجمند شده، به علامت موقع اخلاقی خود شایسته خطاب «رفیق صدیق» خواهد بود. و همچنین هرکدام علاقه مندی و جدیت کامله در ادای وظیفه دعوت و فریضه تبلیغ بروز داده، به وسیله نشر حقایق عالیه و اصول مواد مسلکی یا به واسطه جلب عده کافی از اشخاص لایق فعال یا جماعتی کثیره از افراد صالحه ناس به پیروی و قبول مسلک لیاقت و برتری خود را مبرهن کرده باشند، علاوه بر نیل به موقع رفیع اخلاقی، به عنوان خطیب یا مبلغ (یا افتخاری) نام برده خواهند شد.

۴۸. عموم اعضا مکلفند که در تمام جلسات حوزه‌هایی که عضو آن هستند حاضر شوند مگر آنکه عذری موجه داشته باشند. غایبین باید عذر غیبت خود را در محضر حوزه عرضه دارند تا به اکثریت پذیرفته یا رد شود. در صورت رد، عضو غایب، نظر به اقتضای رأی حوزه، به تادیبه جرمیه نقدی یا غیرنقدی از قبیل تعهد خدمتی فوق العاده مکلف خواهد شد و در صورت تکرار غیبت به تادیبه جرمیه فوق العاده یا به اخطار رسمی یا توبیخ و سرزنش با ذکر در صورت مجلس یا بدون ذکر محکوم خواهد گردید. و اگر با هیچ یک از تعزیرات مذکوره متنبه نشوند، ممکن است به محاکم حزبی ارجاع و از طریق محاکمه به جرمیه بزرگ و یا به انفصال موقتی از حوزه خود محکوم گردند. عضو منفصل از حوزه در صورتی می‌تواند به حوزه خود معاونت کرده یا به عضویت حوزه دیگر پذیرفته شود که درخواست نامه‌ای به حوزه خود داده، قبول معذرت سابق خود را خواستار شود تا به اکثریت آرای حوزه عذرش مقبول و تجدید عضویتش تصویب شود.

تبصره: اخطار رسمی یا سرزنش و توبیخ ممکن است شفاهاً به عمل آمده یا کتباً به وسیله اوراق رسمی باشد.

۴۹. ترتیب فوق شامل غایبین تمام هیئت‌های جمعیت اعم از حوزه‌ها و غیره خواهد بود.

۵۰. همین که یک ثلث از اعضای حوزه حاضر باشند، حوزه می‌تواند صورت رسمی حاصل کرده، داخل در مذاکرات شود، ولی اتخاذ رأی منوط به حضور نصف اعضاست.

۵۱. هیچ‌یک از اعضا نمی‌توانند از حوزه‌ای به حوزه دیگر منتقل شوند مگر با تصویب حوزه‌ای که عضو آن بوده و حوزه‌ای که می‌خواهد عضو آن بشود و پس از اطلاع به دفتر ناحیه یا دفتر کل.

۵۲. وظیفه حوزه‌های رسمی عبارت است [از]:

اولاً انعقاد جلسات معمولی و فوق‌العاده

ثانیاً مذاکره و مشاوره در کلیه اموری که مربوط به مصالح و منافع مختصه جمعیت یا منافع عمومی و اجتماعی باشد

ثالثاً طرح پیشنهادهای لازم و تقدیم آن به هیئت‌های اجراییه و شوراها

رابعاً مشاوره و اظهار رأی درباره انتخابات حزبی و مملکتی و سایر اموری که از طرف اجراییه‌ها و شوراها ارجاع می‌شود

خامساً مشاوره در توسعه دایره تبلیغات حزبی و جلب اشخاص به جمعیت

سادساً پذیرفتن و اردین

سابعاً قرائت و مباحثه مواد مرام و شرح و بسط آن.

و بنابراین یک قسمت از وقت هریک از جلسات حوزه‌های رسمی در بدو افتتاح جلسه یا آخر آن باید مصروف به قرائت و بحث مواد مرام و قوانین جمعیت شود.

تبصره: وظیفه حوزه‌های فنی^۱ را در موقع تشکیل آنها هیئت اجراییه یا شورای تشکیل‌دهنده آنها مشخص خواهد کرد.

۵۳. هر حوزه باید دارای نمره ترتیب و اسم مخصوص باشد. نمره هر حوزه از طرف دفتر و اسم حوزه بر حسب پیشنهاد حوزه و تصویب اجراییه معین می‌شود.

۵۴. هر حوزه رسمی اقلأ پانزده روز یک مرتبه باید منعقد شود. سایر هیئت‌ها، به قدر لزوم، جلسات عادی و فوق‌العاده منعقد خواهند کرد.

۵۵. ناظم هر هیئت مسئول افتتاح و اختتام جلسات هیئت و انتظام آن بوده، حق انعقاد جلسات فوق‌العاده نیز خواهد داشت. امضای نوشتجات و اجرای قوانین راجعه به هیئت‌ها وظیفه ناظم هیئت است.

۵۶. نواب ناظم‌ها در غیبت آنها متصدی وظیفه آنها خواهند بود.

۵۷. دفتردار هر هیئت مسئول انتظام امور انشایی و ترتیب تمام صادرات و واردات هیئت و حفظ دفاتر و اوراق آن بوده، باید در اسرع وقت امور انشایی هیئت را مرتب سازد.

۵۸. صندوقدار هر هیئت موظف به وصول وجوه ورودیه و سالیانه و جمع‌آوری اعانه‌ها و ایصال آن به خزانه ناحیه یا خزانه کل بوده، مخارج حوزه را بر طبق تصویب‌نامه هیئت اجراییه خواهد پرداخت. مسئول انتظام و صحت محاسبات صندوق حوزه صندوقدار حوزه بوده، باید حساب خود را به خزانه ناحیه یا خزانه کل بدهد.

۵۹. وظیفه رابط ابلاغ اظهارات و رساندن پیشنهادها به دفتر یا سایر هیئت‌های جمعیت است.

۶۰. وظیفه خطبا و ناطقین حوزه‌ها از قرار ذیل است:

۱. القای خطابه در تشریح اساس مسلک و مرام و تعلیم واجبات و فرائض حزبی و توضیح وظایف اجتماعی، پس از ورود عضوی جدید به حوزه

۲. تعلیم و تدریس مواد مرامنامه و بیان اساس مسلک در اول و یا آخر جلسه حوزه

۳. دادن نصایح سودمند و تعلیمات اخلاقی در هر جلسه و هر موقع که ممکن باشد

۴. نطق در کنفرانس‌های حوزه یا کنفرانس‌های عمومی جمعیت در زمینه‌هایی که قبلاً معین شده است

۵. اشاعه محاسن و مزایای عالیّه مسلکی و تبلیغ مرام برای جذب قلوب و جلب خاطر بیگانگان از مسلک در محافل و مجالس و هر کجا که مقتضی باشد
۶۱. وظایف شورای ناحیه از این قرار است:

۱. رسیدگی و تفتیش در امور هیئت‌ها و مؤسسات ناحیه و رسیدگی به کلیه عملیات یک‌ساله گذشته آن

۲. رسیدگی به محاسبات سال گذشته ناحیه

۳. ترتیب بودجه سال آینده ناحیه

۴. انتخابات مأمورین اجرای ناحیه

۵. انتخابات دفتردار ناحیه

۶. انتخابات خزانه‌دار ناحیه

۷. انتخابات اعضای حوزه تحقیق

۸. تدوین و تصویب و تجدیدنظر در قوانین محلی در صورت لزوم

۹. مطالعه و پیش‌بینی رویه اقدامات سال آینده و ترتیب وسایل توسعه و ترقی مادی و معنوی امور ناحیه

۱۰. نشر نامه‌ها و اعلامیه‌های سالیانه

تبصره: قوانین محلی یک ناحیه نمی‌تواند مخالف قوانین مشترکه عمومی جمعیت باشد.

۶۲. اجراییه هر ناحیه در منطقه خود مأمور اداره و انتظام تمام امور آن منطقه بوده، وظایف ذیل را اجرا خواهد نمود:

الف) جدیت و کوشش در توسعه و تعمیم تبلیغات حزبی و نشر تعلیمات مسلکی
ب) اتخاذ وسایلی که موجب تکثیر عده و باعث جلب افراد و یا اجتماعات صالحه به طرف جمعیت باشد

ج) اقدام به عملیاتی که باعث قوت و مورث پیشرفت امور جمعیت است

د) نگاهداری موقع و مقام اخلاقی و تقویت جنبه روحی جمعیت

ه) مراقبت در انتظام تشکیلات جمعیت، اعم از حوزه‌ها و دفتر و خزانه و غیره
و) سرپرستی و نظارت عملی در اجرای قوانین جمعیت
ز) حفظ رابطه هیئت‌های جمعیت با یکدیگر و همچنین رابطه ناحیه با مرکز
و سایر نواحی

ح) تهیه لوایح قانونی برای تقدیم به شورای ناحیه
ط) تهیه راپورت عملیات سالیانه سنه گذشته ناحیه و پیش‌بینی اقدامات سنه
آتی به وسیله دفتردار، برای تقدیم به شورای ناحیه
ی) تهیه صورت‌محاسبات سال گذشته و بودجه سنه آتی به وسیله خزانه‌دار
برای تقدیم به شورای مذکور
ک) انتشار بیان‌نامه‌ها و رساله‌ها و هرگونه مطبوعات مربوط به امور جمعیت
و یا مباحث عمومیه

ل) تأسیس کنفرانس‌ها در موقع لزوم
م) تأسیس جراید حزبی و جلب مطبوعات به طرف جمعیت
ن) ایجاد مکاتب برای نشر مسلک و یا توسعه معارف عمومی
س) تأسیس کتابخانه‌های مسلکی و هرگونه کتب عام‌المنفعه
ع) ایجاد شرکت‌های تعاونی
ف) اقامه جشن سالیانه در هر سال

۶۳. هریک از اجرائیه‌های نواحی می‌توانند یک نفر رابط در مرکز انتخاب کرده، به دفتر کل و اجرائیه مرکزی معرفی نماید.

۶۴. هر ناحیه باید دفتری منظم داشته باشد. دفتردار ناحیه مسئول تمام مکاتبات و امور انشایی و حفظ اسناد مجموعه حوزه‌های ناحیه بوده، واسطه بین حوزه‌های ناحیه با یکدیگر و بین حوزه‌های اجرائیه و خزانه ناحیه و مابین تشکیلات آن ناحیه با تشکیلات سایر نواحی و تشکیلات مرکزی خواهد بود.

۶۵. خزانه‌دار ناحیه مسئول کلیه محاسبات و مأمور اجرای بودجه ناحیه بوده، باید حساب خود را به خزانه‌دار کل بپردازد.

۶۶. دفتردارها و خزانه‌دارهای نواحی هرکدام نظامنامه تشکیل دفتر و یا صندوق ناحیه را تهیه نموده، به تصویب اجراییه ناحیه رسانیده، به موقع اجرا خواهند گذارد.

و همچنین اعضای که برای دفتر و خزانه لازم است با اطلاع و تصویب اجراییه انتخاب خواهند نمود و نیز دستورالعمل دفاتر و صندوق‌های حوزه‌ها را تهیه کرده، مراقبت دائمی خواهند داشت که دفاتر و صندوق‌های حوزه‌ها مرتب باشد.

۶۷. دفترهای نواحی می‌توانند اعمال مهمه و خدمات فوق‌العاده اعضای جمعیت و رفقای جدی حزب را به وسیله حوزه‌ها و غیره به دست آورده، در دوسیه مخصوص ضبط و یک نسخه از آن را نیز به دفتر کل بفرستند و همچنین تخطیات و ارتکابات افراد متجاوز را در دوسیه‌ای که مخصوص آنها ترتیب داده می‌شود ثبت و ضبط نموده، نسخه آن را به دفتر کل بفرستند و در این صورت عموم حوزه‌ها موظفند که اوراق تمجید یا توبیخ را حاضر کرده، با موافقت رأی دو ثلث از اعضای حوزه به دفتر ناحیه بفرستند تا نسخه آن به دفتر کل فرستاده شود. تبصره: حوزه‌های مرکزی و دفتر کل نیز مکلف به وظیفه مزبور خواهند بود.

۶۸. حوزه شورا و اجراییه هر ناحیه می‌توانند به وسیله دفتر ناحیه با تشکیلات سایر نواحی و تشکیلات مرکزی مکاتبه و مخابره نمایند و همچنین تمام افراد رفقا حق پیشنهاد و مکاتبه به هریک از هیئت‌های جمعیت خواهند داشت.

۶۹. محل انعقاد شورای عمومی و اجراییه مرکزی در مرکز مملکت خواهد بود.

۷۰. در مواقع فوق‌العاده، به اقتضای حوادث قهریه، ممکن است محل تشکیل یا وقت انعقاد شورای عمومی تبدیل یابد، ولی تبدیل مذکور در صورت امکان باید به موجب اعلامیه مرکزی قبلاً اخبار شود.

۷۱. وظایف شورای عمومی از این قرار است:

الف) رسیدگی به محاسبات سال گذشته

ب) تصویب بودجه سال آتی

ج) رسیدگی و تحقیق عملیات سال گذشته و تفتیش امور کلیه تشکیلات و مؤسسات جمعیت

(د) مطالعه و پیش‌بینی اقدامات سال آتیه و ترتیب وسایل ترقی و توسعه مادی و معنوی امور جمعیت

(ه) انتخاب دفتردار کل

(و) انتخاب خزانه‌دار کل

(ز) انتخاب مأمورین هیئت‌اجرائیه مرکزی

(ح) انتخاب اعضای حوزه تحقیق و تفتیش

(ط) تعیین حدود نواحی

(ی) وضع و تصویب قوانین عمومی جمعیت و تجدیدنظر در مرامنامه و نظامنامه آن در صورت لزوم

(ک) نشر بیان‌نامه‌ها و اعلامیه‌های سالیانه

۷۲. اجرائیه مرکزی نسبت به عموم تشکیلات جمعیت دارای مقام و وظایف اجرائیه ناحیه خواهد بود.

و نسبت به کلیه اوضاع تشکیلات و جریان عملیات هیئت‌های مرکزی و نواحی مراقبت و سرپرستی و تفتیشات به عمل آورده، دستورالعمل‌های لازمه را خواهد داد و مخصوصاً در امور مالی و محاسبات جمعیت نظارت مستقیم خواهد داشت.

۷۳. اجرائیه مرکزی می‌تواند قوانین موقتی وضع نموده و به موقع اجرا گذارد، تا وقتی شورای عمومی افتتاح شده، از تصویب شورا بگذرد، لکن قوانین موقتی مذکوره نمی‌تواند ناسخ و ناقض قوانینی باشد که از تصویب شورای عمومی گذشته است.

تبصره: اجرائیه‌های نواحی نیز، در موضوع قوانین محلی، وظیفه فوق را دارا بوده، می‌توانند موقتاً قوانینی که ناسخ و مخالف قوانین مصوبه محلی و عمومی نباشد وضع و اجرا کنند.

۷۴. اعضای اجرائیه مرکزی یا اجرائیه‌های نواحی در موقع لزوم برای تسهیل جریان امور می‌توانند هیئت‌اجرائیه را به چندین شعبه اداری و اقتصادی و سیاسی و

غیره تقسیم کرده، هریک از شعب جلساتی مختص به خود داشته، مسائل مربوطه به خود را طرح و تسویه نموده، به هیئت عمومی پیشنهاد نمایند تا تصویب شود.

۷۵. اجراییه مرکزی و اجراییه‌های تمام نواحی آیین جشن سالیانه جمعیت را در روز یازدهم ثور، مطابق اول ماه مه، که عید رسمی اجتماعین دنیاست، در مرکز و تمام نواحی برپا خواهند داشت و تمام افراد جمعیت بدون استثنا در اقامه این سور مشارکت خواهند نمود. اجراییه‌های نواحی باید با هر درجه جدیت که ممکن باشد کوشش نمایند تا مبعوثین نواحی در موقع آیین جشن در مرکز حاضر بوده، در اقامه آن به نام ناحیه خود شریک باشند.

۷۶. اتحاد یا ائتلاف با جمعیت‌های هم‌مسلك ممکن است با تصویب اجراییه مرکزی صورت پذیرد، لکن ائتلاف با سایر احزاب منوط به تصویب شورای عمومی یا مراجعه به آرای عمومیه جمعیت است.

۷۷. وظیفه حوزه تحقیق عبارت است از: اولاً تحقیق احوال و سابقه نامزدهای عضویت، ثانیاً تفتیش اوضاع تشکیلات و اعمال اعضای جمعیت. تحقیق درباره نامزدها به ترتیب مواد ۴۰، ۴۱ و ۴۲ به عمل خواهد آمد. تفتیش درباره اعضای جمعیت و اوضاع تشکیلات در مواقع لزوم به عمل می‌آید. تفتیش مذکور ممکن است از طرف اجراییه به حوزه تحقیق ارجاع شده یا لزوم آن از طرف حوزه تحقیق احساس شود و در هر صورت باید نتیجه تفتیشات در ضمن راپورتی جامع به هیئت اجراییه تقدیم شود تا اقداماتی که در تعقیب تفتیش لازم است از طرف اجراییه به عمل آید. حوزه تحقیق می‌تواند خصوصاً مراقبت نماید که مواد راجعه به قبول اعضا با دقت کامل در حوزه‌ها مجری باشد.

۷۸. در صورتی که انتخاب اعضای جدیدی برای حوزه تحقیق لازم باشد، اجراییه می‌تواند عده لازم را انتخاب و علاوه نماید.

۷۹. دفتردار کل واسطه مابین تمام تشکیلات مرکزی با یکدیگر و واسطه مابین تشکیلات مرکز و تشکیلات نواحی خواهد بود.

۸۰. دفتردار کل باید نظامنامه تشکیل دفتر کل را مرتب نموده، پس از تصویب هیئت اجراییه به موقع اجرا بگذارد و همچنین اعضایی که برای دفتر لازم است با تصویب اجراییه انتخاب نماید.

۸۱. دفتردار کل باید مراقب جریان امور تشکیلات بوده، تمام امور دفتری و انشایی جمعیت را اداره کند. بنابراین حق ورود در تمام هیئت‌ها را خواهد داشت.

۸۲. دفتردار کل مسئول ضبط و حفظ اسناد جمعیت خواهد بود.

۸۳. خزانه‌دار کل مسئول اداره امور مالیّه جمعیت و محاسبات آن بوده، باید در ترتیب بودجه جمعیت مراقبت و نظارت کامله خود را اجرا نماید.

۸۴. خزانه‌دار کل نظامنامه تشکیل خزانه جمعیت را تدوین نموده، پس از تصویب هیئت اجراییه به موقع اجرا خواهد گذاشت و همچنین محاسبین و اعضایی که برای خزانه کل لازم است با تصویب اجراییه مرکزی انتخاب خواهد نمود.

۸۵. در موقع لزوم ممکن است از طرف شوراها یا اجراییه‌ها به تشکیل حوزه‌های فنی اقدام شود. اعضای حوزه‌های فنی، با رعایت تخصیص و تناسب، از بین رفقا انتخاب می‌شوند. حوزه‌های فنی عبارتند از حوزه‌هایی که برای انجام مقاصد ذیل و امثال آن تشکیل می‌شوند:

۱. برای تشکیل سرپرستی جمعیت و حفظ انتظام آن به نام حوزه اداری

۲. برای ترتیب بودجه و یا تفتیش محاسبات جمعیت به اسم خود محاسبات

۳. برای تفتیش و تحقیق در هر موضوعی، عام یا خاص

۴. برای ترتیب مطبوعات جمعیت از قبیل روزنامه ارگان و رساله‌ها و بیان‌نامه‌ها و غیره، به نام هیئت تحریریه

۵. برای هرگونه ترجمه و تصنیف و تألیف

۶. برای تحقیقات و مطالعات علمی در مباحث اجتماعی و غیره

۷. برای تحقیق و مطالعه در امور مسلکی و حزبی

۸. برای حل مسائل سیاسی

۹. برای ترتیب امور پارلمانی به نام حوزه پارلمانی (فراکسیون)

۱۰. برای اقدام در پیشرفت کلیه مقاصد جمعیت یا پیشرفت یک مقصد مخصوص

۱۱. برای توسعه تبلیغات و تعلیمات حزبی

۱۲. برای ترویج معارف و اعمال خیریه و تأسیس مؤسسات عمومی

۱۳. برای هرگونه امور دیگر که مختص به جمعیت و یا مربوط به امور نوعیه و منافع اجتماعی باشد

تبصره: حوزه‌های فنی با شوراها یا اجرائیه‌ها مرتبط خواهند بود، نیز از وظایف و شرایط اختصاصی حوزه‌های رسمی از قبیل عده اعضا و عده جلسات و نمره ترتیب و اسم مخصوص و امثال آن آزاد بوده، به تناسب وظیفه مختصه خود، نظامات و ترتیبات مخصوص خواهند داشت.

۸۶. اگر یکی از مأمورین اجرائیه‌ها مستعفی یا متوفی یا منفصل شود، در صورتی که بیش از سه ماه تا موقع تجدید انتخابات سالیانه باقی مانده باشد، سایر اعضای اجرائیه، با کثرت سه‌ربع، یک نفر از رفقا را به جای مأمور مذکور انتخاب خواهند کرد. اگر علاوه کردن اعضای فوق العاده برای اجرائیه‌ها ضرورت حاصل کند، با اکثریت آرای سه‌ربع از اعضا، می‌توان عده لازمه را انتخاب نمود.

اگر دفتردار یا خزانه‌دار کل مستعفی شوند، در صورتی که شورای ناحیه یا شورای عمومی منعقد نباشد، هیئت اجرائیه می‌تواند با کثرت سه‌ربع از آرا جانشین آنها را انتخاب کند.

۸۷. تعیین نامزدهای کلیه انتخابات مملکتی (از قبیل مجالس شوروی و هیئت‌های مقننه مملکت و بلدیّه و نمایندگان و مأمورینی که باید انتخاب شوند و هرگونه انتخابات دیگر) و همچنین انتخاب لیدرهای رسمی جمعیت با آرای عمومی جمعیت صورت می‌گیرد. در صورتی که انتخاب مربوط به یک ناحیه باشد به آرای عموم رفقای آن ناحیه، و اگر مربوط به تمام مملکت باشد به آرای عموم رفقا مراجعه خواهد شد.

تبصره: در این قبیل مواقع، شورای عمومی و اجرائیه مرکزی، خصوصاً و سایر شوراها و اجرائیه‌ها، عموماً و همچنین هریک از رفقا حق پیشنهاد به حوزه‌ها [را] خواهند داشت.

۸۸. اتخاذ آرای عمومی به وسیله مراجعه مستقیم به حوزه‌ها انجام می‌یابد. در این مواقع، برحسب اعلام اجراییه‌ها و شوراها، عموم رفقا باید در حوزه‌های خود مجتمع شده، رأی خود را بدهند.

۸۹. اگر انتخاب نماینده و فرستاده مخصوصی از طرف جمعیت برای کنگره‌ها و کنفرانس‌ها و هرگونه مجامع داخلی و یا بین‌المللی لازم شود، در صورت وجود شورای عمومی از طرف شورای مزبور، و الا از طرف اجراییه مرکزی انتخاب می‌شوند و در صورتی که انتخاب برای مجامع داخلی و مربوط به داخله یک ناحیه باشد، ممکن است از طرف اجراییه یا شورای ناحیه انتخاب شوند.

۹۰. اکثریت تام نصف بعلاوه یک است و اکثریت نسبی عبارت از عده آرای است که نسبت به مادون خود زیادتر باشد، اعم از آنکه معادل نصف بعلاوه یک از عده رأی‌دهندگان بوده یا کمتر از آن باشد، به استثنای مواردی که اکثریت نسبی یا اکثریت آتم (دو ثلث و سه ربع یا بیشتر) در انتخابات شرط و تصریح شده باشد. در هر مورد انتخابات به اکثریت تام به عمل خواهد آمد. در مواردی که باید انتخابات به اکثریت تام به عمل آید در صورتی که تا سه دفعه اکثریت تام حاصل نشود، در دفعه چهارم اکثریت نسبی معتبر خواهد بود.

۹۱. کلیه انتخابات جمعیت با رأی مخفی است.

۹۲. هریک از رفقا، در مواقع مذاکره و مشاوره، در بیان نظریه و اظهار رأی خود آزاد بوده، می‌تواند برای پیشرفت عقیده خود استدلال و کوشش نماید، ولی همین که حل اختلافات عقاید و آرا به اخذ رأی منتهی گردیده، رأی اکثریت معلوم شد، باید همگی موافق و تابع اکثریت آرای رفقا بوده، عملاً به تمایل جامعه حزب تکیه و اعتماد کنند و حفظ نظام و دیسیپلین و پیشرفت امور جمعیت را واجب و فريضه ذمه خود دانند.

بودجه

۹۳. هریک از رفقا، بعد از ورود، دو قران به عنوان ورودیه خواهند پرداخت و نیز سالی شش قران به طور سالیانه تأدیه خواهند نمود.

۹۴. کسانی که دارای استطاعت بوده، عایدات آنها علاوه بر میزان ضروری معیشت باشد، به تناسب استطاعت خود وجداناً مکلف هستند که، بیش از حد مذکور در ماده فوق، مبلغی از روی اختیار به اقساط یا دفعتاً به صندوق جمعیت کمک کنند.

۹۵. در هر موقع هریک از رفقا، به قدری که ممکن و مایل باشند، می توانند به طور امداد در صندوق های امدادیه که در نقاط متعدده ایجاد شده و سر آن را خزانه دار و دفتردار و یا ناظم اجراییه ناحیه یا خزانه دار کل مهر می نماید مبلغی بپردازند. اعانه امدادی حدی معین نداشته، از یک شاهی تا هر قدر بیشتر می تواند باشد. صندوق های امدادیه در آخر هر سال در محضر شورای ناحیه یا شورای عمومی به توسط خزانه دار باز خواهد شد، مگر در صورتی که ضرورتی فوق العاده بازکردن آن را قبل از وقت مقرر ایجاب کند. در این صورت پس از تصویب اجراییه، با حضور اکثریت اعضای اجراییه و خزانه دار و دفتردار، بازکردن صندوق های امدادیه ممکن خواهد بود.

تبصره: چون از طرفی پیشرفت امور جمعیت و حُسن اداره تشکیلات آن منوط به تحمل مصارف متنوعه بوده و باید خزانه جمعیت مستغنی باشد که در مواقع لزوم با طرزی شرافتمندانه و بی نیاز از هرگونه استمداد به تهیه اثاثیه و تأدیه مصارف تشکیلات و پرداخت مخارج مسافرت مأمورین، تبلیغ و نشر مطبوعات و سایر مخارجی که ضروری و ناگزیر است توانا باشد، و از طرف دیگر وجوه مختصر ورودیه و سالیانه کفایت و کفالت مصارف مزبوره را نخواهد نمود، لهذا باید رفقا، به اقتضای صمیمیت مسلکی و عصبیت اجتماعی، در پرداخت و جمع آوری اعانت های داوطلبانه و وجوه امدادیه کوشش و جدیتی وافی به عمل آورند.

۹۶. تمام دریافتی ها باید به موجب قبض رسمی خزانه کل باشد. قبض مذکوره که به منزله اوراق نقدی است از طرف خزانه کل به خزانه های نواحی ارسال و از آن جا به صندوقدارهای حوزه ها تقسیم می شود. بناءً علی هذا قبوض عایدات دارای امضای خزانه دار کل و خزانه دار ناحیه و صندوقدار حوزه خواهد بود.

۹۷. وجوه سالیانه باید پیشکی پرداخت شود، و لذا رفقا، به تناسب استطاعت خود، باید تمام وجه سالیانه را یک جا در اول سال و یا به دو قسط در اول هر

شش ماه و یا به سه قسط در اول هر چهار ماه و یا به شش قسط در اول هر دو ماه پردازند.

۹۸. هریک از رفقا هر قدر از وجه سالیانه خود را نپرداخته باشد، باید قبل از شروع به تجدید انتخابات سالیانه پردازد.

۹۹. هریک از حوزه‌ها باید قبل از شروع به تجدید انتخابات سالیانه حساب آن سال را به خزانه ناحیه یا خزانه‌دار کل پردازد.

۱۰۰. خزانه‌داران نواحی باید، منتها تا آخر حمل سال جدید، محاسبات سال گذشته را برای خزانه کل بفرستند.

۱۰۱. مصارف هر حوزه باید از طرف حوزه به هیئت اجراییه پیشنهاد و تصویب شود.

۱۰۲. هر ناحیه مصارف مصوبه خود را از عایدات ناحیه جدا کرده، بقیه را برای مصارف مشترکه جمعیت به خزانه کل خواهد فرستاد. هر ناحیه مکلف است بودجه خود را به طوری ترتیب دهد که سالیانه مبلغی برای مصارف مشترکه عمومی جمعیت به خزانه کل بفرستد.

۱۰۳. در صورتی که جمعیت به جمع‌آوری عایدات کافی موفق شود و خزانه جمعیت متمکن و توانا گردد به انجام امور خیریه و تأسیس مؤسسات نفعه عمومی اقدام کرده، تکلیف انسانیت را ادا، و وظیفه مسلکی را اجرا خواهد نمود.

۱۰۴. صندوقدار هر حوزه مسئول خزانه‌دار ناحیه، و خزانه‌دارهای نواحی مسئول خزانه‌دار کل خواهند بود.

۱۰۵. خزانه‌دارهای نواحی مسئول کلیه محاسبات ناحیه خود خواهند بود. خزانه‌دار کل مسئول تمام محاسبات جمعیت است.

۱۰۶. شورا و اجراییه ناحیه حق رسیدگی و تفتیش در امور مالی و محاسبات ناحیه داشته، شورای عالی و اجراییه مرکزی به تمام محاسبات و مالیات نواحی حق رسیدگی خواهند داشت.

۱۰۷. در صورتی که تفتیش در امور مالیات نواحی لازم شود، خزانه‌دار کل، با اطلاع اجراییه مرکزی، می‌تواند به انتخاب و اعزام مفتش یا به هر وسیله‌ای که

مقتضی بداند به رسیدگی و تفتیش اقدام نماید و به همین ترتیب خزانه دارهای ناحیه نیز می توانند در صورت لزوم به هرگونه تفتیش در محاسبات ناحیه اقدام کنند.

۱۰۸. شورای مرکزی برای امور اقتصادی عمومی جمعیت یا هریک از قسمت های آن و شوراهای نواحی برای امور اقتصادی ناحیه می توانند همه ساله حوزه ای از متخصصین به اسم حوزه محاسبات انتخاب کرده، به رسیدگی محاسبات سال گذشته، پیش بینی اوضاع مالی و تنظیم بودجه و اصلاح نواقص اساسی و اداری خزانه جمعیت مأمور نمایند.

۱۰۹. محاسبات خزانه جمعیت همه ساله طبع شده، بین رفقا نشر خواهد شد.

شورای عالی و خصوصی

۱۱۰. در مواقع ذیل ممکن است شورای عالی تشکیل شود: اولاً، در موقعی که تشکیلات رسمی جمعیت منحل شده، انتظامات مسلسل تعطیل شده باشد، در این صورت اگر اکثریت اعضای آخرین هیئت اجراییه حاضر در محل باشند، اقدام به دعوت شورای عالی و ترتیب امور جمعیت خواهند نمود و اگر حاضر نبوده یا برای دعوت شورای عالی اقدام نکنند، ده نفر از اعضای آخرین شورای عمومی، و الا ده نفر از ناظم های اخیر حوزه ها، قیام به دعوت شورای عالی می توانند کرد.

تبصره: شورای عالی مزبور باید از اکثریت تام ناظم های اخیر حوزه ها که در محل حاضر هستند تشکیل شود. در صورتی که اجتماع اکثریت مذکوره در یک مجلس غیر ممکن باشد، عده ای از آنها که اجتماع آنان ممکن است با تصویب و امضای کتبی سایر ناظم ها مجتمع شده، شورای عالی را تشکیل خواهند داد.

ثانیاً، در هر موقع که مشورتی عمومی در مباحث مشترکه و مسائل عام حزبی ضرورت حاصل کند، در این صورت هیئت های اجراییه می توانند عده ای کافی و مهم از رفقا را به نام شورای عالی دعوت نموده، شورای مزبور را تشکیل کنند.

۱۱۱. در زمان واحد دو شورای عالی در یک ناحیه نمی تواند تشکیل شود.

۱۱۲. شورای خصوصی را در موارد آتیه می توان تشکیل داد:

اولاً، در مواقعی که حادثه یا موضوعی فوق‌العاده تشکیل شورای مزبور را ایجاب کند.

ثانیاً، در مواقعی که لزوم مشاوره در مبحثی خاص مستلزم انعقاد شورای مزبور باشد. شورای خصوصی را هیئت‌های اجراییه برای هر موضوعی که لازم بدانند، و با هر عده‌ای که بخواهند، می‌توانند تشکیل دهند.

۱۱۳. کلیه مسائلی که مربوط به تشکیل شورای عالی یا خصوصی باشد، اعم از مقدمات و دلایلی که موجب تشکیل آن شده و یا اقداماتی که برای تشکیل آن به عمل آمده است یا اسامی اشخاص که مؤسس آن بوده‌اند و نیز اسامی اعضای شورا و کلیه مذاکراتی که در جلسات آن شده و تصمیماتی که اتخاذ گردیده است، باید در دوسیه مخصوص ثبت و ضبط شده، با امضای هیئت‌عامله شورا در دفتر ناحیه و دفتر کل ضبط شود.

تشکیلات صنفی و طبقاتی

۱۱۴. هر وقت عده‌ای کافی از افراد طبقات و اصناف مختلفه داخل جمعیت شوند، ممکن است به تشکیلات صنفی اقدام شود. مبادرت به این اقدام ممکن است از طرف هیئت‌های اجراییه بوده یا به تقاضای جمعی از رفقا باشد.

۱۱۵. در صورت اقدام به تشکیلات صنفی، حوزه‌ها از افراد صنف تشکیل شده و نمایندگان حوزه‌های یک صنف اتحادیه (سندیکا) به نام آن صنف تشکیل خواهند داد. اتحادیه از اصناف، کسبه و کارگران و مستخدمین و متفکرین و محصلین و اعضای دوائر مملکتی و حکومتی و امثال آنها تشکیل شده، اتحادیه هر صنف به نام همان صنف خوانده خواهد شد. اتحادیه‌ها به وسیله انتخاب نمایندگان خود مشترکاً در هر ناحیه یک هیئت‌اجراییه تشکیل خواهند داد. اتحادیه‌ها به منزله شورای ناحیه، و اجراییه‌ها همان اجراییه ناحیه خواهند بود.

[۱۱۶]. ترتیب روابط و حدود وظایف قسمتی از تشکیلات جمعیت که به طرز صنفی تشکیل شده است تغییری حاصل ننموده، موافق مواد گذشته خواهد بود.

۱۱۷. وقتی که نصف تشکیلات جمعیت به طرز طبقاتی صورت پذیرد، با مراجعه به آرای عمومی می‌توان تمام تشکیلات را به طرز مزبور تبدیل نمود. در

این صورت حوزه‌های صنفی نواحی و مرکزی انتخاب مبعوثین نموده، شورای عالی و اجراییه مرکزی را تشکیل خواهند داد.

محاکمات

۱۱۸. محاکمات حزبی به طرز حکمیت انجام یافته، مخصوص به مسائل مربوطه به امور حزبی یا اختلافات حادثه بین رفقا خواهد بود.

۱۱۹. چون جمعیت به طور مستقیم و رسمی در دعاوی شخصی دخالت نخواهد کرد، فقط اخلاقاً در منازعاتی که بین رفقا حادث شده باشد می‌تواند وساطت و حکمیت اختیاری را به طریق ذیل تقبل نماید.

۱۲۰. اولاً در منازعات حقوقی، در صورتی که متداعیین هر دو از رفقا بوده، به اقتضای اصول مسلکی بخواهند منازعه خود را به طرز حکمیت حل و فصل نموده و در بین رفقا خاتمه دهند، باید قبل از وقت تصمیم خود را متفقاً به اجراییه اطلاع دهند و پس از آن در محضری که از طرف اجراییه تشکیل می‌شود تعهد کنند که به حکمیت حزبی قانع باشند و با تراضی به اختیار چند حکم اختصاصی و چند حکم مشترک از رفقای که طرف قبول آنها باشند اقدام نموده، تصفیۀ گفت‌وگوی خود را برای اکثریت حکم‌ها واگذار نمایند. پس از تعهد مذکور، اگر یکی از دو طرف از تعهدات خود تخلف نموده، برخلاف نتیجه حکمیت حزبی اقدام نماید، مقصر مسلکی به شمار آمده، محاکمه حزبی خواهد شد.

۱۲۱. ثانیاً در منازعات شرفی، هرگاه طرفین از رفقا باشند، در صورتی که حل و فصل نزاع با وساطت رفقا ممکن باشد، به اقتضای وظیفه مسلکی و تکلیف اخلاقی، هیچ طرف، قبل از مراجعه به جمعیت و مشورت با حوزه یا هیئت اجراییه، حق مراجعه به عدلیه و عرض حال به محاکم نخواهد داشت و قبل از طی مراحل حزبی نمی‌تواند بیگانگان را در روابط بین رفقا دخیل سازد. در صورتی که یکی از رفقا صمیمیت مسلکی و شرافت اخلاقی را زیر پا گذاشته، برخلاف قاعده مزبور قیام نماید، مجرم حزبی به شمار آمده، مورد محاکمه خواهد بود.

۱۲۲. طرز حکمیت در منازعات شرفی نیز به طریق مذکور در ماده ۱۲۰ خواهد بود.

۱۲۳. در محاکمات راجعه به امور حزبی، در این موارد هیئت‌های اجراییه می‌توانند مستقلاً به احضار کسانی که طرف دعوی هستند اقدام نموده، ترتیب انتخاب حکم‌ها را فراهم سازند.

۱۲۴. در محاکمات مربوطه به امور حزبی، یا مسائلی که راجع به امور اجتماعی و عمومی باشد، هریک از رفقا به شکایت اقدام کنند، مقام مدعی خصوصی را خواهند داشت.

۱۲۵. اگر اقامه دعوی از طرف یکی از حوزه‌ها یا هیئت‌های اجراییه یا سایر هیئت‌های جمعیت علیه متجاوزین و متهمان حزبی باشد، هیئت مدعی مزبوره مقام مدعی خصوصی داشته، نماینده و وکیل انتخاب خواهد کرد.

۱۲۶. در محاکماتی که مربوط به امور جمعیت و مقصرین حزبی و عمومی باشد، هیئت‌های اجراییه یک نفر مدعی‌العموم انتخاب خواهند نمود. مدعی‌العموم مزبور دوسیه دعوی را مرتب و حاضر کرده، اقامه دعوی خواهد کرد.

۱۲۷. رفیق یا هیئتی که دارای مقام مدعی خصوصی است از یک طرف و رفیق مدعی علیه از طرف دیگر، در محضری که از عده‌ای از رفقا از طرف هیئت‌های اجراییه تشکیل شده باشد، حکم‌های مشترک و اختصاصی را انتخاب خواهند نمود.

۱۲۸. شکایات بدواً به وسیله دفتر به هیئت‌های اجراییه اظهار شده، از طرف اجراییه محضری تشکیل و متداعیین احضار و به انتخاب حکم اقدام خواهد شد.

۱۲۹. اگر مدعی علیه پس از سه مرتبه احضار از حضور استنکاف نماید، هیئت اجراییه محضر را تشکیل داده و به جای مدعی علیه حکم و وکیل انتخاب کرده، محاکمه غیابی به عمل خواهد آمد و اگر تا شش ماه از تاریخ صدور حکم غیابی مدعی علیه حاضر نشده، درخواست تجدیدنظر نکند، حکم غیابی قطعی خواهد بود.

۱۳۰. اگر پس از تشکیل محضر و یا محکمه مدعی خصوصی از حضور مستنکف شود، مدعی علیه حق اقامه دعوی شرفی بر او خواهد داشت.

۱۳۱. حُکم حُکم قطعی بوده، قابل استیناف نخواهد بود، مگر در صورتی که طرفین متفقاً تراضی در تجدیدنظر نمایند. در این صورت ممکن است از طرفین دو نفر به عنوان حُکم مثنی انتخاب شده، به حُکم های اول ملحق گردیده، متفقاً در محاکمه تجدیدنظر کنند و پس از تجدیدنظر اگر حکم سابق ابرام شود، محاکمه قطعاً خاتمه یافته، حکم صادر به موقع اجرا گذاشته می شود، و اگر نقض شود در دفعه آخر نیز هریک یک نفر به عنوان حُکم مثلث انتخاب کرده، با حُکم های سابق تجدیدنظر به عمل آورده، به اکثریت آرا حُکم قطعی خواهند داد.

۱۳۲. احکامی که در نتیجه محاکمات راجع به امور حزبی صادر می شوند، عبارت از تیره یا محکومیت طرف خواهد بود. در صورت محکومیت ممکن است به تأدیة جریمه نقدی و یا تعهد خدمتی فوق العاده به حزب یا به انفصال از عضویت یک حوزه موقتاً و یا دائماً و یا به انفصال موقتی یا ابدی از عضویت جمعیت ملزم شود. احکام حُکم ها شامل هریک از نتایج مذکوره باشند، باید با مقدمات و دلایل و ذکر اسناد صدور یافته، پس از ثبت در دفتر به هیئت اجراییه فرستاده شود، تا به ترتیباتی که لازم است به موقع اجرا بگذارند. ابلاغ احکام صادره به یک قسمت از تشکیلات یا به تمام تشکیلات جمعیت، به وسیله قطعنامه های متحدالمال، و اعلام آنها به عموم مردم، به وسیله ابلاغیه های حزبی و مطبوعات، منوط به رأی اجراییه و حُکم محکمه بوده، باید در ذیل حُکم صادر قید شود.

«انتهی»

دارنده این نظامنامه نمره ... رفیق ... نمره ... است.

دایرة نشریات
کمیته ایالتی گیلان
فرقه اشتراکیون ایران «عدالت»

نظامنامه تشکیلات

وظایف اعضا و نامزدها (کاندیدات)

۱. عضو فرقه محسوب می شود کسی که مرام فرقه را قبول، نظام و دیسپلین را رعایت کرده، حق عضویت مقرر را در وقتش ادا نموده، در یکی از تشکیلات رسماً اشتراک نماید.

۲. قید و قبول نامزدهای تازه با پیشنهاد کتبی دو نفر عضو و قرارداد کمیته محلی است.

۳. نامزد اگر از صنف عمله و دهاتی است سه ماه، از اصناف دیگر شش ماه بعد از پیشنهاد در اجتماع حوزه قبول به عضویت می شود، به شرط اینکه از مرام و سیاست فرقه اطلاع به هم رسانیده باشد.

قید

۴. در موقع لزوم کمیته مرکزی می تواند در مدت کمتر از شش و سه ماه عضو تازه قبول کند.

۵. در جلسات نامزدها حق اشتراک به مذاکره مسائل دارند، اما حق رأی قطعی مخصوص اعضای رسمی است.

۶. اعضا و نامزدها در سر هر ماه باید حق عضویت خود را به صندوق کمیته برسانند.

راجع به تشکیلات

۷. اساس تشکیلات فرقه را مرکزیت تشکیل می‌دهد.

۸. بنای مرکزیت با اساس حکومتی و مملکتی بوده، تشکیلات هر محل مرکز تشکیلات آن محل است.

۹. تشکیلات محل مسائل راجعه به محل را مطابق نظام و اساس فرقه اجرا و قبول می‌نماید.

۱۰. قراردادهای کنفرانس‌های تشکیلات هر نقطه برای آن تشکیلات حتمی‌الاجراست.

۱۱. هیئت اداره حوزه در جلسه عمومی حوزه، کمیته محلی در کنفرانس محلی منتخب می‌شود.

۱۲. شکل و اساس مرکزیت:

الف) کنگره عمومی «سیزد» و کمیته مرکزی

ب) کنفرانس ایالتی، کمیته ایالتی

ج) کنفرانس ولایتی، کمیته ولایتی

د) کنفرانس محال^۱، کمیته محال

ه) جلسه ناحیه، کمیته ناحیه

و) جلسه دهات، شهر و غیره، کمیته‌های دهات، شهر و حوزه

۱۳. حل مسائل سیاسی، مالی و یا رفع اختلافات مابین تشکیلات مخصوص کمیته مرکزی است.

۱۴. برای فعالیت در میان جوانان و ملل غیرایرانی کمیته مرکزی شعبه مخصوص تشکیل می‌دهد.

۱۵. کمیته ایالتی و ولایتی باید از طرف کمیته مرکزی تصدیق شود.

۱۶. تمام تشکیلات فرقه بعد از تصدیق و اجازه کمیته مرکزی حق دارند برای فعالیت رسمی مهر مخصوص درست کنند.

۱۷. تشکیلات به اسم محل موسوم خواهد شد، مثلاً کمیته مرکزی فرقه کاممونس ایران یا کمیته ایالتی آذربایجان فرقه کاممونس ایران یا کمیته محلی تبریز فرقه کاممونس ایران.

راجع به تشکیلات مرکزی

۱۸. مؤسسه عالی فرقه کنگره «سیزد» عمومی است که در هر سال یک دفعه دعوت می‌شود، روزنامه مذاکرات کنگره باید یک ماه قبل از کنگره اعلام شود. اگر ممکن نباشد، در سال یک دفعه کنفرانس دعوت می‌شود. تعیین عدد منتخب و منتخبین بسته به قرارداد کمیته مرکزی و هیئت احضار است.

۱۹. علاوه از کنگره عادی، کمیته مرکزی یا نصف اعضای کنگره، در وقت لزوم، می‌توانند کنگره فوق‌العاده دعوت نمایند، ولی کنگره آن وقت رسمی حساب می‌شود که بیشتر از نصف وکلای کنگره اخیر حاضر باشند.

۲۰. اگر کمیته مرکزی بعد از اعلام دعوت کنگره دو هفته به دعوت کنگره اقدام نکند، طلب‌کنندگان کنگره حق دارند کمیسیون حضار انتخاب کرده، شروع به کار نمایند و کمیسیون حقوق و صلاحیت کمیته مرکزی را دارا خواهد بود.

۲۱. کنگره عمومی:

الف) سیاست و مالیه کمیته سابق را تدقیق و تفتیش و لوایح کمیسیون تفتیش را ملاحظه می‌کند.

ب) در موقع لزوم پروگرام فرقه را تبدیل و تغییر می‌دهد.

ج) برای اجرای مقاصد خط حرکت تعیین می‌نماید.

د) کمیته مرکزی و کمیسیون تفتیش انتخاب می‌کند.

۲۲. عدد اعضای کمیته مرکزی، کمیسیون تفتیش و محکمه رفاقت را کنگره عمومی تعیین می کند. در غیابت یکی از اعضای کمیته، نامزدی که بیشتر از دیگران رأی گرفته است به عوض او داخل کمیته می شود.

۲۳. کمیته مرکزی برای اجرای کارهای مختلف شعبات تشکیل می دهد، مثل شعبه مالی، شعبه تبلیغات، نشریات و غیره. کارهای سیاسی یا حکومتی را به واسطه فراکسیون حل و تسویه می نماید، مثلاً فراکسیون پارلمان یا انجمن های محلی.

۲۴. کمیته مرکزی اقلاً باید در هر ماه یک دفعه اجلاس نماید. در وقت لزوم اجلاس فوق العاده هم هیئت ریاست کمیته می تواند دعوت کند.

۲۵. کمیته مرکزی در هر شش ماه باید از وکلای ایالت و ولایت کنفرانس دعوت کند.

۲۶. کمیسیون تفتیش سیاست و صندوق کمیته را تفتیش کرده، به کنگره عمومی لایحه تقدیم می کند.

راجع به تشکیلات ایالت و ولایت

۲۷. کمیته ایالتی در کنفرانس ایالتی [و] کمیته ولایتی در کنفرانس ولایتی منتخب می شود.

۲۸. کنفرانس ایالت و ولایت هم کمیسیون تفتیش انتخاب می کنند.

۲۹. کمیته های فوق الذکر کنفرانس فوق العاده هم دعوت می نمایند.

۳۰. کنفرانس های ایالت و ولایت در هر شش ماه یک دفعه اجتماع می کنند.

۳۱. کنفرانس فعالیت کمیته را تدقیق و کمیته تازه انتخاب می کند.

۳۲. کمیته ایالتی عبارت از پنج [و کمیته] ولایتی از سه نفر عضو است.

۳۳. کمیته ایالت و ولایت هم شعبات مخصوص تعیین می کنند.

۳۴. کمیته ایالتی و ولایتی باید در هر هفته یک دفعه اجلاس نماید.

۳۵. تشکیلات ولایت و ایالت در هر سه ماه باید یک دفعه کنفرانس دعوت نمایند.

۳۶. کمیته های مذکوره تشکیلات مادون خود را دستورالعمل می دهند.

۳۷. کنفرانس ایالتی به کنگره عمومی، کنفرانس ولایتی به کنفرانس ایالتی وکیل انتخاب می‌کنند.

راجع به تشکیلات محلی

۳۸. مقام عالی کمیته‌های محال و محل اجتماع عمومی تشکیلات محال و محل است.

۳۹. اگر تشکیلات محال یا محل مقتدر به کنفرانس نباشند، جلسات عمومی وظیفه کنفرانس را ایفا می‌کنند.

۴۰. کنفرانس عمومی محال، محل و ناحیه در هر ماه یک دفعه است.

۴۱. کنفرانس محال، محل و ناحیه کارهای کمیته محال و غیره را تدقیق و تفتیش می‌کند.

۴۲. اعضای کمیته‌های فوق عبارت از سه نفر است.

۴۳. اعضای حوزه باید زیاده از بیست نفر نباشند. وظایف حوزه:

الف) در میان مردم اعلانات و شعایر فرقه را انتشار دهد.

ب) اعضای تازه جلب و به تصدیق کمیته محل برساند.

ج) دستورالعمل کمیته محلی را به عمل آورد. در مسائل سیاسی و اقتصادی مملکت، برای اجرای مقاصد و مرام فرقه، کوشش نمایند.

۴۴. حوزه برای اجرای وظایف سه نفر هیئت اداره انتخاب می‌کند.

راجع به دیسپلین و نظام

۴۵. در میان اعضای فرقه مسئله دیسپلین باید از تمام مسائل بیشتر مراعات شود.

۴۶. اجرای قرارداد تشکیلات عالی برای تمام تشکیلات اجباری است.

۴۷. تشکیلاتی که در اجرای قرارداد مراکز عالی مسامحه نمایند دفعه یک توبیخ، در دفعه ثانی منحل می‌شوند.

۴۸. اعضای مسامحه‌کار در دفعه اول توبیخ، در دفعه ثانی بعد از اثبات جرم از عضویت خارج شده، اخراجشان به واسطه روزنامه یا در اجتماع عمومی اعلان می‌شود.

۴۹. رفع اختلافات [و] تعیین جزا از وظایف مخصوص محکمه رفاقت است.

مداخل و مخارج

۵۰. مداخل فرقه عبارت از حق عضویت و قیدیۀ اعضا است. قیدیۀ اعضا در وقت دخول صد دینار، حق عضویت در هر ماه یک فائض از مواجب معینه اعضا است.

۵۱. کسی که سه ماه بدون عذر مقبول حق عضویت ندهد موقتاً از عضویت اخراج می‌شود. قبول و ردّ عذر بسته به قرارداد اجتماع عمومی است.

۵۲. از دخل فرقه ده فائض به صندوق کمیته مرکزی، ده فائض هم به صندوق کمیته ایالت داده، مابقی را به تشکیلات محل، و کمیته و محل به احتیاجات تشکیلات مصرف می‌کنند.

مواد منفرد

۱. تغییر و تبدیل این نظامنامه مخصوص کنگره عمومی و کمیته مرکزی است.
۲. تمام تشکیلات فرقه سِرّی است (مخفی). در وقت فرصت از تشکیلات علنی (آشکار) هم استفاده باید کرد، مثل اتفاق همکاران، فرق سیاسی و غیره.

مؤسسات و مجامع فرقه

۱. مؤسسات و مجامع رسمی فرقه عبارتست از حوزه‌ها، از کنفرانس‌های نواحی، از کمیته‌های ناحیه، از کنفرانس‌های محلی و از کمیته‌های محلی، از کنفرانس‌های ولایتی، از کمیته‌های ولایتی، از کنفرانس‌های ایالتی، از کمیته‌های ایالتی، از کنگره عمومی، از کمیته‌های مرکزی، از هیئت‌های مفتشه و شعباتی که مراکز مزبوره تأسیس می‌نمایند.

شرایط عضویت

۲. فقط اشخاصی به عضویت این فرقه پذیرفته می‌شوند که از حاصل دسترنج و زحمت خود معیشت می‌کنند: مانند کارگر، برزگر، طبیب، معلم، مستخدمین جزء ادارات، شاگرد، نوکر و امثال آنها.

۳. اشخاص ذیل به عضویت فرقه قبول نمی‌شوند:

الف) کسانی که از زحمات دیگران زندگانی می‌نمایند، مانند روحانیون، ملاک، تجار، دلال، صراف، تنزیل‌بگیرها، مستمری‌داران و سایر مفت‌خواران.

ب) کسانی که دارای امتیازات و تشخصات هستند، مثل صاحبان القاب.

ج) کسانی که در سایر فرق عضویت دارند.

تبصره: اعضای احزاب دیگر و صاحبان القاب، در صورتی که از طبقات مذکوره در ماده ۲ باشند، پس از استعفا به عضویت پذیرفته می‌شوند.

نامزدها

۴. شخص نامزد اقلاً باید هجده سال داشته، مرام و نظام فرقه را کاملاً قبول نماید.

۵. نامزد باید قبلاً تقاضانامه عضویت و تعرفه خود را به واسطه معرف خود به حوزه بفرستد.

۶. نامزدها به معرفی و ضمانت دو نفر و به اکثریت آرای اعضا از حوزه می‌گذرند.

۷. حوزه‌ها راپورت گذشتن نامزدها را با تقاضانامه و تعرفه آنها به کمیته ناحیه یا محلی فرستاده و پس از تصویب کمیته به کاندیدی می‌پذیرند.

۸. هر اعتراضی که درباره نامزدی از طرف اعضای حوزه بشود، در راپورت حوزه به کمیته، مشروحاً قید می‌شود و کمیته، پس از تحقیقات لازمه، کاندیدی وی را رد یا قبول می‌کند.

کاندیدها

۹. افراد کارگر دو ماه و اشخاص منورالفکر شش ماه در حوزه‌ها کاندید می‌مانند.

۱۰. کاندیدها در مذاکرات جاریه شرکت می نمایند، ولی حق رأی دادن در قطعیات حوزه ندارند.

۱۱. حوزه می تواند تقلیل مدت کاندیدی نامزدی را از روی امتحاناتی که داده است از کمیته درخواست نماید.

۱۲. تاریخ عضویت هریک از اعضای فرقه از ابتدای کاندیدی او محسوب می شود.

حوزه ها

۱۳. عدۀ اعضای حوزه حد معینی ندارد. به اقتضای موقع و محل و با دستور مراکز مافوق می تواند کم و زیاد باشد.

۱۴. هر حوزه به واسطۀ سه نفر هیئت عاملۀ انتخابی اداره می شود که یکی از آنها منشی، دو نفر مشاور و معاون می باشند.

۱۵. هر عضو و کاندیدی که داخل حوزه ای است در سر هر ماه صدیک عایدات خود را به عنوان ماهیانه توسط منشی حوزه به کمیته ارسال داشته و قبض کمیته را دریافت می دارد.

۱۶. هیئت عاملۀ هر حوزه برای سه ماه انتخاب می شود و در ظرف همان سه ماه اگر اکثریت حوزه تقاضا کند، انتخاب آن تجدید می گردد.

۱۷. حوزه لااقل هفته ای یک مرتبه جلسۀ خود را تشکیل داده، از مرام و نظام فرقه ای و از مسائل سیاسی و اقتصادی و اجتماعی بحث می نماید.

۱۸. هیچ یک از حوزه ها ناظم ثابتی نخواهد داشت و هر جلسه را یکی از اعضا به نوبه اداره می کنند.

۱۹. قطعیات حوزه ها با اکثریت تامه خواهد بود.

۲۰. در انتخاباتی که علنی می شود هیچ کس در موقع انتخاب شدن خود در جلسه نباید حضور داشته باشد.

۲۱. حوزه ها باید صورت جلسات خود را مرتباً به کمیته بفرستند.

ترتیب تبیه اعضای مقصر

۲۲. اشخاص ذیل از عضویت فرقه اخراج می‌شوند:

(الف) کسانی که با اوامر و قطعیات مؤسسات مافوق مخالفت می‌نمایند.

(ب) کسانی که علیه فرقه کار می‌کنند.

(ج) کسانی که عضویت فرقه دیگری را می‌پذیرند.

(د) کسانی که اسرار فرقه را در خارج افشا می‌کنند.

(ه) کسانی که پنج جلسه متوالی بدون عذر موجه و بی‌آنکه سبب غیبت خود را اطلاع دهند در جلسات رسمی حاضر نمی‌شوند، ولی بدین ترتیب که در دفعه اول به آنها اخطار می‌شود، در دفعه دوم تأکید، در دفعه سوم توبیخ، در دفعه چهارم از عضویت به‌کандیدی تنزل داده می‌شوند، در دفعه پنجم از فرقه اخراج می‌شوند.

۲۳. اسامی کسانی که از فرقه اخراج و یا به‌کاندیدی تنزل داده می‌شوند به تمام حوزه‌های محلی اعلام و در هر سه ماه یک دفعه از طرف کمیته به موجب صورت مخصوص مابین همه رفقا انتشار داده می‌شوند.

کنفرانس‌ها

۲۴. کنفرانس‌ها در مواقعی که ممکن است از افراد و در صورت عدم امکان از نمایندگان افراد تشکیل می‌یابد.

۲۵. نماینده‌ها عموماً به تساوی و از روی تناسب انتخاب می‌گردند. کاندیدهایی که در حوزه‌ها می‌باشند در این مورد جزو افراد محسوب می‌شوند.

۲۶. انتخابات اساساً علنی است، ولی در مواردی که وضعیات اجازه ندهد مخفی خواهد بود.

۲۷. لزوم تشکیل کنفرانس و تعیین موقع آن را کمیته‌ها به مؤسسات مادون اعلام می‌کنند.

۲۸. در مواقع لازمه به تقاضای اکثریت هر دایره بزرگ و کوچک (مثل ایالت یا ناحیه) مجلس فوق‌العاده به ترتیب کنفرانس مخصوص بدان دایره تشکیل می‌یابد.

۲۹. مسائل مخصوصه به هر ایالت و ولایت و محل و ناحیه در کنفرانس خودش مطرح شده، بر وفق شرایط و مقتضیات همان‌جا و به رأی اکثریت نمایندگان حل می‌گردد.

۳۰. هر کنفرانسی حق دارد که در دایره صلاحیت خود، و به شرط عدم تناقض با دستورها و مقررات مافوق، خط‌مشی افراد و مؤسسات مادونش را در مسائل مختصه به حیطه اختیارات خود تعیین نموده، دستورها و تعلیمات لازمه بدهد.

۳۱. کنفرانس راپورت عملیات کمیته گذشته را استماع نموده، وظایف مخصوصه کمیته آینده را در دایره صلاحیت خود معین می‌کند.

۳۲. کنفرانس، پس از استماع راپورت کمیته سابق و حل مسائل لازمه و اتخاذ قراردادهای ضروری، کمیته بعد را انتخاب می‌نماید.

۳۳. هر کنفرانس انتخاب می‌کند کمیته‌ای را که قائم مقام او خواهد بود:

یعنی کنفرانس ایالتی کمیته ایالتی را، کنفرانس ولایتی کمیته ولایتی را، کنفرانس محلی کمیته محلی را، کنفرانس ناحیه کمیته ناحیه را، و انتخاب کمیته مرکزی از وظایف کنگره عمومی است.

۳۴. هر کنفرانس پس از انجام وظایف خود راپورت مفصل و مشروح جلسات و عملیات خویش را از تصویب اعضای خود گذرانیده، نسخه‌ای از آن را به کمیته مافوق خود می‌فرستد و نسخه‌ای به کمیته‌ای که خودش انتخاب می‌کند می‌سپارد.

کمیته‌ها

۳۵. کمیته هر دایره بزرگ و کوچک (از ایالات تا ناحیه) در کنفرانس همان دایره انتخاب و به اسم آن نامیده شده و دارای مُهری به همان اسم خواهد بود.

۳۶. عده اعضای کمیته‌های ناحیه سه نفر، محلی پنج نفر، ولایتی هفت نفر، ایالتی نه نفر و مرکزی هفده نفر خواهد بود.

۳۷. کسانی که مدت عضویت ایشان کمتر از شش ماه باشد حق انتخاب شدن برای عضویت هیچ‌یک از کمیته‌ها ندارند.

۳۸. هر کمیته دارای منشی مسئولی خواهد بود که به رأی اکثریت انتخاب می شود.

۳۹. کمیته ها به استثنای کمیته ناحیه دارای یک هیئت عامله انتخابی خواهند بود که منشی مسئول نیز جزو آنهاست. کمیته ناحیه فقط به واسطه منشی مسئول اداره می شود.

۴۰. هیچ یک از کمیته ها ناظم ثابتی نخواهد داشت و هر جلسه را یکی از اعضا به نوبه اداره خواهد کرد.

۴۱. هیئت عامله هریک از کمیته های محلی و ولایتی و ایالتی سه نفر و هیئت عامله کمیته مرکزی پنج نفر خواهد بود.

۴۲. مدت مأموریت کمیته های ناحیه و محلی شش ماه، مابقی یک سال است.

۴۳. هر کمیته انقضای مدت مأموریت خود را اعلان نموده، کنفرانسی را که مافوق خود او است دعوت به تشکیل می کند و تا وقتی که انتخاب کمیته بعد خاتمه نیافته، وظایف خود را ادامه می دهد.

۴۴. هر کمیته مکلف است که راپورت مدت مأموریت خود را مفصلاً به کنفرانس تقدیم داشته و، پس از تجدید انتخاب، دفاتر و مهر و کلیه اثاثیه خود را به کمیته بعد تسلیم نماید.

۴۵. هر کمیته، به موجب دستورالعمل کنفرانس و مراکز فوق، مؤسسات مادون خود را اداره می کند و در مواقع مخصوصه ای که از طرف مراکز مافوق پیش بینی نشده باشد موافق نظریات خود رفتار می نماید.

۴۶. هر کمیته ای به استثنای کمیته ناحیه حق دارد که در دایره صلاحیت خود دستورهای لازم به مؤسسات مادون خود بدهد و نسبت به مسائل مختصه دایره اختیارانش قطعنامه ها صادر کرده، مقاله ها، انبباه نامه، رساله ها، جراید موقت و بومی نشر کند.

۴۷. کمیته ها، به شرط رعایت مقتضیات موقع و محل، کلوب ها و کتابخانه ها دایر می نمایند.

۴۸. کمیته‌ها در مواقع ممکنه برای تنویر افکار عامه، گاردن‌پارتی‌ها، تیاترها، مسامره‌ها، میتینگ‌ها و امثال آن ترتیب می‌دهند.

۴۹. کمیته‌ها در مواقع لزوم برای تقسیم اعمال شعبه‌های ذیل را تشکیل می‌دهند که وظایف هریک از آنها به موجب نظامنامه مخصوصی معین است:

۱. شعبه تشکیلات

۲. شعبه تبلیغات

۳. شعبه استخبارات

۴. شعبه نشریات

۵. شعبه نشر معارف

۶. شعبه مالیه

۵۰. در صورت تقاضای اکثریت افراد هر دایره بزرگ و کوچک، کمیته آن دایره موظف است که پیش از رسیدن موقع کنفرانس فوق‌العاده‌ای دعوت به تشکیل نماید.

۵۱. هر کمیته حق تفتیش کنفرانس‌ها و کمیته‌ها و حوزه‌ها و سایر مؤسسات دایره اختیارات خود را دارا است و مؤسسات مزبوره باید بدون عذر مفتشین آن را بپذیرند.

۵۲. هر کمیته مجبور است سواد راپورتی را که در آخر مدت مأموریت خود برای کنفرانس حاضر می‌کند به کمیته مافوق بفرستد و علاوه بر این ماهی یک مرتبه راپورت فعالیت فرقه و وقایع مهمه را که رخ می‌دهد به کمیته مافوق بدهد و همچنین نسخه‌ای از تمام نشریاتش در دفتر خود ضبط کرده و هم برای آرشیو کمیته مافوق ارسال می‌دارد.

۵۳. تشکیل مجلس محاکمه و رفع منازعه و تصفیة مناقشات ممکنه مابین مؤسسات مادون از مختصات کمیته‌ای است که مافوق آن مؤسسه‌ها است.

۵۴. هيچ يک از کميته‌های ناحيه و محلی و ولايتی و ايالتي، بدون اجازه کميته مرکزی، حق ندارند که در هيچ مسئله از مسائل با فرقه‌های ديگر و مراکز داخلي و خارجي داخل در مذاکره شده، قراری دهند.

کنگره

۵۵. کنگره در هر سال یک مرتبه از نمايندگان همه افراد فرقه تشکيل خواهد يافت.

۵۶. ترتيب تشکيل و عده اعضای آن را کميته مرکزی، قبل از دعوت، به توسط دستورالعمل مخصوصی به عموم افراد فرقه اعلان می نماید.

۵۷. هر نماينده دارای اعتبارنامه از طرف کميته ايالتي يا ولايتی خواهد بود.

۵۸. خلاصه راپورت‌های ايالات و ولايات و پيشنهادهای مهمه‌ای که در عرض سال به کميته‌ها پيشنهاده شده، و مسائل سياسی و اجتماعي و اقتصادي در کنگره مطرح می شود. و کنگره اعمال نظر می کند در آنها و بحث می کند از فعاليت فرقه و دستورالعمل می دهد به کميته‌ها و تجديد نظر می نمايد در نظام و تاکتيک و پروگرام فرقه، و صادر می کند قطعنامه‌های اساسی و عمومی را.

۵۹. کنگره محکمه عاليه فرقه است که حل و تصفيه می نمايد مناقشات غامضه بين مؤسسات فرقه را.

۶۰. کميته مرکزی، به علاوه مواقع معينه، در صورت لزوم می تواند کنگره را دعوت به تشکيل فوق العاده نمايد.

۶۱. کنگره، پس از انجام وظائف مقرر خود، کميته مرکزی را برای مدت یک سال انتخاب می کند.

هيئت‌های مفتشه

۶۲. کنفرانس‌ها و کنگره، در موقع انتخاب کميته، یک هيئت مفتشه نیز انتخاب می کنند.

۶۳. عده هيئت‌های مفتشه بدون استثنا سه نفر خواهد بود.

۶۴. هر هيئت مفتشه حق تفتيش و نظارت در کميته‌هایی که با او منتخب شده و مؤسساتی که مادون آنها است را دارد.

۶۵. هر هیئت مفتشه به تمام شکایات افراد و مؤسسات رسیدگی و محاکمه نموده، نظریات خود را به کمیته‌ای که قرین او است راپورت می‌دهد.
۶۶. هر هیئت مفتشه راپورت جامعی از فعالیت و عدم فعالیت مؤسسه‌های فرقه تهیه نموده، به کنفرانسی که مافوق او است تقدیم می‌دارد.
- تبصره: هیئت مفتشه که در کنگره عمومی منتخب می‌شود تابع و مسئول خود کنگره بوده و راپورت‌های خود را برای کنگره تهیه می‌نماید.

جنبش انقلابی در خاورزمین (ایران)

مسائل مطروحه در پلنوم وسیع آینده کمیته اجرایی کمیتن
(به نقل از مجله کمیتن - بین الملل کمونیست، ۱۹۲۶، ص ۱۹)

... در ایران جنبش آزادی بخش ملی در نتیجه اینکه رهبر آن رضاخان، که از طرف یک ارتش ملی نیرومند حمایت می شود، از پیمودن راه جمهوری خواهی سر باز زده و با سرنگون ساختن سلسله قاجار خود را شاه وارث (تاج و تخت) اعلام نموده است در سر یک دوراهی خطیری قرار دارد.

این کودتا تا حد معینی نتیجه ضعف واقعی اقشار اجتماعی متشکل است که می توانستند به سوی حمایت از جنبش جمهوری خواهی انکشاف یابند.

در این واقعیت شگفتی نیست که رضاخان در تدارک برای اعلام خود به مثابه شاه نخست حزب کوچک کمونیست را مورد حمله قرار داد و به موجودیت نیمه قانونی آن خاتمه داد.

رفقای ایرانی با مشکلات جدی چه در زمینه سیاسی و چه تشکیلاتی روبه رو خواهند بود. در ظرف چند ماه آتی پس از کودتا میسر خواهد شد با دقت بیشتری جهت گرایش بین المللی رضاخان، یعنی نقش و نفوذ واقعی بریتانیای کبیر، را در این حادثه دانست، که به نوبه خود در تعیین موضع رفقای ما و همچنین

گروه‌های وسیع‌تری از جمهوری خواهان در جنبش ملی ایران اهمیت زیادی به جای خواهد گذاشت.

سخنرانی آقازاده در سومین کنگره کمیترن

(مسکو، ۲۲ ژوئن ۱۹۲۱)

رفقا!

ما کاملاً موافقیم که خط‌مشی مصوبه دومین کنگره درباره مسئله ملی و استعماری به وجهی خلاق مورد بحث قرار گیرد، و اینک مایلیم در این جا فقط به تجاربی اشاره کنیم که طی سال‌های اخیر در جریان کار خود در ایران - کشوری که از نظر اقتصادی عقب‌مانده ولی فوق‌العاده غنی است - گرد آورده‌ایم. قبل از هر چیز باید یادآور شد که ایران در سده اخیر صحنه مبارزه بین تزاریسیم روسیه و اشغالگران انگلیسی بود، که با عزم راسخ از مرتجع‌ترین محافل پشتیبانی می‌نماید، و تنها پس از انقلاب اکتبر، هنگامی که پرولتاریای روس قراردادهای غارتگرانه‌ای را که بزرگ‌مالکان روسیه منعقد کرده بودند ملغا ساخت، جنبش انقلابی دامنه‌ای وسیع یافت و با اشغال و غارت ایران از طرف انگلیس‌ها باز هم وسیع‌تر گردید. این «الطاف بی‌حد و حصر» تنفر (به خلق را) علیه امپریالیست‌های انگلیسی تشدید نمود و مبارزه علیه سلطه زورگویانه آنها به شعار انقلابی توده‌ای افشار وسیع مردم بدل گردید.

طی سال‌های ۱۹۱۹-۱۹۲۰ جنبش انقلابی در بسیاری از نقاط ایران، در خراسان، مازندران، گیلان، آذربایجان، کردستان و نقاط دیگر، با چنان قوتی اوج گرفت که دولت تهران، علی‌رغم مهمات فراوان انگلیسی، نتوانست قیام‌ها را سرکوب نماید. در گیلان، که انگلیسی‌ها کلیه نیروهای خود را گرد آورده بودند، جنبش آزادی‌بخش ملی از هر جای دیگری پُردامنه‌تر بود. علل ناکامی این مبارزه به‌طور عمده در این بود که ملیون گیلان فکر می‌کردند بتوانند به کمک تمام مردم، یعنی نه‌فقط به مدد بورژوازی و دهقانان، بلکه همچنین به کمک شاهزادگان (خان‌ها) و مالکان ارضی، انگلیسی‌ها را اخراج و شاه را سرنگون سازند. این بزرگ‌ترین اشتباه ملیون گیلان بود، چه آنکه هم امپریالیست‌های انگلیسی و هم دولت شاه متکی به این اشرافیت مَلاک بودند. دولت جدید که پس از کودتای فوریه در تهران تشکیل شد ظاهراً سعی داشت از این وضعیت سوءاستفاده کند و همراه با صدور اطلاعیه‌ای درباره لغو قرارداد غارتگرانه ۹ اوت ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، طی اعلامیه‌ای خطاب به مردم ایران، به نقش کریهی که اشرافیت مَلاک پیوسته در ایران بازی می‌کردند اشاره نمود.

درحقیقت انگلیسی‌ها، بدون شرکت و پشتیبانی زمین‌داران، نمی‌توانستند حتی یک روز هم در ایران دوام بیاورند. حزب کمونیست ایران در طول فعالیت عملی چهارساله خود ایقان یافته است که بدون آزادی دهقانان از یک سلسله قیود (بار) فئودالی، و بدون بهبودی وضع اقتصادی آنان به زیان زمین‌داران، حتی انقلاب بورژوا-دموکراتیک در ایران قابل تصور نیست.

ما در برنامه خود به‌عنوان وظیفه مقدم، نه‌فقط راندن انگلیسی‌ها و سرنگونی دولت شاه را بلکه همچنین فراخواندن مجلس مؤسسان را منظور داشته‌ایم، که [در] درجه اول باید بقایای فئودالیسم را از میان بردارد و نیروهای مولده را از بندهای سختی که اکنون بدان گرفتارند آزاد سازد. حزب ما که از جنبش آزادی‌بخش ملی به پیگیرانه‌ترین وجهی پشتیبانی می‌کند نیز می‌کوشد با ایجاد اتحادیه‌های کارگری و صنفی در شهرها و اتحادیه‌های دهقانی در روستاها این توده‌های وسیع را به مبارزه انقلابی بکشانند و آنان را با ارتقای آگاهی طبقاتی‌شان تدریجاً برای مبارزه انقلابی‌ای آماده سازد که پس از پیروزی انقلاب بورژوایی برپا خواهد

نمود. فرایند تصرف قدرت توسط زحمت‌کشان در کشور ما فرایندی طولانی خواهد بود، و با انقلاب جهانی پرولتاریا از نزدیک پیوند دارد. تنها پس از آنکه انقلاب اجتماعی، حتی اگر فقط در چند کشور پیشرفته سرمایه‌داری اروپا هم، پیروز گردد، کمونیست‌های ایران در پیوند با توده‌های مردم ایران می‌توانند مسئله تصرف قدرت سیاسی و ایجاد شوراهای کارگری-دهقانی را مطرح سازند. ما ایقان راسخ داریم که پیروزی پرولتاریای جهانی به‌مراتب پیش‌تر از وقتی که ما گمان می‌کنیم میسر می‌گردد و بالاخره خلق‌های ایران و جهان از یوغ استثمار بورژوازی بومی و بیگانه رها خواهند شد.

سخنرانی شرقی (حزب کمونیست ایران)

در ششمین کنگره بین الملل کمونیست^۱

رفقا، هیئت نمایندگی ایران در مجموع با تزه‌های رفیق بوخارین موافق است. در عین حال من مایل‌م از اعلام مواضع هیئت نمایندگی بالکان نیز حمایت کنم و اشاره نمایم که به مسئله ارضی، که در کشورهای خاورزمین بدان اهمیت فراوان داده می‌شود، از طرف رفیق بوخارین به طرز مکفی و با روشنی کامل پرداخته نشده است. در حال حاضر، زمانی که عملاً تمام کشورهای خاورزمین با مسئله ارضی روبه‌رو هستند، هنگامی که تمام احزاب کمونیست در این کشورها در برنامه تاکتیکی‌شان شعارهای مشخص مربوط به انقلاب ارضی را منظور می‌دارند، این مسئله بدون تردید شایسته بحث روشن‌تر و مفصل‌تری است.

رفقا، موقعیت دهقانان در کشورهای خاور نزدیک و به‌ویژه در ایران مسئله حادی است. در حال حاضر، روستاهای ایران میدان نبرد طبقاتی و تمایز (قطبی شدن طبقاتی) دهقانان است. تقریباً همه‌ساله به‌طور مرتب قیام‌های دهقانی رخ می‌دهد. این همه نتایج استثمار و موقعیت ناهنجار دهقانان است. سلطنت

۱. به نقل از International Press Correspondence، ۲۵ ژوئیه ۱۹۲۸، صفحه ۸۴۳.

ارتجاعی تازه پای رضاشاه پهلوی، که از طریق خیانت نیرنگ آمیز و به کمک امپریالیسم بریتانیا به قدرت رسید و منافع زمین داران بزرگ را نمایندگی می کند، وضع وخیم دهقانان ایران را وخیم تر ساخته است.

در ایران ما، همانند همه کشورهای شرق که سرمایه ملی نمی تواند با سرمایه خارجی رقابت نماید، سرمایه ملی موجود در زمین سرمایه گذاری می شود. تقریباً در تمام نقاط ایران، بازرگانان به جای ساختن کارخانجات نو یا نوعی مؤسسه صنعتی به خرید اراضی روی آورده اند.

هنگامی که این بازرگانان بدین سان به بخش کشاورزی گام می گذارند، طبیعتاً نمی توانند در اشکال کشاورزی ایران تغییری ایجاد نمایند، بلکه برعکس همان شیوه های استثماری را که تحت فنودالیسم رایج بود را برمی گزینند. در نتیجه این استعمار غیرانسانی، امروز ما با جنبش دهقانی قدرتمندی روبه رو هستیم. در دوران ما، بین پنجمین و ششمین کنگره های کمیترن، علاوه بر بسیاری قیام های کوچک، چهار قیام توده ای دهقانی در ایران رخ داد. در این قیام ها، دهقانان در صفوف متشکل، تحت شعار «مرگ بر زمین داران و دولت آنان»، به حرکت درمی آمدند. آنان شعار طبقاتی خود را عنوان می ساختند، زمین داران را مضروب می ساختند یا به قتل می رساندند، انبار غله آنان را آتش می زدند. این همه ثابت می کرد که کنگره کمیترن باید به مسئله دهقانان توجه بیشتری مبذول دارد و به مسئله ای که مورد نظر ماست با دقت بیشتری بپردازد.

مسئله دیگری که رفیق بوخارین بدان اشاره کرد، ولی به طور نامکفی، مسئله خاور نزدیک است.

تحریکات انگلیسی ها در کشورهای خاور نزدیک ابعاد تهدید آمیزی به خود می گیرد، به ویژه در حال حاضر که ما با خطر جدی جنگ نوین امپریالیستی روبه رو هستیم. خاور نزدیک همواره در سیاست جهانی اهمیتی بسزا داشته است. این منطقه سبب بسیاری از جنگ های خونین بوده و نقشش در جنگ جهانی نیز کوچک نبود.

رفقا، در حال حاضر، امپریالیسم بریتانیا در تدارک جنگ نویی است و دست اندرکار ایجاد پایگاه های محکمی برای خویش در این کشورهاست. بریتانیا

نیروهای زیادی در این منطقه متمرکز می‌کند و نیروهای خود را برای حمله علیه اتحاد شوروی در مرزهای زیر نظارتش بسیج می‌نماید.

در صورت درگرفتن جنگ، به کلی، علی‌رغم اینکه کشورهای منطقه بخواهند یا نخواهند بی طرف بمانند، خاور نزدیک میدان عظیم عملیات (جنگی) خواهد شد. با توجه به اهمیت مسئله، رفیق بوخارین می‌بایست در گزارش و تزهایش در جزئیات به این مسئله و سیاستی که احزاب کمونیست باید در این منطقه دنبال کنند می‌پرداخت. رفیق بوخارین در گزارش خویش درباره برخورد احزاب کمونیست اروپای غربی با احزاب سوسیال‌دموکرات سخن گفت. در کشور ما در حالی که حزب سوسیال‌دموکراتی وجود دارد، احزاب شبیهی چون حزب سوسیالیست، حزب ملّیون و غیره وجود دارند.

ما مدت مدیدی با حزب سوسیالیست در یک جرگه می‌جنگیدیم، اما در دوران اخیر این حزب به یک حزب نمونه فرصت طلب بدل گشته است و غالباً علیه حزب کمونیست اتخاذ موضع نموده و بدان خیانت ورزیده است. حزب سوسیالیست ایران هرگز یک حزب توده‌ای نبود و هرگز هم نخواهد شد. و در آئیه نزدیک حزب کمونیست به ماجراجویی‌های سیاسی رهبران این حزب پایان خواهد داد. متأسفانه کمیتن سیاست روشنی در این مورد ندارد. کمیتن می‌بایست همچنین کار خود را از جهات دیگر نیز بهتر سازمان دهد، مثلاً در زمینه اطلاعات. در آخرین انتخابات، حزب ما مستقلاً عمل کرد و برنامه خود را عرضه نمود. البته عاری از اشتباه هم نبود. البته به نظر من این اشتباهات را می‌توان بر حزب جوانی چون حزب ما بخشید. پس از حضور در این جا بر من روشن شد که اشتباهات شبیهی نیز در کشورهای خاور رخ داده است. اگر کمیتن به موقع در این زمینه اطلاعاتی در اختیار ما گذاشته بود، شاید می‌شد از ارتکاب آنها در ایران جلوگیری به عمل آورد. از آنجاکه کمیتن چنین کاری نکرد، اشتباهات مشابهی را نیز ما مرتکب شدیم. من مایل به «روابط متقابل» بین احزاب کمونیست کشورهای مختلف اشاره کنم. در کنگره‌های گذشته از وحدت و تماس بین احزاب کمونیست کشورهای متروپل و احزاب کمونیستی که در کشورهای مستعمره یا نیمه‌مستعمره عمل می‌کنند سخن می‌رفت. ما باید

با کمال تأسف اعلام کنیم که تاکنون شاهد اقدام مثبتی در این زمینه نبوده‌ایم. حزب کمونیست بریتانیا مثلاً می‌توانست بسیاری کارها برای حزب کمونیست ایران و همچنین حزب کمونیست هند انجام دهد. همین (انتقاد) شامل حزب کمونیست فرانسه در رابطه با سوریه و دیگر کشورها نیز می‌شود. متأسفانه در این زمینه اقدامی در این احزاب صورت نمی‌گیرد.

به نظر من کنگره باید توجه نمایندگان این کشورها را به این مسئله پُراهمیت جلب سازد تا در آتیه تماس نزدیک بین احزاب برقرار گردد و انفراد کشوری (ملی) از بین برود (کف‌زدن حضار).

ادامه نطق شرقی در نشست دیگری از کنگره ششم کمینترن

(صفحه ۱۴۶۹)

رفقا، همان‌طور که در تزه‌ای عرضه‌شده به کنگره عنوان گشته است، وظیفه مبرم کمینترن پس از کنگره (ی ششم) عبارت است از پایه‌ریزی احزاب کمونیست در کشورهایی که حزب کمونیست ندارند و استحکام‌بخشیدن به احزابی که از پیش وجود دارند.

اما این سؤال پیش می‌آید، احزاب کمونیست در کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره چگونه باید باشند. در تزه‌ها گفته می‌شود که احزاب کمونیست در کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره باید احزاب خالصاً پرولتری باشند و نه تنها از لحاظ اهداف و برنامه‌شان، بلکه همچنین از لحاظ ترکیب اجتماعی‌شان. این درست است. اما آیا احزاب ما در کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره واقعاً احزاب خالصاً پرولتری هستند؟ من با جرئت می‌توانم بگویم بسیاری از احزاب پرولتری نیستند. احزاب ما در مستعمرات مملو از عناصر فرصت‌طلب و خرده‌بورژوا است. مثلاً حزب ما در ایران در سال ۱۹۲۲ چند هزار عضو داشت که نیمی از آنان را عناصر خرده‌بورژوا و فرصت‌طلب تشکیل می‌دادند. این در مورد احزاب دیگر نیز صادق است، مثلاً حزب در ترکیه که همین اوضاع و احوال بر آن حاکم است. تجربه احزاب کمونیست در مستعمرات نشان می‌دهد که احزاب کمونیست نباید کمیت را مورد نظر قرار دهند، بلکه باید به کیفیت اعضا پردازند. احزاب

کمونیست کشورهای مستعمره با سه وظیفه عمده روبه‌رو هستند: ۱. رهبری در مبارزه طبقاتی طبقه کارگر کشور مربوطه، ۲. انکشاف مبارزه دهقانان و انجام انقلاب ارضی، ۳. مبارزه علیه امپریالیسم. در زمینه مسئله اول، حزب کمونیست البته باید مستقلاً و با برنامه خود گام به پیش گذارد و نباید با طبقات دیگر همکاری کند. اما در رابطه با مسائل دوم و سوم، حزب کمونیست البته باید توده‌های این کشورها را حداکثر به کار گیرد. برای حل این مسائل، حزب کمونیست باید با دهقانان خرده‌پا و میانه‌حال، روشنفکران، تجار متوسط‌الحال و کسبه همکاری داشته باشد و آنها را به کار گیرد.

رفقا، در بسیاری از کشورهای مشرق، این طبقات (روشنفکران، کسبه خرده‌پا و بازرگانان) هنوز نقش تاریخی ایفا نکرده و هنوز وظایف بسیاری در مبارزه علیه امپریالیسم و برای رهایی از یوغ آن به دوش دارند.

ما اکنون باید این توده‌ها را برای مبارزه علیه امپریالیسم متشکل کنیم.

به نظر من در کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره‌ای که از پیش جنبش دهقانی وجود دارد، و سال به سال به سرعت توسعه می‌یابد، تشکیل احزاب کارگری-دهقانی به مثابه سازمان‌های کمکی به احزاب کمونیست ضروری است، مثلاً در هندوستان. این احزاب کارگری-دهقانی باید مبارزه دهقانان را تحت نظر بیاورند، باید خود را در رأس این مبارزه قرار دهند. لذا ما با آن قسمت از ترها که ضرورت تشکیل احزاب کارگری-دهقانی را نفی می‌کند مخالفیم. لازم به تذکر نیست که در نقاطی که احزاب کمونیست قوی وجود دارند تشکیل احزاب کارگری-دهقانی ما را قادر می‌سازد با رهبری درست مانع انحطاط و تبدیل حزب کارگری-دهقانی به یک حزب بورژوایی ضدانقلاب شویم. در سال ۱۹۲۴ یک حزب کارگری-دهقانی در ایران تشکیل شد. ولی از آنجاکه در آن زمان جنبش دهقانی نیرومندی وجود نداشت، تشکیل چنین حزب کارگری-دهقانی ویژه‌ای زیادی به نظر می‌رسید، ولی در کشوری چون هندوستان وجود چنین حزبی از هر لحاظ قابل توجیه است.

من اکنون به مسئله احزاب انقلابی-ملی می‌پردازم. همان‌طور که قبلاً گفته‌ام، ما باید چند طبقه را، مثلاً دهقانان، تجار خرده‌پا و متوسط‌الحال را، در مبارزه

علیه امپریالیسم به کار بگیریم. اما این طبقات به خودی خود قادر نیستند مبارزه را متشکل کنند و احزاب کمونیست باید نظارت بر آنها را بر عهده بگیرند. و لذا ما با مسئله ایجاد چنین احزابی در کشورهایی چون ایران روبه‌رو هستیم. ما البته می‌دانیم که این حزب در چین ارتجاعی گشته است. از سوی دیگر در مغولستان چنین حزبی نتایج بسیار عالی به بار آورده است.

یک حزب انقلابی-ملی می‌تواند عناصری را که قادرند نقش متریقی ایفا کنند همگام سازد. من شخصاً مسئله تشکیل احزاب انقلابی-ملی را در کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره ضروری می‌دانم، ولی البته تنها هنگامی که یک حزب کمونیست قوی تأسیس شده باشد.

متأسفانه اظهاریه زیر در تزه‌های کنگره کمینترن به چشم می‌خورد:

بریتانیای کبیر هنگامی که متوجه شد عناصر ملی در ایران زورمند شده‌اند، در سال ۱۹۲۴ قیام محمد خزعل را، که در اراضی وی مؤسسات شرکت نفت قرار داشت، سازمان داد. این قیام با رسوایی پایان یافت.

این اظهاریه نادرست است. شیخ خزعل با نیروهای ملی ایران نبرد نکرد. این، تنها مبارزه درونی طبقه زمین‌دار-فئودال بود. نیروهای ملی ایران استحکام نیافته‌اند. برعکس نیروهای ارتجاعی استحکام یافته‌اند. رضاشاه نماینده ارتجاع در ایران است و نماینده ناسیونالیسم پیشرو در ایران نیست. چنین فرمولی نمی‌بایست جایی در تزه‌های کنگره ششم کمینترن می‌یافت. لذا من به آن قسمت از تزه‌ها که یادآور می‌شود که نیروهای ملی به اصطلاح به دور رضاشاه گرد آمده‌اند شدیداً اعتراض می‌کنم.

رفقا، مسئله دیگری نیز وجود دارد که من مایلم بدان بپردازم، اهمیت پان اسلامیسیم.

در تزه‌ها در این مورد هیچ سخنی نرفته است. ولی این مسئله برای کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره و به‌ویژه برای جهان مسلمان اهمیتی بس زیاد دارد. امپریالیسم استفاده بسیار زیرکانه‌ای از شعار پان اسلامیسیم برای تحقق اهداف خویش کرده است. درست به هنگام جنگ امپریالیستی ۱۹۱۴، پان اسلامیسیم

شعار تاکتیکی امپریالیست‌ها بود که از طریق آن کشورهای مسلمان و خلق‌های آنها را به سود مقاصد خویش مورد استفاده قرار دادند. این مسئله حاد و مهمی است که نمی‌تواند به دور از توجه بماند. لذا به نظر من پان‌اسلامیسم باید در تظاهرات گنجانده شود. باید به ضرری که این امر به ما می‌زند اشاره کرد و احزاب کمونیست کشورهای چویندوستان، ایران، ترکیه، سوریه، و درواقع همه کشورهای اسلامی، باید قویاً علیه پان‌اسلامیسم اقدام کنند و مانور و تحرکات انگلیسی‌ها را افشا کنند.

[دربارهٔ حجازی، کارگر شهید]

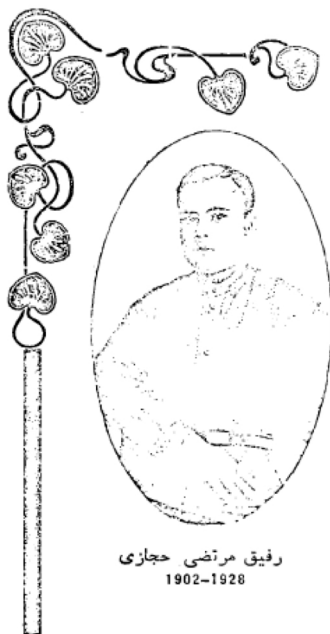
[در صفحهٔ نهم شمارهٔ نهم مجلهٔ رهبر دانش تاجیکستان، در ۲۴ سپتامبر ۱۹۲۹، عکس یادبودی از رفیق مرتضی حجازی همراه با شعری که در رثایش سروده شده آمده است.]

شماره ۹ تاجیکستان رهبر دانش شماره ۹ (۲۴) سپتامبر ۱۹۲۹ صفحه ۹

ba munasibati jak solagiji çatli r. hiçqzi

بشرفی ماکیم حجازی

لاموتی



رفیق مرتضی حجازی
1902-1928

I
ای کارگر اسیر امروز،
فدایه شوی تماماً آزاد.
پاکش خویش و داس دغقان،
چون کسی جهان بیداد.
در سایهٔ عدل و علم و عرفان،
دنیای نوی نمائی آباد.
آرزو زروی صی و وجدان،
اوردن رفیق خود بکن یاد.

II
و انکی که به نفع صقی انعیان،
دلدار ترا بدست جلا،
فرمیس هولناک «مطهران»،
در ره صقی خویش سر داد
تو داد - ولی به سوزناری

III
دست ستم از محیط ایران
روزی که شود تمام کوتاه
برپا گردد جهانی از نو
بی مالک و شیخ و شهنه و شاه.
دانش فکند بختی پر نو،
نادان ها را نمایند آگاه.
از حاصل کشت خویش یکدیو
دغقان نفعد بشیخ بدخواه
بشیند انفر آن قلمرو
زحمت بسوزیر عزت و جاه
آرزو، ز «بصره»، تا به «مسکو»..
آرنند ستمکشان زهر راه
گل بر سر مرقند «حجازی»..

IV
ای زنده زارع ستمکش،
این زنده گی نو گردد این
این پست سیاه و شام تاریک
تخلیل شود بروز روشن.
چون عید چار دور و نزدیک
هیچ شده است مرد با زن

رفیق حجازی اولین سرباز باشرف انقلاب صنفی کارگران ایران است که در راه عقیده خود با کمال مردانگی جان داد. این رفیق در سال ۱۹۰۲ در تهران در یک خانواده کم‌بغل به دنیا آمده است. دورهٔ بچگی را در مکتب‌های ابتدایی تهران گذرانده، بعد از مرگ پدر سختی حال و گرسنگی خانواده او را مجبور کرده است که برای مزدوری به یگان خدمتی داخل شود، بنابراین در پانزده‌سالگی‌اش در یکی از چاپخانه‌های تهران به کار حروفچینی درآمده و این صنعت را به خوبی یاد گرفته است.

رفیق حجازی در سال ۱۹۱۹ در کار [...] کارگران چاپخانه‌های تهران فعالانه اشتراک کرده و بعد از آن در سال‌های ۱۹۲۱-۱۹۲۲ برای تشکیل دادن سایوز^۱ (اتحادیه) کارگران چاپخانه‌ها بسیار کوشش نموده است. در سال ۱۹۲۵ در نتیجهٔ تعقیب‌های پلیس تهران به مملکت شورایی مسافرت کرده و در روزهای اول تشکیل جمهوریت تاجیکستان به دوشنبه رفته، قریب یک‌و نیم سال در چاپخانه‌های آن‌جا حروفچینی کرده است. بعد باز به ایران برگشته و در ماه آوریل ۱۹۲۸ برای اشتراک‌کردن در کنفرنسیهٔ چهارم اتحادیه‌های بین‌الملل سرخ (پرافیترن) به مسکو رفته است. در همان سال، روز یکم مه، نمایش‌های انقلابی کارگران تهران حکومت ایران را ترسانده و او را به چاره‌بینی‌های جدی وادار نموده، در این ضمن رفیق حجازی هم وقت برگشتن از کنفرنسیه (ی پرافیترن)، در شهر (رشت) از طرف شعبهٔ مخفی پلیس گرفتار گردیده به محبس تهران فرستاده شد. عذاب و شکنجه‌های محبس سیاه تهران این مبارز جوان را از پا درآورد و در آخر او را کُشت (در اوت ۱۹۲۸). تاریخ انقلاب حادثهٔ قتل حجازی را یکی از واقعه‌های برجستهٔ حرکت کارگری ایران قید خواهد کرد.

۱. در زبان روسی به معنای «اتحادیه» است.

[متن شعر یادبود که در تصویر آمده است:

(۱)

ای کارگرِ اسیرِ امروز	فردا چو شوی تماماً آزاد
با چکشِ خویش و داسِ دهقان	ویرانه کنی جهانِ بیداد
در سایهٔ عدل و علم و عرفان	دنایای نویی نمایی آباد
آن روز ز روی حس و وجدان	از روحِ رفیقِ خود بکن یاد
ز آن کس که به نفعِ صنفِ اعیان	دادند ورا به دست جلاّد
در محبسِ هولناک «طهران»	اندر رو صنفِ خویش سر داد

سر داد، ولی به سرفرازی

(۲)

ای تودهٔ زارعِ ستم‌کش	چون زندگی تو گردد ایمن
این بختِ سیاه و شامِ تاریک	تبدیل شود به روزِ روشن
بینی همه جا ز دور و نزدیک	هم‌پایه شده است مرد با زن
ماشین آید به زور تیخ‌نیک	در دست تو جای گاوا آهن
برداری بی فساد و تحریک	از حاصلِ رنجِ خویش خرمن
یاد آر ز روی نیت نیک	ز آن کس که به خاطر تو و من

بنمود به خون خویش بازی

(۳)

دستِ ستم از محیط ایران	روزی که شود تمام کوتاه
برپا گردد جهانی از نو	بی مالک و شیخ و شحنه و شاه
دانش فکند به خلق پرتو	نادان‌ها را نماید آگاه
از حاصل کشتِ خویش یک جو	دهقان نهد به شیخ بدخواه
بنشینند اندر آن قلمرو	زحمت به سریرِ عزت و جاه

آن روز ز «بصره» تا به «مسکو» آرند ستم‌کشان ز هر راه

گل بر سرِ مرقدِ «حجازی»^۱

به نام رفیق ناکام، حجازی.

[لاهوئی]

۱. نسخه‌ای از شعر لاهوئی را که در مجله رهبر دانش چاپ شده است اصل قرار داده‌ایم. اما در ابیاتی که از نظر وزن یا محتوا ایراد داشتند به همین شعر در «دیوان لاهوئی، به کوشش احمد بشیری، نشر امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۸» و «سرودهای آزادی و صلح، ابوالقاسم لاهوئی، اداره نشریات به زبان‌های خارجی، مسکو، ۱۹۵۴» رجوع کرده‌ایم. ترجمه عنوان پیش از شروع شعر: «به مناسبت اولین سالگرد قتل حجازی».

قانون چیست و چگونه به وجود آمد؟

احمد قاسمی

با اجازه کمیسیون تبلیغات حزب توده ایران، خرداد ۱۳۲۶

اداره پخش نشریات توده

نظر اجمالی به قوانین ایران

اگر خوانندگان عزیز به خاطر داشته باشند، ضمن بحث‌های گذشته گفتیم که «قانون، فرهنگ و سایر معنویات اجتماع از شکل زندگی گرفته می‌شوند، ولی هر کدام بعد از آنکه به وجود آمدند، در حکم یک نیروی مادی هستند که به نوبه خودشان در شکل جامعه مؤثرند». این اصل نه فقط در داخل یک جامعه، بلکه در رابطه‌ای که جامعه‌ها با یکدیگر دارند نیز صدق می‌کند. توضیح آنکه جامعه‌های بشری همه در یک سطح از تکامل قرار ندارند، بلکه دارای شکل‌های مختلف زندگی هستند. در این صورت یک جامعه که از سایر جامعه‌ها جلوتر است وارد مرحله‌ای می‌شود که سایر جامعه‌ها هنوز به آن نرسیده‌اند و شکل تازه‌ای به خود می‌گیرد که سایر جامعه‌ها هنوز آن شکل را ندارند و قوانینی پیدا می‌کند که هنوز سایر جامعه‌ها دارای آن قوانین نیستند. اما پیشرفت این جامعه و پیدایش افکار و قوانین تازه آن در سایر جامعه‌ها تأثیر می‌کند و تکامل آنها را جلو می‌اندازد. شما وقتی که نقشه راهی را در دست داشته باشید و وقتی که کسی چراغی جلو پای شما بگیرد، البته تندتر قدم برمی‌دارید و زودتر به مقصد

می‌رسید. نتیجهٔ تکامل‌ها و انقلاب‌ها که به صورت افکار و قوانین درمی‌آید برای ملت‌ها در حکم نقشه و چراغ راهنماست که پیشرفت آنها را آسان می‌کند.

ازاین‌جهت در بحث گذشته چنین نتیجه گرفتیم: «افکار انقلابی فرانسه چون به ایران سرایت کرد، تأثیر مهمی در پیدایش انقلاب ایران داشت و قوانین انقلابی آن کشور و کشورهای دیگر در پیشرفت تکامل قانونی ایران - ایرانی که از جهت شکل زندگی هنوز به اندازهٔ کافی تکامل نیافته بود- مورد استفادهٔ فراوان قرار گرفت.»

تأثیر عوامل خارجی در ایجاد قانون اساسی ایران دارای مقام بزرگی است و ازاین‌جهت چون شکل زندگی ایران هنوز به اندازهٔ کافی تکامل نیافته و حاضر برای پذیرفتن تحولات عمیق اروپایی نبود، انقلاب ایران ناقص ماند و آثار زیادی از عقب‌ماندگی ایران به قوانین اروپایی چاشنی زده شد.

از طرف دیگر، پس از انقلاب ایران، و مخصوصاً بعد از جنگ ۱۹۱۸، که نیروهای کهنهٔ جهان در سراسر گیتی به عکس‌العمل‌های ارتجاعی پرداختند، بر روی ایران هم فشار وارد آوردند و نه‌فقط از رشد و تکامل قانون اساسی جلوگیری کردند، بلکه در اثر توطئه‌های آنها قوانینی در ایران وضع شد که روح قانون اساسی را از بین ببرد. مثلاً روح قانون اساسی ایران و کلیهٔ قانون‌های اساسی کشورهای دموکرات اقتضا دارد که قوای سه‌گانهٔ کشور، مقننه، قضاییه و مجریه، از یکدیگر مجزا باشد، اما در دورهٔ بیست‌سالهٔ رضاشاه، و حتی در مجلس چهاردهم، قوانینی به تصویب رسید که قسمتی از وظایف قوهٔ قضاییه را به بعضی از شعبه‌های قوه مجریه می‌داد و به این طریق ضربت بزرگی به قانون اساسی وارد می‌کرد. محصول انقلاب ایران، یعنی قانون اساسی، نه‌فقط کامل نشد، بلکه هر روز با وضع قانون‌های تازه‌ای ضربتی بر پیکر او زدند و او را ناقص‌تر کردند. امروز واقعیت اجتماعی ایران با زمان وضع قانون اساسی خیلی فرق کرده است.

۱. افکار مرفقی و اطلاع از قوانین کشورهای بزرگ دنیا در میان ملت ایران شایع شده و در مغزها جای گرفته است. روشنفکر ایرانی شرح انقلابات را خوانده و دانسته است که دنیا هرگز درجا نمی‌زند و پیوسته در پیشروی است، کارگر ایرانی فهمیده است که برادران او در دنیای مرفقی برای نابودکردن استثمار در تلاشند و

حتی در بعضی جاها به مقصودهای خود نایل آمده‌اند. رعیت ایرانی این قدر درک کرده است که دیگر بنده زر خرید ارباب نیست و باید حق زندگی داشته باشد، پیشه‌ور و تاجر ایرانی هم قبول کرده‌اند که عهد عین الدوله‌ها و ظل‌السلطان‌ها گذشته است و دیگر برنخواهد گشت. و ما در بحث گذشته گفتیم که: «هر فکری بعد از آنکه در مغز مردم جای گیر شد، به صورت نیرویی درمی‌آید که مردم را برای شکستن قوانین کهنه و درست کردن قوانین تازه به جلو می‌راند. این نیرو به آن نیروهای مادی که در اجتماع به وجود آمده است کمک می‌نماید.»

۲. شکل زندگی ایران هم تغییر کرده است. در ایران کارخانه‌های بزرگ نبود، امروز هست. در ایران طبقه کارگر صنعتی نبود، امروز هست، و گروه کثیری از روشنفکران از میان همین طبقه و یا طبقات دیگر به وجود آمده‌اند که خودشان را در میان طبقه کارگر حل کرده و فکر و علم خود را در خدمت آنها گماشته‌اند. طبقه کارگر همیشه نشان داده است که به منزله اهرمی است که سایر طبقات را برمی‌انگیزد.

فراموش نکنیم که واقعیت خارج از ایران هم تغییر کرده و بلکه بزرگ‌ترین تغییرات را به خود دیده است. دولت‌های غول‌آسای استبدادی با سر به زمین خورده و متلاشی شده‌اند و به جای آنها ملت‌ها با کمال کوشش مشغول برهم زدن آثار و قوانین کهنه و فراهم آوردن افکار و قوانین تازه هستند.

این واقعیت‌ها تغییر کرده، ولی بسیاری از قانون‌های ناقض و متناقض ما به جای خود باقی مانده است. هنوز کارگران ایران در انتخابات شهرداری حق رأی ندارند و درحقیقت در جزو اهالی به شمار نمی‌آیند و حال آنکه امروز اکثریت اهالی شهرهای صنعتی را آنها تشکیل می‌دهند. در نظر بگیرید وقتی که هزاران کارگر اصفهانی از مداخله در امور شهرداری اصفهان محروم می‌شوند چه تناقض عجیبی میان قانون و واقعیت خارجی وجود دارد! هنوز قانونی نیست که رابطه میان کارگر و کارفرما را دقیقاً معین کند و اگر هست، به مصالح کارگر چندان توجهی ندارد و هدفش حفظ منافع کارفرماست! هنوز رابطه میان ارباب و رعیت ایرانی همان است که در زمان خواجه نصیرالدین طوسی و قبل از او موجود بود! هنوز به رعیت ایرانی عملاً و حتی قانوناً این قدر شخصیت داده نشده است که

در انتخاب کدخدای ده رأی مؤثری داشته باشد! هنوز قانونی که درآمد کارخانه‌ها را تحت کنترل درآورد در کشور ما موجود نیست!

قانون‌های ما متعلق به قرن‌های گذشته است و حال آنکه ایران ما در قرن بیستم زندگی می‌کند! این لباس بر پیکر ایران عزیز ما خیلی نارساست.

به نظر ما قانون اساسی ایران مقدس است، زیرا که اکثریت ملت ایران می‌تواند از این سند بزرگ برای نگاهداری حقوق خودش استفاده نماید. امروز وظیفه فرزندان ایران است که این محصول انقلاب را با خون خودشان حفظ کنند و قوانین عادی کشور را با روح قانون اساسی سازگاری دهند. اما علاقه ما به قانون اساسی با کوشش در تکمیل آن نه فقط منافات ندارد، بلکه همین علاقه است که کوشش ما را در این راه تأیید می‌نماید. اگر شما فرزند زیبایی دارید که حاصل عمر و روشنی زندگی شماست، هرگز حاضر نیستید در حالت کودکی باقی بماند و با تمام قوا در رشد و نمو او می‌کوشید، زیرا که هرچه رشیدتر شود، زیباتر و مخصوصاً گویاتر خواهد شد.

حزب سوسیالیست چه می گوید؟

ابوالفضل لسانی

نقل از رهبر، شماره مخصوص (۸۲۹)، سال ۱۳۲۵

قرن هاست که ملت ایران با تیره‌روزی‌ها و حوادث شوم، با استبداد هیئت حاکمه و با دیکتاتوری زمامداران مواجه و هر روز مانند گوی در چوگان تمایلات جاه طلبانه مُشتی عنصر فاسد و نالایق قرار می‌گیرد. تاریخ چهل ساله مشروطیت نیز به قدری سیاه و مشوش، به اندازه‌ای درهم و تاریک است که می‌توان گفت پاره‌ای از ادوار پارلمانی به مراتب وحشتناک‌تر از زمان سلاطین مستبد قاجاریه بر مردم این سرزمین گذشته است. حکومت خودسرانه بیست ساله رضاخان، که یکی از معایب مهم آن تبدیل مجلس شورای ملی به یک مجلس دولتی بوده است، مبانی ایمان و عقیده عموم مردم را نسبت به حکومت ملی متزلزل نموده و اختناق شدید آزادی خواهان و تضییق فوق‌العاده طرفداران حکومت ملی، که اساس سلطنت سردار سپه را تشکیل می‌داد، موجب شد که رشد اجتماعی و سیاسی در تمام مدت زمامداری سردار سپه متوقف گردد، به نحوی که داشتن یک کتاب اجتماعی و انتشار یک مقاله سیاسی گناه غیرقابل عفو بود. هیچ‌کس حق نداشت خیال کند در کشور مشروطه به سر می‌برد و به احدی اجازه داده نمی‌شد جز به محیط فوق‌العاده خشک و مادی خود به اطراف نگرسته و از جهت اجتماع به آن حکومت و جامعه پریشان نظری انداخته، در بدی آن اوضاع عقیده ابراز کند.

در همان تاریخ که حکومت رضاخان سیاه‌چال‌های زندان خود را مدفن افکار و عقاید اجتماعی قرار می‌داد و طبقات جوان و تحصیل کرده گرفتار وحشت و اضطراب و رکود فکری بودند، دنیا به سرعت برق مراحل پی‌درپی سیاسی و اجتماعی را طی می‌کرد. در همان ایامی که کاروان تمدن به سیر خود ادامه می‌داد، فرزندان لایق این کشور یا در زوایا و گمنامی به سر می‌بردند و یا در سلول‌های زندان ساعات عمر خود را به بدترین وضعی می‌گذراندند، در اواخر همان ایام وحشتناک جنگ بین‌المللی دوم شروع شد. دیکتاتور برای استحکام پایه‌های حکومت خود ظلم و تعدی را بیشتر کرد و می‌خواست با زور و قلدری از هرگونه جنبش و نهضتی جلوگیری کند.

رسیدن نائره جنگ به کشور فرسوده ایران و برکنارشدن رضاخان از تخت سلطنت و افتتاح دوره سیزدهم آخرین مجلس تحمیلی گذشته و پیدایش قحطی و امراض عمومی، که هریک فصلی در تاریخ این کشور ایجاد کرد، بیشتر سبب آشفتگی اوضاع گردید.

[در] طول زمان جنگ، وضع جغرافیایی کشور با عدم لیاقت و فساد دولت‌های وقت و بدتر از همه انتخابات دوره چهاردهم و خیانت اکثریت وکلای مجلس و طمع‌ورزی عده‌ای محتکر بازاری، دزدی و رشوه‌خواری اغلب از مأمورین دولت، بی‌علاقگی کامل متصدیان امور سیاست روزمره حکومت‌ها و عدم علاقه‌مندی اکثریت مردم تحصیل‌کرده این کشور به سرنوشت ملت و ده‌ها علل دیگر موجب شد کشور کهن سال ما به این روز تأثرآور افتاده، فاصله عجیب و وحشتناک در میان طبقات ملت به وجود آمده و شکاف عظیم بین دولت‌ها و مردم این سرزمین پیدا شده، که اگر هرچه زودتر در مقام علاج این دردها برنیاییم، معلوم نیست کشتی شکسته کشور در این دریای تلاطم و بحر موج دچار چه سرنوشت شومی خواهد شد.

سختی معیشت عمومی در کشور، اوضاع رقت‌بار کارگران، بدی وضع برزگران و پیشه‌وران و روزافزون شدن بیکاری، که اغلب این بدبختی‌ها مولد جنگ جهانی سوم است، و مهم‌تر از همه نبودن هیچ‌گونه عدالت اجتماعی و عدم توجه هیئت‌های حاکمه به تهیه نان و کار و بهداشت و فرهنگ برای همه علل و جهاتی

است که ممکن است شیرازهٔ اجتماع ما را از هم گسیخته‌تر نموده، ایام تیره‌تر، روزگار سخت‌تر و خطرناک‌تری برای ما تهیه نماید.

مجموع این علل و جهات و پیش‌بینی یک آیندهٔ خطرناک و یقین به اینکه افراد و اشخاص هر قدر با عقیده و فداکار و فعال باشند، قادر به رفع این معایب و اصلاحات اجتماعی نخواهند شد، مگر اینکه دارندگان یک فکر سیاسی و یک عقیدهٔ اجتماعی هم‌قدم و هماهنگ شده و با تشکیل حزب و تبلیغ افکار خود و جمع کردن طرف‌داران آن فکر در محور یک مرام و عقیده در اجتماع موقعیت سیاسی به دست آورده، به اجرای منویات و مرام خود مبادرت ورزند. از همین نظر است که عده‌ای از طرف‌داران لزوم اصلاحات، به نحوی که سعادت ملت و مصالح کشور را تأمین کنند، به تشکیل حزب سوسیالیست اقدام نمودند.

حزب سوسیالیست متجاوز از شش ماه است تشکیل شده و مرامنامهٔ خود را نیز طبع و منتشر کرده.

مرامنامهٔ این حزب خیلی مفصل و طولانی نیست و سعی شده که هریک از مواد مرامنامه عملی و بر وفق مصالح مملکت باشد.

شعار اساسی ما کوشش و مبارزه در حفظ استقلال کامل و تمامیت خاک ایران، آسایش و رفاه ملت، مخصوصاً اهالی شهرستان‌ها، و اساس مرام ما برای اجرای منظور بالا تدوین شده است.

چرا وضعیت شهرستان‌ها مورد نظر خاص مؤسسان این حزب قرار گرفت؟

هرکس، ولو به قصد سیاحت، مسافرت مختصری به خارج از تهران نموده و اوضاع رقت‌بار مردم شهرستان‌ها را دیده باشد درک می‌کند که حکومت‌های مرکزی تا چه اندازه به سعادت و آسایش مردم شهرستان‌ها بی‌علاقه بوده و می‌باشند.

قصور رفیع سلطنتی و کاخ‌های مجلل و ویلاهای شهرستان‌های شمال که با عوارض شهرداری مردم فقیر و گرسنهٔ کرمان و اهالی غیور آذربایجان، مردم برهنه و پریشان خراسان ساخته شده بارزترین نمونهٔ مظالم دولت‌های وقت می‌باشند. حزب سوسیالیست معتقد است باید به اهالی شهرستان‌ها اختیارات و قدرتی

که مناسب با مقتضیات عصر و زمان و شئون حکومت ملی باشد داده شود تا کرسی‌نشینان مرکز نتوانند تا این حد با مقدرات مردم این مرز و بوم بازی کنند، و چون موادی در قانون اساسی که در چهل سال قبل تدوین و تصویب شده وجود دارد که مانع اجرای این منظور می‌باشد، از این نظر حزب سوسیالیست مادهٔ دوم مرامنامهٔ خود را مبنی بر تجدیدنظر در قانون اساسی به وسیلهٔ مجلس مؤسسان به منظور استقرار حکومت ملی حقیقی و اصلاح قوانین طبق مقتضیات کنونی قرار داده است.

خودسری دولت‌های قبل از مشروطیت با نبودن عدالت و دادگستری در این مدت چهل سال و، مهم‌تر از همه، تعدیات مُشتی عناصر استفاده‌جو و محتکر در زمان جنگ موجب شد که گروه بیکاران و گرسنگان بیشتر و فاصلهٔ طبقات زیادتر گردیده و این شکاف عظیم و فاصلهٔ وحشت‌انگیز آتیهٔ خطرناک و درعین حال غم‌انگیزی را در بر دارد و به همین علل و جهات بود که حزب سوسیالیست در قسمت صنایع و کشاورزی و بازرگانی موادی در مرامنامه تدوین نمود که فواصل طبقات را کم کرده و عدالت اجتماعی، که موجب آسایش و رفاه عمومی باشد، ایجاد کند و بالتیجه شعار حزب سوسیالیست پس از حفظ استقلال کامل و تمامیت ارضی و حاکمیت ملی در یک فراز مختصر تلخیص می‌شود:

«نان برای همه، فرهنگ برای همه، بهداشت برای همه.»

با اقبال افراد و عناصر خوش سابقه و جوانان تحصیل کرده و سایر طبقات، در این مدت کم، امید می‌رود با شرکت و هم‌فکری سایر آزادی‌خواهان که از اجتماعات برکنارند، و پشتیبانی احزاب آزادی‌خواه، بتوان قدم‌های جدی و مؤثری برای بهبودی اوضاع از هر جهت برداشت.

در پایان وظیفهٔ ملی خود می‌دانم جشن پنجمین سال حزب تودهٔ ایران را که در این مدت کوتاه با تحمل زحمات فوق‌العاده در محیطی غیر مساعد فداکاری‌های بی‌شماری برای حصول آزادی نموده‌اند به عموم افراد حزب مبارز مزبور تبریک گویم.

سیاست ما

دکتر رضا رادمنش

نقل از نامهٔ مردم، سال اول، دورهٔ پنجم، شمارهٔ دوم، اول آبان ۱۳۲۵

ملت ما یکی از دقیق‌ترین مراحل تاریخی خود را طی می‌کند. وضع سیاسی کنونی ایران بسیار مبهم و پیچیده است. در جهان بعد از جنگ، میهن ما به موقعیت باریکی دچار گردید. وضع سیاسی ما، از بسیاری لحاظ، از وضع سیاسی یونان و داردانل هم بغرنج‌تر است.

امروز دیگر روزگاری نیست که بتوان با سیاست روزمره و باری به هر جهت گران‌بهاترین اوقات تاریخی ایران را بیهوده تلف نمود. امروز، بیش از هر روز، اتخاذ یک روش منطقی که با اوضاع و احوال کنونی جهان وفق دهد و مردم ایران را از فقر و پریشانی رها سازد ضروری است.

بسیاری از سیاستمداران جهان دقیقانه ناظر تحولات اجتماعی و سیاسی ما هستند. آزادی‌خواهان ممالک خاورمیانه به انتظار نتیجهٔ تجربه‌ای می‌باشند که ملت و کشور ما مشغول انجام دادن آن است.

آزادی‌خواهان ایران و کلیهٔ احزاب و دسته‌های آزادی‌خواه مسئولیت تاریخی مهمی را به عهده دارند. آیندهٔ ما منوط به تشخیص و تعیین روشی است که آنان اختیار می‌نمایند.

در جهان امروز، دیگر نمی‌شود جدا از دنیای خارج فکر نمود و وضع ایران را مستقل از سیاست بین‌المللی پنداشت. برای روشن کردن وضع مبهم کنونی ایران باید عوامل چندی را در نظر گرفت. تردیدی نیست که بدون توجه به کلیه آن عوامل مرتکب اشتباه غیرقابل جبرانی خواهیم گردید.

یک نظر اجمالی به پیرامون کشور پهناور ایران موقعیت جغرافیایی ما را به‌خوبی آشکار می‌سازد. میهن ما از جنوب و جنوب شرقی به بزرگ‌ترین مستعمرات روی زمین، یعنی هندوستان، کشور چهارصد میلیونی، کشوری که آن را تاج امپراتوری بزرگ‌ترین امپریالیسم روی زمین می‌نامند، محدود است. ما از مغرب و مشرق و جنوب به کشورهای تحت نفوذ و نیم‌مستعمره همین امپراتوری محدودیم.

از طرف شمالی کشور ما به آزادترین ممالک روی زمین، کشور بزرگ اتحاد جماهیر شوروی، کشوری که مهم‌ترین رکن سیاست کنونی جهان است، محدود می‌باشد. بنابراین ما از طرفی هم‌جوار با سرسخت‌ترین امپریالیسم روی زمین هستیم و از طرف دیگر در مقابل عالی‌ترین درجه سوسیالیسم قرار داریم.

وضع جغرافیایی ما به‌درجه‌ای مهم است که حتی بسیاری به‌اشتباه آن را تنها عامل مؤثر تعیین‌کننده مقدرات کشور ما می‌پندارند و عقیده دارند کلیه ناکامی‌های ملت و کشور ایران از همین وضع جغرافیایی سرچشمه می‌گیرد، علاوه بر آنکه همین وقوع ایران بین دو دستگاه سوسیالیستی و امپریالیستی خود یک امر اقتصادی است، اگر صرفاً از لحاظ اقتصادی نیز به کشور خود نظری بیفکنیم، می‌بینیم که کشور ما از بسیاری لحاظ بکر مانده و منابع زیرزمینی آن کاملاً دست‌نخورده است. کشور ما مهم‌ترین منابع نفت خاورمیانه را در اختیار دارد و در سال‌های اخیر نفت استخراج‌شده از خوزستان به بیست میلیون تُن رسیده است. دستگاه درياداری امپراتوری انگلستان با نفت ما می‌چرخد. نفت همیشه مهم‌ترین عامل اقتصاد بین‌المللی است و بزرگ‌ترین رقابت‌ها بر سر آن انجام می‌گیرد. قسمت‌های مهمی از منابع نفتی ما هنوز استخراج نشده و با استخراج منابع دیگر وضع اقتصادی ما به مراتب اهمیت فراوان‌تری کسب خواهد کرد. کشور ما از لحاظ اقتصادی و به‌خصوص از نظر منابع نفت موقعیت مهمی را در دنیا احراز کرده است. موقعیت اقتصادی ما و چگونگی استفاده از آن در

سرنوشت ما بسیار مؤثر است. ولی نباید عامل اقتصادی نفت را تنها عامل مؤثر تعیین‌کننده مقدرات کشور خود پنداشته و عوامل دیگر را به کلی از نظر دور داریم.

اکنون، از جهت رژیم اقتصادی، ساکنین کشور ایران را در نظر بگیریم: مناطق وسیعی از زمین‌های حاصلخیز ایران در دست مالکین بزرگ است. بیش از دو ثلث جمعیت ایران به زراعت مشغولند و از ابتدایی‌ترین مزایای تمدن بی‌بهره‌اند. در قسمت مهمی از کشور ما اصول فئودالیسم حکم‌فرما است و، در نتیجه، میلیون‌ها از مردم ایران در قید بندگی و بردگی خان‌های خود گرفتارند. از طرف دیگر، در ظرف ده سال اخیر، صنایع جدید توسعه یافته و با توسعه آن صدها هزار کارگران ایرانی در تحت رژیم سرمایه‌داری اداره می‌گردند.

بنابراین ما در یک مرحله خاص از دوره‌های تاریخی زندگی نمی‌کنیم، بلکه در کشور ما نمونه‌های مختلفی از ادوار تاریخی در کنار هم جا دارند.

در چنین شرایطی چگونگی مبارزات سیاسی در داخل اجتماع ایران روشن می‌شود. از یک طرف تمام کسانی که در سایه اصول کهنه و ارتجاعی زندگی پُربرکتی دارند سعی می‌کنند وضع مساعد خویش را حفظ نمایند و بدین منظور از قوای استعماری نیز کمک می‌گیرند، و از طرف دیگر نهضت دموکراتیک ضداستعماری و ارتجاعی به وجود آمده و با تمام قوا می‌کوشد کشور ایران را از عقب‌ماندگی نجات دهد و زندگی پُرسعادتی را برای اکثریت نزدیک به تمام ملت ایران تأمین نماید.

در آذربایجان، یکی از استان‌های بزرگ ایران، مبارزه دو طرف به‌طوری شدت یافت تا جایی که، در یک سال و اندی پیش، فداییان دلاور آن توانستند ارتجاع و استعمار را از استان خود بیرون رانند و به یک سلسله اصلاحات دموکراتیک دست زنند. آذربایجان آتیه درخشانی را نوید می‌دهد و اقدامات فرقه دموکرات آذربایجان سرمشق آینده اقدامات قوای دموکراتیک سایر نقاط ایران است.

آذربایجان پشتیبان پیروزی برای احزاب آزادی‌خواه و مترقی ایران است و همیشه باید آن را به حساب قوای دموکراتیک در مبارزات داخلی اجتماعی ایران گذاشت.

با توجه به وضع کنونی اجتماعی ایران و چگونگی مبارزاتی که در داخل اجتماع ایران وجود دارد به‌خوبی روشن می‌گردد که وضع اجتماعی ما یکی از عوامل بسیار مؤثر در تعیین سرنوشت آینده ما است. روش سیاسی یک حزب مرفعی باید با توجه به کلیه این عوامل مؤثر، که هریک به نوبه خود اهمیت خاصی دارند، تعیین گردد.

هیچ‌گاه نباید به‌تنهایی یک عامل را مجزا از عوامل دیگر در نظر گرفت. تمام عوامل مذکور در بالا، در سرنوشت ما مؤثر است و روش سیاسی ما باید با در نظر گرفتن تمام آنها تعیین شود.

بی‌جهت نیست که حزب توده ایران، که نقش رهبری نهضت‌های دموکراتیک ایران را در تاریخ معاصر بازی کرده است، از آغاز فعالیت خود، روش سیاسی خویش را با شعارهای «با هرگونه استعمار کشور ایران مبارزه کنید» و «کارگران، دهقانان، پیشه‌وران و روشنفکران، علیه ارتجاع متحد شوید!» بیان نموده است.

ما، از خیلی پیش، خطر استعمار را احساس کرده‌ایم. استعمار از دیرزمانی در کمین ما نشسته است. دوران بیست‌ساله دیکتاتوری، و مداخلات علنی جیکاک‌ها و گلد‌ها و اندروودها و ترات‌ها، در حوادث اخیر اصفهان و شیراز که بارها از طرف محافل رسمی دولت ایران رسماً تأیید شده است، و برانگیختن شیخ عبدالله در خوزستان، بهترین گواه و شاهد نقشه‌های شومی است که استعمار علیه آزادی و استقلال ما، یکی بعد از دیگری، طرح می‌کند. این قبیل اقدامات با اظهارات اخیر آقای بوین، که «مجدداً و موکداً اعلام می‌دارد که مایل است ایران کشوری مقتدر، سعادتمند، مستقل و کشوری باشد که دست اجانب از امور داخلی آن کوتاه شود»، کاملاً منافات دارد. مگر اینکه قبول کنیم سیاست استعماری انگلستان به‌حدی با ملعبه ساختن منافع ملی ما خو گرفته است که خود را در کشور ما اجنبی نمی‌پندارد!

نفوذ استعمار در خاک ایران بزرگ‌ترین خطری است که کشور ما را تهدید می‌کند. استعمار برای تحکیم موقعیت و توسعه نفوذ خود همیشه از قوای ارتجاعی در ایران استفاده نموده است. ارتجاع تنها ملجأ و پناهگاه استعمار است. حوادث اخیر فارس بهترین شاهد ادعای ما است. تسلیم در مقابل تقاضاهای مرتجعین

و فتودال‌ها به منزله تقویت استعمار می‌باشد. بنابراین علیه آزادی و استقلال ملت و کشور ایران است. تنها از طریق مبارزه با فتودالیسم و اصول ارتجاعی می‌توان نفوذ استعماری را ریشه‌کن نمود. از این جهت است که حزب توده ایران با کمال سرسختی مبارزه می‌کند و شعار «علیه ارتجاع متحد شوید» را از دیرزمانی داده است.

برای تشخیص آزادی‌خواهی احزاب نباید به مرامنامه‌ها و بیانیه‌ها و گفتارهای آنها رجوع نمود. باید دید احزاب مزبور درعمل چگونه با استعمار خارجی و ارتجاع داخلی مبارزه می‌نمایند. اگر حزبی خود را آزادی‌خواه بنامد ولی در تضعیف قوای دموکراتیک و تقویت نیروهای ارتجاعی بکوشد، آزادی‌خواه نیست.

به نظر ما میهن‌پرست واقعی کسی است که آزادی‌خواه باشد. تنها توجه به جنگ‌های پارتیزانی در ممالک اشغال‌شده، به وسیله قوای اهریمنی فاشیسم، این حقیقت را به‌خوبی به ثبوت می‌رساند. در تمام این کشورها مرتجعین و دزدان اجتماعی با قوای غالب ساختند، ولی فقط آزادی‌خواهان حقیقی، که همه آنها به احزاب دست‌چپ و اتحادیه‌های کارگری منتسب بودند، به جنگ‌های پارتیزانی اقدام نمودند و بالاخره میهن خود را از شر دشمنان داخلی و خارجی نجات دادند.

درجه موفقیت آزادی‌خواهان مربوط به نسبتی است که در اجتماع بین قوای دموکراتیک و قوای ارتجاعی موجود است. بدیهی است هر قدر قوای دموکراتیک نسبت به قوای ارتجاعی فزون‌تر باشد، به همان اندازه موفقیت آزادی‌خواهان بیشتر خواهد بود.

دیروز که دزدان و غارتگران از صحنه مبارزات سیاسی به دور ریخته می‌شدند و قوای دموکراتیک در دستگاه حاکمه نفوذ پیدا می‌کردند، به‌خوبی معلوم بود که در میدان مبارزه اجتماعی وزنه آزادی‌خواهان به قوای مخالف می‌چربید. ولی امروز توطئه‌های اخیر در جنوب و به‌رسمیت شناختن تسلط یاغیان و ظهور مرتجعین بنام با ماسک‌های جدید در گوشه‌وکنار ایران و برکناررفتن نمایندگان احزاب آزادی‌خواه از دستگاه دولت نشان می‌دهند که تغییراتی به ضرر آزادی‌خواهان در تعادل قوای اجتماعی پیدا شده است. این خطری است که آزادی‌های فردی

و اجتماعی ما را تهدید می‌کند. این خطری است که تیشه به ریشهٔ آزادی و استقلال و تمامیت ارضی کشور ما می‌زند. ما این خطر را پیش‌بینی می‌کنیم و برای مواجهه با آن از هیچ کوشش و فداکاری فروگذار نخواهیم نمود. ما توجه دقیق تمام آزادی‌خواهان را به تغییرات نامناسب اخیر جلب نموده، آمادگی و همکاری قوای دموکراتیک واقعی را بسیار ضروری می‌دانیم.

خصوصیات مبارزات اجتماعی در شرایط امروزی ایران

حسین ملک

نامهٔ مردم، سال اول، دورهٔ پنجم، شمارهٔ دوازدهم، شهریور ۱۳۲۶

در مقالهٔ زیرین، آقای حسین ملک کوشیده‌اند تا شرایط مبارزهٔ آزادی‌خواهان ایران را در کادر بین‌المللی روشن کنند. بدون تردید این مقاله، همان‌طور که خود نویسنده چند بار در متن تصریح نموده‌اند، نواقصی دارد و برخی از نظریات ایشان را نیز نمی‌توان بدون تعمق پذیرفت، ولی از آنجاکه این غوررسی در مسائل اجتماعی به‌خودی‌خود عمل سودمندی است، ما از لحاظ جلب توجه رفقای حزبی به ورود در نظایر این مباحثات، به درج آن مبادرت می‌ورزیم.

با وجود تمام کوشش‌هایی که در راه متشکل کردن مبارزات اجتماعی و توده‌ای در ایران به کار رفته، هنوز یک تئوری مخصوصی مبتنی بر مطالعات علمی روی شرایط محیط ایران وجود ندارد.

مبارزاتی که تاکنون در ایران از طرف طبقات زحمت‌کش و محروم صورت گرفته است اگر آگاهانه بوده، روی اصول کلی مبارزات جهانی و اگر هم ناآگاهانه بوده، بدون داشتن یک تاکتیک حساب‌شده بوده است. فقط در این اواخر حزب تودهٔ ایران کوششی به کار برده که شرایط خاص ایران را در طرح‌ریزی نقشهٔ مبارزهٔ خود در نظر بگیرد. ولی باید تصدیق کرد که به علت اشکالات زیادی، از قبیل جوان‌بودن یک مبارزهٔ آگاهانهٔ منطقی، نبودن کادر کافی و غیره، این آرزوی حزب تودهٔ ایران، که بالمآل آرزوی تمام آزادی‌خواهان و مبارزین استقلال و آزادی ملت ما است، نتوانسته است به هدف اساسی خود برسد. این نیز روشن است که بدون دردست‌داشتن «شرایط محیط ایران، و تطبیق امکان‌های مبارزات داخلی با مقتضیات مبارزات جهانی»، ایجاد یک مبارزهٔ صحیح و حساب‌شده

غیر ممکن است. بدون در دست داشتن این شرایط نیز مبارزه پیش خواهد رفت، ولی همان طور که هر اقدام بی نقشه کم بازده می‌دهد، در این نوع مبارزات نیز از همه امکان‌ها استفاده نمی‌شود و خیلی موقعیت‌ها از دست می‌رود، خیلی از اشتباهات مضر پیش می‌آید که جبران آنها گاهی خیلی مشکل هم می‌شود. به علل فوق، برای هر جریان اجتماعی مترقی و پیشرو فهم این شرایط و مخصوصاً تطبیق مقتضیات و شرایط مبارزات جهانی با امکان‌های مبارزات داخلی کار اصلی و اولی است.

قطعاً یک کار عملی در زمینه تهیه چنین نقشه‌ای، که بتواند خطوط اصلی و فرعی استراتژی و تاکتیک مبارزه یک حزب پیشرو را در بر داشته باشد، مستلزم مطالعات وسیع و عمیقی در کلیه شئون مختلف اجتماع ایران می‌باشد و این کار از حوصله یک مقاله خارج است، اما به عهده حزب ما است که چنین کاری را بکند و روی همین احساس است که از دو سال پیش اقداماتی در این زمینه شروع شد و اینک با جدیت خیلی زیادتری ادامه دارد. اما تا به دست آمدن نتایج این مطالعات، که بایستی دقت زیادتری به مبارزات ما بدهد، در این مقاله کوشش خواهد شد که برای طرح مسئله چند نکته مهم را یادآور شویم و نیز از یک جهت دیگر، یعنی درک موقعیت ایران در کادر مبارزات جهانی، که تأثیر مهمی در مبارزات اجتماعی ما دارد، و گرچه نتیجه آن مطالعات تأثیر مستقیمی در این موضوع ندارد، ولی مطالعه و بحث روی خود این قسمت هم شاید نیمی از تمام کار باشد، این مقاله می‌تواند برای طرح موضوع مفید واقع شود. به این جهت در این مقاله دو قسمت جدا از هم را مورد مطالعه قرار می‌دهیم:

۱. خصوصیات مبارزات طبقاتی در موقعیت امروزی جهان

۲. شرایط خاص ایران و موقعیت ما در بین مبارزات جهانی

خصوصیت مبارزات طبقاتی در موقعیت امروزی جهان

الف) تاریخ مبارزات زحمت‌کشان حاکی از تحولات عمیقی در تکنیک شرایط عمومی این مبارزات است. ترقی و تکامل صنایع و ایجاد وسایل ارتباطی تأثیر بسیار مهمی در چگونگی این مبارزات داشته‌اند. در شرایط صنعتی ضعیف

گذشته، این مبارزات اولاً به علت نبودن مناسبات و همبستگی‌های مادی و معنوی و ثانیاً به واسطه نبودن وسایل ارتباطی کافی بین ملل نمی‌توانسته است از کادر یک مبارزه محلی خارج شود، و امروز به علل زیر:

۱. متمرکز شدن سرمایه‌ها و پیداشدن واحدهای اقتصادی جهانی که در نتیجه سرنوشت توده‌های وسیعی را به یک رشته عوامل واحد مربوط می‌کند؛

۲. ایجاد طرق و وسایل ارتباطی وسیع که امکان ارتباط ایدئولوژیکی و تشکیلاتی و تاکتیکی را به وجود آورده؛

۳. تکامل نیروهای تولیدی و پیدایش شرایط سرمایه‌داری مستعمراتی که مستقیماً تمام مبارزات را در کشورهای مختلف در جهت معینی رهبری می‌کند و حتی سرنوشت ملل عقب‌مانده و مترقی را به هم مشروط می‌نماید؛

به این علل مبارزات طبقات زحمت‌کش و اسیر در تمام جهان وابستگی تامی به هم پیدا کرده است، به طوری که امروز دیگر بایستی از «تمام این مبارزات به عنوان مبارزه در یک دستگاه» صحبت کرد. بدون در نظر گرفتن این عامل مهم، هرگونه بررسی در اوضاع و شرایط داخلی ایران یا هر کشور عقب‌مانده یا مترقی دیگر بی‌ثمر است. «مع‌هذا نباید تصور کرد که تنها در نظر گرفتن موقعیت ایران در شرایط عمومی مبارزات جهانی می‌تواند راه مبارزات ما را تعیین کند.» یک نفر مبارز اجتماعی به خوبی می‌داند که برای موفقیت در کار خود قبل از هر چیز بایستی به طور عمیق اجتماع خود را از تمام جهات و جنبه‌ها بشناسد، ولی قطعاً این شناسایی بایستی با در نظر گرفتن شرایط محیط مبارزه‌ای که اوضاع و احوال جهان و مبارزه دیگر مبارزین اجتماعی مشخص آن است مورد استفاده قرار گیرد.

ب) امکان جهش‌های اجتماعی

ارتباط اقتصادی محکمی که بین متروپل‌ها و مستعمرات به وجود آمده باعث گردیده که، از نظر اجتماعی و مبارزات اجتماعی، ملل مترقی و عقب‌مانده و مستعمره به حد زیادی به یکدیگر مربوط شوند، به طوری که می‌توان آنها را در داخل یک دستگاه اجزایی دانست که هرگونه تحول اجباراً بایستی شامل همه آنها شود. در این دستگاه هر تحول مولود عواملی است که مربوط به هر دو

قسمت می‌باشد. بنابراین نتایج هر تحول نیز نمی‌تواند در یکی از این دو قسمت تأثیر کند، درحالی‌که دیگری از این تأثیر کنار بماند. به همین جهت است که کشورهای مستعمره، ولو خیلی هم عقب‌مانده باشند، با وجود اینکه ممکن است از نظر مراحل تکامل اجتماعی به پایه‌های بلندی رسیده باشند، چون در جریان تحول مجموعه‌ای قرار می‌گیرند که در یک قسمت آن عالی‌ترین مراحل تکامل سرمایه‌داری پیموده شده است و خود این مراحل تکامل تأثیر (عینی) (ابژکتیف) از لحاظ صنعتی شدن کشور عقب‌مانده و پیدایش کارگر متری و بالا آمدن سطح تولید، و ذهنی (سوبژکتیو) از نظر پیدایش جنبش‌های کارگری و برانگیخته شدن احساسات ملی) زیادی در شرایط کشور عقب‌مانده داشته است، چه خود این مراحل با شرکت مؤثر کشور عقب‌مانده فراهم آمده، خواه‌ناخواه کشور عقب‌مانده را نتایج زیادی از تحول این مجموعه عاید می‌شود.

بعضی‌ها سؤال می‌کنند آیا می‌شود از فراز برخی مراحل اجتماعی پرید. جواب این سؤال را بایستی در خصوصیت تحولات اجتماع سرمایه‌داری مثبت جست‌وجو نمود. زیرا در شرایط اقتصادی امروز (امپریالیسم)، هر کشور امپریالیست در مراحل عالی تکامل سرمایه‌داری مجبور می‌شود سرمایه‌های مولد به مستعمراتش صادر کند و این عمل باعث می‌شود که صنایع با تمام خصوصیات تکامل یافته خود در کشور عقب‌مانده وارد شود. بنابراین طبیعی است شرایط تحول در این کشور عقب‌مانده با شرایط عادی تحول در کشور متروپل به کلی تفاوت می‌کند. در متروپل، سیر عادی تحول فاشیسم و اختلافات سرمایه‌داری را به وجود آورده، در صورتی که در کشور مستعمره، بدون اینکه از نظر محلی استعداد داشته باشد، رژیم سرمایه‌داری را با تضادهایی بیشتر از آنچه که در خود متروپل وجود دارد، و بنابراین تحرک بیشتری به مستعمره می‌دهد، قبول کرده است. همین عامل بین کشور مستعمره و متروپل تضادی ایجاد می‌کند که خود یکی از عوامل مؤثر تحول است. به همین جهت نباید انتظار داشت که کشورهای عقب‌مانده و مستعمره عین مدارجی را طی کنند که کشور متروپل گذرانیده است. چه هر دوی آنها توأمان برای ایجاد یک تحول بایستی همکاری بکنند. بنابراین خیلی

روشن است که مستعمره عقب مانده به هیچ شکل نمی تواند از نتایج تحول بزرگی که در دستگاه سرمایه داری روی می دهد به مناسبت عقب ماندگی اش دور بماند. «در این جا اهمیت همکاری پیشروان نهضت های اجتماعی در متروپل ها و مستعمرات و همبستگی سرنوشت توده های زحمت کش کشورهای صنعتی و ملل عقب مانده و اسیر آشکار می گردد.»

(ما در همین روزها شاهد همکاری صمیمی توده های زحمت کش انگلستان و هلند و فرانسه در راه آزاد کردن ملل مستعمره این کشورها هستیم.)

ج) مبارزات حساب شده

تکامل علوم مثبت، دوش به دوش تکامل اقتصادی بشر و مبارزات شدید و ممتد اجتماعی و طبقاتی، به بشر امکان داد که خود و اجتماع خود را بهتر و روشن تر بشناسد و به عنوان یک عالم ناظر عملیات خود باشد. تجربیات قرون و تاریخ دور و دراز مبارزات، زمینه ای به دست داد که بتواند مورد مطالعه قرار گیرد. اینها باعث شد که امروز علم اجتماع مثل هر علم دیگری متکی به یک سلسله تجربیات و ملاحظات باشد. در عین حال با کشف قوانین علمی که در تمام شئون طبیعت، من جمله اجتماع، یکسان حکم می کند امروز دیگر علم الاجتماع و علم مبارزه زندگی مثل علم فیزیک و بیولوژی قابل اعتماد شده است. در گذشته احتیاجات مادی و شرایط محیط مبارزاتی را کورکورانه به توده های زحمت کش تحمیل می کرد، ولی امروز دیگر این مبارزات کورکورانه و حساب نشده نیست. بلکه با فرمول ها و قوانین علم الاجتماع به خوبی از موجود بودن شرایط معین می توان نتایج معین را پیش بینی کرد و برای تسریع آنها فعالیت نمود. امروز خیلی از مسائل بغرنج اجتماعی که روزی برای بشر جزو اسرار دست نیافتنی بود و همیشه او را در شک و تردید نگاه می داشت حل شده. بشر امروز با ایمان علمی به لزوم مبارزات اجتماعی و جهت پیشروی آن نگاه می کند (آنهاپی را که در جهت مخالف سیر طبیعی قرار دارند به این حساب نگذارید، ولو اینکه از لوازم ضروری وقوع این مبارزات هستند). از این گذشته، تجربیات زیادی که از مبارزات گران قیمت توده های زحمت کش در گذشته به دست آمده گنجینه ذی قیمتی را به دست ما داده که جز با این قیمت گزاف و در مدتی به این درازی

به دست نمی‌آمد. این گنجینه امروز ما را در هر مشکلی رهبری می‌کند. این گنجینه علم مبارزه، علم زندگی و علم پیش‌بینی آینده است. بنابراین یکی از بزرگ‌ترین خصوصیات مبارزات طبقاتی، در شرایط امروز جهان، «هشیاری این طبقات در چگونگی و ایمان به لزوم مبارزه» است.

د) مرحله اصلی تحول در جهان

وقتی شرایط مادی و زمینه‌های فکری پیدایش یک تحول بزرگ در مساعدترین کشور مهیا شد، در آن کشور شدیدترین مبارزات بین عناصر مترقی و دستگاه حاکمه ارتجاعی آن کشور درمی‌گیرد. در این مبارزه، برحسب امکان‌های دنیایی عناصر نظیر از کشورهای دیگر نیز شرکت می‌کنند. اگر این تحول در نوع خود برای اولین بار صورت می‌گیرد، تمام جهان کهن برای خفه‌کردن انقلاب به دستگاه حاکمه کشوری که دستخوش انقلاب شده است، از ترس دامنه‌دارشدن انقلاب و نفوذ آن در کشور خودشان، کمک می‌کنند (انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب اکتبر). ولی پس از پیروزی یکی از بزرگ‌ترین خصوصیات این قبیل تحولات این است که راه را برای کشورهای دیگر صاف‌تر می‌کند. ملل دیگر، برای رسیدن به هدف‌هایی که کشور اولی به آنها رسیده است، احتیاج به مبارزاتی که در آن کشور شده است ندارند. چه هم از نظر تجربیاتی که در آن کشور شده است غنی‌تر هستند و هم از نظر تعادل قوای جهانی و کمک‌های مادی و معنوی که از کشور مترقی دریافت خواهند داشت. کوشش‌های بعدی در کشورهای دیگر برای هماهنگ‌نمودن دنیای عقب‌مانده با مترقی‌ترین کشور جهان است. مبارزاتی که کشورهای عقب‌مانده برای ایجاد هماهنگی در پیش دارند از خیلی جهات سهل‌تر و آرام‌تر است. روش‌های انقلابی هرچند خصوصیت انقلابی خود را از نظر تبدیل مناسبات اجتماعی و تولیدی حفظ می‌کنند، اما شدت خود را تا حدود زیادی از دست می‌دهند.

بعد از انقلاب کبیر فرانسه، درحقیقت انقلاب سرمایه‌داری در جهان امری به‌وقوع‌پیوسته بود. دیگر کشورها فقط می‌بایستی خود را با این انقلاب و نتایج آن هماهنگ می‌کردند. «حالا هم نمی‌توان انتظار داشت که تمام کشورهای دنیا به مرحله سرمایه‌داری برسند و انقلاب بورژوازی را بگذرانند تا این مرحله جنبه

جهانی پیدا کند. چه در خود این مرحله (سرمایه‌داری) عقب‌ماندگی کشورهای زیادی از شرایط حتمی است.»

تعمیم آنچه که در بالا گفتیم روی ایران از وظایف هر جمعیت پیشرو و مبارز در ایران است. بدون یک‌چنین کاری، و نیز بدون تکمیل آن از راه مطالعه وضع خاص ایران، مبارزه همان‌طور که در بالا گفتیم بی‌راندمان خواهد بود. در پایین چند موضوع را از خصوصیات اجتماعی ایران طرح می‌کنیم و تکمیل آن را موکول [به] به نتیجه‌رسیدن مطالعاتی که در دست است می‌نماییم، و سپس موقعیت ایران را در کادر مبارزات بین‌المللی فقط مورد توجه قرار می‌دهیم. بدیهی است مطلب بسیار بزرگ است و این مقاله جز اینکه خطوط برجسته‌ای از یک طرح بسیار بغرنج را رسم کند کار دیگری نمی‌تواند انجام دهد.

ایران خمود و عقب‌افتاده

یک روز کشور ما بزرگ‌ترین و نیرومندترین کشور جهان به شمار می‌رفت و از دو امپراتوری بزرگ ایران و روم، که در آن زمان در جهان حکومت می‌کردند، کشور ما هم از نظر قدرت و مترقی‌بودن تمدن و هم از نظر وسعت خاک و نیروی ارتشی در درجه اول اهمیت قرار داشت، ولی حالا این‌طور نیست و کشور ما در ردیف کشورهای بسیار عقب‌افتاده به شمار می‌رود. مقصود من از یادآوری دوران مجد و عظمت ایران باستان حماسه‌سرایی نیست. این را هم بگویم که عواملی در کار بوده است که ما را از سیر عادی پیشروی به سوی تمدن بیشتر باز داشته است و کشورهای دیگری هستند که روزی بسیار از ما عقب‌مانده‌تر بودند و امروز آنها پیشرو و مترقی هستند. پیدا کردن این علل و عوامل ما را برای بهترشناختن محیط اجتماعی مان و تاریخ گذشته‌ای که باید آینده را روی آن بنا کنیم کمک شایان می‌کند. ولی آنچه که هم‌اکنون مطرح است این است که ما یک کشور عقب‌افتاده‌ای هستیم که شرایط محیط آن اجازه مبارزه در جهتی که مثلاً در فرانسه امکان دارد نمی‌دهد. در فرانسه یک طبقه کارگر صنعتی، با خصوصیات طبقاتی مخصوص به خود، با سابقه تاریخی بیش از چهارصد سال، و در همین حدود مبارزه جهت به‌دست آوردن حقوق کارگری، وجود دارد که همه اینها زاینده شرایط صنعتی سرمایه‌داری فرانسه است. اما در ایران این

عامل بسیار ضعیف و درعین حال جوان و کم تجربه و حتی عاری از خصایص معینی مربوط به این دوران است. کارگران اروپا و از جمله فرانسه نزدیک به صد سال است که با بحران اقتصادی و عواقب آن آشنا هستند. در حالی که در کشور ما هنوز یک بحران اقتصادی مهمی که مخصوصاً که در امر تولید مؤثر واقع شده باشد پیش نیامده است. قطعی است که شکل مبارزات توده‌ای و اجتماعی در این شرایط متفاوت بسیار متفاوت خواهد بود. اما، از این گذشته، کشور ما بنا به یک سلسله علل تاریخی و اقتصادی از مدت‌های درازی است که دچار یک رخوت و سستی برای مبارزات اجتماعی شده است. بحث درباره این علل خارج از حوصله این مقاله است، ولی قطعاً ما بایستی این علل را مطالعه کنیم. ولی همه می‌دانیم که توده‌های کشور ما خیلی به‌ندرت و سطحی در یک مبارزه جدی علیه یک عامل فساد داخلی مبارزه کرده‌اند و تمام لشکرکشی‌ها و جنگ و جدال‌های داخلی نیز مربوط به منافع خان‌ها و پادشاهانی بوده است که بدون در نظر داشتن هیچ مقصد اجتماعی، به صرف منافع شخصی یا خیال‌بافی‌های ماجراجویانه، صورت گرفته است. در این کشمکش‌ها توده‌های ما هیچ‌گونه همکاری فکری نداشته‌اند.

قطعاً بایستی تذکر داد که جنبش‌های باارزشی در طی تاریخ کشور ما صورت گرفته است. این جنبش‌ها، چه آنهایی که جنبه ملی داشته و چه آنهایی که جنبه طبقاتی داشته‌اند، بیشتر در دورانی بوده‌اند که هنوز شورش‌ها و قتل‌عام‌های چنگیز و دیگر مغولان نتوانسته بود روح مبارزه را در مردم کشور ما بکشد. ولی این جنبش‌ها به هیچ وجه مربوط به دوران اخیر تاریخ ما نیست. نهضت مشروطیت ایران نیز موضوعی است که مفصلاً بعدها درباره آن بحث می‌کنیم و خواهیم دید که این نهضت نیز استثنای بزرگی از قاعده گفته‌شده ایجاد نمی‌کند.

مبارزه در ایران زیر نفوذ استعمار

برای مطالعه شرایط مبارزه اجتماعی در ایران، یک لحظه عامل سیاست استعماری را در ایران نباید از نظر دور داشت. مبارزه اجتماعی ما اینک در محیطی انجام می‌شود که سیاست استعماری تارک و ریشه طبقه حاکمه ما و تا حدودی هم متأسفانه در سایر طبقات نفوذ کرده است. با وجود تنفر و انزجار عمیقی که

مردم کشور ما نسبت به سیاست‌های استعماری دارند، مع‌هذا برتری او را روی ایران «طبیعی» می‌دانند و خود را در مبارزه با آن ناتوان می‌بینند. برخوردی که طبقات مختلف نسبت به سیاست استعماری دارند خیلی متفاوت است. همان‌طور که در بالا گفتیم، عده‌ای از جوانان ما، به علت احساسات بی‌منطق شونیستی خود، و تحت تأثیر تبلیغات دامنه‌دار دستگاه دولتی، گول ظواهر را به‌خوبی خورده و اصلاً عامل استعماری را در ایران نمی‌بینند.

۱. اما طبقه حاکمه؛ آنهایی که در دستگاه دولتی شرکت دارند و پست‌های حساس را اشغال کرده‌اند طبق برنامه دقیق فاسد شده‌اند. لزومی ندارد فساد آنها فقط از جنبه مالی باشد. بدون اینکه از کسی مدارک کافی از جهت رسوایی‌هایش در دست نباشد، امکان اینکه به مقامی برسد نیست. این سیاست عمومی مستعمره‌طلبان است در اداره مستعمراتشان. به این جهت کوچک‌ترین امیدی به دستگاه حاکمه نمی‌توان داشت و امکان استفاده از این دستگاه نیز به‌هیچ‌وجه وجود ندارد. چه هر قدمی که به طرف یک جریان مترقی برداشته شود، خواه‌ناخواه به ضرر کلی دستگاه است. من خود شاهد فاسدشدن بهترین استعدادها در چند مورد بوده‌ام. درعین حال اشخاص بسیار معدودی یافت می‌شوند که در مقابل این فشار ایستادگی کرده‌اند. این موضوع را برای اینکه جای فرار باقی نگذارده باشیم نمی‌گوییم. این افراد از تعداد انگشتان دست تجاوز نمی‌کنند و علت اینکه موفق شده‌اند در دستگاه نفوذ کنند از این جهت بوده است که سیاست استعماری به خیال اینکه شاید آنها با رسیدن به مقامات عالی، و سپس تهدید به ازدست‌دادن آن مقام، تسلیم شوند، به آنها اجازه احراز مقامات را داده، بعضی تسلیم شده و خیلی خوب ترقی کرده‌اند، بعضی دیگر تسلیم نشده و در نتیجه طرد شده‌اند.

۲. تجار و سرمایه‌داران؛ بعضی‌ها مدافع این نظریه هستند که می‌توان سرمایه‌داران و تجار داخلی را تشویق کرد که پشتیبان استقلال اقتصادی کشور باشند تا از این راه خود آنها منافع بیشتری ببرند و آن سودی را که نفوذ اقتصادی بیگانگان در ایران می‌برد خود تصاحب کنند. این نظریه صحیح نیست. هرچند ممکن است کسان بسیار نادری یافت بشوند که واقعاً تحت تأثیر احساسات میهن‌پرستانه چنین فکر کنند، اما اینها استثنائاتی است که به‌هیچ‌وجه نمی‌توان

روی آنها یک قاعده کلی را حساب کرد. زیرا سرمایه دار بیش از همه به منافع شخصی خود علاقه مند است. او حساب می کند بهترین و سهل ترین راه این است که فروشنده کالای خارجی باشد یا برای خرید مواد اولیه دلالی کند و از مراحم و پشتیبانی آنها نیز برخوردار شود. مخصوصاً با در نظر گرفتن قدرت اقتصادی انحصارهای بزرگ جهانی و ضعف قدرت مالی ناچار خود را تسلیم آنها می کند. از این گذشته، دولت هیچ گونه مساعدت جدی در این راه نمی کند، بلکه برای به کار انداختن سرمایه های تولیدی، و حتی برای صدور به خارج، اشکال تراشی های عجیب و غریب می کند. پس چه بهتر است که تاجر پول خود را در راه خرید جنس از خارج و فروش آن در داخل با سود کلان صرف کند. بنابراین در بین این طبقه نه فقط نیاستی مبارزین جدی با استعمار را جست و جو نمود، بلکه بهترین و محکم ترین پایگاه های سیاست های استعماری را در بین این طبقه باید جست.

قطعی است عوامل دیگری از قبیل ایلات، دهقانان، خرده مالکین و... وجود دارند که هر کدام آنها دارای وضع خاصی نسبت به این مسئله هستند که بایستی مورد مطالعه قرار گیرند.

موقعیت ایران در شرایط خاص امروزی جهان

وضع کلی مبارزات طبقاتی را در شرایط امروزی جهان مورد مطالعه قرار دادیم؛ برای فهم موقعیت ایران بایستی این وضع کلی را روشن و مشخص کنیم.

خطوط اصلی این وضع مشخص به قرار زیر است:

۱. مبارزات طبقاتی در کشور شوروی با دویست میلیون جمعیت و یک ششم خاک زمین به نتایج قطعی خود رسیده است. دیگر روسیه ای وجود ندارد که تزار در آن حکومت کند و پشتیبان نیرومندی برای تمام حرکات ضدانقلابی و ضد آزادی باشد. دیگر روسیه در «اتحادهای مقدس» شرکت نمی کند. دیگر نیروی آزادی خواهان روسیه و مستعمراتش به عنوان نیروهای کوچک یا غیررسمی به حساب نمی آید، بلکه دولت کارگری شوروی یک پشتیبان مستحکم برای تمام نهضت های آزادی خواهانه جهان، از اقیانوسیه گرفته تا امریکا، می باشد.

۲. فاشیسم آخرین اسلحهٔ ارتجاع، پس از زور آزمایی‌ها و جنگ و جدال‌ها و خیانت‌هایش، از لحاظ ایدئولوژی محکوم شده و از لحاظ نظامی در اروپا به وجه مؤثری شکست خورده و در امریکا، وطن نوینش، نیز مخالفین جدی و سرسختی دارد.

۳. کشورهای خاوری اروپا پس از این جنگ از چنگال فاشیسم آزاد شدند و اینک برای پیشرفت اقتصاد و سیاست سوسیالیسم کمک بزرگی هستند.

۴. در باختر اروپا نیز، با وجود سروصداها و زیاده‌ای که مرتجعین راه انداخته‌اند، تکیه‌گاه‌های وسیعی در دست آنها نیست. در فرانسه مخالفین سرسخت و مبارزین جدی ضد ارتجاع نیرومندی زیادی دارند.

۵. در نتیجهٔ جنگ خونینی که فاشیسم آلمان و شرکای دیگرش راه انداختند، بالاخره اسلحه به دست توده‌ها افتاد و در مستعمرات جنبشی عظیم برای استقلال و آزادی درگرفت و پیروزی‌های درخشانی نصیب ملل گردید. اندونزی آزاد شده، برمه قید و زنجیرهای زیادی را پاره کرد، هندوستان خود را تکانی داد، چین و هندوچین اینک با سرسختی می‌جنگند و ملل خاور میانه با کوشش فراوان از استقلال خود دفاع می‌کنند.

۶. در همهٔ اینها بایستی پیشرفت متصاعد تولید را در اقتصاد سوسیالیستی شوروی و خطر عظیم بحران‌های اقتصادی را در کشورهای سرمایه‌داری در نظر آورد.

۷. امپریالیسم جهانی به سرکردگی امریکا خود را، سریعاً و معجلاً، علیه این پیشرفت عمومی آزادی در جهان مجبور به حمله می‌بیند. دست‌وپا [زدن]‌هایی که در این زمینه شده است نتایج درخشانی به ثمر نرسانیده.

۸. امریکا و دیگر سرمایه‌داران جهان، بلافاصله پس از پایان جنگ، خواستند با تحریکات خود جنگ دیگری علیه شوروی برپا کنند.

اما عوامل ایجادکنندهٔ جنگ همه در دست آنها نبود و مقاومت ملل از این تحریکات جلو گرفت.

۹. پس از اینکه سیاست اتمی آقای ترومن مفری نشان نداد، سیاست دلار که از مدتی پیش، حتی از زمان جنگ، مورد استفاده قرار گرفته بود به پیش کشیده

شد و اینک بُرنده‌ترین اسلحهٔ امپریالیسم جهانی است که می‌خواهد فاشیسم را در همه‌جا مستقر کند و ملت‌ها را تحت انقیاد خود بکشد و جهانی را علیه شوروی مسلح سازد.

اما این سیاست هم موفقیت زیادی پیدا نکرد. ولی این سیاست استراتژی جبههٔ ارتجاع جهان را برای پیروزی‌های این سیاست مشخص می‌کند. در تشریح این استراتژی وضع بالکان و خاورمیانه، که ایران ما نیز جزو آن است، اهمیت بسزایی دارد.

با در نظر گرفتن شرایط گفته‌شده در بالا، وضع ایران از نظر استراتژیکی بهتر روشن می‌شود. ایران کشوری است که از سالیان دراز یکی از بهترین تکیه‌گاه‌های امپریالیسم انگلستان بوده و در این اواخر، در ضمن عقب‌نشینی عمومی انگلستان، تقریباً تسلیم سیاست دلار گردید.

همان‌طور که در بالا گفتیم، شرایط عمومی مبارزه در هر کشورِ عقب‌مانده بستگی تام به سیاست حاکم بر آن کشور دارد و چون سیاست حاکم بر کشور ما سیاستی است که امپریالیسم انگلستان و امریکا می‌خواهند و اعمال می‌کنند، ما چاره‌ای جز تشریح این سیاست و وضع آن در مقابل عوامل مخالف و امکان استفاده‌هایی که در این میان جنبش‌های داخلی ملت ما در شرایط خاص خود می‌تواند بکند نداریم. به این دلیل در آخر مقاله چند سطری راجع به این موضوع تخصیص می‌دهم و با وجود نقص‌های زیادی که در این خلاصه هست فعلاً بحث را تمام می‌کنیم.

در مقابل موقعیت فوق‌الذکر، دولت شوروی هم سرحد ماست و قسمت‌های حساسی از خاک او در نزدیکی مرزهای ما و در تیررس مخالفین او، که ممکن است در خاک ما علیه او خیالی در سر پخته باشند، قرار گرفته است. این تقابل به کشور ما موقعیت استراتژیک حساسی می‌دهد.

از این گذشته، نفت کشور ما نظر محافل ذی‌علاقهٔ جهان را جلب کرده است و خود عامل بزرگی در چگونگی وضع سیاسی و اجتماعی ما شده است.

این دو عامل ما را در خط اول جبهه مبارزه دنیرو قرار داده است. به همین علت وضع و خصوصیت مبارزات اجتماعی ما شکل خاصی پیدا می‌کند، به طوری که باید دشمنان ملت خود را که کاملاً به امپریالیسم جهانی تکیه داده‌اند بکوبیم و در نتیجه به منافع آنان لطمه بزنیم. موظف هستیم که از امکان دادن به تحریکات جنگ طلبانه پرهیز کنیم. همین موضوع است که کار ما را دشوار می‌کند، و ما را در مقابل وظایف سنگین تری قرار می‌دهد.

اینها بودند خصوصیات کلی مبارزات اجتماعی کشور ما، مخصوصاً در آن قسمت که مربوط به موقعیت ما در کادر مبارزات جهانی است.

قطعی است، همان طور که وعده دادیم، پس از مطالعه در شرایط خاص این کشور، که خوانندگان مجله نیز می‌توانند ما را در این کار یاری کنند، می‌توانیم در نظریات خود تصمیمات لازمه را بپذیریم و نقشه کار خود را دقیق تر رسم کنیم.

تحلیلی از جریان دومین کنگره حزبی و کارهایی که این کنگره انجام داده است

احسان طبری

نامهٔ مردم، سال دوم، دورهٔ پنجم، شمارهٔ ۹ (۲۱)، اول خرداد ۱۳۲۷

موقعیت تاریخی دومین کنگره حزب تودهٔ ایران

دومین کنگره حزب تودهٔ ایران، سه سال و هشت ماه پس از پایان نخستین کنگرهٔ این حزب، در شرایط دشوار مبارزهٔ اجتماعی تشکیل شد. با توجه به نقش حساس و مؤثر حزب ما در تاریخ ایران، با توجه به این حقیقت که حزب ما متشکل‌ترین سازمان دموکراتیک موجود کشور و تنها تشکیلاتی است که با روشن‌بینی اجتماعی برای تأمین سعادت تودهٔ ملت و نجات میهن ما، ایران، پیکار می‌کند، به آسانی می‌توان دریافت که تشکیل دومین کنگرهٔ حزب تودهٔ ایران یک واقعهٔ تاریخی شایان دقت و اهمیت است. در ایامی که نیروهای ارتجاعی، از هر نوع و هر قماش، بنا بر الهامات امپریالیستی و در زیر پرچم استعمارطلبان جمع می‌شوند، و تمام نیروی خود را به منظور ایستادگی در برابر نهضت‌های آزادی‌خواه و مرفقی گرد می‌آورند، تشکیل دومین کنگرهٔ حزب تودهٔ ایران، یعنی اجتماع فعال‌ترین افراد پیشروترین جنبش‌های وطن ما، به‌عنوان حادثه‌ای که سرنوشت نبرد آزادی‌خواهان و عناصر مرفقی را معین می‌کند، در سرنوشت و نبرد عمومی آزادی بر ضد ارتجاع مؤثر است و مقام برجسته‌ای در حوادث معاصر

کشور ما دارد. «لذا درست و بجاست اگر ما تشکیل دومین کنگره حزب توده ایران را مانند واقعه تاریخی بزرگی تلقی کنیم.»

صرف‌نظر از اهمیت شایان تاریخی، این واقعه از لحاظ زندگی حزب ما حادثه‌ای سترگ و پُراهمیت محسوب می‌شود. مختصات شرایطی که در آن دومین کنگره حزب ما تشکیل یافت به قرار زیرین است:

۱. کنگره دوم حزب در شرایط فوق‌العاده دشوار، در شرایط تاخت‌وتاز ارتجاع و تهدیدات دائمی طبقات حاکمه، تشکیل شد. رهبری سابق حزب توانست با اقدامات چندی قسمتی از نقشه‌های ارتجاعی را موقتاً بلااثر ساخته و تشکیل دومین کنگره حزب را تسهیل کند.

۲. کنگره دوم زمانی تشکیل شد که در اثر هجوم عمومی امپریالیسم و ارتجاع در کشور ما، هجومی که با حوادث آذرماه ۱۳۲۵ به اوج خود رسید، تشکیلات حزبی ما آسیب‌های فراوانی دیده بود و مرتجعین از هم‌پاشیدگی آن را خبر می‌دادند. درواقع، برخلاف پیش‌بینی مرتجعین و عمال امپریالیسم، سازمان حزبی ما توانست زخم‌های عدیده خود را التیام دهد و خود را برای ادامه مبارزه آماده سازد. تشکیل دومین کنگره حزب توده ایران، که در آن نمایندگان سازمان‌های حزب در سرتاسر ایران شرکت بسته بودند، نشانه توفیق حزب در تجدید سازمان خود و آمادگی برای ادامه مبارزه بود.

۳. کنگره دوم زمانی تشکیل شد که از کنگره نخستین سه سال و هشت ماه گذشته و در عرض این مدت حوادث فوق‌العاده بزرگی رخ داده بود، حوادثی که نظیر آن را تاریخ معاصر ایران ثبت نمی‌کند. حزب ما در این حوادث نقش مهمی را ایفا می‌کرد. دومین کنگره موظف بود به تمام مسائل متراکم این دوران طویل و پُر حادثه رسیدگی کند و درباره آن قضاوت نماید و از آن به‌درستی نتیجه‌گیری کند.

۴. کنگره دوم زمانی تشکیل شد که، پس از حمله عمومی امپریالیسم و ارتجاع در ایران، مسائل مورد تنازع عدیده‌ای در حزب رخ داده بود. تا مدتی حزب در اثر تخریب عده‌ای منحرف، که در پشت سپر انتقاد تیره‌های زهرآلود خود را پرتاب می‌کردند، دچار تشتت و تفرقه داخلی شده، از مبارزه و فعالیت آن کاسته شده و از بُرندگی مبارزه و فعالیت آن کاسته شده بود. کنگره دوم موظف بود، با

اتخاذ تصمیمی درباره مسائل مورد تنازع، اتحاد و صمیمیتی را که پس از حادثه انشعاب در حزب ناپدید شده بود مستحکم تر ساخته و حزب را از هرگونه تفرقه و تشتت ناشی از تزلزل ایدئولوژیک و سوء قضاوت رها سازد.

چنین بود مختصات شرايطی که در آن دومین کنگره حزب ما تشکیل می شد.

هیئت اجراییه موقت می بایست برای انجام وظایف خود در چنین شرایط دشوار، برای احراز کامیابی در تشکیل و ختم موفقیت آمیز دومین کنگره، حل منطقی و قطعی مسائل مورد بحث، و نتیجه گیری سریع و مثبت از کنگره، اسلوب کار خود را معین کند.

هیئت اجراییه موقت از تجارب حاصله از مباحثات حزبی استفاده نمود و طرح اولیه قطعنامه های عدیده را با دقت کامل تنظیم کرد. در گزارش های متعدد نکات قابل تأیید و قابل انتقاد را متذکر شد و با درپیش گرفتن روش صادقانه ای برای بیان حقایق اوضاع، با اتخاذ اسلوب محکمی برای جلوگیری از قضاوت های سست و غیر حزبی، با توجه به استحکام منطقی پیشنهادها و انتقادهای کار کنگره حزب را تسهیل کرد.

هیئت اجراییه موقت نقشه کار کنگره را به دقت تنظیم نمود و مراحل مختلفه کار را پیش بینی کرد و مطابق این نقشه کار، که با نظارت هیئت رئیسه کنگره اجرا شد، کنگره جریان خود را با نظم و ترتیب بی سابقه ای پایان داد.

هیئت اجراییه موقت، برای تسریع جریان کار، اسلوب مفیدی در پیش گرفت و آن را به هیئت رئیسه کنگره پیشنهاد نمود و این اسلوب نیز عملی شد، بدین ترتیب که پس از نخستین جلسه همگانی، و بعد از اصغای گزارش عمومی حزب، کنگره به شش کمیسیون تقسیم شد و کمیسیون های شش گانه در عرض دو روز به کلیه گزارش ها رسیدگی کردند و قطعنامه های دقیقی درباره هریک از رشته های فعالیت حزبی تنظیم نمودند. در جلسه همگانی دوم و سوم، کنگره به قطعنامه ها رسیدگی کرد و انتخابات را عملی نمود و به کار خود خاتمه داد.

درحقیقت در کمیسیون‌ها بیش از آن کار انجام گرفت که ممکن بود و در هفت یا هشت روز کار در جلسه عمومی آن را عملی ساخت و چون کمیسیون‌ها همزمان کار می‌کردند، صرفه‌جویی بزرگی در وقت به عمل آمد.

هیئت اجراییه موقت، برای مراعات وضع و موقع، صلاح دانست که کنگره بدون تظاهر و در شرایط بی‌سروصدایی تشکیل شود. ضمناً این کار آزمایشی بود برای سنجش اندازه رشد افراد حزب ما. آزمایش نسبتاً با موفقیت همراه بود. هیئت‌رئیسۀ کنگره به نوبۀ خود کوشش به عمل آورد تا جریان کنگره را با نظم و ترتیب، با انضباط کامل، اداره نماید. «هیئت‌رئیسۀ کنگره این کار را به کمک نمایندگان کنگره، که از خود علاقه درخور تحسینی به حفظ نظم و انضباط نشان می‌دادند، انجام داد.»

بدین ترتیب دومین کنگره حزب با تطبیق اسلوب کار خود به مختصات زمان و مکان، توانست وظایف خویش را به‌درستی انجام دهد.

«تنها در داخل این مختصات است که می‌توان و باید راجع به اسلوب کار و جریان دومین کنگره حزب توده ایران داوری کرد.»

وقتی ما واقعیت این جریان را با آنچه دشمنان ما و به‌خصوص منحرفین و انشعابیون درباره کنگره حزب حدس می‌زدند می‌سنجیم، پی می‌بریم که تا چه اندازه واقعیت با انتظارات آنها تفاوت دارد.

پیش از تشکیل کنگره، یکی از سردمداران انشعابیون گفته بود: وحدت کنونی در حزب وحدتی است ظاهری. در هیئت‌اجراییه موقت، تضادهای بسیاری است که بر سر تمشیت امور مربوط به کنگره و مسئله انتخابات آن آشکار خواهد شد. یکی دیگر از سردمداران انشعابیون گفته بود حزب توده ایران در کنگره دوم خود متلاشی می‌شود!

حقیقت آن است که این اشخاص تصور می‌کرده‌اند هنوز محیط نفاق و تضادی که در ایام فعالیت زیان‌بخش آنها در حزب به وجود آمده بود، در حزب باقی است. هیئت‌اجراییه موقت تصمیم گرفت در عمل به این «حدسیات و پیش‌بینی‌ها» پاسخ دندان‌شکن بدهد. هیئت‌اجراییه موقت، در تمام جزئیات

امور مربوط به دومین کنگره، با اتفاق نظر کامل تصمیم گرفت، و همین وحدت عمیق دستگاه رهبری سابق حزب موجب شد جریان کنگره در یک محیط نظم و ترتیب و صمیمیت کامل بگذرد. هیئت اجراییه موقت اختلافاتی را که در ایام فعالیت انشعابیون و به وسیله آنان مایه بزرگترین جنجالها قرار می گرفت، و به صورت غیر حزبی و غیر منطقی طرح می شد، با یک روح وحدت و صمیمیت حزبی کامل به دور ریخت و به آنها خاتمه داد. می توان امیدوار بود که نظیر آن نوع مشاجرات غیر حزبی و غیر منطقی، که ناشی از روش خرابکاری افراد منحرف بود، در آینده در حزب پدید نخواهد آمد.

نمایندگان دومین کنگره حزب، برای خاتمه دادن به انتظارات سوء افراد منحرف، از طرفی قطعنامه های مربوط به انشعاب و کروژکیسم را به اتفاق آرا و با شور و هیجان کامل تصویب کردند و از طرفی به حُسن جریان، سرعت جریان و نتیجه بخشی کار کنگره مساعدت نمودند. نمایندگان کنگره وجدان اجتماعی، حس مسئولیت و وظیفه شناسی شایان ستایشی از خود نشان دادند. سایه شوم انشعابیون پیوسته آنها را از هرگونه تشّت و خلاف گویی و ایجاد تشنج بر حذر می داشت. آنها حس می کردند که حزب در درجه اول به وحدت و صمیمیت احتیاج دارد.

«بدین ترتیب جریان دومین کنگره، انتظارات عناصر منحرف را، که چشم به راه پراکندن حزب در دومین کنگره بودند، به یأس مبدل ساخت و به انتشارات دروغین آنها پاسخ دندان شکنی داد.»

کنگره دوم حزب نه فقط برخلاف انتظار عناصر منحرف یک کنگره مثبت و نتیجه بخش بود، بلکه در بسیاری جهات نسبت به نخستین کنگره حزب مزیت داشت. به آسانی محسوس بود که حزب تکامل یافته و در جاده صحیح یک مبارزه منظم و منطقی قدم گذاشته است.

این مسئله مورد تصدیق کلیه نمایندگانی بود که در نخستین کنگره حزب نیز عضویت داشتند. نوع گزارش ها و قطعنامه ها، روش مذاکرات و اتخاذ تصمیم، جریان انتخابات، همه و همه، تکامل کاملاً محسوسی یافته و شکل صحیح و

منطقی در همه آنها پدید شده بود. گاه این جریان رشید و منطقی برخی از رفقای ما را به شوق می‌آورد و آنها را وادار به تحسین و ستایش می‌کرد.

کارهایی که دومین کنگره حزبی انجام داده است

دومین کنگره حزبی به انجام وظایف خطیری توفیق یافت. ترازنامه این کنگره کارهای مثبت بزرگی را نشان می‌دهد.

این کنگره موفق شد اساسنامه جدید حزب، طرح هیئت‌اجرائیه موقت، را مورد مطالعه قرار دهد و تصویب کند. اساسنامه جدید منظره سازمانی حزب ما را تغییر می‌دهد و تشکیلات حزبی را بر پایه‌های مستحکم‌تری می‌گذارد. دموکراسی و سانترالیسم در استخوان‌بندی جدید تشکیلات ما بهتر از گذشته ملحوظ شده است. اصل تقسیم کار و مسئولیت و حساب‌کشیدن در نظر گرفته شده و از ابهام و آشفتگی‌های چندی جلوگیری به عمل آمده است. اساسنامه نوین حزب ناشی از ضرورت‌های تازه و حاصل تجارب گذشته است. این اساسنامه، که می‌توان گفت اجرای آن در شرایط کنونی دارای یک جنبه آزمایشی نیز هست، در میدان عمل باز هم بیشتر دقیق شده و تکامل می‌یابد. خود این مسئله که حزب ما به اساسنامه جدیدی نیاز داشت، و آن را طرح و تصویب کرد، دلیل بارز رشد و تکامل سازمانی حزب است. اجرای این اساسنامه، که بلافاصله پس از پایان کنگره آغاز شده است، حزب ما را برای قبول مراحل تازه‌تری از رشد و تکامل مستعد می‌سازد.

دومین کنگره حزب به یک رشته مسائل مهم سیاسی و تشکیلاتی، که در عرض سه سال و هشت ماه در حزب متراکم شده و مباحثه در اطراف آنها وسیله اعمال غرض عناصر منحرف گردیده بود، طی قطعنامه‌های روشن خود پاسخ داد. قطعنامه سیاسی روش حزب را در مراحل عمده مبارزات سیاسی تأیید کرد و با واقع‌بینی خالی از ریا و تزویر راجع به این روش‌ها قضاوت نمود. در این قطعنامه ضمناً بسیاری از نواقص کار دستگاه رهبری حزب تصریح گردید و بدین ترتیب نکات قابل تأیید و نکات قابل انتقاد به‌طور مجزا و مشخصی معین شد. قطعنامه سیاسی سند گران‌بهایی است که رشد، ایمان و شخصیت دومین

کنگره را به ثبوت می‌رساند و نشان می‌دهد که در این کنگره علاقه کامل به راه حزب و قضاوت عمیق نسبت به روش‌های آن حکمروایی می‌کرد. قطعنامه‌های دیگر تشکیلات، تعلیمات و تبلیغات، مالی، کارگران، دهقانان، جوانان و زنان، هریک به نوبه خود، شایان نکات دقیق، رهنمایی‌های مفید و انتقادات بجاست.

دومین کنگره حزب به مسئله انحراف و انشعاب و فراکسیون‌بسی در داخل حزب توجه کرد و انحرافات آوانگاردیسم و کروژکیسم را محکوم ساخت. قطعنامه انشعاب، که همان قرار هیئت‌اجرائیه موقت در مورد مسئله انشعاب بود، در میان کف‌زدن‌های شورانگیز نمایندگان کنگره به اتفاق آرا تصویب شد. این نظر برای عناصر منحرف، که تصور می‌کردند کنگره می‌تواند تکیه‌گاه فساد و خطای آنها قرار گیرد، به منزله ضربت مرگ‌آوری بود. قطعنامه کنگره در این زمینه سند مقدس و مستحکمی است که در آن هیچ تردید و انکاری راه نمی‌یابد. برای عناصر منحرف، که نخواستند به عمل خیانت‌آمیز خود اقرار کنند، اکنون دوره باز است: یا در اثر لجاج غرورآمیز در جاده خیانت آن‌قدر پیش بروند تا سراپا در لجنزار غرق شوند یا از حکمی که دومین کنگره حزب درباره آنها صادر کرده به خود آیند و شهادت آن را داشته باشند که به عمل زشت خود اعتراف نمایند و خود را در اختیار حزب قرار دهند. هر قدر که زمان بیشتر بگذرد و این افراد برای نجات خود از مرداب خیانت نکوشند، نجات آنها دشوارتر خواهد گردید.

تنها طریق جبران خطا داشتن شهادت برای قبول آن، اعتراف به آن و ابراز صداقت برای رفع آن است. امروز، در میان این عناصر، کسانی هستند که تنها نجات خود را، درست مانند شوم‌ترین دشمنان ما، در نابودی حزب توده ایران می‌دانند و هنوز برای اجرای این عمل می‌کوشند و گویا کسانی نیز هستند که به زشتی کار خود پی برده‌اند. لازم است این عده اخیر در عمل نشان بدهند که آنها چیزی را که دومین کنگره حزب توده ایران محکوم کرده است دنبال نخواهند کرد.

دومین کنگره حزب دستگاه رهبری جدید حزب را انتخاب نمود. دستگاه رهبری جدید حزب عبارت از کمیته مرکزی با نوزده نفر عضو و اعضای مشاور این کمیته با پانزده عضو است. پلنوم کمیته مرکزی (مشمول بر اعضای کمیته مرکزی و مشاورین) درواقع یک شورای عالی حزبی است که هر سه ماه یک

مرتب‌ه برای رسیدگی به حساب گذشته و تعیین راه سه‌ماهه آینده اجتماع می‌کند. در این پلنوم اعضای مشاور، با داشتن حق شرکت در مذاکرات، بدون داشتن حق رأی حضور می‌یابند. کمیته مرکزی از میان خود هیئت‌اجرائیه را که مأمور اجرای نظریات کمیته مرکزی است انتخاب می‌کند. در همین جلسه، دبیر کل حزب انتخاب می‌شود. هیئت‌اجرائیه مشتمل بر دو هیئت سیاسی و تشکیلاتی است که دبیرهای منتخب از میان آنها به ترتیب دبیران دوم و سوم حزب محسوب می‌شوند. این دستگاه با سانترالیسم، تقسیم کار و مسئولیت، و دموکراسی کامل خود، از دستگاه سابق رهبری بهتر مستعد انجام وظایف خود است. آزمایش‌های آینده به ما نشان خواهد داد که سازمان جدید تا چه اندازه پُرمحصول‌تر از سازمان گذشته خواهد بود.

انتخاب دستگاه نوین رهبری حزب را به یک دستگاه رهبری انتخابی مجهز می‌کند. هیئت‌اجرائیه موقت که به علت خدمات و اجرایات خود مورد تقدیر و تحسین دومین کنگره قرار گرفت در شرایط غیرعادی به وجود آمده بود و شکل آن با ظواهر نظامنامه موجوده در حزب تطبیق نمی‌کرد. این وضع به بعضی اشخاصی که برای توجیه خطا و اشتباه خود پیوسته بهانه‌جویی می‌کنند میدان می‌داد تا درباره دستگاه رهبری حزب لندلند کنند. با اینکه انتخابات دومین کنگره نشان داد که اعضای هیئت‌اجرائیه موقت تماماً مورد اعتماد بوده و به کمیته مرکزی جدید انتخاب شدند، لندلندکنان در سابق چنین جلوه می‌دادند که گویا در یک انتخاب رسمی و مطابق نظامنامه افراد دیگری انتخاب خواهند شد. چنین جلوه می‌دادند که گویا سیاست هیئت‌اجرائیه موقت را توده حزبی تأیید نمی‌کند. مهم‌بودن این اباطیل، که تنها برای تسکین وازدگان مفید است، در عمل به نحو درخشانی به ثبوت رسید. دومین کنگره، جز در مورد نخستین اعلامیه هیئت‌اجرائیه موقت، در موارد دیگر روش هیئت‌اجرائیه موقت را تأیید کرد و حتی این هیئت را مورد تقدیر پُرشور و صمیمانه‌ای قرار داد و اعضای آن را در دستگاه رهبری نوین انتخاب کرد. به آسانی معلوم می‌شود که این اقدام کنگره تا چه اندازه در حفظ وحدت حزب و سرکوب منحرفین و خطاکاران مؤثر بوده است و تا چه حد به استحکام و قوام سازمان ما کمک می‌کند.

چنین است بیلان عملیات دومین کنگره حزب که بر پایه وحدت و صمیمیت انجام گرفته است.

چنین است اقدامات عاقلانه و از روی دوراندیشیِ دومین کنگره حزب که در محکم‌ترکردن سازمان حزب ما تأثیر بسزایی دارد.

در سرایش انشعاب

احمد قاسمی

مردم، شماره ۷، بهمن ۱۳۲۶

بالاخره این غده چرکین سر باز کرد و عناصری که ماه‌ها حزب ما را به یک حالت دردناک دچار کرده بودند از ما دور شدند. با رفتن آنها حزب ما شور و نشاط تازه‌ای گرفته و منظره گمشده خویش را بازیافته است. امروز که ماهیت زهرآلود این عناصر در پرتو حادثه انشعاب آشکارتر دیده می‌شود، مقاومتی که ارگانیسم حزب ما در برابر تأثیر گُشنده آنها نشان داده است باارج‌تر جلوه می‌کند. امپریالیسم کوشید که دشمن ما را هم از پهلوی ما و از همکاران نزدیک ما بیرون بیاورد. او خواست آخرین ضربه را از داخل شروع کند. ما در پهلوی دشمن قرار گرفتیم، ما از او ضربه‌های کاری خوردیم، «ولی این افتخار برای حزب ما باقی است که محیط آن اجازه زیست به قابیل‌ها نداد و آنها را در بیابانی سر داد که مأمنی جز گور فنا در آن مشهود نیست».

اینک نظری به شیوه نفاق افکن در حزب:

در پناه مفاهیم کلی

یکی از شیوه‌های پُررنگ انشعابیون گریز از موارد مشخص و پناه‌بردن به مفاهیم کلی، مبهم و مجرد بود. در آن‌جا که از مفاهیم کلی صحبت می‌شود،

مقیاس تاریخ بسیار وسیع و قیاس وقایع بسیار آسان است. «سرمایه داری به مرحله انحصار می‌رسد، تراست‌ها و کارتل‌ها فشار را از حد طاقت می‌گذرانند، خرده‌بورژوازی به طبقه سوم ریزش می‌کند، ادامه وضع پرولتاریا و طبقه حاکمه هر دو ناممکن می‌گردد، اجتماع به نقطه تحول می‌رسد و انقلاب آغاز می‌شود...»، ولی اگر کسی فراموش کند که هریک از این مفاهیم کلی در عمل یک دوره نسبتاً وسیع تاریخی را اشغال می‌نماید و هریک از این دوره‌ها با مبارزه پُرخشم‌و‌کین و مداوم و پُر حوصله طبقات رنجبر توأم می‌باشد، اگر کسی از نظر فروگذار نماید که درک این مفاهیم کلی، آن هم به توسط اقلیتی از زبده اجتماع، به هیچ وجه برای تغییر واقعیت اجتماع کافی نیست، یا در دام بی خبری خویش افتاده و یا دام نیرنگ برای طبقات زحمت کش گسترده است.

همچنین اعلام این نتیجه‌گیری‌های کلی که «حزب ما در گذشته تشکیلات را فدای سازش‌های سیاسی کرده است»، «حزب ما در جلو جریان‌ات سیاسی نبوده و به دنبال آنها افتاده است»، «حزب ما در مواقع لازم از نیروی خویش استفاده ننموده است» و غیره، بدون مشخص کردن این «سازش‌ها و جریان‌ها و مواقع لازم» و بدون تحلیل مقتضیات آنها، یا ناشی از بی خبری و یا ناشی از نیرنگ‌سازی و عوام‌فریبی است. «آنهايي که خواهان قضاوت درباره یک حزب سیاسی هستند باید از صندلی کتابخانه و از پشت تریبون وعظ و خطابه پایین بیایند و کرده‌های آن حزب را در میدان عمل، نه به مقیاس مفاهیم جهانی، بلکه به مقیاس واقعیت محلی، مورد سنجش قرار دهند.» در کار اجتماعی هیچ نسخه‌ای که دواي کلیه دردها باشد موجود نیست و آن طبیب‌های خیالی، که به ادعای تملک چند نسخه تفاحر مسیحایی دارند، خود به معالجه محتاج‌ترند. به قول لنین: «اگر کسی بخواهد برای پرولتاریا فرمولی اختراع نماید که طریقه حل هر پیشامد زندگی را قبلاً در بر داشته باشد، و یا تضمین کند که هرگز در سیاست پرولتاریای انقلابی اشکالات و یا اوضاع درهم و مغشوش پیش نخواهد آمد، چنین شخصی جز شارلاتان نمی‌تواند باشد.»

بهترین محک انشعابیون همان بود که هیئت اجراییه از نمایندگان کنگره نظریه مشروح و تفصیلی آنها را در مورد انتقاد کارهای گذشته و پیشنهادهای آینده

کتاباً خواستار شد، ولی با آنکه مهلت نسبتاً طولی معین نمود حتی یک نفر از انشعابیون به سؤالات دقیق جواب نداد، زیرا که ورود در جزئیات و نشان دادن نمونه‌های عملی کار کسانی نبود که خواهان حل شدن مسائل نبودند و بلکه تعقید و ابهام آنها را برای عوام‌فریبی خویش لازم می‌دیدند.

کالای انحصاری

یکی دیگر از دغل‌کاری‌های انشعابیون در این بود و هست که حقایق را کالای انحصاری خویش جلوه دهند. «آنها عموماً حقایق را از دهان دیگران می‌گیرند و چنان بازگو می‌کنند که گویی دیگران با آن حقایق مخالفت جدی دارند.» مثلاً در نشریهٔ خویش به همان بهانهٔ همیشگی تکیه کرده و گفته‌اند: «افرادی که در حزب توده جناح مترقی را تشکیل داده‌اند قضاوت در ایراد فوق را این‌طور تحلیل می‌نمایند: آن چیزی که عده‌ای شکست حزب توده می‌نامند عبارت از یک حملهٔ عمومی ارتجاع در کلیهٔ جبهه‌های مبارزهٔ امپریالیسم با دموکراسی بوده. حزب توده، به فرض اینکه بهترین رهبری بدون نقص را می‌داشت، بی‌شک پیش می‌آمد که جبههٔ دموکراسی و آزادی در ایران یک عقب‌نشینی موقت یا شکست کم‌وبیش شدید یا ضعیفی بخورد. ولی در صورتی که با یک رهبری صحیح از لحاظ تشکیلاتی حداکثر اجتناب و احتراز از نواقص و جنبه‌های ضعف به عمل آمده بود و حداکثر استفاده از انرژی‌های موجود در حزب و خارج حزب می‌شد و از لحاظ سیاسی وقت مناسب در مبارزه با ارتجاع داخلی و خارجی انتخاب می‌شد و در موقع غیر مناسب اعلام یک مبارزهٔ بیهوده و بی‌ثمر با تمام قوا و بدون سنجیدن نیروهای خود و دشمن به عمل نمی‌آمد، حتماً در این مورد عقب‌نشینی منظم‌تر و تلفات کمتر و بهانه‌های تبلیغاتی به دشمن داده نمی‌شد یا کمتر داده می‌شد.» (ص ۵)

ولی این قضاوت، برخلاف مارک انحصاری که از طرف انشعابیون بر روی آن زده شده است، مخصوص «افرادی که در حزب توده جناح مترقی را تشکیل داده‌اند» نیست، بلکه متعلق به مجموعهٔ حزب تودهٔ ایران است و این «جملات طوال» درحقیقت بازگوشدهٔ مطالبی است که بارها از طرف دستگاه رهبری

و سایر مسئولین حزبی اعلام گردیده است. کتاب راه حزب توده ایران نیز چنین حاکی است:

بدیهی است که حزب توده ایران اگر از عیوب و نقایص بری بود و اگر تشکیلات محکم‌تری می‌داشت، می‌توانست قدرت و پایداری بیشتری در مقابل بحران نشان دهد. در این موضوع و در اینکه آن عیوب و نقایص را باید شناخت و در رفع آن کوشید تردیدی نیست، ولی اینکه پیشامد بحرانی که اصولاً در اثر هجوم و غلبه موقتی ارتجاع جهانی در ایران حاصل شد تنها معلول عیوب و نقایص حزب توده به شمار آید قضاوت صحیحی نیست. (ص ۳)

بدیهی است که اگر حزب توده ایران سابقه بیشتر، تشکیلات بهتر و منظم‌تر می‌داشت و نیرومندتر بود، در مقابل لطمه‌ای که بر او وارد آمد مقاومت بیشتری نشان می‌داد و از بحران کنونی زودتر بیرون می‌آمد... (ص ۱۷)

ما هرگز معتقد نیستیم که خطاها و نقص‌های تشکیلاتی در این عقب‌نشینی هیچ‌گونه تأثیری نداشته است. ما در عین حال که عقب‌نشینی نهضت آزادی ایران را دارای علل سیاسی مهمی، خارج از کنترل و اختیار مسئولین نهضت ایران، می‌دانیم، هیچ‌گاه منکر نمی‌شویم که اگر نهضت ایران دارای تشکیلات محکم‌تر و نقایص کمتری می‌بود، این عقب‌نشینی با نظم بیشتر و تلفات کمتری انجام می‌گرفت. (ص ۲۶)

انشعابیون در نشریه خویش خطاب به دستگاه رهبری می‌گویند:

قبول کنید که بعضی روش‌ها و جریانات گذشته اشتباهات قابل اجتنابی بوده است، (در این صورت) باز هم شما را انتخاب می‌نماییم و رهبری خود را به شما واگذار می‌نماییم. (ص ۱۹)

و حال آنکه هیئت اجراییه در قطعنامه مورخ ۱۳۲۶/۱۰/۱۴، که در نشریه شماره ۲۸ به چاپ رسیده، چنین گفته است:

بهتر از آنچه که کار شد می‌شد کار کرد. کسانی یا وظیفه‌شناسی کردند و یا عدم قابلیت نشان دادند و اگر این اعمال نمی‌شد و به حد مقدور کار می‌شد، در موقع وقوع بحران سیاسی در ایران، حزب ما نتایج آن را با استحکام و سربلندی بیشتری تحمل می‌کرد و دچار برخی ناکامی‌های سنگین و رقت‌انگیز نمی‌گردید و تفاوت وضع کنونی ما با آن وضع چندان است که ما حق داریم این حادثه را تحت مطالعه و مسئولین را تحت مؤاخذه قرار دهیم... اگر به حد مقدور خوب کار کرده بودیم، بهتر می‌توانستیم لطمات آن را تحمل کنیم. برای همین «بهتر تحمل کردن» است که باید از مسئولین امر مؤاخذه کنیم.

به‌خوبی مشاهده می‌شود که انشعابیون می‌خواسته‌اند و می‌خواهند در مورد تصمیمات دستگاه رهبری حزب توده ایران سوء تفاهم القا کنند تا بتوانند کسانی را در حمله به دستگاه رهبری با خود همراه گردانند، و منظور آنها انتقاداتی نیست که بر زبان دارند، بلکه افکار سوئی است که در سر می‌پروردند و بعد از آنکه در زیر پرچم انتقاد «حزبی» به حمله پرداختند، سلاح اصلی را که مارک دشمنان ما بر روی آن است در نهان به کار می‌برند.

آنارشی اندیویدونالیسم

ما بارها گفته‌ایم و باز هم این کلام لنین را تکرار می‌کنیم: «قبول صریح اشتباه خود، کشف علل آن، تحلیل اوضاع و احوالی که آن را به وجود آورده‌اند، آزمایش دقیق وسایل اصلاح آن اشتباه، اینهاست نشانه یک حزب جدی.» ولی این کلام لنین هم به قوت خود باقی است که «در نظر اندیویدونالیسم روشنفکران... هر تشکیلات و هر انضباط پرولتاریایی با سرواژ^۱ یکسان شمرده می‌شود». کسانی که اطاعت از تصمیمات حزب را «تشریفات بوروکراتیک» می‌نامند و حتی بدون اجازه حزب به نشر کتاب می‌پردازند و، از این بالاتر، به تشکیل حوزه‌های مخفی

۱. نظام فنودالیسم مبتنی بر «سرفداری» را که در قرون وسطی در اروپا رایج بود «سرواژ» می‌نامند.

دست می‌زنند در یک حزب غیرلیبرال، یعنی در حزبی با ایدئولوژی و تاکتیک کارگری، نمی‌توانند محلی داشته باشند.

یک حزب جدی نمی‌تواند و نباید خود را به اعضای زبده، که انضباط برای آنها اجباری نیست، و اعضای غیرزبده، که موظف به اطاعت از انضباط هستند، منقسم نماید. وجود گروه‌ها و افراد آزاد، که موظف به اطاعت از تصمیمات حزب نباشند، منافعی وجود یک حزب جدی است.

در تاریخ احزاب بزرگ جهان عمل پلخائف، که بعد از کنگره دوم حزب سوسیال‌دموکرات به همکاری با روزنامه اقلیت پرداخت، این طور قضاوت می‌شود که این تبلیغات برای ازهم‌گسیختن تشکیلات و خراب کردن روح حزب و انضباط حزبی و «ستایش اندیویدونالیسم روشنفکران» بود و تاریخ حزب مذکور چنین می‌گوید: «اندیویدونالیسم روشنفکری، با آن معرفت افلاطونی نسبت به روابط تشکیلاتی، که در هنگام آشفته‌گی عقاید ... به ظهور رسید، عملاً به پایان منطقی خودش رسید و به تخریب تشکیلات حزب منجر شد.» و به قول لنین:

با کمال روشنی به کلیه کسانی که فکرکردن بلد نیستند و یا فرصت نداشته‌اند که در این موضوع تأمل کنند نمایان ساخت که مرکزیت مطلق، و سخت‌ترین انضباط‌ها، برای پرولتاریا یکی از شرایط اساسی فتح علیه بورژوازی می‌باشد.

بدیهی است که این «مرکزیت مطلق و سخت‌ترین انضباط‌ها» در حزب ما از یک طرف به وسیله خود دستگاه رهبری، که هنوز احتیاج بسیار به کسب تئوری و تحصیل تجربه دارد، ناقص می‌ماند. اما بدیهی است که به همان نسبتی که باید در رفع نقایص رهبری کوشش به خرج داد، انضباط حزب را نیز باید به حد نصاب یک حزب تحول‌طلب نزدیک نمود، و کسانی که تیشه به ریشه انضباط و مرکزیت می‌زنند درحقیقت امکان ایجاد یک دستگاه رهبری کامل را نیز از بین می‌برند.

جای خوشوقتی است که حزب ما و مخصوصاً طبقه کارگر ما، در این دوره بحران، میان انتقاد و خرابکاری، دموکراسی و آنارشی، فرق گذاشت و این آقایان با آنکه به هر گوشه حزب ما دستبرد می‌زدند بالاخره با دست خالی از

خانواده ما بیرون رفتند. در این جا ذکر یک جمله دیگر از آن جامعه شناس بزرگ ضروری است:

به تدریج که یک حزب حقیقی در کشور ما تشکیل می شود، کارگر آگاه باید تشخیص میان پسیکولوژی ارتش پرولتاریایی و پسیکولوژی «روشنفکر بورژوا» را، که «پشت هم انداز جملات آنارشیستی» است، بیاموزد.

در سراسیمب

خیانت را در جریانات سیاسی نباید مانند یک «فجئه»^۱ تلقی کرد، بلکه خیانت آخرین حلقه سلسله ای است که عموماً از بی خبری، پُر ادعایی، جاه طلبی، خودخواهی، ضعف، ترس و طمع ساخته شده و دست طبقات حاکمه بر روی آن کار کرده است. آن خودخواهی بی اندازه ای که شما را از همکاری و هم ردیفی دیگران به گوشه خیال بافی می اندازد، آن حس ترس از عدم موفقیت که شما را از استقبال خطر باز می دارد، آن حرص سبقت طلبی که می خواهد شما را در قدم های اول به پلکان آخر برساند، آن شکست در کنگره حزبی، آن شکست دیگر در صحنه مبارزات توده ای، آن در باغ سبز امپریالیسم، آن «مومیایی» و آن دست نوازشگر امپریالیسم، اینهاست موادی که معجون خیانت از آن ساخته می شود. سراسیمب خیانت گاهی چندان تند به نظر نمی رسد و قدم اول چندان ترسناک نیست، «از این جهت قدم های اول را بعضی رقص کنان بر می دارند، اما ...» مغاکی که زینوویف ها و رادک ها را در آغوش تیره خویش می فشارد در انتظار آنهاست.

ما دوره بحرانی را می گذرانیم و عموماً در این دوره است که شکاف ها دهن باز می کند. ما این بحران را با بحرانی که پس از شکست ۱۹۰۵ برای حزب سوسیال دموکرات پیش آمد از همه لحاظ مقایسه نمی کنیم، ولی لطماتی که بعد از شکست مذکور بر آن حزب وارد آمد با لطماتی که بعد از بحران اخیر به حزب ما رسید بدون تشابه نیست. حمله وحشیانه و بی سابقه ارتجاع، بیکار کردن، تبعید نمودن، زدن و کشتن فعالین حزبی، وجه تشابه این دو بحران است و حتی

۱. «فجئه» در زبان عربی به معنی «ناگهان» است. منظور حادثه ای پیش بینی نشده و ناگهانی است.

طناب‌های دار که در ایران برای مبارزان آزادی تاب داده شد، اگر به نسبت جمعیت و قدرت و ضعف نهضت سنجیده شود، دست کمی از «کراوات‌های استولپین» نداشت. در آن‌جا نیز، بعد از شکست، افرادی پیدا شدند که طرفدار تجدیدنظر در مرام حزبی بودند، ولی این خیانت را در زیر بیانات مطلقاً می‌پوشاندند. در کشور ما هم، در زمان بحران، افرادی پیدا شدند که درحقیقت پای مرامشان لنگید، ولی پای تاکتیک و «روش» را به میان کشیدند و در زیر سرپوش عبارت به ظاهرکردن هسته‌های انحرافی پرداختند و بالاخره کاری کردند که اگر راست می‌گفتند و با حزب توده ایران وحدت ایدئولوژیک داشتند، هرگز به ارتکاب آن نزدیک نمی‌شدند. این یک اصل انکارناپذیر اجتماعی است که برای پیروزی ناگزیر باید وحدت ایدئولوژیک را با «وحدت مادی» تشکیلات پرولتاریا «سمت‌کاری» کرد و لنین عقیده داشت که فقط با این شرط پرولتاریا ممکن است یک نیروی غلبه‌ناپذیر گردد. اینک در کشور عقب‌مانده‌ای که بیش از هر جا احتیاج به وحدت تشکیلات دارد کسانی که ادعای وحدت ایدئولوژیک دارند به «انشعاب تشکیلات» دست می‌زنند! چرا؟ برای اینکه دروغ می‌گویند، «اعتماد آنها به آنچه پایه اعتماد ماست متزلزل شده است.»

فراموش نکنید که کسانی که بزرگ‌ترین خائنین به انقلاب سوسیالیستی شناخته شدند زبان و قلم آنها بیش از همه با کلمه انقلاب آشنا بود و حتی شعار می‌دادند که ما طرفدار «انقلاب دائمی» هستیم. پس از انقلاب هم دسته‌ای بودند که نام خود را «کمونیست انقلابی» گذاشته بودند، ولی علیه انقلاب سوسیالیستی اسلحه بر دست گرفتند. اینک کسانی نیز نام حزب توده و «حزب پُرافتخار توده» را ورد زبان و قلم خود ساخته‌اند، ولی اسلحه ارتجاع و امپریالیسم شده و حزب توده ایران را هدف گرفته‌اند!

با ملاطفت باید کشت!

در موقعی که آقایان در داخل حزب ما به خرابکاری مشغول بودند، بعضی از عصبانیت‌ها و تند‌ها را علت عملیات آن روز انشعابیون کنونی تصور می‌نمودند. ولی این رفقا، بدون اینکه توجه داشته باشند، در این طرز قضاوت به کسانی کمک می‌کردند که محرک‌های زشت عملیات آنها امروز به‌کلی آشکار شده

است. البته عصبانیت‌ها و تندى‌هاى كسانى كه مى‌خواهند عهده‌دار وظايف اجتماعى باشند بسيار قابل ملامت و توبيخ است و تذكرات رفقاى حزبى در اين مورد بايد آن‌قدر ادامه يابد كه اين نقص به تدريج مرتفع گردد، اما جهت قضايا را منحرف كردن و آنها را به غلط توجه‌نمودن جز به ضرر نهضت اجتماعى نيست.

رفقاى حزبى اطلاع دارند كه، پس از كنگره دوم حزب سوسيال‌دموكرات، عده‌اى از افراد اقليت به پشتيبانى پلخائف طرح تجزيه حزب را مى‌ريختند، زيرا كه در حقيقت اختلافات اصولى با ديگران داشتند. ولى در آن جا هم افرادى مثل پلخائف پيدا شدند كه چون نمى‌خواستند علل اصلى را در نظر بگيرند، عصبانيت‌ها و تندى‌ها را يگانه ملاك قضاوت قرار مى‌دادند. پلخائف علت ملايمت خودش را اين طور توجيه مى‌كرد كه او آن قدرت را ندارد كه «به روى خودى‌ها شليك كند»، «انسان مغز خود را داغان كند، بهتر از اين است كه تجزيه كند»، «براى اينكه از يك امر ناگوارتر پرهيز شود، بايد حداكثر گذشت‌هاى شخصى به عمل آيد».

لنين جواب مى‌دهد كه تندى‌ها را قبول دارد، ولى نبايد از اين ايراد سوءاستفاده شود و نبايد جاى مطالب را عوض كرد. مى‌گويند نبايد بر روى خودى‌ها شليك كرد، ولى اگر قرار است شليك شود، آيا بايد از اين جمله چنين نتيجه گرفت كه پس بايد بر روى اكثريت شليك كرد؟ در مورد اين تندى‌ها صريح صحبت نمى‌كنند و گله‌هاى كلى را پيش مى‌كشند تا موضوع روشن نشود و ابهام مطلب بهانه كشف‌نشدن اصل قضيه باشد. يكي از رؤساي سوسيال‌دموكرات‌هاى آلمان (ببل)، وقتى كه ريويزيونيسم (تجديدنظر در عقايد ماركس) در آلمان ظهور كرد، درباره رهبر ريويزيونيسم‌ها عقيده داشت كه «ما او را در محيط خودمان مى‌پذيريم، او را به عنوان وكيل به ريشتاگ مى‌فرستيم و به اين طريق با ريويزيونيسم مبارزه مى‌كنيم، بدون آنكه يك جنگ شديد و بى‌موقع با ريويزيونيسم كرده باشيم. اين ريويزيونيسم را «ما با ملاطفت خواهيم كشت». پلخائف، به پيروى از ببل، در حقيقت به اقليت منشويك مى‌گفت: «بفرماييد آقاىيان، خوش آمديد، من شما را با ملاطفت خواهيم كشت.»

ولی لنین می گفت: «رفقای عزیز، اجازه بدهید که به شما اجازه ندهم.
شما می خواهید دژ مرا بمباران کنید و از من می خواهید که توپخانه خود را
تسلیم شما کنم؟»

جمع‌بندی تجارب گذشته^۱

احسان طبری

ماهنامه مردم، سال دوم، شماره ۱۱، اول مرداد ۱۳۲۷

رفقا!

حزب ما، تا امروز که نزدیک هفت سال از عمر مبارزه‌اش می‌گذرد، راه دشواری را طی کرده و به کسب کامیابی‌ها و افتخاراتی نایل آمده است. برای آنکه حزب ما بتواند به آرزوهای ملت ایران جامه عمل بپوشاند، هنوز باید راه دشواری را طی کند و، با ابراز فداکاری، به تحصیل کامیابی‌ها و افتخارات تازه‌ای نایل آید. مبارزه برای ایجاد یک جامعه نوین، مبارزه برای رهایی طبقات ستم‌کش، مبارزه بر ضد نیروهای توأمان امپریالیسم و ارتجاع، عموماً، و به‌خصوص در محیط عقب‌مانده کشور ما، مبارزه‌ای آسان و بی‌خطر نیست و زود و بی‌دردسر به نتایج مطلوب نمی‌رسد: مبارزه‌ای است پُر از مشکلات انباشته با مخاطرات. این مبارزه را تنها حزبی می‌تواند پیش ببرد که در برابر سیل حوادث نامطلوب مانند صخره‌ای ایستادگی کند، استراتژی و تاکتیک خود را با دقت تمام، با مآل‌اندیشی، با مطالعه جوانب قضایای اجتماعی، معین نماید، در پیچ‌وخم

۱. سخنرانی احسان طبری در جلسه عمومی فعالین تهران، جلسه‌ای که کمیته ایالتی تهران آن را برای بیان گزارش نقشه سه‌ماهه بهار تشکیل داده بود.

وقایع امور مایوس یا مغرور نشود و پیوسته در طریق مبارزه خردمندانه، به طور محکم و جازم، عازم باشد. مثلاً اگر ما پس از وقایع آذرماه ۱۳۲۵، موقعی که امپریالیسم و ارتجاع در کشور ما دست به هجوم عمومی زدند و در آذربایجان سیل خون به راه انداختند و زندان‌ها و تبعیدگاه‌های کشور را از مبارزان حزب ما و بسیاری از عناصر آزادی‌خواه پُر ساختند، دچار یأس می‌شدیم و به پیروزی راه مبارزه خود و صحت آن اطمینان نمی‌کردیم و محصول کوشش پنج‌ساله خود را رها می‌نمودیم، امروز باز به‌عنوان قوی‌ترین و منظم‌ترین احزاب کشور، با سربلندی و افتخار، باقی نمی‌ماندیم. چقدر امروز به خود می‌بالیدیم اگر برخی از یأس‌ها و وحشت‌هایی هم که در صفوف حزب ما پس از وقایع آذر ۱۳۲۵ راه یافت، راه نمی‌یافت. یا مثلاً اگر ما در وقایع انشعاب، و قبل و بعد آن، صحت خط‌مشی حزب را درک نمی‌کردیم و در محیط مسمومی که بر اثر تبلیغات عناصر منحرف پدید شده بود راه خود را رها می‌نمودیم، امروز به‌عنوان یک حزب هشیار و بااراده باقی نمی‌ماندیم و خواه‌ناخواه در تله امپریالیسم افتاده بودیم. (صحیح است.)

در این تردیدی نیست که یک حزب مبارز و پیشرو نمی‌تواند به طور خلق‌الساعه ایجاد شود. با هیچ فرمول سحرانگیز و با هیچ نسخه معجزه‌آسایی نمی‌توان نهضتی را بغتاً و بدون سابقه به وجود آورد. وراجی‌های مغرضانه عناصر منحرف در این باره حاکی از طراری و شیادی آنها در مسائل اجتماعی است. حزب به سنت ممتد و تجربه طولانی نیاز دارد.

تا حزبی حزب مبارز و پیشرو واقعی از آب درآید، باید از هفت‌خوان حوادث رنگارنگ بگذرد و سوانحی با دامنه‌های مختلف و کیفیت‌های گوناگون به سرش بیاید. باید در زیر پتک حادثات کوبیده و در کارگاه تاریخ آبدیده شود. ما باید مختصات اجتماعی محیط خود را فراموش نکنیم. ما در محیطی زندگی می‌کنیم که در آن انسان‌ها نه با روحیه اجتماعی و انقلابی، بلکه با روحیه انفرادی بار می‌آیند. شش-هفت سال، برای دگرگون کردن این محیط و تربیت کادر وسیعی از عناصر اجتماعی و انقلابی، زمان طولیلی نیست و حزب ما نیز به نسبت امکانات خود در این مدت از لحاظ تاریخی کوتاه کامیابی‌هایی داشته است.

امروز ما می‌خواهیم تجربیات هفت‌ساله حزب خود را جمع‌بزنیم و ببینیم این تجربیات به ما چه می‌آموزد.

«این تجربیات در درجه اول به ما می‌آموزد» که وظایفی که بر گردن ماست وظایفی است سنگین و لازمه اجرای آن وظایف داشتن عصب آهنین، اراده تزلزل‌ناپذیر و روح مایوس‌نشدنی دقیق و پیگیر و حس فداکاری و گذشت مطلق است. بر گردن ماست که نهضت دموکراتیک ایران را بنیان‌گذاری کنیم. حزب ما متأسفانه ناچار بود این کار را تقریباً از سر شروع کند. تجارب و سنن کار اجتماعی در ایران ناچیز است و کادری که از نهضت‌های سابق برای حزب ما باقی مانده کادر معدودی است. هرگز در ایران تجربیات کار وسیع در میان توده‌ها، به شکلی که حزب ما امروز انجام می‌دهد، وجود نداشته است. تقریباً تمام کارها باید از نو تجربه شود و همه تجربه‌ها باید با دقت ثبت گردد. ما وظیفه داریم که کادر مبارزه را پرورش دهیم و سنت مبارزه را به وجود بیاوریم. کادر مبارزه را پرورش دهیم: چقدر این کلمه در گفتن آسان است و در صحنه عمل دشوار. یکی از کوشش‌های پُرمرات حزب ما در این زمینه است. حزب ما باید در میان انبوهی عناصر ناپایدار، موسمی^۱، هوس‌باز، بی‌اراده، خالی از شوق، بی‌جسارت، ناقابل، منحرف، فاسد، لخت^۲، و امثال آن، عناصر پایدار و پیگیر و پرهیجان و جسور و بااراده و لایق و مستقیم و درست و پُرجنبش را برگزیند و زُبده کند. شناختن کادرها، بالا کشیدن آنها، تربیت آنها و به‌کار انداختن آنها یکی از امور بسیار دقیق، ظریف، مشکل و پُر از مسئولیت است. کامیابی‌های ما در این زمینه تاکنون چندان بزرگ نبوده، زیرا نه رهبری حزب و نه توده وسیع حزبی هیچ‌کدام به اندازه کافی در فراز و نشیب حوادث شناخته‌شده نبودند. تنها در دوران اخیر فعالیت طلیعه پیدایش یک کادر نسبتاً لایق و دارای مشخصات اصلی کادر یک حزب پیشرو پدیدار شده است. هنوز کوشش فوق‌العاده بزرگی لازم است تا از میان طبقه کارگر و دهقان و روشنفکران و پیشه‌وران، و به‌خصوص

1. saisonnier

2. apathique

از میان طبقه کارگر (زیرا کادرهای کارگری برای ما در درجه اول لزوم است)، کادری که بتواند تلخی‌های مبارزه در محیط ما را تحمل کند و از میدان به در نرود و در مبارزه پیگیر و جسور و با تئوری مبارزه آشنا باشد بالا بیاید. این کار باید با نقشه و از روی دقت و با توجه به تجارب گذشته انجام گیرد.

فقط با مجهز بودن به چنین کادر، کادری که به‌خصوص شرایط و مختصات کار در محیط ایران را درک کند، می‌توان نهضت را متشکل کرد و آن را به‌تدریج از لختی درآورد و به تکاپوی اجتماعی جدی واداشت. آزمایش‌های گذشته در مرحله اول به ما یاد می‌دهد که بنیان‌گذاری حزب پیشرو در ایران، تربیت کادر حزبی و رساندن حزب به جایی که دیگر در مقابل هر حادثه نپاشد، و در برابر هر واقعه‌ای نه‌فقط بایستد بلکه با سرسختی و تأثیر مبارزه کند، وظیفه ماست و این وظیفه یکی از مشکل‌ترین و سخت‌ترین وظایف است.

«همچنین تجربیات گذشته به ما می‌آموزد» که در صحنه مبارزات اجتماعی هشیاری و زیرکی فوق‌العاده، و مآل‌اندیشی بسیار، لازم است. صحنه اجتماعی ما میدان تصادم سیاست‌های گوناگون و مرکز وقوع حوادث بغرنجی است که برای درک ماهیت آنها باید، به اندازه کافی، دقیق و بیدار بود. لذا حزب باید محیط اجتماعی خود را به‌خوبی بشناسد و از تاریخ معاصر ایران و کوشش‌های رنگارنگ امپریالیسم در این کشور به‌خوبی آگاه باشد. در کارها با بررسی جوانب ورود کند، بدون آنکه زیرکی و چابکی خود را در مراحل مبارزه از دست بدهد. باید دانست که ما در مقابل امپریالیسم حيله‌گر و ارتجاع ددمنش و هاری قرار دادیم که برای پیش‌بردن نیت خود از هیچ‌گونه تزویر و خیانت و جنایتی پروا ندارند. نمی‌توان با بازی‌های از یک سو مژورانه و از سوی دیگر خونین دشمنان با سربه‌هوایی و سادگی و لختی و وارفتگی روبه‌رو شد. نباید مبارزات اجتماعی را در ایران سراسر است و ساده گرفت. نمی‌توان با اشکال مختلف این مبارزه به مدد فرمول‌های ثابت و جامدی عمل کرد. مواظبت و فراست سیاسی حزب باید بالا برود تا بتواند دست حریفان را بدون فوت فرصت بخواند. به همین مناسبت است

که پایه‌گذاری یک سازمان حزبی مخصوص، که با اسلوب صحیح این مسئله را بررسی کند، از وظایف حتمی ماست. اساسنامه جدید حزب ما تشکیل یک هیئت سیاسی را پیش‌بینی می‌کند. اکنون این هیئت سیاسی باید مانند دیدبان حزب در داخل انبوه آشفته‌ای از حوادث نظارت کند. آزمایش‌های ما هنوز در این زمینه ناقص و محقر است. کادری که در این کار پرورده شده باشد تقریباً وجود ندارد. نقص حزب از این لحاظ مشهود است، ولی ما با اتکا به طرز تفکر علمی خود در مسائل اجتماعی می‌توانیم، با بذل کوشش لازم، این نقص را تا حدود زیادی مرتفع سازیم. مسئله در این جاست که ما بدین وظیفه مهم و حیاتی خود توجه کنیم.

«همچنین تجربیات گذشته به ما می‌آموزد» که، علی‌رغم مشکلات گوناگون اجتماعی، محیط ایران از لحاظ رشد نهضت‌های اجتماعی صحیح فوق‌العاده مستعد است. علت آن محرومیت مطلق است که توده ملت ما تحمل می‌کند. علت آن تجاوز بی‌پروا و حیوان‌صفتانه‌ای است که از طرف امپریالیسم و عمال آن، از طرف ارتجاع و دنباله‌های آن، نسبت به ملت ایران انجام می‌گیرد. علت آن در شامه تیز و غریزه سالم توده زحمت‌کش کشور ماست که، در اثر تعاقب حوادث، مستعد درک حقایق شده است.

توده ملت عملاً نشان داد که با حزب ما همراه است. روزی که آزادی‌هایی در کشور ما وجود داشت، سیل خروشان آنها به جانب ما روی آورد. امروز که یک رژیم میلیتاریستی عملاً در ایران حکمروایی می‌کند، با آنکه امکان فعالیت آزاد از مردم سلب شده، قلب و روح آنها با ماست. (درست است.)

ملت ایران امتحان کرده و به این نتیجه رسیده است که راه نجات به روی وی از هر جانب بسته است و تنها شعارهای درخشان حزب ما می‌تواند او را از محاصره پُر مذلت کنونی رهایی بخشد. ما باید از این زمینه مساعد برای بیدارکردن توده‌ها، بیرون آوردن آنها از حالت انجماد^۱ و خمودی، بالا بردن حد اعتماد به نفس آنها، آگاه‌کردنشان از حقیقت حوادث جهان، و نشان دادن منظره

یک زندگی بهتری بدان‌ها، منتهای حد کوشش خود را مبذول داریم. این تماس‌گرفتن با مردم و کار عملی در میان آنها، برای ما، اگر بخواهیم به «فرقهٔ محدود»^۱ و گوشه‌گیری مبدل نگردیم، لزوم حیاتی دارد. ما باید بتوانیم رستاخیزی را که ملت ما مستعد آن است به وجود آوریم. برخلاف قضاوت‌های عجولانهٔ عده‌ای از عناصر وازده و مأیوس، ملت ما از لحاظ صفات برجستهٔ اجتماعی از ملل دیگر عقب نیست. ما، در عرض سال‌های اخیر، شاهد دلاوری‌های درخشانی از جانب ملت خود بودیم. ما مشاهده کردیم که چطور مبارزان راه آزادی، در مقابل دار و شکنجه، به خود نلرزیدند. ما مشاهده کردیم که پس از هجوم خونین استعمار و ارتجاع در آذرماه ۱۳۲۵ در سراسر ایران روح رستاخیز در ملت ما نمرده، بلکه به نحو درخشان‌تری زنده شد. ما مشاهده کردیم که ترور و آدم‌کشی و قدرت‌فروشی و برق‌سرنیزه ملت ما را مرعوب نکرد، بلکه آتش احساسات انقلابی آنها را فروزان‌تر ساخت.

ملت ما از لحاظ جانبازی، گذشت، شامهٔ قوی و درک درست دارای خصوصیات عالی کلیهٔ توده‌های دیگر جهان است (صدای تحسین کف‌زدن‌های شورانگیز و ممتد). حزب ما باید به تودهٔ ملت اعتماد کند و تنها آن را بنیاد استوار قدرت خود قرار دهد. گاه می‌شود که ما در داخل خود می‌تیم و از فعالیت در میان تودهٔ ملت غافل می‌مانیم. باید از این بر حذر بود که حزب ما به یک مجلس درس و بحث مبدل شود و تماسش با ملت قطع گردد. چنین حادثه‌ای در حکم انحطاط و زوال حزب ما خواهد بود. باید کاری کرد که توده‌های وسیع غیرحزبی گوش به ندای حزب ما باشند.

«همچنین تجربیات گذشته به ما می‌آموزد» که باید به مسئلهٔ پرورش ایدئولوژیک اعضای حزب توجه بسیار بزرگی مبذول گردد. ایجاد یک حزب پیشرو، با وحدت ایدئولوژی، حزبی که به جهان‌بینی علمی مجهز باشد، حزبی که با اسلوب منظم مبارزه کند و از انحرافات به راست و به چپ مصون ماند، کار بزرگی است. اگر کشور ما کشوری صنعتی بود، ما در این جا یک طبقهٔ کارگر

صنعتی بزرگ می‌داشتیم. اگر همچنین در کشور ما حوادث جنگی و انقلابی رخ داده بود و نسل معاصر در این حوادث آبدیده شده بود ما مشکلات کمتری از امروز داشتیم. اکنون ما با یک طبقه کارگر که هنوز جوان است و غالباً جز در خوزستان کاملاً پرولتاریزه نشده است، یک طبقه عظیم دهقانان عقب‌مانده، یک طبقه کثیرالعدد متوسط، فقیر و عقب‌مانده، و دسته محدودی از روشنفکران ترقی‌خواهی که با وجود داشتن شوق انقلابی غالباً از عمل انقلابی گریزانند و آن را به‌درستی درک نمی‌کنند، با این مصالح، باید حزب خود را بسازیم. در این مصالح حزبی عناصر نقاله^۱ ایدئولوژی‌های مضر و مفسد زیاد هستند. بی‌مناسبت نیست که کادرهای دنباله‌گیر ما (که مبارزه را بدون انقطاع ادامه می‌دهند) آن‌قدر کم است و عناصر موسمی و هوسی و گاه‌گیر آن‌قدر در میان کادرهای ما فراوان است. بیهوده نیست که سستی‌های ایدئولوژیک و انحرافات فکری، نسبتاً آسان، در حزب ما راه پیدا می‌کند. در چنین شرایطی یکی از وسایل جدی تربیت افراد حزب ادامه یک مبارزه ایدئولوژیک سخت و وسیع است.

اگر ما موفق بشویم ایدئولوژی درخشان حزب خود را تا حد لزوم برای اعضای حزب روشن کنیم، به مقدار زیاد از انحرافات جلوگیری کرده‌ایم. کوشش ما در این اواخر از این بابت زیاد شده، ولی هنوز کم است. افراد ما در ولایات بسیار عقب‌مانده هستند. درک شعارهای کلی حزب برای ورود به حزب کافی است، ولی برای بقای در آن غالباً کافی نیست. افرادی که پرورش ایدئولوژیک کافی نداشته باشند در آستانه تزلزل، انحراف، یأس و سرخوردگی ایستاده‌اند.

«همچنین تجربیات گذشته به ما می‌آموزد» که توجه به مسائل تشکیلاتی برای منظم و منضبط نگاه‌داشتن حزب و جلوگیری از پاشیدگی سازمانی و آناشیسیم داخلی جنبه حیاتی دارد. باید به کیفیت حزب ما، به استحکام سازمانی آن و به‌خصوص به ایجاد و تکمیل «سازمان‌های تحتانی»^۲ در حزب برای کنترل دائمی افراد و رهبری آنها فوق‌العاده توجه کرد و حزب را به‌عنوان ستاد مبارزه

1. Véhicule

2. organisation de base

زحمت‌کشان، از عناصر فاسد و منحرف، مصفاً نگاه داشت. البته انجام این امر کار ساده‌ای نیست. وظایفی که در فوق گفته شد غالباً باید همزمان و موازی با همدیگر انجام گیرد. اجرای یکی اجرای دیگری را تسهیل می‌کند. توجه به کیفیت حزب، برای مبدل‌ساختن حزب به ستاد عالی مبارزه توده ملت، یکی از آن وظایف اساسی و حیاتی است. نباید حزب را دچار بی‌شکلی^۱ کرد و آن را در توده حل نمود. نباید حزب با قبول کمیتی بیش از ظرفیت رهبری خود را دچار اختلال کند. باید پیوسته تناسب بین ظرفیت کادر رهبری و تعداد اعضای حزب را نگاه داشت. باید به مسائل تشکیلاتی در داخل حزب با نظر بسیار جدی نگریست. می‌توان مثلاً چنین قاعده و شعاری را به‌عنوان راهنمایی در این مسئله ذکر کرد: حزب ما باید بتواند آن‌چنان اثر قوی برای افراد خود داشته باشد که اثرات غلط و مخرب محیط را تقریباً خنثی کند. برای تأمین یک‌چنین «اثر قوی» لازم است فرد حزبی در داخل تشکیلات بیکار نباشد. به خودرها نشود. نباید تنها اکتفا کرد که فرد حزبی فقط در حوزه حضور یابد و جز ساعتی که در حوزه است بقیه هفته را در معرض هجوم ایدئولوژی غلط و فاسد متداول محیط باشد. از لحاظ تشکیلاتی ما باید فرد حزبی را «در میدان مغناطیسی» فعالیت گوناگون و متنوعی نگه داریم و کنترل حزب را بر روی همه نوع کار و کوشش او برقرار سازیم.

از لحاظ وظیفه تربیتی که بر عهده حزب است چنین «محاصره روحی» فرد حزبی لازم است. باید درواقع کاری کرد که رشته‌های اتصالی فرد حزبی با دستگاه‌های فاسد اجتماع کنونی پاره شود و فرد حزبی به مبارز مصمم و آماده‌ای مبدل گردد. زیرا ما هنوز افرادی داریم که تصمیم نهایی خود را نگرفته‌اند و امید آنها بیشتر در تحصیل مقاماتی در اجتماع کنونی است تا در پیروزی حزب. این کار درعین حال باید با یک نرمی دیالکتیکی انجام گیرد. انضباط خشک و مقررات بوروکراتیک فرد حزبی را زده و خسته می‌کند. شدت انضباط باید با روحیات متوسط یک فرد در کشور ما و شرایط دیگر متناسب باشد. توقعات ما

در این‌جا از یک فرد البته نباید و نمی‌تواند برابر با توقعاتی باشد که یک حزب پیشرو باسابقه در یک کشور صنعتی از فرد خود دارد.

چنین است نموداری از تجربیاتی که حزب ما در عرض هفت سال گذشته برای تنظیم استراتژی و تاکتیک مبارزه خود کسب کرده است.

باید این تجارب را به کار بندیم و خطاها را تکرار نکنیم. البته این تجارب برای جلوگیری از تکرار هرگونه خطایی کافی نیست، ولی یک رشته از اشتباهات مؤثر را مانع می‌شود. لازم است تمام کادرهای حزبی ما به اهمیت و لزوم این مسئله پی ببرند.

رفقا، حزب ما به جهان‌بینی علمی متکی است. محیط خود را دائماً در تحت تجزیه و تحلیل منطقی قرار می‌دهد. مرتباً از گذشته خود عبرت می‌گیرد و راه آینده را روشن می‌سازد. این اسلوب کار کلید فتح حزب ما خواهد بود. درحالی‌که دشمنان ما بر اثر جهالت خود نسبت به قوانین تکامل اجتماع، بر اثر بستگی خود به عناصر زوال‌یابنده، در تاریکی کورمالی می‌کنند و در هرج و مرج دست‌وپا می‌زنند، ما قدرت آن را داریم که راه به سوی آینده درخشان ملت را با استحکام و اطمینان کامل بگشاییم و احدی از ما تردیدی ندارد که چنین خواهیم کرد (کف‌زدن‌های ممتد).

بیوگرافی عبدالصمد کامبخش

مجله مردم، آذرماه ۱۳۲۵

پس از کنگره اول حزب ما، تاکنون عبدالصمد کامبخش را به عنوان مسئول تشکیلات کل حزب ما همه در همه جا می شناسند. او که یک متخصص بسیار ماهر فن هواپیمایی است اگر امروز این مسئولیت تشکیلاتی را به عهده دارد، هیچ جای تعجب نیست. رفقای ما با هر تخصص فنی که داشته باشند همیشه یک فرد تشکیلات دهنده و یک مرد حزبی هستند.

کامبخش در سال ۱۲۸۱ شمسی متولد شده است. ایام کودکی خود را تا هفت سالگی در تهران و قزوین گذرانده و از آن پس تحصیلات ابتدایی و بعد نیز متوسطه خود را با مدتی گسیختگی، به مناسبت انقلاب اکتبر شوروی، در روسیه تزاری و اتحاد جماهیر شوروی گذرانده است. او در تمام این مدت در شوروی در خانواده یکی از دوستان پدر خود به سر می برده است.

از رفقای کمیته مرکزی ما او است که انقلاب کبیر اکتبر را از نزدیک ناظر بوده و نخستین درس های اجتماعی را از آن گرفته است.

کامبخش پس از پایان مدرسه متوسطه، در سال تحصیلی ۱۳۰۲-۱۳۰۳ (۱۹۲۳-۱۹۲۴)، وارد مدرسه علوم عالی اقتصادی دانشگاه مسکو شده است

و تحصیلات تخصصی خود را در این رشته ادامه داده است. بعدها در سال ۱۳۰۷ (۱۹۲۸) در جزو محصلین ایرانی مقیم شوروی برای طی تحصیلات فنی هواپیمایی در مسابقه ورودی این رشته شرکت کرد و با رتبه شاگرداولی، و به خاطر ذوق و علاقه مخصوصی که در این رشته داشت، برای ادامه تحصیلات عالی تر خود در این رشته اجازه اقامت در شوروی را تحصیل کرد.

طی چهار سال دیگر، تمام رشته های تخصصی هواپیمایی را، اعم از فنی، رهبری هوایی (ناویگاسیون) و خلبانی، با بهترین وجهی دید و در همه جا به عنوان شاگرد اول شناخته شد و بلافاصله پس از ورود به ایران وارد نیروی هوایی گردید. با وجودی که خدمت نظام را از درجه ستوان دومی آغاز کرده بود، همیشه مشاغل مهمی داشت و حتی به فرماندهی مدرسه مکانیک نیز نایل شد.

اولین مانور علمی و دقیق بمباران ها و عملیات مهم هوایی در ایران، که تا آن زمان سابقه نداشت، تحت فرماندهی مستقیم او انجام شد.

این است به طور خلاصه سابقه تحصیلات کامبخش در ایران و در شوروی.

در چند سالی که به واسطه بسته بودن مدارس، و عدم امکان ادامه تحصیل در شوروی، در ایران به سر می برد، محرومیت های مردم ایران را بهتر می دید و دقیق تر درک می کرد. او که مقدمات قیام مردم روسیه را علیه زورگویی تزارها دیده بود، از همان هنگام، نقشه این را در سر می پخت که بالاخره مردم ایران نیز باید روزی قدرت تزارهای محلی خود را واژگون کنند.

در همین ایام اقامت خود در ایران، از هفده سالگی بود که وارد فعالیت های سیاسی شد، بدو در جمعیت «آزادی خواهان قزوین» و سپس به وسیله انجمنی به نام «انجمن پرورش» که خود او برای مبارزات فرهنگی تأسیس کرده بود. به خصوص این انجمن، که گردانندگان آن همه از جوانان ترقی خواه و پاک قزوین تشکیل شده بودند، در مدتی اندک شهرت بسزایی یافت و بدین وسیله توانست دامنه فعالیت های خود را بسی وسیع تر کند.

این فعالیت شدید، که کم کم از محیط فرهنگ به سیاست کشیده شده بود، برای زمامداران و حکومت قزوین این سؤال را پیش آورده بود که آیا بین این

کسان با سازمان جوانانی که در تهران زیر نظر جوانان آزادی خواه و انقلابی وقت (از آن جمله روستا) اداره می شود ارتباطی هست یا نه. همین مسئله بود که باعث اولین گرفتاری کامبخش شد. او را در شهربانی قزوین توقیف کردند و، به علت عدم مدارک کافی برای اثبات جرم، پس از دوازده روز مجبور به استخلاصش گشتند.

از این روز به بعد، او هر وقت در ایران به سر می برده است، تحت نظر پلیس و تحت تعقیب دائمی جاسوسان شهربانی بوده است. حتی در موقعی که نماینده مجلس شورای چهاردهم بود، او را عامل خطرناکی تشخیص داده بودند. و در پیرو همین تعقیب دائمی بود که بلافاصله پس از مراجعت دومش از شوروی برای دومین بار در قزوین بازداشت شد و مورد بازجویی قرار گرفت.

پس از پایان تحصیلات فنی خود و ورود به ایران، وارد خدمت هواپیمایی ارتش شد و در تمام مدت خدمت تحت تعقیب دقیق شهربانی و رکن دوم ستاد ارتش بود. بالاخره شهربانی که نمی توانست مدرکی به دست آورد، به صورت تشدید سوءظن، پیشنهاد بازداشت او را داد و او را بدون اینکه خلع درجه کنند نه ماه در زندان شهربانی و دژبانی نگه داشتند و با اینکه دادرس ارتش قرار منع تعقیب او را صادر کرد، به عنوان عدم صلاحیت، از ادامه خدمت در هواپیمایی محروم شد و از آن پس به کارهای فنی اشتغال ورزید.

در خلال همین احوال بود که با دکتر ارانی رابطه پیدا کرد و همکاری او با دکتر در قسمت طرز اداره کردن مجله دنیا و روشن ساختن افکار جوانان آغاز شد.

این فعالیت بود که برای چهارمین بار موجب گرفتاری او گردید. در این بار در سال ۱۳۱۶ او را توقیف کردند و بر طبق قانون سیاه معروف، به عنوان «مؤسس حزب اشتراکی»، محکوم به ده سال حبس مجردش ساختند. تمام دوران زندان او به استثنای پانزده ماه آخر آن، که در زندان بندر بوشهر گذشت، در زندان مجرد شهربانی تهران سپری شد، دوران زندانی که برای رفقای ما نه تنها عمر ضایع شده و به هدر رفته ای نبود، بلکه آنان را وامی داشت که برای روزهای سخت آینده، در میان همان سلول های مجرد، تجربه بیاموزند و خود را مهیا سازند.

وقایع شهرپور موجبات آزادی کسانی را که در زندان‌های بنادر جنوب به سر می‌بردند فراهم نساخت. فقط پس از چند ماه (اواسط آبان ۱۳۲۰) کامبخش آزاد شد. درحالی‌که ابتلای شدید به مالاریای استخوانی و ورم کبد مدتی از فعالیت بازش داشت.

قبل از اینکه آزاد شود، به مناسبت ابتلای به این امراض، رئیس شهربانی بوشهر، بنا به اصرار پزشک، از تهران تقاضای انتقال او را به بهداری کرد و متذکر شده بود که در صورت عدم انتقال تلف‌شدن بیمار حتمی است. جوابی که از شهربانی تهران رسید حاکی بود که «انتقال لازم نیست، همان‌جا بماند». راستی جواب مختصر و مفیدی بود. همه ملت ایران را با همین جواب‌های مختصر و مفید به سوی مرگ و نیستی می‌کشیدند!

کامبخش پس از بهبودی خود شروع به فعالیت کرد و مدتی خارج از تهران و از آن جمله مدت نُه ماه در قزوین برای ادامه‌دادن یک مبارزه انتخاباتی، که شدت آن بیش از هر جای دیگر بود، اشتغال داشت.

در اولین کنگره حزبی به عضویت کمیته مرکزی انتخاب شد و از آن پس عضو کمیته و مسئول تشکیلات کل است.

در دوره چهاردهم، از قزوین به نمایندگی انتخاب شد، و در مجلس سهم بزرگی از رسواکردن دسیسه‌های ضد امنیت و آزادی ایران، که به دست صدرها و طرفداران او ریخته می‌شد، از آن اوست. نطق بزرگ او در هنگام معرفی کابینه حکیمی بسیار قابل توجه است. در این نطق به‌خصوص تکیه به این شده بود که رؤسای خائن ارتش و کسانی که [مسبب] یک جنگ برادرکشی و خانگی، تنها برای سوءاستفاده‌هایی که از سیورسات ارتش می‌برند، [هستند] رسوا شوند.

در ایامی که نماینده مجلس چهاردهم بود، و به‌خصوص در دوران حکومت صدر، بیش از همه او را تحت نظر داشتند و با وجود مصونیت پارلمانی، رفقای ما که با کامبخش کاری داشتند هر روز صبح که به سراغ او به خانه‌اش می‌رفتند از مقابل چندین نفر جاسوس و بازرس مخفی شهربانی و ستاد ارتش می‌گذشتند.

کامبخش یک مسئول تشکیلات به تمام معنی کاری است. مردی است فعال، کارکشته و تجربه‌دار در امور تشکیلاتی.

در میان رفقای کمیته مرکزی ما کسان زیادی هستند که خونسردی را به حد کمال دارا هستند. کامبخش یکی از آنها است. او درعین حال مردی است جدّی و از هرگونه سهل‌انگاری روی گردان.

بیوگرافی دکتر رضا رادمنش

مردی که از شانزده سالگی خود، تاکنون که ۴۱ سال دارد، همیشه در میان جوانان و با جوانان و رهبر جوانان بوده است و هر روز و ساعتی از زندگانی او انعکاسی از فعالیت و تحرک قوای جوان و تازه نفس ملت ایران به شمار می رود. دکتر رادمنش مردی است رشید، محکم، منطقی و، گذشته از همه اینها، صریح و رک گو.

از سال ۱۳۰۰، که برای اولین بار عضو سازمان جوانان دموکرات لاهیجان شد، و دو ماه بعد از آن تاریخ به عنوان صدر آن سازمان انتخاب گردید، تاکنون، به عنوان چکیده و فشرده قوای متحرک جوانان ایران همیشه در تکاپو و جنبش بوده و دائماً در صفوف مبارز انقلابی ترین احزاب آزادی خواه ایران نه تنها مبارزه کرده، بلکه به جنگ نیز رفته است.

در همان هنگام که به عنوان نمایندگی کنگره جوانان آزادی خواه گیلان انتخاب می شد، در ستاد ارتش انقلابیون لاهیجان به نویسندگی اشتغال داشت و روزی که به وجود او احتیاج پیدا کردند، تفنگ به دست گرفت و به جبهه شتافت.

در ۱۲۸۴ در لاهیجان متولد شده است. تحصیلات ابتدایی خود را در همان‌جا به پایان رسانیده، و دوره متوسطه را در دبیرستان ثروت (ایران‌شهر امروز) و دارالفنون به پایان رسانیده است.

در پایان سال ۱۳۰۶، پس از ختم دوره دبیرستان، پس از یک سال دبیری در رشته فیزیک و ریاضی در مدرسه علمیه، در جزو اولین دسته محصلین اعزامی به اروپا اسم نوشته و پس از قبول شدن در مسابقه به فرانسه مسافرت کرده است. در ابتدا در دو شهر آنسی^۱ و گرونوبل، سپس در شهرهای کان و پاریس به تحصیل خود ادامه داده است.

تحصیلات مهندسی خود را در کان به پایان رسانیده و پس از رفتن به پاریس در رشته فیزیک عمومی و فیزیک ریاضی تحصیلات خود را دنبال کرده و در سال ۱۹۳۶ رساله دکتری خود را در موضوع «هدایت الکتریکی در کوارتز» با ذکر «بسیار عالی» گذرانده و بلافاصله در انتظار یک آینده‌پُر از فعالیت و کار به ایران شتافته است.

در سرتاسر زندگی پُرشور او، یک سال آرام، یک دم آسودگی و تن‌آسایی، نمی‌توان یافت.

اگر در لاهیجان دوره ابتدایی تحصیلات خود را می‌گذرانده است، در ستاد انقلابیون و در زیر سلاح انقلابیون همیشه به پا ایستاده بوده است. اگر در تهران دوران تحصیلی خود را طی می‌کرد، در عین حال که عضو حزب اجتماعیون بوده، مسئولیت بزرگی از طرف سازمان مخفی آزادی‌خواه تهران در ایجاد اتحادیه‌های محصلان تهران داشته است، مقدمات اعتصاب بزرگ دارالفنون را در ۱۳۰۶ فراهم می‌کرده. حتی در «کان» در فرانسه نیز بیکار ننشسته و، گذشته از ارتباط مخفی دائمی و صمیمانه‌ای که با مرتضی علوی در آلمان داشته است، در صف جوانان حزب سوسیالیست فرانسه علناً به مبارزه برخاسته است.

در فرانسه که بود، ایرج اسکندری را به معرفی مرتضی علوی، که از آلمان با او در ارتباط بود، شناخت. پایه صمیمیتی که در گوشه‌های دانشگاه‌های اروپا ریخته شد و همکاری پُربرتی که جوانان و دانشجویان آن روز ایران را در سرتاسر اروپا علیه رژیم منفور دیکتاتوری بیست‌ساله متحد ساخته بود آن‌قدر متین و آن‌قدر پُربرت بود که، با وجود همه ناکامی‌هایی که پس از ورود این جوانان به ایران با حرص و آز تمام در انتظارشان نشسته بود، عاقبت همه ایران را به حرکت درآورد. دکتر رادمنش از هنگام تحصیل خود در تهران با کامبخش، روستا و اردشیر آشنا بود و با آنان همکاری می‌کرد. در بهمن ۱۳۱۴ (۱۹۳۶) که از فرانسه به ایران بازگشت، در محیطی که دکتر ارانی و دیگران مدتی بود دامنه این همکاری را وسیع‌تر کرده بودند، آنچه را که می‌خواست یافت.

او را پس از رسیدن به تهران، به دانشیاری فیزیک در دانشکده فنی و دانشسرای عالی انتخاب کردند. از آن هنگام تاکنون، دکتر رادمنش استاد یکی از دقیق‌ترین و جدیدترین قسمت‌های برنامه دانشکده فنی است.

در آخر تابستان ۱۳۱۵، برای خدمت زیر پرچم به دانشکده افسری رفت و در فروردین ۱۳۱۶ با درجه افسری از آن‌جا خارج شد و در ۲۵ فروردین همان سال در لباس افسری بود که دستگیر شد و به همراه ۵۲ نفر دیگر تا ۲۸ شهریور ۱۳۲۰ در زندان به سر برد. محکومیت او، به‌عنوان عضویت در دسته ۵۳ نفر، پنج سال حبس بود. زندگی حزبی او، که بلافاصله پس از آزاد شدن از زندان و با شرکت در تأسیس حزب شروع می‌شود، یک زندگی پُرفعالیت و پُر تکاپو است.

فعالیت او در تمام رشته‌های مطبوعاتی، تشکیلاتی و تبلیغاتی بوده است. دکتر رادمنش تمام ایران را برای پیش‌بردن صفوف حزبی ما گشته است. صدای محکم و قوی او را تمام مردم ایران از شیراز گرفته تا بندر پهلوی به گوش خود شنیده‌اند.

مأموریت‌های حزبی او به ولایات همیشه قرین موفقیت بود. او از این مأموریت‌ها در سخت‌ترین شرایط و دقایق نیز روی‌گردان نبوده است. در مأموریتی که در سال ۱۳۲۳ به یزد و کاشان رفته بود، چیزی نمانده بود که در یزد از بین برود. دکتر رادمنش مردی است شاد و شوخ. در زندان، گذشته از اینکه سرسخت و بااستقامت بود، شوخی‌های مخصوص او در مقابل دستگاه‌های آدمکشی و

قلدری زندان همهٔ اولیای زندان را به عذاب می‌آورد. در حزب، قبل از تشکیل کنگره، مسئول تشکیلات کل بود.

زحماتی که او در این دوران سخت کشیده است مورد نظر همهٔ رفقای حزبی است. فعالیت مطبوعاتی او مستقیماً از هنگامی شروع می‌شود که امتیازنامهٔ مردم را به اسم خود گرفت. پیش از آن، نامهٔ مردم، به مسئولیت صفر نوعی و عباس نراقی، به‌عنوان تنها ارگان ضدفاشیست در ایران، در محافل آزادی‌خواه برای خود محبوبیتی فراهم کرده بود. دکتر رادمنش تصریح‌کننده و دنبال‌کنندهٔ این مبارزه بود، مبارزه‌ای که اکنون نیز بسی صریح‌تر ادامه دارد.

عضویت او در کمیتهٔ مرکزی، در کنگرهٔ اول حزب نیز تأیید و تثبیت گردید و اکنون او، گذشته از اینکه مدیر مردم و استاد دانشگاه است، عضو کمیتهٔ مرکزی حزب، عضو هیئت سیاسی، مسئول شورای شهرستان اتحادیه‌های کارگران و رهبر سازمان جوانان ایران است. اینها همه پاداش‌های پُرازشی است در ازای زندگی پُر از فعالیت و مبارزهٔ او. در دورهٔ چهاردهم از لاهیجان به نمایندگی انتخاب شد و در تمام دورهٔ گذشتهٔ مجلس یکی از فعال‌ترین افراد فراکسیون پارلمانی حزب بزرگ ما بود. معرفی حزب ما در محافل داخلی مملکت، تا اندازهٔ زیادی، وابسته به فعالیت‌ها و سخنرانی‌های منطقی و کوبندهٔ او در مجلس است. «حرف را با حرف و مشت را با مشت پاسخ می‌دهم!» شعار بود که کمیتهٔ مرکزی حزب ما به‌وسیلهٔ دکتر رادمنش در مجلس چهاردهم داد و از آن روز به بعد بود که ملت ایران خود را در مقابل مظالم هیئت‌های حاکمه محکم‌تر و کوبنده‌تر ساخت.

سری مقالات آذرب، روزنامه جعفر پیشه‌وری

بهای اشتراك

۲۵۰ ریال

سالانه

۱۴۰

هشتمه

برای کارگران و کشاورزان و محصلان

و کارمندان جزه‌داران صدی بیست و سه

سال اول شماره يك منظور میگردد
۱۳۲۲ خرداد

بهای آگهیها با دفتر اداره:

چای اداره:

(خیابان لاله‌زار - پاساژ بهار)

تلفن ۹۸۱۷



دائرة امتیاز و مدیریت

ج. پیشه‌وری

آذرب روزهای یکشنبه - سه‌شنبه - پنجشنبه هفته‌ای بیشتر

این روزنامه عضو جبهه آزادی است

چه خواهیم نوشت؟

[در] آغاز دورهٔ دکتاتوری هم اساس تشکیلات کشور خراب و فاسد بود. آن روز هم اکثریت مردم ایران می‌خواستند به هر وسیله و با دست هرکس باشد امور اجتماعی خود را اصلاح نموده، کارهای عمومی را از دست‌های لرزان زمامداران وقت، که بیشتر به طبقهٔ اشراف و متنفذین نسبت داشتند، بیرون کشیده، به دست اهلسش بسپارند. زورگویی، بیدادگری و مظلوم‌کشی را، که شیوهٔ دیرین عمال و طبقات زبردست بود، خاتمه داده، در تمام کارهای ملی از نزدیک دخالت و شرکت داشته باشند.

بدبختانه در اثر علل و پیشامدهای زیادی که ذکر آنها از موضوع امروزی ما خارج است دکتاتوری بیست‌ساله آغاز گردیده، با بستن دهن‌ها، شکستن خامه‌ها، مسموم کردن افکار و اندیشه‌ها و خُرد و منکوب‌نمودن عزم و ارادهٔ عناصر صالح شروع به کار کرد. تشکیلات غلط پوسیده و فاسد دولتی را ظاهراً سروصورتی داده، روی پایه‌های متزلزل و ترک‌خوردهٔ قصر اشرافی بنای ظاهرالصلاح کاخ بیوروکراسی خشک و پلیسی با تمام معنی را به وجود آورد. از ظاهر تمدن اروپا تقلید نمود. کورکورانه به ازدیاد مالیات‌ها و ساختن ادارات عریض و طویل و ایجاد مأمورین عالی‌رتبهٔ بی‌حدوشمار پرداخت، بودجهٔ مملکت را، که هم دخل و هم خرجش روی غارتگری و چپاول قرار گرفته بود، به سرعت برق بالا بُرد. بدون هدف اجتماعی و مقصد اساسی، بدون ملاحظه و رحم و مروت، مردمان زحمت‌کش ده و شهر را در معرض تاخت و تاز قرار داد. در نتیجه، به جای طبقهٔ اشراف پوسیده و مهمل و بی‌کارهٔ دیروز، دو طبقهٔ جدید تازه‌نفس و جدی به وجود آمد.

این طبقات در تمام مدت دکتاتوری دست به دست هم داده، روی تمام شئونات کشور فرمانروایی کرده و روزبه‌روز به دایرهٔ نفوذ مادی و معنوی خود می‌افزودند. یکی از این دو طبقه، عمال عالی‌رتبه و زمامداران متنفذ دوایر دولتی بود که، به واسطهٔ قوانین و مقررات و دستور و اوامری که خودشان برای اجرای نیات خود برای همدیگر صادر می‌کردند، دست‌وپای همه را بسته، با میل خود هرچه دلشان می‌خواست می‌کردند. به حقوق و دخل ظاهراً قانونی خود ابداً توجهی

نموده، از هر راه، به هر وسیله که پیش می‌آمد، بلند می‌کردند. علاوه بر رشوه و اختلاس و راه‌های دیگر، در تجارتخانه‌ها، در شرکت‌ها، در بنگاه‌های مالی، بالاخره در همه‌جا، ریشه دوانده، از زورگویی و فعال‌میشانی خود سوءاستفاده نموده، جیب‌های خود را پُر می‌کردند. از هیچ‌کس، حتی از آن‌که می‌گفتند با یک اشاره ممکن است صدها مرد عالی‌رتبه را به خاک سیاه بنشانند، واهمه نداشتند.

طبقه دوم از آنها خطرناک‌تر بودند. این طبقه از میان عناصر خشن و جاهل و ماجراجوی مقاطعه‌کار گاریچی الواط پشت‌هم‌انداز خیابان‌ها و کلاب‌داران بازار به وجود آمده بود. این طبقه غیر از پول هیچ چیز دیگر سرش نمی‌شد. پول هم با کمک طبقه نامبرده بالا برایش مانند ریگ بود. این دو طبقه دست به دست هم داده، خون ملت را مکیده، اکثریت مردم را به خاک سیاه نشانند و به نان روز محتاج کردند.

اصلاً دولت و اداره امور اجتماعی مفهوم واقعی خود را از دست داده بود. کسی نمی‌توانست حتی تصور نکند که تشکیلات دولت برای اداره امور کشور، نه کشور و ساکنین آن برای تأمین حرص و آز عمال سیاه‌کار دواير دولتی و مقاطعه‌کاران و سرمایه‌داران تازه‌به‌دوران‌رسیده است.

بالاخره در چنین دوره‌ای شهرپور دررسید. سیلی سخت حادثه تمام جامعه را تکان داد. به‌طور ناگهانی پرده پاره شد و سیمای نحیف و زرد پوسیده دکتاتوری ظاهر گردید. ظالم و مظلوم هر دو یک‌ه خورده، به خود آمدند، ولی مظلوم مفلوک بیچاره دست‌وپا بسته و اسیر بود. او را در عرض بیست سال زیر لگد خُرد و پایمال کرده بودند. توانایی حرف‌زدن و اظهار حیات کردن نداشت، بنابراین، با برداشته‌شدن سرپوش دکتاتوری، ندانست چه کار بکند، از کجا آغاز نماید و کدام‌یک از حقوق حقّه خود را زودتر مطالبه کند، برای گرفتن انتقام چندین‌ساله خود چه وسایلی در دست دارد. به‌هر حال طبقه رنج‌کش مظلوم کتک خورده، مالیات داده و غارت شده، گیج و مبهوت بوده، بالاخره کاری هم نتوانست از پیش ببرد. ولی طبقات بیدادگران درسشان روان بود، آنها فوراً لحن خود را عوض کردند، دموکرات شدند، نان را به نرخ روز خوردند، سنگ طرف‌داری آزادی و ملت‌پرستی را به سینه زدند. علاوه‌براین آنها متشکل هم بودند، مقامات عالی

دولتی را در دست داشتند. با جدیدترین اسلحهٔ عصر هم مجهز بودند، می‌توانستند نطق بکنند، حرف بزنند، روزنامه بنویسند، از کرسی‌های پارلمان استفاده نمایند، تلگراف، تلفن، رادیو، سینماخانه‌های عالی برای اجتماع، اتومبیل برای دوندگی، بالاخره همه‌چیز دست آنها بود و از همهٔ اینها اکثر استفاده را هم نمودند، همه را از رو بُردند. خود را مظلوم و ستم‌دیده و آزادی‌خواه معرفی کردند. این البته اول کار بود. حالا می‌توان گفت وضعیت تازه عوض شده است. تیپ دیروز، که بعد از شهریور دموکرات شده بود، حالا دیگر احتیاج به آن ندارد. حالا می‌تواند علناً با عنوان‌های فریبندهٔ دورهٔ دکتاتوری کار بکند. آنها امروز با تمام معنی بر روی جامعه تسلط دارند. از قحطی، از گرسنگی، از هو و از جنجال، بالاخره از همه‌چیز و از هر پیشامدی می‌توانند استفاده بکنند. در باطن فاشیست طرف‌دار محور بوده، در ظاهر دوست‌دار متفقین و دموکراسی می‌باشند.

آزیر، سال اول، شمارهٔ یک، ۱ خرداد ۱۳۲۲

چه خواهیم نوشت؟

دیروز مقاله اولمان را به جریان و راهی که طبقات متنفذ در تولید و تکامل خود پیموده‌اند اختصاص دادیم. هنوز عملیات و کارهای امروزی آنها را دست نزده‌ایم. البته به مرور زمان، در طی کارهای روزانه و پیشامدهای اجتماعی، یکی بعد از دیگری شرح داده، عملاً توده زحمت‌کش را از دامی که سر راهشان چیده‌اند آگاه خواهیم نمود. بعضی‌ها بدبختی‌ها و فلاکت‌ها را نتیجه جنگ و حوادث غیرمترقبه سال‌های اخیر می‌دانند، در صورتی که این‌طور نیست. ریشه همه این فلاکت‌ها در زمینه سیاست غلط و خطرناک دوره دیکتاتوری چندین ساله می‌باشد که با دست طبقه نامبرده به موقع اجرا گذاشته می‌شد. دیروز یکی از جراید من کرده بود که دوره سابق دولت هدفی داشته، می‌خواسته است مملکت را از فلاح بیرون آورده، یک کشور صنعتی بکند. خنده‌آورتر از این ادعایی نیست. دولت سابق و دولت‌های امروزی آن‌قدر در کارهای روزمره فرورفته بودند که نه تنها به هدف اساسی، حتی به هدف روزانه هم وقتشان نمی‌رسید فکر بکنند. این حرف‌های مُدی است که امروز آقایان طوطی‌واری یاد گرفته، به خورد مردم می‌دهند. ولی درعمل سیاست دولت سابق خیلی ابتدایی و سطحی بود. او می‌خواست به هر عنوان، و به هر وسیله بوده باشد، پول دربیارد و آن را برای آرایش و پیرایش خیابان‌ها و کوچه‌های مرکز و چند شهر دیگر مصرف نماید.

آن بالابالاترها هم هر قدر زورشان می‌رسید به زمین می‌خريدند، خرده‌مالکین و زارع را از پا درآورده، برای گدایی دسته‌به‌دسته به شهرها می‌فرستادند.

هیچ کشوری بدون اصلاح اوضاع زارعین و ایجاد توانایی خرید و توسعه بازار ممکن نیست صنعتی بشود.

نخیر، دولت سابق هدفش صنعتی نمودن کشور نبوده است. او را دلالتان و سرمایه‌داران آلمان و غیره، به واسطه فروش ماشین‌آلات کهنه و ماجراجویان، که به نام کارشناس و متخصص با حقوق‌های گزاف در کارخانه‌ها جا می‌دادند، به کار واداشته، برای خود گاو شیرده قرار داده بودند. حالا در نظر سیاسی و

حقه‌بازی‌های دیگر آنها ما در این مقاله کار نداریم. در عرض بیست سال تمام، برای عمران و آبادی ده، که پایه اقتصاد کشور است، کوچک‌ترین قدمی برداشته نشده، برای حفظ منافع طبقات تولیدکننده دیگر ساده‌ترین گفت‌وگویی به میان نیامد. مثلاً محصولی که از کارخانجات کشور صنعتی بیرون می‌آمد، می‌خواستند که بفروشند؛ توده اساسی ملت ایران که به نان روز محتاج بود، در خارج همسایگانمان هم هریک به اندازه رفع احتیاج خود، بلکه بیشتر، صنعتی شده بودند. وانگهی صنایع ناچیز کشور ما چطور می‌توانست با صنایع عظیم و محیرالعقول دیگران، آن هم در خارج، رقابت نماید. خارجی‌ها را که نمی‌توانستیم با زور وادار بکنیم گونی‌های کارخانجات کازرونی را از پارچه پشمی لندن گران‌تر بخرند یا چیت‌های بهشهر و کتان‌های شاهی را زورمان نمی‌رسید مانند داخله به هر قیمتی باشد وادار کنیم بنگاه‌های دولتی و اجتماعی، حتی تجارتی خارجی‌ها، به‌زور به مصرف برسانند. این فرمایشات یعنی چه؟ هدف و مقصد اساسی کدام است؟ اگر هدف و مقصد بود، که کار ما به این‌جاها نمی‌کشید. مگر در سایر ممالک دنیا اتفاقاتی رخ نداده است؟ مگر همسایگان ما چندین سال نیست اسلحه‌دردست از کشور و میهن خود دفاع می‌کنند؟ چرا جلز و ولز آنها مانند ما بلند نیست؟ چرا فریاد گرسنگان و بیچارگان آنها گوش فلک را کر نمی‌کند؟ جواب پُر واضح است، برای اینکه آنها هدف داشتند. برای آنکه زمامداران آنها برای اداره کشور و تأمین زندگانی عموم نقشه و برنامه تهیه نموده بودند. برای اینکه دولت آنها با صداقت و صمیمیت توانسته بود اعتماد تمام طبقات ملت را جلب نماید. برای اینکه زمامداران آنها پی‌ملک خریدن، پی منافع خصوصی، پی استفاده شخصی، پی ظلم و تعدی و خودنمایی نبودند و آتارشی و هرج و مرج اداری، آتارشی و هرج و مرج سیاسی و اقتصادی، غیر از اینکه می‌بینیم نتیجه دیگری نمی‌توانست داشته باشد.

از روزنامه آذیر، سال اول، شماره ۲، ۲ خرداد ۱۳۲۲

یک سال مبارزه، چه کردیم و چه نوشتیم؟

از روزنامه آذیر، سال دوم

با این شماره، سال دوم انتشار روزنامه آذیر آغاز می‌شود و یک سال مبارزه پایان می‌یابد.

سال دوم را با تذکر خاطره جاویدان شهدای راه آزادی و استقلال ایران آغاز می‌کنیم. سلیمان محسن اسکندری، آخرین نفر آنان بود که به خاک سپردیم. آرزو می‌کنیم توفیق یابیم و بعد از آنکه مثل او زندگی کرده باشیم بمیریم.

ما در ظرف این یک سال کوشش کردیم حدّ اعلای فایده ممکن را با وسایل ناچیز خود به خوانندگان برسانیم. آری، وسایل ما حقیر بود. پول نداشتیم. کاغذ نداشتیم. با ما مخالفت می‌شد. مبارزه می‌شد. دسته کوچک آذیر و روزنامه ما به نظر بعضی‌ها عیب بزرگی داشت. ما می‌خواستیم مستقل بمانیم. ما می‌خواستیم عقیده خودمان را داشته باشیم. قائم‌بالذات باشیم. با هرکه دوستیم به جای خود، به هرکه تمایل داریم به جای خود، ولی می‌خواستیم حقوق مساوی داشته باشیم. بالاتر از آن، این را نه تنها برای خود، بلکه برای کشور و ملت خود نیز می‌خواستیم و می‌خواهیم. این چیزها به مذاق برخی کوتاه‌نظران خوش نمی‌آید... نیاید. ما راه خود را رفته و می‌رویم. از ما خُرده‌گیری می‌کردند. به زبان بی‌زبانی روش ما را تنقید می‌کردند. ولی آخر سر حرف ما آمدند. اگر ما عزت نفس، استقلال رأی و عقیده شخصی نداشته باشیم، اگر قائم‌بالذات نباشیم، هیچ چیز نداریم، هیچ چیز نیستیم. به اتکای این اصل بود که ما فقر و استقلال را ترجیح داده و می‌دهیم. قدری به خودمان فشار وارد می‌آوریم. کمی بیشتر کار می‌کنیم. در اداره روزنامه با میز شکسته و در زندگی با قوت لایموت و در صحایف روزنامه با قطع کوچک و حروف ریز و بعضی نواقص دیگر می‌سازیم. درعوض، کلام حق را چنانچه باید و شاید نشر می‌دهیم و عقیده خود را می‌گوییم. در سال پیش سعی کردیم از این خط‌مشی و روشی که برای خود تعیین کرده بودیم، تا بتوانیم، منحرف نشویم. خوشبختانه نتیجه‌ای که تحصیل کردیم باعث پشیمانی نشد. روزنامه ما از روز اول انتشار، به تائی ولی مرتب، جای خود را باز کرد

و بدون اینکه مبالغه کرده باشیم، باید بگوییم که در مبارزه با ارتجاع و در نبرد برای ترقی و آزادی رُلی بازی کرده‌ایم.

عده‌ای از زحمت‌کشان و روشنفکران و آزادی‌خواهان ایران هستند که به قول یکی از دوستان همیشه منتظرند عقیده ما را در مسائل جاریه بدانند. ما را بی‌غرض و بی‌طرف می‌شمارند. همین برای تشویق ما کافی است. همین تشویق یک غذای روحی است که به میزان مهمی بقای روزنامه ما را تأمین [می‌کند] و ما را به کار وامي دارد و در خدمت به ایران و آزادی و دموکراسی ترغیب می‌کند.

باری، ما در این مدت چه کردیم و چه نوشتیم؟ نبردهایی را که کردیم و رئوس مطالبی را که در صفحات آژیر طرح نمودیم فهرست‌وار از نظر خوانندگان می‌گذرانیم و قضاوت را به عهده خود آنان حواله می‌کنیم.

در تمام مدت این یک سال، در مقالات خود علیه قرطاس‌بازی اداری که گردش چرخ امور کشور را کند کرده است و بر ضد ارتشا و اختلاس مبارزه کردیم. دلایل زنده آوردیم. متخلسین بزرگ را معرفی کردیم. کسانی را که با اشاعه مرگ و ناخوشی و بدبختی کاخ و ثروت و جلال و دستگاه به هم زده و هنوز هم بر دوش ملت سوارند شناساندیم و محاکمه آنان و استرداد اموال دزدی‌شده را طلب کردیم.

اگر این حرف‌ها نتیجه‌آنی نداد، دلسرد نشدیم. حرف حق بالاخره راه خود را باز می‌کند. ما علیه آنانی که به وسیله احتکار نان و آذوقه و لباس مردم غنی شده‌اند نبرد کردیم. نقاب زهد و تقوای دروغینشان را به یک‌سو زدیم. منبع پُر از کثافت و پلیدی حساب‌های جاری بانکی و میلیون‌ها و میلیون‌های آنان را به مردم نشان دادیم. گفتیم که باید لااقل بخشی از اموال مسروقه خلق را از این دزدان، به نام مالیات هم شده، بازپس گرفت.

اگر دزدان دیگری حرف ما را نشنودند، اگر گُرگان به لباس چوپان درآمده به اظهارات ما و دیگران واقعی نگذاشتند، گناه از ما نیست.

باید همت کرد تا چوپان‌ها را عوض کنیم.

در طی ۱۴۷ شماره روزنامه آذیر، فقط سه سرمقاله در مباحث خارجی نوشتیم و حتی در آن سه هم قضایا را با اوضاع کشور خودمان قیاس کردیم و نتیجه گرفتیم. ۱۴۴ سرمقاله وقف اوضاع داخلی و مسائل مهمه روز بود. در یک دموکراسی پارلمانی وظیفه یک روزنامه نظیر آذیر تنقید اعمال دولت و نقاط ضعف دستگاه حکومت است. از این حیث کم و کاستی در کار نبود. از نظر منافع کشور و جامعه، دولت‌ها اعمال غیر قابل تنقید داشتند و دستگاه دولت کارش از «نقاط ضعف» گذشته بود و گذشته است. هر کجا را بگیرد ضعیف است.

ما علیه آنانی که پریروز مردم را غارت کرده و دیروز سنگ وطن‌خواهی و آزادی‌طلبی به سینه [می‌زدند] و امروز «منجی» و «قاعد» می‌خواهند، نوشتیم و نبرد کردیم. ماسک دورویی را از چهره کریه‌منظر آنان برداشتیم. امیال و شهوات و نفع‌پرستی ایشان را، که با لعبی از الفاظ مردم‌فریبانه اندود کرده‌اند، آشکار کردیم. آن لعاب را دور و تمام زشتی مشمئزکننده بطون، افکار و اندیشه‌هایشان را باز کردیم.

زارعین ایران قوه تولیدیه اساسی کشور را تشکیل می‌دهند و وضع زندگی‌شان از تمام طبقات طاقت‌فرساتر است. مرگ و زندگی‌شان، در اغلب نقاط، بسته به اراده اربابان است. ما اصلاح اوضاع آنان را تقاضا کردیم. نه از لحاظ ترحم، بلکه فقط از این جهت که عدم توجه به این موضوع همه‌چیز ما را در معرض خطر اضمحلال می‌گذارد... برای آزادی و دموکراسی و به نام ایران جهادی اعلام کردیم. همه را به شرکت در آن جنگ مقدس دعوت کردیم.

رسیدگی به حساب‌های گذشته را طلبیدیم. باز هم این تقاضای خود را تکرار می‌کنیم: به حساب ثروت‌های هنگفتی که توسط مأمورین دولت و یا در نتیجه مواضع با آنان گرد آمده است باید رسیدگی شود. نمی‌شود به مردم گفت هرکه هرچه تابه‌حال کرد و خورد حلالش، از این لحظه چنین و چنان باشد.

ما علیه لفاظان بی‌عمل و واعظین غیر متعظ، و همچنین علیه کسانی که در حرف با حسین و در عمل با شمرند، نوشتیم. از لایحه تعلیمات اجباری، که گذراندنش یکی از مفاخر دوره سیزدهم است، طرف‌داری کردیم.

از اولین شماره‌های آژیر علیه ملوک‌الطوایفی و له اصول مرکزیت دولت، با حفظ امتیازات و احتیاجات محلی، مبارزه کردیم. هم از آغاز روزنامه گفتیم که ترمیم اشتباهات و ستمگری‌های گذشته و جبران بی‌عدالتی‌هایی که نسبت به ایلات شده است مستلزم استقرار مجدد روش ملوک‌الطوایفی نیست و نباید باشد.

در مقالاتی که در تحت عنوان ایلات و ارتش نوشتیم، سیاست غلط دوره رضاخانی را نسبت به ایلات تجزیه و تنقید کرده و لزوم تقویت یک ارتش ملی را که از تمام ناپاکی‌ها تصفیه شده باشد، برای استقرار نظم و حفظ آزادی و استقلال کشور، متذکر شدیم.

ما اصولاً، از همان آغاز انتشار روزنامه، از تمام لوايح خوب و مفید میسیون امریکایی دفاع کردیم. لایحه مالیات جنگ را تبریک گفتیم، ولی درعین حال از اجراشدن و بی‌اثرماندن لوايح و مخدوش و مفلوج‌شدن مالیات جنگ انتقاد کردیم و ناشی‌گری‌ها و آزمایش‌های پُرخرج مستشاران را، که به‌هیچ‌وجه مناسب و ملایم با بنیه مالی و اقتصادی ما نیست، مورد اعتراض قرار دادیم. آن دفاع و این تعرض، هر دو، از یک جا سرچشمه می‌گرفت: «حفظ منافع مردم زحمت‌کش ایران».

در آینده هم تمام کارهای بی‌رویه را که ببینیم خواهیم گفت، ولو این و آن از ما برنجد که به بهانه اخراج پانزده درصد کارمندان مردم و فقیر و بیچاره را اخراج و در این روزگار سخت یک مشت گدا با هم به گدایان دیگر اضافه کنند اعتراض کردیم.^۱

راجع به شهرداری تهران و شهرداری‌ها، شرب‌الیهودی را که در آن‌جا حکمفرماست یادآوری کردیم و این دارالعبزه بزرگ و این اداره مریض را که در مرکز کشور از اجحافات بعضی کسبه و رسته‌های بی‌انصاف نمی‌تواند یا، بهتر بگوییم، نمی‌خواهد جلوگیری کند معرفی کردیم و اصلاح آن را خواستیم. منتها در این زمینه هم، مثل تمام اصلاحاتی که جراید آزادی‌خواه و مصلحین قوم می‌طلبند،

۱. جمله مبهم است، به نظر باید این‌گونه باشد: «... ولو این و آن از ما برنجد، اعتراض کردیم که به بهانه اخراج پانزده درصد کارمندان مردم فقیر و بیچاره را اخراج و در این روزگار سخت یک مشت گدا با هم به گدایان دیگر اضافه کردند.»

گوش شنوایی وجود نداشت و فکر زمامداران به کارهای مفیدتری (مفیدتر برای خودشان) مشغول بود. در انتخابات تهران، کاندیدایی جز دو نفر کارگر معرفی نکردیم. مسائل انتخاباتی را از نظر اصول طرح کردیم. با خرید و فروش رأی، که یکی از مناظر شرم‌آور روزهای انتخابات تهران بود، به پیکار برخاستیم.

مبارزه ما علیه سید ضیاءالدین طباطبایی (مبارزه‌ای که حتی پیش از کودتا هم با وسایل دیگری علیه او و فکر پلیدش می‌کردیم) در آذیر، با مقاله‌ای که در ۲۳ خرداد تحت عنوان «رُزل کهنه سید ضیاء» منتشر کردیم، آغاز گشت.

از آن روز، ما این مظهر دیکتاتوری و قلدری و خائن نمره یک را، که رایحه عفن زورگویی و استبداد از هر سو بیاید بدان سو متوجه می‌شود، رها نکردیم. تمام جوانب و جهات طرز فکر و منشأ نیرو و سنخ اطرافیان و سوابق اعوان و طرز عمل و خیانت‌های سابق و لاحق او را تجزیه کردیم. سید ضیاء را برهنه کردیم. منظر کریه خیانت را که لباس عوام‌فریبانه به تن کرده است در معرض انظار گذاشتیم.

تاریخچه قرارداد منحوس ۱۹۱۹ را، که سید ضیاء مدافع آن و حامی آن بود، از منبع بی‌طرفی به دست آورده و منتشر کردیم.

داستان دیکتاتوری و سقوط او را نوشتیم. این نبرد هنوز ادامه دارد و اطمینان داریم که با پیروزی ما و جبهه مشترک آزادی‌خواهان و ترقی‌طلبان پایان خواهد یافت.

در طی تشبثاتی که از طرف دولت‌های وقت، از طرف قوام‌السلطنه و سهیلی، برای تحدید و تخویف مطبوعات به عمل آمد، به کمک جبهه آزادی، سخت‌ترین مبارزه‌ها را کردیم. با کوشش‌های مرتجعانه خواهان نوری مخالفت کردیم و مسرووریم که به یاری هم‌قلمان و آزادی‌خواهان فاتح شده و از این نبردها سربلند بیرون آمدیم. با هر اقدام و کوشش مرتجعانه و آزادی‌گش، از طرف هر کابینه‌ای بوده است، اعم از قوام و سهیلی و مساعد، مبارزه کرده و می‌کنیم و سعی می‌کنیم هیچ‌گاه حفظ اصول فدای سیاست‌های ناچیز روزمره نکنیم و این روش را به همه توصیه می‌کنیم.

ما علیه بدعت‌ها هستیم. یک روز با تمدید مدت مجلس سیزدهم، که زمزمه‌ای در آن باره از طرف کابینه سهیلی برخاسته بود، مبارزه کردیم و امروز نیز با بدعت‌های خطرناک دیگری که کابینه مساعد می‌خواهد بگذارد، از قبیل مشروع کردن حق انتصاب دزدان به خدمات دولتی و مداخله در امور دادگستری، به وسیله طرح ماده واحده و غیره، جنگ خواهیم کرد.

آذیر اولین روزنامه‌ای بود که لزوم ایجاد روابط فرهنگی بسیطی را با همسایگان، در طی سرمقاله قریب یک سال پیش، متذکر شد. خوشوقتم که این فکر امروز عملی شده و امروز انجمن‌هایی برای حفظ و توسعه این مناسبات با شوروی، انگلیس و امریکا تشکیل [شده] و به فعالیت پرداخته‌اند.

مبارزه با اشاعه سم مهلک تریاک را هدف کوشش خود قرار دادیم و این نبرد را خیلی پیش‌تر از تشکیل انجمن مبارزه با تریاک شروع کردیم.

ما برای نقشی که آذربایجان و گیلان در آزادی و ترقی ایران بازی کرده و می‌کنند و خواهند کرد اهمیت خاصی را قائلیم و همواره در صفحات روزنامه خود در این باب نوشته و امیدواریم در آینده بیش از پیش به این نکته مهم توجه کنیم.

روزنامه آذیر هم از آغاز تشکیل «جبهه آزادی» عضو وفادار آن بود. زیرا ما اتحاد و ائتلاف تمام عناصر ترقی طلب و آزادی خواه را شرط اول پیروزی در نبرد با خطر روزافزون اعاده استبداد و زورگویی و فعال‌میشائی می‌دانیم. ما در مبارزه‌ای که جبهه آزادی با مسعودی و کمپانی کرد شرکت کردیم. شرکت ما در این مبارزه نیز فقط از نظر اصول و ضرورت نبرد با دورویی بود و هیچ منظور و غرض شخصی و یا اجرای منویات دیگران در بین نبود.

ما در عین مخالفت شدید به لوایح مرتجعانه کابینه‌ها همیشه از اقدامات نادری که آنها به نفع و صلاح ملت کرده و یا در آتیه بکنند پشتیبانی کرده و خواهیم کرد.

ما با دشنام و فحاشی مخالفیم. این را در طی مقالات متعددی متذکر شدیم. در عین حال با چاپلوسی و تملق هم میانه نداریم. صحایف آذیر شاهد این مدعای ما می‌باشد. بعدها هم با هر دو جریان، هم با فحاشی و هم با چاپلوسی، مبارزه

خواهیم کرد. روزی را آرزو می‌کنیم که آخرین اثرات این و آن از مطبوعات ایران محو شود و در مبارزه بین روزنامه‌ها و احزاب فقط منطق و دلیل حکم‌فرما گردد.

در مسائل جاریه نیز همیشه بدون ترس عقیده خود را گفتیم. من باب مثال قتل مرحوم صولت السلطنه را، که منصور و تدین مقصر آن می‌باشند، ذکر می‌کنیم. ما به این جنایت اعتراض کردیم. متأسفانه تحقیقی در این باره به عمل نیامد و موضوع لوٹ شد و مقصرین واقعی هنوز منصب و مقام دارند.

آژیر تنها روزنامه بود که جسارت کرده و از لحن مخالفی که عموم جراید نسبت به مجلس سیزدهم داشتند قدری منحرف شده و پس از پایان آن دوره ذکری هم از «محامد آن مرحوم» کرد و کارهای خوبی را که کرده بود متذکر شد.

ما راجع به ضرورت تغییر قانون انتخابات نیز نوشتیم. لزوم مراعات «قاعده بازی» و به خصوص قانون اساسی را متذکر شدیم. این مقالات ما، چنان‌که همه می‌دانند، در عالم مطبوعات بی‌تأثیر نبود. مقالاتی که درباره رهبر و رهبری نوشته و با عقاید آنارشیستی بعضی‌ها به مبارزه برخاستیم تأثیر بسزایی دارد. باری، پروگرام خودمان را در طی مقاله مجلس چهاردهم مفتوح شد، ما ایران را چگونه می‌خواهیم؟ طرح کردیم. این پروگرام را در دو جمله می‌توان خلاصه کرد: استقلال ایران، تأمین ترقی و آزادی و دموکراسی.

راجع به کارگران، ما قانون کار و بیمه اجتماعی را هدف خود قرار داده و اتحاد جنبش صنفی ایران را، که باید برای این دو هدف نزدیک مبارزه کنند، تریک گفتیم. معتقدیم نهضت صنفی ایران از تمام عناصری که باعث اختلال و برهم‌زدن وحدت آن می‌گردند باید پاک شده و متحد و نیرومند شود. مبارزه روزمره، که در صحایف روزنامه و در خارج برای متحد کردن تمام نیروهای پراکنده طرفدار آزادی و دموکراسی کرده و می‌کنیم، واضح‌تر از آن است که نیازمند یادآوری باشد.

ما با تمام کسانی که می‌خواهند به وسیله دیورسیون در آن جبهه اختلال کنند نبرد کرده و خواهیم کرد و امیدواریم تمام آزادی‌خواهان ما را در آن زمینه یاری کنند.

تاریخچه حزب عدالت

خوب بود اسم دیگر پیدا می کردند

نگارش ج. ع.

حزبی که می خواهم تاریخچه مختصر آن را به نظر خوانندگان آژیر تقدیم کنم غیر از حزب عدالتِ امروزی است. از قراری که اساسنامه عدالتِ امروزی نشان می دهد این دو حزب با هم هیچ گونه وجه مشترکی ندارند و تصور هم نمی رود که رهبران این یکی خواسته باشند خود را وارث مؤسسين آن یکی معرفی بکنند. تصور می کنم آقایان هنگام انتخاب اسم حزب فکر نکرده اند که ممکن است پیش از ایشان حزب دیگری به همین عنوان وجود داشته، تاریخی هم از خود به یادگار گذاشته باشد، اگرچه حزب عدالتِ سابق منحل شده و اغلب اعضای آن در کشمکش سیاسی از بین رفته و آنهایی که حیات دارند تابه حال به مناسبت پیدایش اسم عدالت اظهار نارضایتی نکرده و به مؤسسين آن اعتراضی ننموده اند، ولی هیچ بعید نیست که روزی این اعتراض بجا به عمل بیاید و اسناد و مدارک زیادی که از دستبرد حوادث باقی مانده است انتشار پیدا کند. در این صورت، آقایان عدالتچیان جدید نباید در ادامه اسم عدالت اصرار نمایند. وانگهی، برای رفع سوء تفاهم و برای تعیین مقام تاریخی هم باشد، بهتر است احزابی که از حیث مرام و تاکتیک و تشکیلات و نسبت طبقاتی با هم متغایر هستند از گرفتن اسم و عنوان یکدیگر پرهیز نمایند. علاوه بر اینها، عدالتچیان قدیم به حزب تاریخی خود علاقه شدیدی داشته، طوری که در جریان این تاریخچه معلوم خواهد شد، در زیر بیرق خون آلود آن، بزرگان و رهبران خود را قربانی داده اند. اگر امروز هم به پاره ای ملاحظات سکوت نمایند، یک روز بالاخره به صدا خواهند آمد. حالا اسم و عنوان که قحط نیست. بهتر بود آقایان، برای حفظ مقام تاریخی که در آینده ممکن است اشغال نمایند، اسم دیگری انتخاب می کردند. باوجوداین، نگارنده نسبت به رهبران و اعضای حزب عدالت امروزی هیچ گونه حب و بغضی نمی توانم داشته باشم. البته آینه هر فرد و هر تشکیلات اعمال و کردار او است. اگر واقعاً عدالتچیان امروز توانستند مرام و افکار عدالتچیان

قدیم را، با آن صمیمیت و فداکاری که آنها از خود بروز می دادند، ادامه بدهند، چه بهتر. اگر از عهده این کار برنیامدند، در مقابل قضاوت بی طرفانه و شدید تاریخ، جواب با خود آنها خواهد بود.

قطعاً، از نوشتن این تاریخچه، مقصد من تعرض به حزب عدالت نیست. من می خواستم از فرصت انتشار روزنامه آذیر استفاده کرده، نام مردان رشیدی را که در راه سعادت توده و استقلال و آزادی کشور و ملت جانبازی نموده اند زنده کرده باشم.

تاریخچه حزب عدالت

اسناد و مدارک ادبی

نخستین تشکیلات عدالت

نگارش: ع. ج.

اولین جلسات این حزب کارگری در کارزارهای معادن نفت آلود سیاه مرطوب و در روی نیمکت‌های خشن و کثیف کارگری تشکیل گردید و کمیته‌ها و تشکیلات مختلف آن از میان هزاران کارگر متعصب فداکار انتخاب شده است.

حزب عدالت به طور کلی بلافاصله بعد از سقوط تزار شروع به کار کرده. از پیشقدمان آن اشخاص زیر را می‌توانم نام ببرم:

اسدالله غفارزاده، رئیس؛ میرزا قوام، منشی؛ ممی‌زاده؛ آقایف بهرام؛ آقایف محرم؛ ملابابا؛ رستم کریم‌زاده؛ محمدحسین صمدزاده؛ قاسم، معروف به پیغمبر؛ مشهدی آقوردی؛ قاراداداش سیف‌الله ابراهیم‌زاده؛ آقابابا یوسف‌زاده؛ محمد فتح‌الله اوغلی؛ حسین خان طالب‌زاده.

البته تفصیل اسامی بر معلومات خواننده امروزی چیزی نخواهد افزود. این قدر باید گفت که به محض انتشار خبر تشکیل عدالت، در تمام کارخانجات دور و نزدیک، همشهری بوده که تمیزترین لباس‌های خود را پوشیده و ریش سفید و سرشناس باسوادهای خود را جلو انداخته، دسته‌دسته به محله صابونچی (مدرسه تمدن ایرانیان)، که محل مرکز حزب بود، می‌شتافتند و در آن جا از طرف مؤسسين حزب پذیرایی شده، کارت عضویت می‌گرفتند.

راستی یادم رفته بود یکی از باسوادترین و فهمیده‌ترین لیدرهای این حزب را جزو اسامی میرزین بیاورم. این شخص میر مقصود لطفی، آموزگار مدرسه تمدن، بود. این مرد رشید از بادکوبه به حاجی طرخان فرار کرده، هنگام مراجعت در دریا به کشتی‌های جنگی جنرال دنیکی‌ن برمی‌خورد. ملاحان کشتی اسیرش کرده، به شهر پتروفسکی فرستاده، در آن جا تیربارانش می‌کنند.

لطفی مدرسه دارالمعلمین ملی بادکوبه را تمام کرده، شغل باافتخار آموزگاری را که آن روز خود یک کار ملی و آزادی خواهی شمرده می شد پیش گرفته، در همان معادن نفت اطفال کارگران را تربیت می نمود و بدین وسیله از نزدیک به تمام جزئیات زندگی پُر از رنج و محنت و الم هم میهنان خود آشنا شده و قلباً و وجداناً، از روی عقیده و اطلاع صحیح، سوسیالیست شده، از روی ایمان کامل به پیشقدمان حزب عدالت پیوسته بود.

از منورین پیشقدم عدالت قدیم محمدقلی علی خانف را هم باید اسم برد. او گرچه اهل اردوآباد بود، ولی از آنجایی که سالها در مدرسه تمدن ایرانیان آموزگار بود، در محیطی که همشهری را از برده پست تر می دانستند، او فقط از روی انسانیت پروری، از روی عقیده سوسیالیستی، میان ایرانی جوشیده، اخلاقاً و افکاراً یک ایرانی متعصب درست و حسابی بار آمده، با وجود احزاب سوسیالیستی محلی، با کمال افتخار به حزب ایرانی ها وارد و جزو پیشقدمان و مؤسسين عدالت واقع شده بود.

هدف عدالت

پیشرفت سریع عدالت مدیون هدف او بود، طوری که در مقدمه گفتیم که کارگر ایرانی در خارج سخت میهن پرست بود. او می خواست به کشور خود برگردد و آن را آباد و معمور و متمدن بکند، زیر سایه یک دولت مقتدر ملی دموکراسی به زندگانی ساده دهقانی خود ادامه بدهد یا اقلاً کاری بکند که در ایران کار بکند، که در ایران کار و کارخانه، وسیله معاش، به وجود بیاید و او انرژی و توانایی خود را در آن جا به کار برد، زیرا هرچه باشد در خاک بیگانه آن همه تحقیر و توهین را تحمل کردن برایش مشکل بود. این را هم باید علاوه کرد که او از انقلاب مشروطیت، طوری که بالا گفتیم، مأیوس برگشته بود. به پیشقدمان داخلی دیگر اطمینان نداشت. خیانت و خودخواهی اغلب مشروطه چیان قدیم را با چشم خود دیده و فهمیده بود که از مشروطه رؤسای عشایر، اربابان بزرگ، آخوندهای متنفذ و اشراف و اشراف زادگان، برای تامین آمال او، ثمری به دست نخواهد آمد. لذا می خواست خودش از روی تشکیلات صحیح، از روی نظم و اساس صحیح، پیش برود.

او این قدر فهمیده بود که جنگ اساس دنیای قدیم را متزلزل کرده، ریشه و بنیان دولت ها سست شده و نهضت عمومی جهان آغاز گردیده است.

او می خواست این نهضت را به میهن خود کشانیده، انتقام بکشد و این انتقام البته یک انتقام اساسی و محکمی باشد که دشمنان آزادی و استقلال کشور او نتوانند دیگر سر بلند کرده، با عوض کردن لباس و اسم و عنوان، مانند مشروطه چپی دوآتشه از آب درآمده، دوباره حکومت را به اسم مشروطه به دست بگیرند. این یکی از هدف ها و آرزوهای دیرین کارگر بود که پایه اول حزب عدالت را تشکیل داد.

سال اول، شماره ۵۵، چهارشنبه ۲۷ مرداد ۱۳۲۲

[ادامه مطلب در شماره بعدی...]

هدف عدالت

به طوری که کارگر ایرانی، مانند کارگران شهر بین المللی بادکوبه، هزاران احتیاج صنفی و طبقاتی و کارگری داشت، اگرچه وارد اتحادیه کارگری هم بود، این برای او کفایت نمی کرد. او یک سازمان خودمانی ملی هم لازم داشت، تشکیلاتی لازم داشت که همه از هم زبانان، از هم وطنان خودش باشد. وانگهی اتحادیه یک تشکیلات صنفی بود که بیشتر به مسائل اقتصادی می پرداخت. همشهری یک مجمع سیاسی هم می خواست که آن جا حرف های سیاسی خود را بتواند بزند. از این جهت عدالت را بهتر می پسندید. در آن جا حرف های خود را می گفت، دردهای خود را می شمرد. به واسطه رفقای فهمیده و باسواد خود مطلب را به هر مقامی که لازم بود می رساند. وانگهی وضعیت عمومی خطرناک بود. از زمین و آسمان خون می بارید. انقلاب بزرگ روسیه تازه شروع شده بود. هر صنف، هر دسته، هر طبقه خود را برای نبردهای سخت و پیروزی قطعی مجهز می نمود. همشهری که در انقلاب مشروطه بوی باروت به دماغش خورده بود طبعاً نمی توانست ساکت بنشیند. او می خواست اسلحه داشته باشد. از حقوق خود، از هم میهنان خود، از صنف و طبقه رنجکش خود، مدافعه نماید. حکومت موقتی ها توی کشمکش های سیاست داخلی سر خود را گم کرده بودند.

جلو چشم او طبقه کارگر به طور رسمی و علنی مجهز می شد. گاردیه سرخ را تشکیل می داد. کارخانه ها، معادن، هر جا که کار بود، به یک قلعه و باستیون تسلیحات تبدیل شده بود. در این گیرودار البته همشهری نمی توانست ساکت بنشیند، ولی تنهایی هم خوب نبود. او حالا اهمیت تشکیلات و اتحاد و یگانگی را می دانست. عدالت رهبر او بود. عدالت تصمیم گرفته بود کارگر ایرانی مسلح بشود. عدالت می خواست در انقلاب داخلی روسیه هم مداخله نماید. عدالت احساس کرده بود که اگر در روسیه انقلاب فاتح بشود، برای آزادی زارع و کارگر ایرانی هم راه نجاتی پیدا خواهد شد. عدالت خود را مدیون حزب سوسیال دموکرات قفقاز می دانست. عدالتچیان، در همان مشروطه خواهی ایران، مجاهدین، گرجی ها و ارمنی ها و ترک های قفقاز را دوش به دوش خود دیده و

شهدای این مجاهدینِ جسور را، که با کمال افتخار در راه آزادی ایران جان خود را فدا کرده بودند، با دست خود به خاک سپرده بودند.

عدالت تصمیم گرفته بود در انقلاب طبقاتی دخالت بکند و این کار را جداً شروع کرده بود.

پس این جا می‌توانیم نتیجه گرفته، بگوییم دومین هدف عدالت کمک و مساعدت عملی با انقلابیون روسیه بود.

علاوه بر همه اینها، عدالت برای کارگر یک سازمان فرهنگی هم بود. شعبات متعدد آن برای کار اجتماعی، خصوصاً تحصیلی و تفریحی، پیوسته مهیا و آماده بود. همشهری دیگر قهوه‌خانه نمی‌رفت و وقت خود را به کارهای ناشایست و یاهو‌سرایی تلف نمی‌نمود. در هر کارخانه حزب عدالت شعبه و محلی [که] در عین حال باشگاه فرهنگی هم بود تأسیس کرده، با پشتیبانی خود کارگران همه‌جور وسایل فرهنگی در آن جا فراهم آورده بود. در این باشگاه‌های کوچک کتابخانه، قرائت‌خانه، تالار چای‌خوری و بازی و سالن تئاتر و همه‌گونه وسایل وقت‌گذرانی برای آنها مهیا بود. اغلب باشگاه‌ها بین‌المللی هم بودند. کارگران ایرانی، با داشتن شعبه خود، از وسایل فرهنگی همه کارگران می‌توانستند استفاده بکنند. این جا ملل مختلف را به هم نزدیک و رفیق و دوست می‌نمود. دیگر کسی نمی‌توانست به کارگر ایرانی همشهری بگوید. اصلاً با تشکیل عدالت همشهری سرپرست پیدا کرد، آدم شده بود، کسی حتی در خارج هم نمی‌توانست این کلمه را به زبان بیاورد. برعکس، اغلب ناچار بودند از او تملق هم بگویند، زیرا او حالا دیگر مسلح هم شده بود.

آنها که تا دیروز از سایه همشهری هم دوری می‌کردند، امروز ناچار بودند به او «رفیق» خطاب بکنند. این را همشهری از حزب عدالت می‌دانست.

آری، ما پاتریوت (میهن‌پرست) هستیم

آری ما پاتریوت هستیم: میهن و ملت خود را دوست می‌داریم. وطن‌دوستی و پاتریوتیسم را با صمیمیت و صداقت ترویج می‌کنیم.

این را بعضی از دوستان ساده‌لوح ما که از سوسیالیسم و مارکسیسم و مسائل اجتماعی معلومات سطحی دارند یک نوع تاکتیک سیاسی تصور می‌کنند. به عقیدهٔ اینها، مثلاً برای صورت ظاهر یا خدای ناکرده عوام‌فریبی است که ما می‌خواهیم خود را پاتریوت نشان بدهیم. این یک غلط و خیال‌بافی است. ما می‌دانیم آنها چرا به این خط و خطاهای سیاسی دچار شده‌اند. می‌دانند که ما عملاً داریم از حقوق طبقهٔ مظلوم و رنج‌کش مدافعه می‌کنیم و می‌خواهیم شرّ طبقهٔ متنفذ و مفت‌خور و پارازیت را از سر جامعه دور بکنیم، و درعین حال البته پیشرفت مبارزهٔ عناصر رنج‌کش دنیا را با قلب لرزان طلب و آرزو می‌نماییم. اشتباه دوستان جوان ما از این‌جا شروع می‌شود و اینها خیال می‌کنند که سوسیالیسم با پاتریوتیسم و میهن‌پرستی جور نمی‌آید و موافقت نمی‌کند. این تصور ساده‌لوحانه و باطلی است. یک نفر پاتریوت، یک نفر میهن‌پرست حقیقی، ناچار است سوسیالیست باشد، طرف اکثریت ملت را، که توده و دهقان و زارع و روشنفکر و پیشه‌ور و سایر عناصر زحمت‌کش است، نگه دارد.

آری، ما ملت سالم تندرست متشکل و پاکی می‌خواهیم. مفت‌خورها، استفاده‌چی‌ها [و] پارازیت‌های اجتماعی با اصول غلط، با رژیم عقب‌ماندهٔ خود، مانع ترقی و تعالی میهن و ملت ما هستند و ما ناچاریم با تمام قوا با هستی خود با آنها مبارزه بکنیم.

ما ناچاریم سعی کنیم ملت [و] کشور را، از حیث تمدن و فرهنگ عمومی، منابع، اقتصاد و سیاست، به ملل دیگر برسانیم. ما می‌گوییم و ثابت می‌کنیم لنین، مؤسس کمینترن و رهبر انقلاب اکتبر روسیه، بزرگ‌ترین پاتریوت‌ها و روشنفکرترین میهن‌پرستان روسیه بود.

زیرا از روی پرنسیب‌های بزرگ او بود که بالاخره ملل شوروی پارازیت و انگل‌های اجتماعی را از بین برده، یک دولت نیرومند و یک ملت جدید و یک رژیم سالم و یک مرکز بسیار متشکل به وجود آوردند.

لنین و سایر رهبران انقلاب اکتبر فرقی که با پاتریوت‌های دروغی داشتند این بود که آنها با دوست داشتن ملت و میهن خود با ملل و کشورهای دیگر دشمنی نمی‌ورزیدند، و می‌خواستند ملل دیگر را هم در مبارزه با انگل‌ها و پارازیت‌های اجتماعی خود یاری و مساعدت کرده باشند. این پاتریوتیسم مشروع البته برای دنیا تازگی داشت و هنوز هم دنیا معنی تبلیغات میهن پرستی و وطن خواهی رهبران ملل شوروی را به خوبی ندانسته و حتی بعضی اشخاص ساده لوح خیال می‌کنند زحمت‌کشان روسیه از سنگرهایی که در اثر ۲۵ سال مبارزه داخلی به دست آورده بودند صرف نظر کرده و برای همیشه عقب نشسته‌اند. این صحیح نیست. سران رنجبران روسی، در کوران مبارزه خستگی ناپذیر خود، به میهن و ملت خود علاقه و رابطه شدیدتری پیدا کرده و پرنسیب‌ها و اساس‌های اجتماعی که این ملت رشید، در این مدت طولانی، با محرومیت‌ها، با زدوخورها، با دادن قربانی‌های بی‌حد و شمار به دست آورده است، دوست می‌دارد و پرستش می‌کند و هرگز امکان ندارد [از] آن صرف نظر و در راه آن از جان‌فشانی و فداکاری خودداری بکند.

زیرا هر فرد روسی می‌داند که کشور مال خود او است و اراده خود او است که در تعیین مقدرات کشور و ملت نقش اساسی را بازی می‌کند. این همه موفقیت که در جنگ کنونی به دست آوردند فقط در اثر راهنمایی پیشوایان میهن پرست بوده است.

اما بدبختانه تا امروز ما پنج نفر پاتریوت درست و حسابی نتوانسته‌ایم پیدا کنیم. رهبران و پاتریوت‌های ما هنوز نتوانسته‌اند در قلب ملت برای خود راهی پیدا کنند. این از بدبختی ما و از بیچارگی پاتریوت‌های ما است.

اصلاً ما پاتریوت حقیقی نداشته‌ایم. اشخاصی که با این اسم تظاهر کرده‌اند اغلب مردمان بی‌ایمان و متقلبی بوده‌اند، و خواسته‌اند بدین وسیله از مقام دارایی و ثروت خود مدافعه نموده، بدین طریق برای خود راه دخیلی پیدا کرده باشند.

البته وظیفه ما است با پاتریوت‌های دروغی و ملاکین و متنفذین و پارازیت‌ها جداً مبارزه نموده، نگذاریم به نام میهن و ملت آقای و غارتگری خود را، که خود یک نوع میهن‌فروشی و ضد میهن‌پرستی است، ادامه بدهند.

در عمل هم می‌بینیم که میهن‌پرستان حقیقی از میان همان طبقه رنج‌کش می‌توانند پیدا بشوند. پول‌داران و اربابان، به غیر از حفظ منافع خود، ایدئال و مسلک، بلکه مذهب و عقیده، ندارند.

از این جهت هر کسی که خود را میهن‌پرست حقیقی می‌داند باید بیشتر از هر کاری برای از بین بردن ظلم و بیدادگری قیام نماید و برای ریشه‌کن نمودن زورگویی، که اکثر ملت را به گرسنگی و بیچارگی و خود میهن را به افلاس کشانیده است، قیام بکند. این است پاتریوتیسم که ما باید آن را ترویج نموده، در راه آن جداً مبارزه بکنیم.

سرگذشت من

جعفر پیشه‌وری

از نقطه‌نظر زندگانی خصوصی، سرگذشت من طنطنه و تشعشعی ندارد.

در [روستای] زاویه سادات خلخال آذربایجان در سنه ۱۲۷۲ متولد شدم. در اثر حوادث و زدوخوردها در سن دوازده سالگی با خانواده خود به قفقاز مهاجرت کردم و از آن تاریخ در تلاش معاش قدم گذاشتم. در مدرسه‌ای که تحصیل می‌کردم وارد کار شدم. آن‌جا مانند یک نفر مستخدم ساده خدمت کردم. پس از خاتمه مدرسه در همان‌جا به معلمی پرداختم. عشق تحصیل و عشق کتاب‌خواندن مرا وادار کرد که تا بیست سالگی تمام اوقات بیکاری خود را در کتابخانه‌ها به سر ببرم. بیشتر از هر موضوعی به کتب تاریخ و ادبیات و فلسفه علاقه داشتم. در این میان جنگ بین‌المللی و پشت سر آن انقلاب کبیر روسیه سر رسید. اقیانوس نهضت اجتماعی مرا هم مانند سایر جوانان معاصر از جای خود تکان داده، به میدان مبارزه سیاسی انداخت. اول از مقاله‌نویسی شروع کردم و سپس وارد خدمت شدم. این درست سی سال پیش بود. از آن تاریخ فعالیت سیاسی من شروع می‌شود.

نظر به صمیمیت و صداقتی که در کار داشتم، مرفقی‌ترین تشکیلات سیاسی ایرانیان مرا با آغوش باز پذیرفت، دستور داد روزنامه حریت را تأسیس و اداره نمایم. من خودستایی نمی‌کنم. زندگی من با مبارزه سی ساله توده زحمت‌کش ایران ممزوج و آمیخته است. این برای من افتخار بزرگی است. من از آن جوانان ایرانی بودم که در آزادی ملل روسیه عملاً دخالت داشتم. در این کار بزرگ و پُرافتخار، علاوه بر مبارزه آزادی‌خواهی، یک نظر ملی هم مرا تحریک می‌کرد. من می‌دانستم که نجات و سعادت ملت و میهن من در پیشرفت رژیم است که انقلابیون روسیه می‌خواهند و اگر غیر از لوای پُرافتخار لنین بیرق دیگری در روسیه در اهتزاز باشد، استقلال و آزادی ملت ایران همیشه در معرض خطر خواهد بود.

نهضت آزادی جنگل مرا هم مانند همه آزادی خواهان ایرانی جلب نمود. بدون فوت وقت به آنجا شتافتم، طوری که اغلب دوستان آن روزی ام اطلاع دارند. در آنجا هم پیوسته در صف اول بودم. روزنامه می نوشتیم. سخنرانی می کردم. عملاً در پیشرفت مقاصد ملی سخت ترین و بامسئولیت ترین کارها را به عهده می گرفتم. جوان بودم، ولی جوانی که کار و فعالیت و ایمان مرا پیش می کشید، معرفی می نمود، بدون اینکه خود قصد آن را داشته باشم، و برایم در صفوف آزادی خواهان نفوذ و اعتبار ایجاد می کرد. این موجب تشویق بود.

به اتفاق دوستان صمیمی خود، که اغلب آنها توی حزب توده هم هستند، در ده، در شهر، در فرونت، زیر آتش گلوله توپ پیش می رفتیم، کار می کردیم، نبرد می نمودیم. غذای روحی ما ایمان و عقیده بود. هروقت قلم به دست می گرفتم و یا قدمی می خواستم بردارم، همیشه طبقه ای که برای منافع او مبارزه می کردم در نظرم مجسم می شد و نوشته هایم بدین واسطه به دل می نشست و روح خوانندگان را تکان می داد.

وقتی در ردیف آزادی خواهان بزرگ بودم و برای اجرای وظیفه سنگین و مسئولیت بار اجتماعی انتخاب می شدم، هرگز خود را بزرگ نمی دانستم و در نظر خود همان آدم ساده و بی غرضی بودم که دستمال در دست گرفته، شیشه های مدرسه را پاک می کردم یا جلو تخته ایستاده، بچه های هفت و هشت ساله را نوشتن و خواندن می آموختم. حال هم که پنجاه سال از عمرم می گذرد، و سی سال از آن را در مبارزه سیاسی و در زندان ها به سر برده ام، در مقابل توده همان هستم که بوده ام و خود را همان مستخدم زحمت کشی که در مدرسه خدمت می کردم می دانم و برای همان طبقه هم چیز می نویسم.

در شدیدترین دوره نهضت ملی گیلان، ملیون تصمیم گرفتند مرکز فعالیت خود را به تهران انتقال دهند و در آنجا علیه استبداد و ارتجاع و زورگویی مبارزه کنند. پیش از هرکسی من دم نظر بودم. همه از من انتظار فعالیت و کار داشتند. من هم در نوبه خود تردید به خود راه ندادم. فرونت ها و جنگل ها و کوه ها را پیموده، خود را به تهران رسانیدم. در آنجا عده بی شماری را پیدا کرده، دست به دست آنها داده، وارد کار شدم. هنوز جنگل داشت تازه تمام می شد، در

صورتی که ما در تهران، علاوه بر سازمان‌های جدی سیاسی، شورای مرکزی اتحادیه کارگران را، که اعضایش آن روز به هفت هزار نفر بالغ می‌شد، موفق شده بودیم تشکیل بدهیم.

شورای اتحادیه کارگران ارکان خود را تأسیس کرد. این روزنامه حقیقت بود. به استثنای چند مقاله، که رفقای آزادی‌خواه آن روز می‌نوشته‌اند، تمام سرمقاله‌های روزنامه مزبور از قلم من تراوش کرده است.

این رجزخوانی نیست. اینها را من برای خودستایی نمی‌نویسم. من همیشه به جامعه آزادی‌خواهان تعلق داشته‌ام. افکار من، قلم من، زندگانی من همیشه مال مردم بوده است. اگر اینها را ننویسم، از افتخارات جمعیت روپوشی کرده‌ام.

بعضی‌ها تعجب می‌کنند که من چرا به کاندیدها و نمایندگان حزب توده این قدر اظهار علاقه می‌کنم. اینها نمی‌دانند که هیچ‌کس به اندازه من از دیدن نمایندگی آزادی‌خواهان جوان نمی‌تواند خوشوقت باشد، زیرا اینها محصول زندگانی سی‌ساله من و رفقای من هستند. وقتی که ۵۳ نفر را به زندان آوردند، البته همه ما زندانیان قدیمی متأثر و متأسف بودیم، ولی یک خوشحالی عظیم هم داشتیم و آن مشاهده زنده شدن زحمات ما بود. من می‌دیدم نسل جوان خوب پیش می‌آید. جامعه ایران نمرده و افکاری که تخم آن را در آن مزرعه کاشته بودیم از بین نرفته است. ما وقتی که حقیقت را می‌نوشتیم، اشخاصی که می‌توانستند چیز بنویسند و در موضوع‌های علمی اظهار عقیده بکنند انگشت‌شمار بودند. ماها میان خود دکتر و دیپلمه و لیسانس نداشتیم. امروز خوشبختانه سالم‌ترین قسمت روشنفکران ایران با ما در فرونت آزادی هستند و به‌طور متشکل و یا غیر متشکل از فکر ما، از عقیده ما، از مقصود و مرام ما، دفاع می‌کنند. مشاهده این نسل سالم و جدی به ما پر و بال می‌دهد، انرژی و توانایی می‌بخشد.

تا پیدایش رضاخان، جریان نبرد ما مجرای دیگری پیدا کرد. در اثر حبس‌ها و تبعیدها و اعدام‌های بی‌رحمانه که شروع شده بود، ما ناچار شدیم رویه خود را تغییر بدهیم. چهار بار مراکز ما را به واسطه بازداشت و توقیف منحل کردند، ولی ما که خود را سربازان راه آزادی می‌دانستیم پست خود را ترک نکرده، پنجمین مرکز را تشکیل دادیم. فعالیت مطبوعاتی خود را به اروپا منتقل کرده، روزنامه

و مجلات خود را توانستیم از دیوار چینی که پلیس رضاخان دور ایران کشیده بود به ایران برسانیم.

طوری که در یادداشت‌های زندان اشاره کرده‌ام، در سخت‌ترین دوره ارتجاع به هر وسیله و به واسطه هر تشکیلاتی که ممکن بود چهار نفر را جلب کرده، علیه استبداد و زورگویی از آن استفاده می‌کردیم. شب‌نامه‌ها، اعلامیه‌های سری، کتب و رساله‌های این دوره مشعشع‌ترین تاریخ زندگانی اجتماعی و فعالیت سری ما را تشکیل می‌دهد.

بالاخره در سال ۱۳۰۹ بازداشت شدیم. عده‌مان زیاد بود. اغلب رفقای ما در زندان مجسمه استقامت و بردباری بودند. ایستادیم، جنگیدیم، هفته‌ها غذا نخوردیم، حرف‌های خودمان را زدیم، روزهایی که مردمان معمولی و با فامیل خود نمی‌توانستند در ساده‌ترین موضوع‌های سیاسی گفت‌وگو بکنند صدای ما همیشه بلند بود. پلیس رضاخان از ما حساب می‌برد. هشت سال تمام در قصر به غیر از ماها زندانی سیاسی نبود. هدف ماشین آدمکشی رضاخان با آن طنطنه و دبدبه‌هایش فقط ما چند نفر بودیم. می‌خواستند ما را با مرگ تدریجی معدوم بکنند. بهترین رفقای خود را از دست دادیم. خودمان از حیث جسمانی از پا درآمدیم، ولی روحمان قوی بود. نبرد را همچنان ادامه دادیم. بالاخره، بعد از هشت سال، ۵۳ نفر را نزد ما آوردند. اینها همه تحصیل کرده و کتاب‌خوانده بودند، ولی تجربه ما را نداشتند. در نبرد و مبارزه سیاسی پخته و ورزیده نبودند. با پیدایش اینها برای ما میدان جدیدی باز شد. تجربیات خود را در اختیار آنها گذاشتیم. جوانان از دیدن ماها، که هشت و نه و ده سال در زندان به سر برده و روحیه خود را نباخته بودیم، تشویق شدند. ما را سرمشق خود قرار داده، نیروی معنوی گرفتند. شهادت و فداکاری‌هایی به خرج دادند که در تاریخ ایران باید با خط طلایی نوشته شود.

دکترها و استادان که چراغ چشم روشنفکران ایران بودند مانند مبرزین سیاسی ورزیده اعتصاب کردند، نبرد نمودند، شلاق خوردند، توهین و تحقیر پلیس‌ها را با خنده استهزاآمیز استقبال کردند. دادن قربانی‌های بزرگ، آنها را عوض ترساندن جری می‌نمود و تحریک می‌کرد.

در سال ۱۳۱۹، پس از بازداشت ده‌ساله خود از زندان، مستقیماً به کاشان تبعیدم کردند. این تبعید برای من سخت‌تر از زندان بود، ولی هرگز روح من مأیوس نشد. تنها در یک حیاط خرابه مکانم دادند. قدغن کردند با هیچ‌کس حرف نزنم. حتی دختر ده‌ساله یکی از رفقای تبعیدی‌ام را هم اجازه ندادند با من سلام و علیک بکنم. نهایت ما را با ۲۲ نفر دیگر دوباره به زندان فرستادند. فقط بیست روز بعد از قضیه شهریور توانستم رهایی یافته، خود را به تهران برسانم. اینک نه ماه است که با تشویق و کمک و همکاری دوستان و هم‌قدمان دیرین خود به تأسیس روزنامه آذیر موفق شده‌ایم.

آذیر یک روزنامه مستقلی است، ولی روزنامه مستقلی که روی پرنسیب و اساس‌های جمعیتی پیش می‌رود، روزنامه مستقلی که مقصود اصلی و اساسی [را که] سی سال به این طرف با همکاری آزادی‌خواهان حقیقی کشور هدف خود قرار داده‌ایم تعقیب می‌نماید.

هرکس چند شماره از آذیر را خوانده باشد خواهد فهمید که ما به غیر از حفظ حقوق توده زحمت‌کش ایران، به غیر از ایجاد یک ایران آزاد مستقل دموکرات ملی، منظور دیگری نداشته و نداریم. آذیر برای دشمنان آزادی و طرف‌داران ارتجاع بی‌رحم و مرگ‌بار و خطرناک، و نزد آزادمردان محبوب و نوازش‌دهنده است.

من، طوری که مکرر نوشته‌ام، هرگز خودم داوطلب مقامی نشده‌ام و تمام مقامات اجتماعی در نزد ما مقصد نیست، واسطه است. از این جهت روزهای اول که دوستانم به‌طور انفرادی مراجعه کرده، گفتند تو باید از فلان‌جا و یا از تهران خود را برای نمایندگی مجلس کاندید بکنی، خندیده، رد کردم. حتی یک بار دیگر حزب توده ایران رسماً مفتخر کرده، اطلاع داد که تصمیم گرفته است مرا از اردبیل نامزد بکند. چون وسایل کار را نداشتم، با کمال تأسف معذرت خواستم.

ولی امروز، در اثر فشار اغلب رفقای نزدیک خود، این وظیفه ملی را که حزب توده صلاح دیده است افتخار آن را به من بدهد به عهده گرفتم، و می‌روم در آذربایجان، در آن‌جا که مشعل آزادی روشن شده و ایران را با نور مشروطیت منور کرده است، خود را کاندید بکنم. این بزرگ‌ترین افتخار من است. اگر حزب توده و رفقای آزادی‌خواه آذربایجان بتوانند تصمیم کمیته مرکزی حزب توده را

عملی کرده، مرا به مجلس بفرستند، من در خود آن قدر صمیمیت و ایمان سراغ دارم که بتوانم شهرت بلند آذربایجان را لکه دار نکنم.

سی سال مبارزه قلمی و فکری و عملی، به تصدیق دوست و دشمن، به من اجازه می دهد که زیر لوای ستارخان ها و خیابانی ها، به همراه سایر فداییان حقیقی آذربایجانی، به تهران بیایم و در مجلس شورای ملی برای ملت ایران، برای ساکنان غیور آذربایجان، کار بکنم و از منافع توده رنجبر ایران مدافعه نمایم. من و رفقای من، بگذارید که یک قدری هم به خود بالیده، بگویم شاگردان من، امتحانات خودمان را داده ایم. برای من هیچ توفیری نمی کند؛ ما وقتی که از زندان بیرون آمدیم در خانه سلیمان میرزا (که صلاحیت آن را داشت ما را بپذیرد) پذیرفته شدیم. آن روز به نام تشکیلات، به نام مطبوعات، به نام جمعیت و به نام نماینده هیچ چیز نداشتیم. حتی تمرکز و جمع شدن نیز برای ما خطرناک بود. امروز ما در صمیمیت و فداکاری، علاوه بر حزب و اتحادیه ها و روزنامه ها، در مجلس هم هسته ای به وجود آورده ایم. امروز عده ای از پیروان هدف و آمالی که ما سی سال پیش شروع کرده و آن را با سربلندی تعقیب نموده ایم انتخاب شده اند. دکتر فریدون کشاورز و دکتر رادمنش و امثالهم به مجلس خواهند رفت. آنها آرمان افکار ما را از کرسی های مجلس به گوش ملت خواهند رسانید.

ما هم اگر موفق شدیم، البته به وظیفه خود عمل خواهیم کرد. دیگران مجلس و نمایندگی را جور دیگری می دانند. در نظر ما آن جا یک فرونت دیگری بیش نیست، در آن جا هم مبارزه و نبرد و جانبازی در انتظار ما است. اگر ما بخواهیم خود را به آن جا برسانیم، مانند یک سربازی که یک سنگر تازه دیگر را اشغال کرده باشد، افتخار خواهیم کرد، ولی آن سنگر مال ما نیست. برای خودمان آن را نمی خواهیم بگیریم. آن مال جمعیت است، مال ملت است، مال توده است، بالاخره مال نسل آینده است، مال دنیای دموکراسی است.

ما اگر نبرد می کنیم و اگر رفقای ما با شنیدن اینکه یکی از رفقا موفق شده است انتخاب بشود از مسرت چشمانشان اشک آلود می شود، فقط از این نقطه نظر است. اگر دوستان من، با شنیدن اینکه حزب توده امر کرده است من به آذربایجان رفته، آن جا خود را کاندید بکنم، کار خود را ترک کرده، به تبریز

می‌شتابند فقط روی این زمینه است. طوری که گفتم، ما مجلس را هدف و مقصد اساسی نمی‌دانیم و برای رفقای خود آن را یک مقامی تصور نمی‌کنیم. بدین واسطه ما فقط مبرزترین سربازان خود را در یک سنگر جلوتر می‌بینیم و برای رسیدن به آرمان اساسی خود، که ایجاد یک ایران آزاد دموکرات ملی است، راه باز می‌کنیم و برای از بین بردن و برانداختن بنیان ظلم و اسارت و بردگی توده ایران وسیله پیدا می‌کنیم.

اگرچه خیلی دیر شده است، با وجود این، برای اجرای تصمیم کمیته مرکزی حزب توده ایران به آذربایجان می‌روم و در آن جا با تمام قوای خود سعی خواهم کرد پیشنهاد حزب توده و آرزوی رفقای خود را عملی کرده، انتخاب بشوم. شاید تا آغاز انتخابات به آن جا بتوانم برسم، ولی من که سربازی بیش نیستم وظیفه خود را انجام خواهم داد.

ترقی قطعی و پیروزی نهایی بسته به همت آزادی خواهان آذربایجان است.

آزیر، شماره ۹۱، ۱۵ مرداد ۱۳۲۲

پیشه‌وری کیست؟

چنانچه در روزنامه آذیر و مردم به نظر خوانندگان رسیده است، کمیته مرکزی حزب توده ایران تصمیم گرفته که رفیق و همکار محترم ما، آقای جعفر پیشه‌وری، مدیر روزنامه آذیر، را به‌عنوان کاندید حزب توده در تبریز معرفی نماید و همچنین، طبق قطعنامه منتشره، کاندید جبهه آزادی نیز می‌باشد. ما از این حسن انتخاب فوق‌العاده خرسند و برای آنکه خوانندگان تا حدی به سوابق آزادی‌خواهی ایشان آشنا گردند مختصری از زندگی ایشان را ذیلاً شرح می‌دهیم.

آقای پیشه‌وری در سال ۱۲۷۲ در زاویه سادات خلخال متولد گردید. در دوازده سالگی همراه خانواده خود به قفقاز مهاجرت کرد. در آن‌جا به ادامه تحصیلات پرداخته و ضمناً زندگانی خود را از کمک به مستخدمی مدرسه تأمین می‌کرد. در این هنگام، انقلاب اکتبر اساس استبداد را در روسیه واژگون و نهضت توده‌ای عظیمی ایجاد نمود. این انقلاب در روحیه پیشه‌وری تأثیر عمیقی نمود و او را وارد جریانات آزادی‌خواهانه کرد.

در هنگام اولین حکومت انقلابی باکو، و سپس در دوره حکومت مساواتچی‌ها، پیشه‌وری در صفوف اول حزب عدالت علیه ارتجاع مبارزه می‌کرد و روزنامه حریت را تأسیس و اداره می‌نمود. سپس، با توسعه نهضت جنگل و شروع انقلاب گیلان، با جمعی از آزادی‌خواهان ایرانی به گیلان آمد و در تمامی مدتی که در آن‌جا بود نقش مهمی در جنبش انقلابی گیلان بازی نموده و بالاخره موقعی که نهضت جنگل به علت تشنگی به عدم موفقیت منجر گردید، پیشه‌وری به خراسان و سپس به تهران آمد و همراه سایر آزادی‌خواهان و همفکران خویش به مبارزه اجتماعی خود علیه ارتجاع ادامه داد و روزنامه حقیقت، که ارگان اتحادیه کارگران بود، به دست او اداره می‌شد. پیشه‌وری مبارزه اجتماعی خود را با ثبات قدم و فداکاری گاه مخفی و گاه آشکار تا سال ۱۳۰۹ ادامه داد و با دیکتاتوری رضاخان و پلیس‌ها و عمال او در راه آزادی در نبرد بود. بالاخره در این سال به دست مأمورین استبداد گرفتار [شد] و به زندان افتاد.

پیشه‌وری نُه سال در زندان بلا تکلیف بود. سپس در محکمه فرمایشی محکوم به ده سال حبس گردید و تا سال ۱۳۱۹ در زندان بود و سپس به کاشان تبعید گردید.

پیشه‌وری در تمام مدتی که در زندان بود، در صف زندانیان آزادی‌خواه مبارزه می‌کرد و همواره به تبلیغ افکار آزادی‌خواهانه خویش می‌پرداخت. وضع مادی وی در زندان خوب نبود و مانند اغلب محبوسین دیگر، که از خانواده کمکی به آنها نمی‌شد، در تحت فشار اقتصادی شدید زندگی می‌نمود. به علاوه فشار روحی شدید نیز، مانند رفتار بد مأمورین و نبودن کتاب و مطبوعات، روح آزادی‌خواهانه و فکر باز او را سخت در عذاب می‌گذاشت.

ده سال زندان با این فشارِ طاقت‌فرسا به کلی وضع مزاجی پیشه‌وری را فرسوده نموده و او را، با وجود اینکه بیش از چهل و چند سال نداشت، پیر کرد. تصاویر زیر این امر را به خوبی ثابت می‌نماید:



پیشه‌وری بعد از زندان



پیشه‌وری قبل از زندان

این تغییر شدید، این شکستگی فاحش، در اثر ده سال زندان متمادی جان‌فرسا در راه آزادی و ایمان ایجاد شده است. پیشه‌وری جوانی بانشاط به زندان رفت و پیرمردی فرسوده بیرون آمد، ولی، باوجوداین، ایمان او راسخ‌تر و حس آزادی‌خواهی او شدیدتر گردید. پیشه‌وری پس از قضایای شهریور به تهران آمد و، در صف آزادی‌خواهان، مبارزه اجتماعی خود را از نو شروع نمود.

صفحات روزنامه آذیر بزرگ‌ترین نمونه مبارزه آزادی‌خواهانه وی است.

ما امیدواریم که به نیروی اراده آزادی‌خواهان آذربایجان و کمک رفقای دلیر حزبی ما به‌زودی پیشه‌وری و سایر کاندیدهای حزب توده را در مجلس چهاردهم سرگرم مبارزه برای آزادی توده‌های ستم‌کش ایران مشاهده کنیم.

آذیر، نقل از روزنامه رزم، سال اول، شماره ۹۴، ۱۴ آذر ۱۳۲۲

پیشه‌وری کاندید تبریز است

آقای جعفر پیشه‌وری، صاحب امتیاز و مدیر روزنامهٔ آذیر، از طرف کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران و عده‌ای از آزادی‌خواهان، برای نمایندگی تبریز در دورهٔ چهاردهم تقنینیه نامزد شده‌اند.

کسانی که سال‌ها در صف ملیون وارد بوده‌اند و در مبارزه‌های شدید سیاسی دخالت داشته‌اند به‌خوبی می‌دانند که آقای پیشه‌وری یکی از شریف‌ترین و پاک‌ترین عناصر صالح این کشور است و در پاکی و پاک‌دامنی ایشان کمتر کسی است که تردید داشته باشد.

ما این خبر را با نهایت مسرت و شادی به اطلاع خوانندگان آذربایجانی خود رسانیده و مفتخریم که یک عنصر محبوب ملی را به دوستان باختر معرفی می‌کنیم. حزب تودهٔ ایران با این اقدام خود یک بار دیگر ثابت کرد که تنها حزب قوی و نیرومندی است که پشتیبان آزادی‌خواهان کشور بوده، از بذل هرگونه کمک در این راه خودداری نمی‌نماید.

وظیفهٔ قطعی تبریزی‌های رشید و دلاور است که سبقت جویند و نشان دهند که سرزمین مهدسالار ملی و سردار ملی و وطن‌شیخ محمد خیابانی به آزادی و مشروطیت وفادار است و به وکلای تحمیلی و کهنه‌فراش‌های دورهٔ وحشت رأی نمی‌دهند.

پیشه‌وری شریف‌ترین مرد آزادی‌خواهی است که مورد علاقهٔ عمومی بوده و نامزد کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران و جبههٔ آزادی است و به همهٔ عناصر ملی آذربایجان تقویت و پشتیبانی از او را توصیه می‌کنیم.

آذیر، نقل از روزنامهٔ فرمان، ۲۳ آذر ۱۳۲۲

ما و احزاب سیاسی

ما مایل بودیم گرد احزاب و دسته‌بندی‌های سیاسی نگردیده، از بحث در اطراف آنها خودداری کرده باشیم. متأسفانه لحن نامه دوست دیرینمان آقای ع. ح. طوری نبود که بتوانیم آن را بی جواب گذاشته، با خونسردی سبک خود را ادامه بدهیم، ناچار نامه ایشان را چاپ کرده، از نقطه نظر اهمیت موضوع، مقاله اول این شماره را به جواب آن تخصیص دادیم:

نامه ع. ح.

آقای مدیر، سلام و تعارف البته به جای خود محفوظ. من از همان مقصد اصلی خود شروع می‌کنم. خودتان مسبقاً هستید که از بیست سال به این طرف به قلم و افکار شما آشنایی دارم. از روزنامه حریت ۱۲۸۸ تا روزنامه حقیقت و بعد از آنها در روزنامه‌های دیگر تمام مقالات شما را با دقت خوانده و اغلب عبارات برجسته آنها را تا اندازه‌ای از بر دارم. بنابراین از اخطار شماره اول روزنامه آژیر اگر متحیر باشم، مرا مقصر شمارید.

چطور شما به هیچ‌یک از احزاب سیاسی بستگی ندارید؟ مگر این شدنی است؟ مگر اشخاصی که به روحیات شما آشنایی دارند، این را قبول می‌کنند؟ من که به سوابق و کارهای اجتماعی شما از نزدیک بلد هستم، چطور می‌توانم چنین ادعایی را از شما بپذیرم؟ مگر چه شده؟ بگوئید ما هم بفهمیم. بلکه من اشتباه می‌کنم. شاید بستگی به احزاب سیاسی کار غلطی است؛ بگوئید، بنویسید. ما هم تکلیف خودمان را بفهمیم.

راستی دارم دیوانه می‌شوم. خواهشمندم در نزدیک‌ترین شماره آژیر جواب بدهید.

جواب ما

آقای ع. ح.، اولاً هیچ شایسته نبود شما مکاتبه خوانندگان روزنامه را با مکاتبه شخصی مخلوط بکنید. روزنامه آژیر که من نیستم. مگر در همان اخطار نوشته بودیم که آژیر با همکاری عده‌ای به وجود آمده و از طرف هیئت تحریریه، که از اشخاص جدی و امتحان‌داده‌ای هستند، اداره می‌شود. وقتی که می‌گوییم روزنامه

آزیر به هیچ‌یک از دسته‌بندی‌ها بستگی ندارد، از این نباید نتیجه گرفته شود که تمام کارمندان آن اشخاص بی‌طرفی هستند. نخیر آقای محترم، این روزنامه از نقطه‌نظر مادی به هیچ‌یک از دستجات بستگی ندارد. ارگان هیچ تشکیلاتی نیست. غیر از هیئت‌تحریریۀ خود از هیچ سازمانی دستور نمی‌گیرد.

البته هریک از افراد هیئت‌تحریریۀ آن، مادام‌که عضو جامعه هستند و از حقوق اجتماعی محروم نشده‌اند، می‌توانند در احزاب عضویت داشته باشند. به‌طوری‌که گفتیم، ما هرگز با احزاب آزادی‌خواه مخالف نیستیم، بلکه ممکن است خط‌مشی و آرمان ما با اغلب آنها یکی باشد. وانگهی ما معتقدیم که بدون احزاب سیاسی، آزادی و دموکراسی معنی ندارد. بدون یک تشکیلات وسیع و بزرگ ملی، ایران یک قدم هم باشد به طرف سعادت نخواهد رفت. تا رنج‌کشیدگان و ستمدیدگان دست اتحاد به هم ندهند، پیوسته حقوقشان از طرف متنفذین پایمال خواهد بود. البته ما با پیدایش دسته‌های نوظهور و عجیب‌وغریبی که فقط روی آمال و آرزوهای انفرادی به وجود می‌آیند جداً مخالف می‌باشیم. اینها عوض خدمت برای نفاق و تشستی که در فرونت آزادی به وجود می‌آورند زیان‌آور هم هستند.

ما می‌خواستیم تمام آزادی‌خواهان و فداکاران استقلال و تعالی ایران را در اطراف یک تشکیلات واحدی ببینیم.

قبول داریم که هر کاری اول از طرف عده‌معدودی شروع شده، بعد ترقی می‌کند، وسعت می‌یابد و کشور را به طرف آرمان خود سوق می‌دهد.

ما شاید بهتر از همه می‌دانیم که یک حزب سیاسی فقط در مبارزۀ روزانه، در کشمکش دامنه‌دار، در نبرد و زدوخورد، قوت گرفته، بزرگ می‌شود.

ما معتقدیم که اغلب مؤسسين احزاب سیاسی مردمان خوب و میهن‌پرستی هستند.

ایراد ما جای دیگر است. ما می‌گوییم همه اشخاصی که آرمان و افکارشان به هم نزدیک است باید دور یک تشکیلات باشند یا اقلاً برای پیشرفت افکار مشترک خود به‌طور موقت هم باشد سازش بکنند. افسوس که اغراض شخصی، حس مریدبازی و جاه‌طلبی، مانع این کار است. اما شخص من، البته نظر به اطلاع صحیحی که در دست دارید، می‌دانید که ۲۵ سال مبارزۀ سیاسی و یازده سال

زجر و مشقت زندان روح و جسم را کاملاً خسته و فرسوده نموده است. می بینید جملات و عبارات را نمی توانم پشت سر هم بسته، از نوشته خود نتیجه بگیرم. از طرف دیگر هم به خوبی می دانید که من در مسائل تشکیلات و انتظام حزبی بسیار جدی، حتی فاناتیک، هستم. معتقدم شخص [یا] نباید به یک تشکیلات وارد بشود، [یا] وقتی که وارد شد، باید کار بکند و زحمت بکشد، هر روز اقلأً چند ساعت وقت خود را برای پیشرفت کارهای تشکیلاتی مصرف نماید.

امروز این کار دیگر از من ساخته نیست. وجود یک عضو غیرفعال سایر اعضا را هم سست و فاسد می کند. در نتیجه حزب به هم خورده، کارها قطع می شود. من فقط از این نقطه نظر نمی خواهم در حزبی که احساس می کنم تا اندازه ای به آرمان و عقاید من نزدیک است عضویت داشته باشم.

اما شما البته باید عضو حزب باشید. هرکس باید در یک حزبی که منافع طبقاتی یا فردی او را ممکن است نگهداری بکند دخالت داشته باشد. باوجوداین، من از اغلب احزاب سیاسی چشمم آب نمی خورد. می ترسم با شکستی که حتماً در انتخابات آینده خواهند خورد، از بین بروند. لیدرها هم با کمال افتضاح و سرشکستگی در جای خود بنشینند و یا مجبور بشوند از شرمساری افراد و اعضای حزب برای مدتی تهران را ترک نمایند. باوجوداین، نباید از احزاب مأیوس شد، فقط باید کاری کرد که آنها در آرمان مشترک و روی پرنسیب های اجتماعی، روی یک زمینه و پلتفرم صحیح، ائتلاف کرده، با ارتجاع و عناصر فاسد و رژیم فعال مایشائی مبارزه نمایند.

ما نیز به نوبه خود با وسایل کوچکی که در دست داریم در راه این مقصود جداً مبارزه خواهیم نمود.

آذیر، ۸ خرداد ۱۳۲۲

از خاطرات زندانیان

خبر قتل دکتر ارانی

در کریدور ۷ دیگر از خنده‌های بلند و شوخی‌های مشغول‌کننده اثری نبود. زندانیان سیاسی کتاب و نوشت افزار قاچاق را زمین گذاشته، به هیچ‌یک از مشغله‌های روزانه نمی‌پرداختند. سکوت مرگ‌بار تمام کریدورها، همه حجره‌ها را فرا گرفته بود.

سرهای پُرشور پایین و قلب‌های پُر از آتش محزون و گرفته بود. هیچ‌کس نمی‌خواست از دیگری چیزی پرسد یا نگرانی خود را برای نزدیک‌ترین رفقای خود به زبان بیاورد و یا اندیشه هیجان‌آمیز خود را تحقیق نماید، زیرا می‌ترسید که شایعه صحیح باشد.

حتی آن روز کسی به فکر حیاط و هواخوری هم نیفتاده بود. در کریدور هم قدم نمی‌زدند.

حتی سردار رشید کردستانی، که عادتاً یک ساعت هم نمی‌توانست از بیرون آمدن غفلت بکند، آن روز دیده نمی‌شد.

گریه نمی‌کردند، ولی دل‌های شکسته از کینه و حس انتقام مملو شده بود.

توی چشم همدیگر نگاه نمی‌نمودند که مبادا در آن راجع به خبری که شنیده بودند علائم و اشاره‌ای دیده، مایوس بشوند. قلب‌ها یکی بود، روان‌ها فقط با یک حس ایلکی‌تریزه شده، و با یک حرارت تهییج گردیده بودند.

همگی یک‌جور فکر می‌کردند، یک‌جور راه می‌رفتند، یک‌جور انتظار می‌کشیدند، بدبختی همه را یکی کرده بود.

تا یک ساعت به ظهر، هیچ‌کس به فکر غذا و نظافت نبود، زیرا بغض گلوها را گرفته، فشار می‌داد.

بالاخره، نزدیک ظهر، مردی که روزهای دیگر صدای رعدآسای خنده‌اش تمام زندان را به لرزه درمی‌آورد در [کریدور] ۸ پشت نرده‌های آهنین در پدیدار

شد. چشمانش را پایین دوخته، جلو می‌آمد، عبای مشکی را به خود پیچیده، توی آن محاله شده بود.

دیگر مانند هر روز با قدم‌های کوتاه و چابک راه نمی‌رفت. خیلی جدی ولی، زیاده از حد تصور، محزون به نظر می‌آمد. این حالت به او وقار مخصوصی داده بود. موه‌ای سرش مثل اینکه در عرض یکی دو ساعت خیلی سفیدتر شده بود.

دکتر از در وارد شد. چیزی نمی‌خواست. یک‌چند اشاره هم نکرد، ولی ساکنین کریدور آنچه را که نمی‌خواستند باور کنند فهمیده، ناچار باور کردند. هیچ‌کس جلو نیامد. حتی خود دکتر به اتاق خود رفت و در راه با کسی حرف نزد. پس از یک دقیقه، تفصیل قتل در تمام زندان منتشر گردید. دکتر ارانی را به اتاقی که چندی پیش مریض تیفوسی در آن منزل داشت بُرده بودند. دکتر که هیچ‌گونه وسایل مبارزه با مرض را همراه نداشت به‌زودی مریض شده، از آن‌جا به مریض‌خانه زندان منتقل گردید. با وجود اصرار اقوام و دوستانش، اجازه نداده بودند برای او از خانه غذا و دوا، حتی میوه، بیاورند. بعد، در چهل درجه تب، آمپول کینین تزریق نموده، کارش را یکسره کرده بودند. یک ساعت دیگر، در تمام کریدورها مجالس سوگواری سَری تشکیل شد. من مجلس سوگواری زندان خیلی دیده بودم، ولی مجلس سوگواری دکتر ارانی به هیچ‌یک از آنها شباهت نداشت. این‌جا از زمین و آسمان و در و دیوار انتقام می‌بارید. چشم‌ها محزون، خشمناک، کینه‌جو و گاهی هم هراسان بود.

نطق‌های باحرارت آنان را تکان می‌داد و متأثر می‌نمود. همه می‌دانستند که او را از روی عمد و نقشه به قتل رسانیده، خواسته‌اند بدین وسیله آزادی‌خواهان ایران را بی‌رهبر و بی‌سرپرست بگذارند.

آژیر، سال اول، شماره هشتم، هشتم خرداد ۱۳۲۲

درباره رهبر و رهبری

روز یکشنبه گذشته، در یکی از اتوبوس‌هایی که ما و جمعی دیگر از مشایعین جنازه مرحوم سلیمان محسن اسکندری را به سوی امامزاده عبدالله می‌برد، یکی از مسافران می‌گفت: «هرکس می‌رسد می‌گوید رئیس حزب توده مُرده است. عجب است مردم نمی‌فهمند که ما رئیس نداریم و زیر بار رئیس حاضر نیستیم برویم.» این جمله را من از بسیاری دیگر هم شنیده‌ام.

مردم توی کوچه، گاهی با وجود سادگی و بی‌اطلاعی خودشان، به واسطه تماس مستقیمی که با زندگی و مشکلات آن دارند، بعضی قضایا را از ما باسوادها بهتر می‌فهمند. می‌فهمند که یک دسته، یک جمعیت، یک حزب، رهبر لازم دارد تا مساعی همه را تطبیق و به طرف هدف هدایت کند. من با این مورد بخصوص کاری ندارم. ولی آن مرد بازاری بی‌سواد که پیش خود برای یک حزب رهبری قائل شده بود، روی هم‌رفته، بیش از آن باسواد همسفر من حق داشت. هیچ‌کدام هم تقصیر ندارند. آن چیزی را که تجربه زندگی به ما می‌آموزد، هیچ‌وقت سواد و دانش کتابی نمی‌تواند یادمان بدهد. از این حیث «مرد بازاری» و کارگر و زارع از بعضی سواددارها پیشند. یکی از مضرات دیکتاتوری گذشته رضاخان همین است که چنین عمل العکسی تولید کرده و حتی برخی از پاک‌ترین و صمیمی‌ترین افراد کشور ما، در تحت تاثیر آن عمل العکس، دارای بعضی افکار و عقاید آنارشیستی شده و رهبر را با دیکتاتور اشتباه می‌کنند و بالنتیجه از آن بیزارند.

هادی و رهبر لازم است. هیچ کار اجتماعی را نمی‌توان بدون آن انجام داد.

منتها رهبر یک جمعیت تقریباً به‌خودی‌خود به‌وسیله تقوا و فضیلت و از خودگذشتگی و کار و سرعت انتقال و درک مقتضیات و غیره رهبر می‌شود. این رهبر با دیکتاتور، دیکتاتوری که ما دیدیم و دیکتاتورهایی که می‌بینیم، از زمین تا آسمان فرق دارد.

کیفیت رهبر در پیشرفت یک مرام و عقیده، در درجه سهولت وصول به یک هدف، نقش بزرگی بازی می‌کند.

ما لازم نمی‌دانیم در این خصوص به ذکر مثال‌هایی متوسل شویم. این مسئله، در نظر مطلعین، روشن‌تر از آن است که نیازمند توضیح باشد.

فقط یک نکته است. جمع‌شدن این شرایط است که در وجود یک نفر او را به درجه رهبری می‌رساند. فقدان یکی از این شرایط و یا ضعف زیاد آن کافی است که شخصی را از شمار کسانی که سزاوار رهبری باشند خارج کند.

مثلاً کسی که تمام شرایط را واجد ولی نادرست باشد یا کسی که مثلاً استعداد کار نداشته باشد ولی شرایط دیگر را واجد باشد و یا دارای هدف نباشد و یا بدسابقه باشد یا نفوذ کلمه نداشته باشد و الخ طبیعتاً لیاقت رهبری را ندارد. اشخاص البته جریان عمومی تاریخ را نمی‌توانند عوض کنند. ولی وقتی که اوضاع و احوال را در نظر بگیرند و شایسته مقام خود باشند، می‌توانند آن را تسریع کنند. باز در این باره صحبت خواهیم کرد.

رهبر جمعیت، حزب یا دسته باید واجد شرایطی باشد و توازن کامل بین آن شرایط و صفات است که یک رهبر حقیقی و ایدئال را به وجود می‌آورد. مع‌ذلک، رهبران جمعیت‌ها ممکن نیست همیشه واجد شرایط به‌طور متوازن باشند و این نباید باعث شود که از این پُست و شغل لازم در یک جمعیتی صرف‌نظر شود و یا اینکه به‌کلی فایده و لزوم آن انکار گردد.

اما این شرایط، عقل سلیم، ایمان و عقیده، بدن سالم، جدیت و فعالیت، مترقی‌بودن، جرئت و جسارت برای اقدام به کارهای بزرگ، سابقه نیک، نفوذ کلمه، تجربه و ازخودگذشتگی در مورد منافع عمومی، زیرپا گذاشتن اغراض شخصی، تواضع و فروتنی، جسارت تا آن اندازه که اشتباهات خود را اقرار کند و از آن به نفع عموم عبرت گیرد، استعداد زیاد کارکردن، محترم‌شمردن آرا و عقاید عمومی و اتکای به نفس، استعداد کارکردن در اجتماع، نظر باریک‌بین و پیش‌بین، شناختن اشخاص، تشخیص احتیاجات امروز و علی‌الخصوص فردا، روشن‌دیدن آینده، داشتن منطق قوی، درنظرگرفتن تجارب پیشینیان، راستی و درستی و استقلال، اینها تمام شرایطی است که یک رهبر را از دیگران متمایز می‌کند. تمام این شرایط جُبلِی نیست.

اینها را با کار هم می‌توان به دست آورد. اراده که یکی از شرایط اساسی رهبرشدن است ممکن است به تدریج با کار توأم شده و کسی را واجد تمام این شرایط و یا بیشتر آنها گرداند.

آذیر، شماره ۱۰۴، ۱۳۲۲/۱۰/۲۲

درباره بعضی مدعیان پُرمدعای رهبری

مقاله پیش را خلاصه می‌کنیم: رهبری که تمام خصایص لازمه را دارا بوده و در لحظه تاریخی مناسب جمعیتی را به سوی هدف و مقصود هدایت کند گرچه جریان عمومی تاریخ را نمی‌تواند عوض کند، ولی در تسریع آن کمک بسزایی خواهد کرد. صفاتی که برای رهبری ذکر کردیم به‌طور اختصار از این قرار بود:

رهبر یک جمعیت و یا حزب باید ایمان به صحت هدف و مقصود و مرام خود داشته باشد، وصول به آن را با اراده محکم بخواهد، آزموده باشد، جدی و باشهامت باشد، دارای بدن سالم و عقل سلیم باشد. آن‌قدر جسارت داشته باشد که در موقع ضرورت، مانند یک جراح ماهر، بی‌برد و بدوزد و در حین عمل دستش نلرزد، خوش سابقه باشد و گذشته‌اش لااقل از نقطه نظر جمعیتی که رهبری می‌کند به لکّه ضعف و بی‌ایمانی و تشّتِ رأی آلوده نشده باشد، نفوذ کلمه داشته باشد، بتواند احتیاج روز را تشخیص دهد، مترقی باشد و منطق قوی داشته باشد و درستکار باشد. اینها صفاتی بود که به‌طور خلاصه ما برای رهبر یک حزب و یا جمعیت ذکر کردیم. بدیهی است کسی که بخواهد بالاتر رفته و رهبری و یا «منجی‌گری» کشوری را مدعی شود، اضافه بر این صفات، مقبولیت عامه و قوت اراده و مملکت‌داری و تواضع و از خودگذشتگی در مورد منافع عمومی و خیلی چیزهای دیگر را باید حائز باشد و علی‌الخصوص باید گذشته‌ای داشته باشد که مانند آینه صاف بوده و از گرد بدنامی پاک و منزّه باشد. ما می‌خواهیم، در طی یک سلسله مقالات، چند تنی را که مدعی رهبری و حتی «منجی‌گری» کشور ما بوده و هستند از نظر گذرانده و ببینیم تمام صفات و خصایص فوق (که تصور نمی‌کنیم قابل بحث و مشاجره باشد) در آنان وجود دارد یا نه، زیرا پیش از این تذکر دادیم که فقط جمع‌شدن تمام صفات مزبور در وجود واحد است که شخصی را واجد شرایط و سزاوار رهبری حقیقی می‌نماید. میان این اشخاص ابتدا از زنده‌ها آغاز می‌کنیم و بین زنده‌ها هم آن کسی را که ادعایش از همه بیشتر است و از خر شیطان میل ندارد فرود آید، یعنی آقای سید ضیاءالدین طباطبایی، را انتخاب می‌کنیم و، بدون اینکه کوچک‌ترین شائبه و فرضی را در قضاوت خود مداخله دهیم، شخصیت و حال و گذشته ایشان را

با این میزانی که برای رهبری وجود دارد اندازه گرفته و قیاس می‌کنیم تا ببینیم چگونه از زیر این آزمایش خواهد درآمد. گرفتن نتیجه را هم به خوانندگان خودمان واگذار می‌کنیم. و حالا برویم سر مطلب. هدف «آقا» چیست؟ آیا اصلاً هدفی دارد؟ در کتاب شعائر ملی، که به منزله پروگرام ایشان است، اضافه بر کلاه‌پوست و طرف‌داری از چادر و آزادی تجارت و خانه‌های تحت‌الارضی، از لوله‌کشی آب تهران خیلی صحبت داشته‌اند. اساساً موضوع لوله‌کشی آب تهران، که فی‌حذاته یک فکر خوبی است، برای ایشان یک قسم «مونومانی» یعنی «جنون اختصاصی» شده است. در جلسهٔ اخیر نمایندگان مجلس هم در این خصوص گویا حرارت بسیاری نشان داده‌اند. این البته هدفی است، ولی برای کسی که ادعای «منجی‌گری» می‌کند کوچک است. این باید مثلاً هدف شهردار تهران باشد. راجع به آزادی تجارت ما نمی‌دانیم ایشان آزادی چه کسانی را می‌خواهند. پریروز، جمعه، به موجب اطلاعی که به ما رسیده، سید مهمان یکی از بازرگانان مقیم شمال شهر بود. در آن محفل شمع و گل و پروانه و بلبل همه جمع بودند. تمام قاچاقچی‌هایی که با اشاعهٔ فساد و رشوه در مؤسسات دولتی و بانکی در گذشته میلیون‌ها اندوخته‌اند گرد آمده بودند. و گویا «آقا» موضوع تشکیل حزبی را هم با ایشان به میان گذاشت.

آیا آزادی و افسارگستگی اینان هدف ایشان است؟ آیا منظور آقا سید ضیاءالدین از آزادی تجارت آزادی قاچاقچی‌ها، آزادی اسپکولاسیون‌های نامشروع، آزادی اشاعهٔ فساد و رشوه‌خوارکردن مأمورین است؟ نمی‌دانیم به این پرسش‌ها چه جواب بدهیم.

فقط می‌دانیم که از این حیث مهمانی روز جمعه خیلی پُر معنی است. در هر حال «آقا» یا هدف خود را به‌طور وضوح نمی‌گویند و مردم ایران را برای درک آن قابل نمی‌دانند و یا آن هدف «گفتنی» نیست. ما از پروگرام و هدف ایشان تاکنون چیزی نفهمیدیم و این شرط اساسی رهبر بودن را، که داشتن هدف روشن است، به دلایل فوق نمی‌توانیم دربارهٔ ایشان قائل شویم. علی‌الخصوص که هدف و مقصود ایشان، به مقتضای زمان و مکان و اشخاص و هزار چیز دیگر، هر آن تغییر می‌کند. به مهندس می‌گوید مهندسین باید زمام کشور را در دست

گیرند و مساحی در ایران باستان مقام ارجمندی داشته. به اطبا می‌گویند من خودم «طبیسم» و پزشکان از همه لایق‌تر برای اداره کشور هستند. با تاجر از لزوم آزادی تجارت صحبت می‌کند و می‌گوید باید حکومت را در دست گیرند. در گفت‌وگوی با قاجاقچی‌ها طوری مذاکره می‌کند که آنها را نرنجانند. یک جا از این تعریف می‌کند، جای دیگر مخالفش را به عرش اعلی می‌برد. کسی که همدنی داشته باشد، کسی که به عقیده ایمان داشته باشد، چنین نیست.

این کردار ایشان فقط شایسته دلال‌های خرده‌پای بازار سیاست است، نه کسی که با یک چننه پُر از ادعا به میدان آمده باشد.

راجع به آزموده‌بودن ایشان حرفی نیست. تجارب بسیاری دارند. گرچه این آزمودگی مربوط به بیست سال پیش است و با ایران از بیست سال پیش به این طرف آشنایی ندارند. در هر حال آزمودگی ایشان نیز جنبه مخصوصی دارد و همین قطع رابطه با ایران، در عرض ۲۲ سال اخیر، اثر تجارب قبلی ایشان را هم از بین می‌برد. شعارهایی که بعد از ورود علم کردند و هیاهویی که راه انداخته شاهد است که با ایران امروز و طرز فکر و احتیاجات و نیرو و نواقص آن به هیچ وجه آشنایی ندارند.

راجع به داشتن بدن سالم و عقل سلیم و عادی، تا [آن] اندازه که از عکس‌ها و اطلاعات مکتسبه از نزدیکانشان برمی‌آید، اولی را دارا هستند و از باطن امر هم خبری نداریم.

راجع به عقل سلیم هم، جز اینکه همیشه کج رفته‌اند، ایرادی نیست. ظاهراً به نظر می‌رسد که دارای عقل سلیم باشند، ولی در عین حال از بعضی آثار و امارات چنین برمی‌آید که رفتار مکالماتی و جنون بزرگی و شهرت هستند و بر پزشکان روحی پوشیده نیست که این یک نوع مرض روحی است. عدم حضور ایشان در جلسات نمایندگان، و اینکه نمی‌خواستند پیاده شده و با دیگران راه بروند، خود دلیل و علامت این مرض است.

راجع به جدیت و شهامت؛ در جدیت و پشتکار سید حرفی نیست، ولی فرارش پس از حکومت صدروزه از شهامت و شجاعتش نقل نمی‌کند. سید در مقابل توپ سردار سپه به طوری از میدان دررفت که بیست سال تمام حتی صدایی هم

از او برنیامد و فقط بعد از آنکه مانع مفقود و مقتضی موجود گشت، یاد وطن کرد. در صورتی که هزاران نفر از آزادی‌خواهان گمنام، که صدیکِ ادعاهای او را نداشته و ندارند، با ارتجاع مبارزه کرده و سختی زندان و تبعید و حتی مرگ را هم بر خود هموار کرده و نبرد را ادامه دادند و سلاح مقاومت را به زمین نگذاشتند. گفتیم که رهبر آن قدر باید جسارت داشته باشد که هنگام ضرورت مانند جراح متبحری ببرد و بدوزد. سید می‌خواهد چنین تظاهر کند که این صفت را دارا می‌باشد و هواخواهانش حبس عده‌ای را در روزهای کودتا شاهد می‌آورند. این سابقه به‌تنهایی حجت نیست. زندانی کردن آن عده تظاهرِ خنکی بیش نبود. راجع به خوشی سابقه و نیکنام‌بودن، که یکی از شرایط مهمه رهبر و قائدشدن است، ما درباره سید هیچ چیز نمی‌گوییم و قضاوت این قسمت را به عهده خوانندگان می‌گذاریم. زیرا گمان می‌کنیم در این موضوع اتفاق آرا موجود است و سابقه ایشان بر همه مشهود است.

رهبر باید نیازمندی‌های عصر را تشخیص دهد و مرفی باشد. سید یک عنصر مرفی نیست. مبارزه او له چادر و برای کلاه‌پوست و غیره خود دلیل قاطعی بر این است. ما ترقی واقعی را با بعضی تظاهرات عصر پهلوی اشتباه نمی‌کنیم. ولی این مسئله باعث برائت ذمه سید نمی‌شود. راجع به تشخیص نیازمندی‌های عصر، آنچه که سید گفته و می‌گوید خیلی مبهم است.

راجع به نفوذ کلمه سید هم حرفی نمی‌زنم. زیرا نفوذ کلمه را سابقه نیک تأمین می‌کند و در این زمینه سید چیزی که از آن بر خود بی‌الد ندارد.

راجع به درستکاری، که یک صفت لازم دیگر رهبر است، ما درباره سید اطلاعات مبسوطی نداریم. درباره ۲۵ هزار تومانی که در مواقع فرار از صندوق بلدیة وقت برداشته شده چیزهایی گفته و نوشته‌اند، و از طرف سید هم تکذیب نشده. مقبولیت عامه هم چیزی است که با هشتصد رأی سپورهای یزد نمی‌توان به دست آورد. ما از صفات دیگر صحبت نمی‌کنیم، زیرا جواب اغلب پرسش‌های فوق به ضرر سید بود. استنتاج با خود خوانندگان است. در بین تمام مدعیان رهبری مردم ایران، که امروز زنده و یا جان سپرده‌اند، سید از حیث واجدبودن شرایط از همه عقب‌تر است. منظور ما البته شرایط رهبری اجتماعی است،

والّا در زندگی و برای منافع خودش البته سید ممکن است شخصی آزموده و زرنگ باشد و مؤسسه کشاورزی پُرمفعتی که در فلسطین ایجاد کرده است شاهد این مدعا می باشد.

آژیر، شماره ۱۰۸، ۱۳۲۲/۱۱/۲

ما چه می‌گوییم، ملت چه می‌خواهد؟

شش ماه مبارزه انتخاباتی، خواهی نخواهی، مرا به درون جامعه کشانید. کاشانه اربابان، کلبه دهقانان، منزل کارگران، به همه جا رفته، با تمام طبقات مردم تبریز آشنایی به هم زدم.

در این کار محرک من احساسات نبود. دوره‌ای را که یک شخص سیاسی روی احساسات کار کرده، خود را برای تأمین هوس و اشتها به آب‌و‌آتش می‌زند، من گذرانده بودم، می‌خواستم بشنوم، ببینم و بفهمم، راه و چاره‌ی علاج پیدا کنم، با دلیل و مدرک و علت سروکار داشته باشم.

پیوسته، درخصوص مشاهدات خود، کلاه خود را قاضی قرار داده، از روی وجدان قضاوت می‌کردم.

حقایق تلخ و ناگوار بود، ولی من از دیدن، شناختن و فهمیدن آن بیم نداشتم، وهم و خیال و تصورات واهی را سعی می‌کردم کنار بگذارم، ملت خود را طوری که هست بشناسم، راهی را که یا از روی تعمد یا به‌طور غیرارادی می‌پیمایم تشخیص بدهم.

نتیجه‌ی برابیم تأسف‌آور و ناگوار بود.

ناچار اعتراف می‌کنم ماها که مدعی هدایت و رهبری جامعه هستیم آن را به‌خوبی نشناخته، به‌احتیاجات و آمال و آرزوهای او پی نبرده‌ایم. اصلاً مطبوعات هم مانند دولت و مجلس با ملت رابطه‌ی صحیحی ندارد.

آری، از اوضاع خارج از تهران اطلاع نداریم، ساکنین خارج از تهران نیز ما را نمی‌توانند بشناسند، مثل اینکه ما در یک کره‌ی مخصوص زندگی می‌کنیم و مردم واقعی ایران هم در کره‌ی مخصوص دیگر. نه ناله‌ای که از دل آنان بیرون می‌آید به ما می‌رسد و نه ما می‌توانیم حرف‌های خود را به گوش آنها برسانیم.

بازی‌های گوناگون، دسته‌بندی‌های مختلف، داد و قال کرکننده‌ی تهران فقط در محوطه‌ی خود تهران خفه شده، از بین می‌رود. شهرستان‌ها نمی‌توانند به کشمکش‌های سیاسی که امروز جلوه‌گر است پی ببرند. توده‌ی حقیقی ایران حتی روزنامه هم نمی‌تواند بخواند، چه برسد به تشخیص سیاست عمومی کشور.

می‌گویند اقلیتِ روشن است که باید ملت را رهبری بکند. این یک فکر غلط و مضری است. اقلیت روشنی که با ملت، با توده واقعی، مربوط نباشد هیچ کاری از دستش بر نخواهد آمد. این فکر مضحک و مسموم‌کننده است که اغلب جوانان تحصیل کرده و روشنفکر را گمراه می‌کند. نخیر، اقلیت روشن نباید کشور را اداره بکند، خود ملت است که باید حاکم و اداره‌کننده واقعی کشور باشد.

اینکه می‌بینیم در ممالک شرقی اسامی اشخاص منور شهرت پیدا می‌کند، برای این است که منورین از توی جامعه، از قعر توده، برمی‌خیزند. احتیاجات جامعه است که آنها را پیش می‌کشد.

بدبختانه روی مشاهدات سطحی است که این راه خطرناک را پیش گرفته، می‌خواهیم عده معدودی از منورین، که بدبختانه رشد سیاسی کافی هم ندارند، زمام امور را در دست بگیرند، پیشوا و رهبر و راهنما باشند. این بدبختی و بیچارگی است که به تربیت سیاسی ملت توجهی نمی‌شود. می‌خواهند بدون زحمت، بدون کوشش، از بالای سر ملت سر درآورده، مقام منجی‌گری و پیشوایی و رهبری قوم را اشغال نماییم.

مردم ایران گوششان به این حرف‌ها بدهکار نیست، او نه برنامه می‌خواند، نه از پروگرام‌های عریض و طویل دستجات سر درمی‌آورد. او در احتیاجات و زندگی روزمره خود گم شده است.

او از طبقه منور به غیر از فشار، به غیر از بیدادگری، به غیر از چپاول و غارتگری، چیز دیگر ندیده است. قانون هنوز به ده نرفته. سرنوشت همه دست ژاندارم و بخشدار و دهدار و کدخدا است. توده شهری هم نمی‌تواند از حمایت قانون استفاده بکند. هنوز شخصیت‌های پست و کوچکند که بالای همه حکم فرمایی می‌کنند.

آری، گفته و نوشته‌های ما همه بی‌مورد است، همه بی‌ربط می‌نویسیم. همه مصنوعی و غیرطبیعی سخن می‌گوییم. ملت را در تاریکی نگه داشته، خود را پیشوای آن معرفی کردن شیادی و کلاهبرداری است.

اول باید ملت را تربیت کرده، به حقوق خود آشنا ساخت، آن وقت او خودش راهنما و پیشوای خود را پیدا خواهد کرد.

در شهرستان‌ها خبری نیست. آن‌جا مردم گرفتاری زیاد دارند. از تهران هم همیشه ظلم و تعدی و مالیات و مأمورین دزد و نالایق دیده، از آن کاملاً مأیوس و نسبت به هر شهرتی که از آن‌جا آغاز شده و می‌شود بدبین بوده و هستند.

از این صد و چند روزنامه‌ای که در تهران منتشر می‌شود شاید بیشتر از چند نسخه به دست توده حقیقی ملت نمی‌رسد. آن را هم عادتاً نمی‌فهمند. گفت‌وگوی مجلس به گوش ملت نمی‌رسد.

از قوانین در خارجه مالیات‌های سنگین است که بیش از هر چیز عملی شده، به فوریت اثرات شوم خود را ظاهر می‌سازد.

ایران مریض است. مداوا و معالجه جدی لازم دارد. بدبختانه مرض او هنوز تشخیص داده نشده است. این داروها که به دست طبیب‌های دروغی می‌خواهند به گلولی او بریزند از سم مهلک‌تر است.

باز هم می‌گوییم تا خود ملت تربیت نشود، تا خود مردم رشد سیاسی پیدا نکنند، هرچه بگوییم و هرچه بنویسیم بی‌تأثیر خواهد بود.

من خیلی دلم می‌خواست راجع به فرهنگ و تربیت ملت بنویسم. ولی چه فایده که اساس فرهنگ خراب است، اصلاً کدام سازمان دولتی است که روی احتیاجات واقعی ملت قرار گرفته باشد. همه از مغز محدود خود حرف می‌زنیم. تمام قوانین حاصل افکار نارسای ما است.

ما در آسمان‌های خیالات و تصورات خود زندگی می‌کنیم و پیشامدهای اجتماعی را مطابق دانش و فهم و اخلاق و آرزوی خود استقبال می‌نماییم. این از بدبختی‌های مزمن و بزرگ ما است. هرگز حاضر نیستیم رشد سیاسی و بنیه فرهنگی و اقتصادی مردم را در نظر بگیریم.

از این جهت است که قوانین ما اجرا نمی‌شود، تدابیر ما روی کاغذ می‌ماند، حرف‌ها و تبلیغات ما به غیر از دردسر و وقت تلف کردن حاصلی بار نمی‌آورد، و همیشه به قول نظامی‌ها درجا می‌زنیم، یا بدون درک موقعیت خود به قهقرا

برمی گردیم. عوام فریبی و ماجراجویی را پیشه خود ساخته، می خواهیم با اغفال مردم معلوم نیست برای چه منظوری زمام امور را به دست بیاوریم.

راستی آقایان سهیلی و قوام و ساعد و امثالهم چه می گویند، چه می خواهند، سید ضیاءالدین، با این التهاب و حرارت که دوندگی می کند، کجا می خواهد برود؟

ریاست یک ملت جاهل بدبخت، اداره یک کشور خراب، اداره یک ماشین پوسیده و فاسدشده چه فایده و چه لذتی دارد؟

اگر قدمی برای اصلاح می توانستند بردارند، باز حرفی بود. بدبختانه اگر هم آقایان نیت خوب داشته باشند، کاری ممکن نیست صورت بدهند. زیرا با ملت رابطه معنوی ندارند، ملت را نمی شناسند، با روحیه او آشنایی ندارند.

گفتن و نوشتن زیاد است، ولی چه سود از این گفتن ها و نوشتن ها، به غیر از دردسر حاصلی نخواهد بود. باوجوداین، ما بدبین نیستیم. علت آن را در شماره های دیگر شرح خواهیم داد.

روزنامه آذیر، شماره ۱۵۰، ۲۳ خرداد ۱۳۲۳

ما چه می‌گوییم، ملت چه می‌خواهد؟

از ره‌آورد مسافرت تبریز

خودمان نیز نمی‌دانیم چه می‌گوییم. جریانِ حوادثِ روزانه ما را به هر طرف که پیش می‌آید می‌راند.

با همهٔ ادعاهای بزرگ و کوچک خود، نمی‌دانیم چه کار می‌کنیم و چرا به جان هم افتاده‌ایم. اساس نبرد ما به سوی چیست؟ هر روز، مانند روزهای پیش، از خواب برخاسته، بدون اراده، بدون تشخیص هدف قطعی، می‌گوییم، می‌نویسیم، فریاد می‌کشیم، ناسزا می‌گوییم، حرف‌های زننده و کلمات رکیک استعمال نموده، تمام توانایی خود را برای اظهار حرارت به کار می‌بریم، معلوم نیست برای چه!

من نمی‌گویم همهٔ ما در ادعای خود صمیمی نیستیم. البته میان ما مردمان درستی که کارهای اجتماعی را وسیلهٔ معاش یا، به قول آن دوست متلک‌گوی تبریزی ما، دکان قرار نداده باشند یافت می‌شوند. و توی هزاران حرف مفت و ادعای بی‌پایه چند کلمه هم حرف حسابی می‌توان یافت که روی احتیاجات تودهٔ حقیقی به زبان آمده باشد.

البته همهٔ ما دروغ‌گو نیستیم و نمی‌خواهیم از بازار آشفته سوءاستفاده نموده، کلاه مردم را برداریم. شاید محرک اصلی، بیشتر از ما، قوهٔ ایمان و عقیده هم باشد. این قابل انکار نیست. ولی بدبختانه به‌طورکلی از مرحله بسیار پرت هستیم. گفته و نوشته‌های ما با حقایق زندگی مردم وفق نمی‌دهد. اگر مردمان منصفی باشیم، باید به جهل و نادانی خود اعتراف کرده، بگوئیم از فهم اوضاع حقیقی و احتیاجات واقعی مردم عاجز می‌باشیم. اصول کار ما، طرز تفکر ما، روش مبارزهٔ روزانهٔ ما، پایه و اساس محکمی ندارد. با یک جملهٔ ساده باید اعتراف کرد که در یک محیط بسیار تنگ بی‌ربطی گیر کرده‌ایم. در یک محوطهٔ باریک و خفه‌کننده، که با دنیای آزاد هیچ‌گونه رابطه ندارد، بیهوده دست‌وپا می‌زنیم.

این یک تعبیر بود. ولی تعبیری بود که مقصود را روشن نمی‌کرد. ما درواقع بالای جامعه قرار گرفته و از مردم حقیقی طوری مجزا شده‌ایم که نمی‌توانیم

از آن قله بلند چند قدم پایین‌تر آمده، به حقیقت نزدیک بشویم. ما باید با جامعه مردمی که ادعای راهنمایی او را داریم روی هم بریزیم، با شادکامی و محرومیت‌های آنها شریک باشیم. مابین ما و مردم واقعی فاصله و دیوارهای غیرقابل عبوری پیدا شده است. مثل اینکه کار جامعه عبارت از مالیات درآوردن، درست کردن و جابه‌جানمودن مأمورین دولت است.

وقتی که از اصلاحات حرف به میان می‌آید، هنگامی که می‌خواهیم کابینه‌ای را بیندازیم و کابینه تازه روی کار بیاوریم، عادتاً این چیزها را در نظر می‌گیریم و روی پایه‌های لرزان و پوسیده آن قضاوت می‌کنیم.

بدبختانه نود درصد انتشارات جراید فقط و فقط در اطراف این قبیل مسائل فرعی نوشته می‌شود. با مردم، با توده حقیقی، با خلقی که جان می‌کند، ثروت تولید می‌کند، وسایل آسایش عمومی را فراهم می‌آورد، تقریباً هیچ‌گونه تماسی نداریم. اگر بعضی از ماها گاهی اسم آنها را به زبان می‌آوریم، قطعاً یا تصادفی است یا برای تأمین منظور نظر شخصی خودمان است.

طوری که در مقاله گذشته خود نوشتیم، روح ملت از گفته و نوشته و ادعاهای ما خبر ندارد. ما چیز دیگر می‌گوییم، آنها چیز دیگر می‌خواهند. اصلاً اکثریت افراد ملت نمی‌توانند از گفته و نوشته‌های ما استفاده بکنند.

طرز تفکر عمومی با معلوماتی که ما پیش خود تصور می‌کنیم توفیر فاحشی دارد.

ملت حقیقی خود را نسبت به ما بیگانه تصور می‌کند. زیرا زندگی او، کار او، اوضاع اقتصادی و اجتماعی، حتی خانه و آشیانه او، جور دیگر است. افکار او زاده این محیط است. او، از وقتی که خود را شناخته، ما را نسبت به خود تجاوزکننده، بیدادگر و ظالم دانسته و هرگز تصور نکرده است که می‌تواند وضعیت خود را تغییر بدهد. او همه اینها را تقدیر آسمانی می‌داند. او خیال می‌کند که آسمان او را محکوم، ما را حاکم و بزرگ و صاحب او خلق کرده است. به نظر او اگر بخواهد برای تغییر این وضعیت اقدام بکند، کار بیهوده‌ای کرده است. او باید زحمت بکشد، کار بکند، و ما باید، بدون زحمت و کار و کوشش، آقا و زمامدار و حاکم و مالک او باشیم.

دخالت در امور سیاسی و شرکت در سرنوشت ملت برای توده حقیقی افسانه است.

ما درخصوص این حق خیلی ادعاها داریم، ولی عملاً هرگز اجازه نخواهیم داد او پا از گلیم خود بیرون گذاشته، به این حق مشروع خود نزدیک بشود. شاید در این کار از طرف ما تعمد هم خیلی دخالت نداشته باشد. نه تنها ما به‌طور غیرارادی هم باشد از این کار جلوگیری می‌کنیم، خود او هم این‌طور عادت کرده و خو گرفته است.

من در دهات آذربایجان راجع به موضوع دخالت در سیاست و شرکت در تعیین سرنوشت کشور با دهاتی‌ها خیلی حرف زدم. آنها حرف‌هایم را البته با دقت گوش می‌دادند. من سعی می‌کردم افکار خود را با دلایل و مثال‌های عوام‌فهم ساده به کله آنها فروبرم. از لحن گفتارشان پیدا بود که حرف‌های مرا می‌فهمند، دلایل مرا قبول دارند. باوجوداین، هیچ‌کدام از آنها را عملی نمی‌دانستند. خیال می‌کردند من دارم برای آنها نقل می‌گویم. مثلاً در موضوع انتخابات من خواستم ثابت بکنم که اگر آنها از روی دقت و درستی رأی بدهند، در تعیین سرنوشت خود دخالت کرده‌اند. آنها پس از تأمل زیاد می‌گفتند همه گفته‌های شما صحیح است، ولی هیچ‌وقت عمال دولت ممکن نیست به فکر رعیت باشند. نمایندگان چیزی به بار ما اضافه نکنند، ما از آنها هیچ چیز دیگر نمی‌خواهیم.

در یک جای دیگر، پس از مذاکره زیاد که من عمداً طول دادم، گفتند شنیده‌ایم شما آدم خوبی هستید، پیش از آمدن شما هم تصمیم گرفته بودیم اسمتان را بنویسیم. ولی هرچه می‌خواهید بگویید، ما چشمان از دولت، از مجلس، هرگز آب نخورده و نخواهد خورد. حضرت عباس را مابین خود و شما شاهد می‌گیریم، به حرف هیچ‌کس هم اعتماد نکرده، به شما رأی داده، به مجلس می‌فرستیم و حضرت عباس بداند و شما. این طرز تفکر دهاتی است. این مُشتی است که خروارها را در نظر ما مجسم می‌کند.

از شخصی که چشمش را باز کرده، از کدخدا، از ژاندارم، از دهمدار، از تحصیل‌دار مالیه، از مأمور نظام وظیفه گرفته تا کارمند عالی‌رتبه دولت، همیشه ظلم و جور و تعدی و زور و فشار دیده است، انتظار دیگری نمی‌شد داشته باشیم.

آری، ملت ایران این طور فکر می‌کند. به دولت و عمال آن اعتماد نمی‌تواند داشته باشد. او نماینده خود را به دست بریده ابوالفضل می‌سپارد. او می‌گوید: «مرا به خیر تو امید نیست، شر مرسان.»

این البته تیپ نسبتاً مترقی است. دهاتیان دیگر می‌گفتند اصلاً ما نمی‌دانیم به که رأی دادیم. آدم ارباب آمد، کاغذهای نوشته‌شده را دست ما داد و گفت ببرید ببیندازید توی صندوق.

یک دهاتی دیگر هم آمده، گفته بود به من گفتند برای رأی پول می‌دهند، من آمده‌ام رأی خود را بدهم به آن کسی که پول می‌دهد. دهقانان دیگر حرف‌هایشان حسابی‌تر بود، می‌گفتند تابه‌حال وکلا برای ما چه کرده‌اند که ما به خود زحمت داده، از کار دست کشیده، برای انتخاب آنها وقت صرف کنیم.

شماها که به مجلس رفتید اقلان کاری بکنید به ما ظلم نکنند، نان ما را از دستمان نگیرند، به بهانه نظام وظیفه و سربازگیری داروندار ما را غارت نکنند، با گاو و گوسفندمان کاری نداشته باشند. از بی‌آبی زراعت ما تلف شده، از بین می‌رود، از دست ژاندارم‌ها دیگر طاقتمان طاق است و الخ....

باوجوداین، باور نمی‌کردند که دولت ممکن است به حرف‌های آنها ترتیب اثر بدهد. در یک آبادی دیگر آب آشامیدنی پیدا نشد، صبر کردیم زن‌های دهاتی از نیم‌فرسخی آب آوردند.

تمام قنات‌ها و چشمه‌ها خراب شده بود. دهقانان حتی جرئت نکردند راجع به این موضوع صحبت بکنند. خیال می‌کردند ما جاسوس ارباب هستیم، اگر شکایت بکنند، ممکن است به گوش ارباب برسد، بد باشد. شاید با خورد ارباب در این موضوع مذاکره هم کرده بودند، ولی به ما که در نظرشان مأمور دولت جلوه کرده بودیم اعتماد نمی‌کردند.

از نوشتن این جزئیات نظرم توهین و تحقیر نبوده و خود نیز می‌دانم که با این حرف‌ها درد مردم چاره نخواهد شد. فقط می‌خواستم از طرز تفکر مردم نمونه به دست خوانندگان داده باشم.

در شماره آینده از افکار توده شهری مثال‌های کوچکی بیان خواهیم کرد و ثابت خواهیم نمود که گفته ما با خواش مردم یکی نیست. ما باید خود را عوض بکنیم، بعد به مردم بپردازیم.

روزنامه آذیر، ۱۸ خرداد ۱۳۲۳

ما چه می‌گوییم، مردم چه می‌خواهند؟

از ره‌آورد مسافرت تبریز

مبارزه انتخاباتی شروع شده بود. نامزدها با تمام وسایل مادی و معنوی خود در تکیه بودند. بهای رأی هر دقیقه بالا می‌رفت. در و دیوارهای شهر از اعلانات انتخاباتی پُر شده بود. هرکسی به نحوی خود را به جامعه عرضه کرده، می‌خواست افکار عمومی را جلب کند. اگر چه در تبریز به تقلید تهران نامزدهایی که شریک حضرت عباس یا مؤتلف با خدا باشند پیدا نشد، باوجوداین، اشخاصی یافت می‌شدند که می‌خواستند از احساسات مذهبی و معتقدات دینتی مردم استفاده بکنند. حتی بعضی از کاندیدهای حریص پای علما و روحانیون را به میان کشیده، از اسم آنها اعلانی هم توانسته بودند به دیوارها الصاق بکنند. ولی گوش مردم به این حرف‌ها بدهکار نبود. بازار دخالت در امر انتخابات را حرام می‌دانست. بازاری‌ها می‌گفتند دولت جایز است، مجلس به غیر از بدعت کار دیگری صورت نمی‌دهد، ما صلاحمان نیست به‌طور غیرمستقیم در عملی که خلاف شرع و بدعت است دخالت داشته باشیم. حتی روحانیون نیز، برخلاف اعلامیه رسمی خود، پنهانی این نظریه را تقویت می‌کردند. بنابراین بازار، برخلاف دوندگی و جدیت بعضی از نمایندگان، ساکت و بی‌قید به نظر می‌آمد. آقایانی که از طریق مذهب و دیانت داخل شده بودند تیرشان به سنگ خورده، رفته‌رفته داشتند مأیوس می‌شدند. درعوض میان توده مردم و کارگران جدیت هر آن محسوس‌تر می‌شود. جلسات و میتینگ‌ها و اجتماعات رواج کامل داشت. احساسات مردم حقیقتاً غلو کرده بود. در چنین روزی، از طرف نمایندگان تمام کارخانجات دعوت شده بودیم در موضوع وظیفه نمایندگان ملت و اوضاع حاضره، در حضور جمعی از کارگران، توضیحات بدهیم. پیش از من، چند نفر دیگر حرف‌های باحرارتی زده، احساسات حاضرین را به هیجان آورده بودند. من در گفتار خود تقاضا کردم خود کارگران نظریه خود را بگویند و ما را به احتیاجات خود آشنا بکنند. نطق کارگران جوان باحرارت و جدی بود: یکی از فشار و سختی معیشت، دیگری از بی‌رحمی صاحب‌کاران، آن یکی از قانون کار و بیمه اجتماعی، خلاصه، هر کدام یکی از احتیاجات صنف خود را به زبان آورده، می‌خواست بگوید اگر نمایندگان

این احتیاجات را بتوانند رفع بکنند، وظایف خود را انجام داده‌اند و ما هم، با تمام قوای مادی و معنوی خود، در پشتیبانی و حمایت آنان پایدار خواهیم بود.

این حرف‌ها که از روی کمال صمیمیت و صداقت، از عمق دل‌های شکسته و مظلوم، بیرون می‌آمد، به دل می‌نشست و شنوندگان را تکان می‌داد. در این میان پیرمرد افسرده‌ای از جای خود برخاست، مجلس ساکت بود، اجازه گرفت سخن آغاز گردد. لکه‌های درشتی که روی پالتوی کهنه این ناطق پیر دیده می‌شد نشان می‌داد که به سخت‌ترین کارهای شیمیایی کارخانه چرم‌سازی اشتغال دارد. پسر بچه دوازده ساله‌ای پهلویش قرار گرفته بود. می‌گفتند این پسر او است و در یکی از کارخانه‌های نساجی کار می‌کند. تأثیرِ مرد شدید بود. باوجوداین، از عهده بیان افکار خود برمی‌آمد، با زبان ساده کارگری حرف‌های معنی‌دار می‌زد:

رفقا، تمام گفته‌های شما صحیح است، احتیاجات ما حصر و حد ندارد. ولی فراموش نکنید امروز، در اثر هر پیشامدی باشد، ما ظاهراً آزاد هستیم، می‌توانیم دور هم جمع شده، حرف‌های خود را بزَنیم و احتیاجات خود را به زبان بیاوریم و رفع آن را از نمایندگان خود بخواهیم. ولی گول نخورید. پنبه غفلت را از گوش خود بیرون بیاورید. من از این آزادی‌ها خیلی دیده‌ام. ما آمدیم زیر بیرق ستارخان قیام کردیم. چند نفر بیشتر نبودیم، حتی مرحوم سالار هم سازش کرده بود. از طرف مستبدین نمایندگانی پیش سردار ملی آمده، گفتند شما ده نفر بیشتر نیستید، بیخود مردم را به کشتن ندهید. هرچه می‌خواهید، هر شغل و مقامی را که درخور خود می‌دانید به شما می‌دهیم. اگر به ما اعتماد ندارید، می‌توانید از کمک یکی از دول هم‌جوار استفاده بکنید، ممکن است یک بیرقی هم برای شما فرستاده بشود و شما تحت حمایت قرار بگیرید. ما تتمان می‌لرزید و آتش کینه درونمان را می‌سوزاند. تعصب آزادی‌خواهی روحمان را طوری به هیجان آورده بود که اگر تمام مردم عالم، با تمام قوای مسلح خود، به روی ما حمله می‌کردند، محو و نابود کردن آنها در نظر ما از آب خوردن سهل‌تر بود. سردارمان، که خود زیر این احساسات بود، ایلچی را با کمال احترام پذیرفت، ولی جوابش

قطعی و کوتاه بود. گفت: «همین بیرقی که این جا بلند شده است بیرق آزادی است. ۷۲ ملت دنیا باید به زیر این بیرق پناهنده شوند. ما تسلیم نمی شویم. بروید، هرچه از دستتان برمی آید مضایقه نکنید.» ما جان گرفتیم، حمله کردیم، خون ریختیم، یونجه خوردیم، مشروطه و آزادی گرفتیم، ولی طولی نکشید ارتجاع در لباس دیگر، در زیر عنوان دیگر، سر درآورد. سردارمان را کشتند، خودمان را با ترکه چوبِ سنجد آن قدر کوبیدند که ناخن هایمان ریخت. ناچار شدیم برای مدت طولانی وطن خود را ترک بکنیم. من نخواستم شما را بدین و مایوس بکنم، می بینید این فرزند من هم وارد تشکیلات صنفی شما است.

خود من هم با این سن و سال با شما هستم و با شما هم خواهم بود. مرگ در بستر را نامردی می دانم، ولی غفلت نکنید، فراموش ننمایید که اگر این بار ارتجاع غلبه کند، اگر این دفعه نیز استبداد پیشی بگیرد، از آزادی و آزادی خواهی ریشه ای در روی زمین نخواهد ماند.

مرد درحالی که اشک از چشمانش سرازیر بود، دست فرزند خود را گرفته، از سالن خارج گردید، حضار همگی گریه کرده بودند.

مرد دیگری، چند روز پیش از اعلان انتخابات، کار دیگری کرد که من با مشاهده آن می خواستم از دخالت در انتخابات استعفا بدهم. این از سپورهای شهرداری بود. می گفتند وقتی از تفنگچیان ستارخان بوده است. این روزی بود که آزادی خواهان می خواستند برای تسریع انتخابات تلگراف دسته جمعی به امضا برسانند، کارگران و طبقات متوسط دسته دسته آمده، زیر کاغذ بزرگی را که متن تلگراف در آن نوشته شده بود در زیر آن امضا کرده، رد می شدند. من با یکی از نامزدهای آزادی خواهان در گوشه ای ایستاده، احساسات و هیجان شدید این مردمان باحمیت و متعصب را تماشا می کردیم. سپور وارد شد. جاروب دسته دار خود را در گوشه اتاق به دیوار تکیه داده، نزدیک میز آمده، مهر برنجی خود را درآورد، کاغذ را مهر کرده، برگشت. جاروب را برداشته، می خواست بیرون برود، ناگهان نظرش به ما تصادف کرده، بی اختیار جاروب را کنار گذاشته، پیش دوید، بدون گفت وگو بازوان خود گشود، ما را به آغوش کشید، پس از بوسیدن پیشانی

ما بدون اینکه چیزی بگوئید بیرون رفت. من متأثر شده، به خود گفتم: «آیا تو می‌توانی آرزوی این قلب ساده و این روح بی‌آلایش را عملی بکنی؟ آیا قادر هستی قدمی برای سعادت او برداری؟»

جواب وجدانم منفی بود.

آن روز من با اغلب رفقای نزدیک خود جداً صحبت نموده، تشویش و اضطراب وجدانی خود را بدون پیرایه برای آنها بیان کردم.

جواب و دلایل آنها قانع‌کننده نبود. باز به وجدان خود مراجعه کرده، کاندیدهای دیگر را یکی‌یکی با خود مقایسه نموده، بالاخره به این عقیده آمدم که اگر من پای خود را از میان بکشم، ممکن است یکی از دشمنان واقعی این سپور بیچاره انتخاب بشود، من اگر کاری از دستم برنیاید، اقلأً باری روی بار سنگینش نخواهم گذاشت. کارگر اولی، طوری که دیدیم، برای حفظ آزادی‌اش می‌لرزید. سپور خدا می‌داند چه می‌خواست، شاید او می‌دانست که من مانند سایرین به تأمین سعادت او قادر نخواهم بود، ولی شنیده بود به آزادی علاقه دارم، برای تأمین آن جان‌کنده، زحمت کشیده، امتحان داده‌ام. دوست مرا هم خوب می‌شناخت، در حق او هم همین نظریه را می‌توانست داشته باشد. لذا خیال می‌کرد که ما اگر هیچ کاری از دستان نیاید، اقلأً به ارتجاع و برگشتن استبداد کمک نخواهیم کرد. از این برخوردها زیاد بود. من فقط این دو را برای نمونه ذکر کردم، می‌خواستم از روحیه و افکار عمومی رشته‌ای به دست خوانندگان داده باشم.

طوری که گفتیم، بازار تکان نخورد، برای اینکه بازاریان، دولت و دولتیان را بدعت‌گذار و جابر می‌دانستند. آخوند بیخ‌گوشی دخالت در امور سیاسی را حرام کرد، برای اینکه می‌خواست مردم را در زیر تسلط خود نگه دارد.

کارگر را دیدیم که از ارتجاع بیم دارد، می‌ترسد که مبدا استبداد به شکل دیگری سر درآورد، با چوب سنجد ناخن‌هایش را بریزد، به جلای وطن وادارش بکند.

حتی اگر درست حساب بشود و کسی بتواند درون تجار و اربابان را که برای انتخاب‌شدن میلیون‌ها پول روی دایره ریخته بودند بشکافد، خواهیم دید که آنها

نیز نسبت به دولت و طبقه‌ای که مدعی هدایت جامعه هستند ظنین و بدبین می‌باشند. آنها هم آرزوهایشان با گفته‌های ما وفق نمی‌دهد.

پس باید پرسید ما که هستیم و برای منافع کدام طبقه سنگ به سینه می‌زنیم، ریشه این همه جاروجنجال در کجاست، و محصولی که از این زحمات و مشقتها به دست خواهد آمد چه خواهد بود. بالاخره معلوم نیست مردم چه می‌خواهند و ما چه می‌گوییم؟

روزنامه آذیر، شماره ۱۵۵، ۲۱ خرداد ۱۳۲۳

انجمن‌های ایالتی و ولایتی، بُرنده‌ترین سلاح مبارزه با افکار تجزیه‌طلبی

کریم کشاورز

روزنامه‌های جنوب را بخوانید. رفت و آمدهای رؤسای قبایل، بندوبست‌های متنفذین محلی، تحریکات خائنانه را، که علیه استقلال و تمامیت کشور ما می‌شود، در نظر بگیرید. آن وقت درک خواهید کرد ما چه می‌گوییم. نیروهای تأخر و عقب‌ماندگی در این ایام به فعالیت خود افزوده‌اند. از شهرها و نواحی کشور، حتی از بعضی نقاط شمالی، که قاعدتاً نظر به سوابق پیشقدمی در امر آزادی و ترقی می‌بایستی با شدیدترین طرزی با تظاهرات گوناگونِ عقب‌ماندگی و ارتجاع مبارزه کنند، خبرهای نامطلوب می‌رسد. این اخبار می‌رساند که در نواحی و نقاط مرفقی کشور ما نیز مبارزه با جریانات ارتجاعی آن شدت و حدتی را که منطقاً و حقاً بایستی انتظار می‌رفت دارا نمی‌باشد.

بیدادگران دارند متحد می‌شوند. حتی آنانی که چند صباحی مانند کبوتران آموخته برای فریفتن افراد تیپ آزادی‌خواه و ترقی‌طلب، نسبت به جبهه ترقی و آزادی، تمایل دروغین نشان می‌دادند امروز ماسک‌ها را برداشته‌اند و به تدریج برمی‌دارند. زیرا کار به جایی باریک کشیده. باید وارد گود شد. در هر حال اگر خود برندارند، برمی‌دارند.

این جا به سرزنش و ملامت آزادی‌خواهان منفرد و پراکنده، که به بهانه‌های کوچک و کودکانه از دستیاری با هم و اتحاد گریزانند، مبادرت نمی‌ورزیم. در این باره بارها گفته‌ایم و گفته‌اند.

اخیراً عده زیادی از دموکرات‌های سابق، اعضای اجتماعین سابق، جمعیت‌های آزادی‌خواه دیگر سابق، و خلاصه جمع کثیری از «آزادی‌خواهان سابق» و لاحق، از افکار تجزیه‌طلبی، که از طرف سید ضیاء و اعوانش در میان عقب‌مانده‌ترین عناصر کشور تبلیغ می‌شود، نگرانند.

ما تصور می‌کنیم که اگر آقایان در ابراز این نگرانی صادقند و تظاهر محض نیست، زمینه خوبی برای یک آزمایش موجود می‌باشد. تمامیت و لایتجزی بودن

ایران را همهٔ دستجات و احزاب در سرلوحهٔ مرام‌ها و برنامه‌های خویش نوشته‌اند. کاری نداریم که بعضی از اینها حاضرند به صورت تمامیت و استقلال اکتفا کنند. در این جا روی سخن ما با کسانی است که حقیقت را طالبند، نه مجاز. برای مقابله با نیروهایی که ارتجاع وطنی و سرکردهٔ مجنون آن، سید ضیاء، دارد تجهیز می‌کند، برای مقابله با این دیوانگانی که از ترور و تخویف و وحشتی اشخاص نیز مضایقه ندارند و هم از اکنون نمونه‌هایی از رژیم ترس و وحشتی را که خیال دارند در ایران حکم‌فرما کنند ارائه می‌دهند، برای مقابله با اینان، باید مجهز شد، با سلاح اتحاد و تشکیلات مسلح گشت.

استدلالی را که خصم برای تبلیغ افکار تجزیه‌طلبی به کار می‌برد باید از گفش ربود، به رویش پرتاب کرد.

اجرای قانون اساسی، اجرای عدل و نصفت، حکم‌فرما کردن قانون نشر فرهنگ و معرفت، بهبودبخشیدن اوضاع مادی مردم و سهیم کردن ایشان در اداره و نظارت امور محلی، اینها وسایلی هستند که با به‌کاربردن آن نه تنها از نشر افکار تجزیه‌طلبی سید و شرکا می‌توان جلوگیری کرد، بلکه، با اجرا و مراعات مرتب و متداوم آن، می‌توان ایرانی واقعاً مستقل و لایتجزی و آزاد و نیرومند و دموکرات بنا نمود.

... دیروز یکی از دوستان می‌گفت خواستم معنی میهن و دفاع از آن را برای کودک هفت‌ساله ام شرح دهم. به وی گفتم: این خانهٔ ما را اگر دزد بخواهد آتش بزند و یا خراب کند، آیا نباید از آن دفاع کنیم و نگذاریم؟ کودک پاسخ داد: ما که صاحب‌خانه نیستیم. یادت رفت دیروز ارباب آمده بود که اگر اجاره زیاد نکنید، بیروتنان می‌کنم؟ گور پدرش کرده، به ما چه که نگذاریم دزد خانه را آتش نزند.

این استدلال ساده را بعضی از زمامداران و سران قوم و نمایندگان پارلمان ما نمی‌فهمند. از مردم نمی‌توان انتظار داشت که به یک جهنم غیرقابل زندگی، که هیچ حق و علاقه در آن جز جان‌کندن و مُردن ندارند، دلبستگی داشته باشند....

از مطلب دور افتادیم، گرچه زیاد هم دور نفرتیم. روشنفکران ترقی طلب و آزادی خواهان و بازرگانان وطن پرستی را که در شهرها متمرکزند باید در ادارهٔ امور کشور دخالت داد. مجلس را مالکین بزرگ تیول خود کرده‌اند. عناصر دموکرات

خلق باید راه دیگری برای ابراز عقیده پیدا کنند. انجمن‌های ایالتی و ولایتی وقتی که به خوبی انتخاب شوند، یکی از وسایلی است که این منظور را تأمین، و درعین حال، به واسطهٔ توسیع اختیارات محلی و نظارت دادن اهل محل در ادارهٔ امور، سلاح طرف‌داران افکار تجزیه‌طلبی را از گفشان می‌رباید و مبارزه‌ای را که متأسفانه باید با عوامل تقهقر و عقب‌ماندگی کشور، یعنی ملوک‌الطوایفی، از سر گرفته شود تسهیل می‌نماید. امیدواریم در این باب باز فرصت یافته و صحبت کنیم. در حال این زمینه‌ای است که تمام شیفتگان ترقی و آزادی می‌توانند در آن تشریک مساعی نمایند.

روزنامهٔ آذیر، شمارهٔ ۲۵۰، ۲۹ بهمن ۱۳۲۳

[فوت روزولت]

فوت اسف‌آور فرانکلن روزولت، رئیس‌جمهور اتازونی

رئیس‌جمهور [ایالات] متحده آمریکا روز پنجشنبه ۱۲ آوریل (۲۳ فروردین) ساعت ۸ و ۳۵ دقیقه بعدازظهر در اورم‌سپر نیک فوت نمود.

بنا به گفته پزشکان، علت این فوت نابهنگام ریزش خون در مغز فقید بوده است. امروز بعدازظهر مراسم تدفین او به عمل خواهد آمد. بانوی فقید، به‌وسیله تلگراف، فرزندان او را که در ارتش بودند اطلاع داده است.

فرانکلن روزولت در سال ۱۸۸۲ متولد شده، در شصت‌وسه‌سالگی درگذشت. چهل سال تمام از عمر خود را در سیاست صرف کرد. در سال ۱۹۰۷ به عضویت رسمی حزب دموکرات درآمد. در این رشته به‌زودی استعداد و قریحه سیاسی خود را بروز داد و از جمله لیدرهای جدی و فعال این حزب بزرگ محسوب شد. در جنگ بین‌المللی گذشته، فرانکلن از همکاران فعال و نزدیک رئیس‌جمهور (ویلسن) بود. مدت مدیدی شغل معاون وزیر دربار را داشت. بعد به استانداری ایالت نیویورک انتخاب شد. تا ۱۹۳۳ در این شغل باقی ماند. بالاخره در تاریخ نامبرده برای اولین بار از طرف حزب دموکرات برای ریاست‌جمهور نامزد و با موفقیت تمام انتخاب گردید. تا آخرین دقیقه عمر، وظیفه ملی خود را از روی میل و رغبت و ایمان انجام داد.

روزولت محققاً از سیمای بزرگ عصر ما است. اسم او در تاریخ جنگ کنونی با احترام یاد خواهد شد. می‌گویند روزولت، با وجود مشقات و گرفتاری‌های سیاسی، هرگز از کارهای خیریه و دستگیری مردم پا عقب نمی‌گذاشت.

یک مرد بشردوست و انسانیت‌پرور بود. درعین حال ملت خود را دوست می‌داشت و برای او فداکاری می‌کرد، پیوسته در روزهای سخت و بحران‌آمیز سعی می‌کرد ملت آمریکا را از سختی و هلاکت نجات بدهد.

امریکاییان رئیس‌جمهور خود را به اندازه پرستش دوست می‌داشتند. دلیلش هم این است که، برخلاف ترادسیون (سنن و رسوم)، او را برای سومین بار

به ریاست جمهور برگزیدند. در دشوارترین دوره جنگ، زمام امور را در دست او باقی گذاشتند.

مطلعین می گویند اگر نفوذ و اعتبار روزولت نبود، امریکا به این زودی غیر ممکن بود وارد جنگ بشود و یا با سرعت عجیبی که مشاهده شد بتواند به متفقین، مخصوصاً به قشون سرخ، کمک برساند.

نفوذ و اعتبار روزولت در دنیا نقش بزرگی بازی کرد.

او به دوستی اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان علاقه شدید داشت. رابطه صحیح و محکم امریکا و شوروی از سنه ۱۹۳۳ یعنی با انتخاب روزولت آغاز گردیده، روزبه روز محکم تر و صمیمی تر شده است.

در منشور آتلانتیک، که پایه آزادی ملل روی آن قرار گرفته، رأی و اراده روزولت دخالت عظیم داشته است.

فرانکلن روزولت نخستین رئیس جمهور امریکایی است که به کشور ما قدم گذاشته، ضمن حل مسائل جهانی، روزی چند در پایتخت میهن ما به سر برده است.

او مانند سایر مردان بزرگ تاریخ معاصر جهان، مارشال استالین و مستر چرچیل، نسبت به ملت و میهن ما علاقه خاصی نشان داده و، با امضای اعلامیه کنفرانس تهران، تبلیغات شوم دشمنان دموکراسی را عقیم گذاشته، و ملت ایران را به حسن نیت متفقین امیدوار کرده است.

نقش روزولت مخصوصاً در تجهیز نیروهای ملل شیفته آزادی بسیار بزرگ بوده است.

روزولت با کمال میل و افتخار مدعی بود که امریکا را موفق شده است به زرادخانه ملل شیفته آزادی تبدیل بکند. روزولت بالاخره، در حال حیات، ثمره فعالیت و نقشه عظیم خود را مشاهده کرد.

او هنگامی از دنیا رفت که در اروپا پیروزی متفقین کاملاً تأمین شده و نیروهای فاشیست در هم شکسته و تارومار گردیده بودند. در آسیا سربازان رشید امریکا ضربه های محکم و قطعی خود را به نیروی متجاوز ژاپن وارد می آوردند. ملت

بزرگ و ستمدیده چین طبق آرزوی روزولت جان تازه پیدا کرده، به آزادی میهن تاریخی خود اطمینان حاصل نموده، اتحاد جماهیر شوروی و تمام ممالک آزادی خواه دنیا از شر دیکتاتورهای غاصب نجات یافته بودند. فرانسه از نوبه جرگه و ردیف دول بزرگ درآمده، اتریش و چکسلواکی و یوگسلاوی و لهستان و سایر کشورهای اروپا استقلال و حاکمیت ملی خود را به دست آورده بودند.

حتی روزولت هنگام ترک زندگی نسبت به صلح و آرامش جهان بعد از جنگ هم نگرانی نداشت. او در کنفرانس تاریخی کریمه، با همکاری سران دول نیرومند جهان، زمینه یک صلح طولانی و آرامش ممتدی را تهیه کرده بود. از این رو می توان گفت فکید بزرگ در کمال سعادت فوت نمود.

باوجوداین، دنیا از فقدان او متأثر است. قطعاً فعالیت شدید و نگرانی ها و مسئولیت های فکری در صحت او تأثیر داشته، فوت او را تسریع نموده است. حقیقت بود او در جهان آرامی که در پیدایش آن کوشیده بود مدت مدیدی زندگی کرده، از لذت زندگانی آرام بعد از جنگ بهره مند شود. این بیشتر موجب تأسف دنیا است. به مناسبت فوت رئیس جمهور، تلگرافات تسلیت آمیز بسیاری به مقام او و رئیس جمهور جدید مخابره شده است.

مخصوصاً مارشال استالین و چرچیل از فوت همکار نزدیک خود اظهار تأسف نموده، با تلگرافات بازماندگان او و ملت امریکا را تسلیت گفته اند. بنا بر اخبار رادیوها، مستر ایدن، وزیر خارجه انگلستان، برای حضور در مراسم تدفین او به طرف امریکا پرواز کرده است.

طبق قانون جماهیر متحده امریکا، معاون رئیس جمهور، آقای ترومن، جانشین او خواهد بود.

روزولت اولین کسی است که سه بار در امریکا به ریاست جمهوری انتخاب شده، بیشتر از ده سال زمام امور را در دست داشته است.

کارهای این مرد دموکرات آزادی طلب را در یک مقاله نمی شود شرح داد. مردان سیاسی ما اگر بخواهند به ملت و میهن خود خدمت بکنند، باید تاریخ زندگانی این مرد بزرگ را با دقت بخوانند و آن را سرمشق فعالیت خود قرار بدهند.

ما از فوت این مرد تاریخی متأثر بوده، به تمام ملل شیفته آزادی، مخصوصاً ملت دموکرات امریکا، به مناسبت آن تسلیت می‌گوییم.

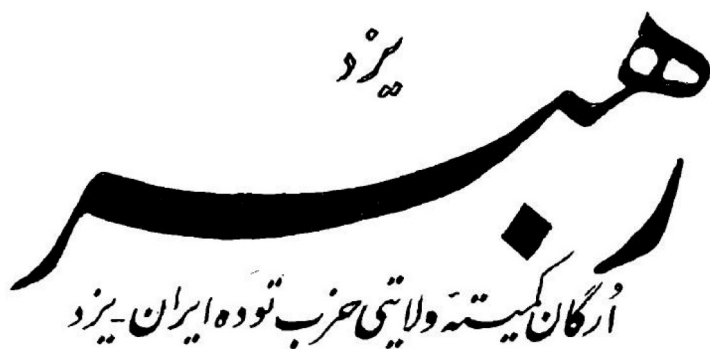
تسلیت از طرف جبهه آزادی به بازماندگان رئیس‌جمهور

شب گذشته، جلسه فوق‌العاده جبهه آزادی در دفتر روزنامه ظفر تشکیل گردید، مقرر گردید دو نفر از آقایان مدیران جراید عضو جبهه آزادی، به نمایندگی از طرف شورای عالی جبهه آزادی، در عمارت سفارت کبرای ممالک متحد امریکای شمالی حاضر شده، شرح زیر را تقدیم دارند:

جناب آقای سفیر کبیر ممالک متحد امریکای شمالی، شورای عالی جبهه آزادی ایران بدین وسیله درگذشت قهرمان مبارزه طریق آزادی و عدالت و دموکراسی، فرانکلن روزولت، را به وسیله جنابعالی به ملت و مطبوعات امریکا و خانواده آن فقید تسلیت می‌گوید و خود را در آن فقدان و مصیبت عظیم سهیم می‌داند. (شورای عالی جبهه آزادی، تهران، ۲۶ فروردین ۱۳۲۴)

روزنامه آژیر، شماره ۲۶۸، ۲۳ فروردین ۱۳۲۳

[دربارهٔ مرگ حضرت علی]



سال اول - شماره ۲

تذات نشر هیئت تحریریه

هزار و سیصد و بیست و... حضرت امیر (ع)

یک سال دیگر از شهادت علی گذشت

همیشه آنچه علی برای آن مبارزه می‌کرد، یعنی «حق»، زنده خواهد ماند.

شهادت علی، چرا علی شهید شد؟، زندگانی علی، آنچه علی می‌خواست چه بود و او به چه منظور مبارزه می‌کرد؟، ما و دستورات علی، هدف مبارزه ما، تا آخر به پیکار ادامه خواهیم داد.^۱

ولی سپاس و قدردانی، رادی و آزادگی، ویژه آنان است که در اولین لحظه، در نخستین مرتبه، که ستمکار پست فطرت دست دراز می‌کند و ظلم آغاز می‌نماید، دست‌های نیرومند و کاری خود را سوی شمشیر دراز کرده، دادِ مردی و مردانگی را به حد کامل و کافی می‌دهند و دمار از روزگار آن سنگدلان ناپاک دین برمی‌آورند. آری، اینها درحقیقت مجاهدین فی سبیل الله و بندگان ناب خداوند [ند] که حق و عدالت را هدف خویش قرار داده و از آن کوشش‌های خستگی‌ناپذیر جز رضای پروردگار و دفاع از مظلومین منظوری ندارند. حتماً این جماعت در فعالیت خویش پیروز و در نزد پروردگار محبوب و نازنین خواهند بود. از سخنان علی، نهج البلاغه

شهادت علی (ع)

۱۳۲۶ سال پیش، روز بیست و یکم ماه رمضان، یک ضایعه عظیمی در جامعه اسلام اتفاق افتاد و علی پیشوای بزرگ مسلمین، رادمرد بزرگ راه آزادی بشر، پس از ۶۳ سال عمر، که همه آن را در راه آزادی و نجات مردم صرف کرده بود، در مسجد کوفه به دست ابن ملجم مرادی شهید شد. شهادت علی که به مثابه یک ضربه سنگین و سخت روی روح ده‌ها هزار نفر مسلمان تأثیر کرد و همه آنها را تکان داد ساده صورت نگرفت و علل و موجباتی داشت که در نتیجه وجود عواملی که همین علل و موجبات را ایجاد کرده بودند، نه فقط علی بلکه همه پیشوایان مذهب مقدس اسلام در تمام مدت عمر، مشقت و زحمت تحمل کردند و اغلب آنها بالاخره نیز شهید شدند. بینیم اینها چگونه عواملی بودند و چطور باعث شهادت حضرت امیر شدند.

۱. از مجموع نوشته‌هایی که در بالا عنوان شده صرفاً «شهادت علی» و «چرا علی شهید شد؟» در این جا آمده است.

چرا علی (ع) شهید شد؟

شهادت حضرت امیر در نتیجهٔ توطئهٔ کسانی صورت گرفت که از نخستین روز طلوع آفتاب درخشان اسلام، در محیط ظلمانی عربستان، با پیدایش این نهضت بزرگ مخالف بودند. آنها که بر صدها هزار نفر مظلوم آقایی و پادشاهی می‌کردند متوحش شدند و تصمیم گرفتند برای اینکه باز هم بتوانند هزار نفر، هزار نفر بردهٔ زرخرید داشته باشند و، بدون یک ذره زحمت و کار، در آسایش و راحتِ کامل زندگی کنند، خواستند این ندا را خاموش نمایند. آنچه که اسلام می‌خواست با آنچه که آنها می‌خواستند خیلی تفاوت داشت. موفقیت اسلام محکومیت قطعی آنها محسوب می‌شد.

روزنامهٔ رهبر

برخورد عقاید و آرا:

حزب توده چه می‌گفت و چه می‌کرد؟
جبهه ملی چه کرد و چه باید بکند؟

مقدمه نویسنده بر مجموعه مقالات:

پس از یک صد سال، شبخ دیگری اروپا و دنیا را فرا گرفته

اکنون که این مجموعه مقالات، که برای درج در روزنامه یومیه شاهد تدوین شده بود، منتشر می‌شود، و نیمی از آن در روزنامه طبع و نشر شده، خواننده تا حد کافی به طرز تفکر نگارنده مقالات آشناست.

اکنون باید، در این مقدمه، نگارنده با کمال صراحت، و بدون سعی و کوشش برای توجیه کردن و قشنگ جلوه دادن، اعتراف کنم که هرآنچه در این مقالات از قوت و ضعف، از ترس و تشویش و اضطراب و شجاعت و ایمان و فداکاری و حس زبونی ناشی از ترس ولرز و دلهره، به رهبران و کادر حزبی توده نسبت داده‌ام، خود من نیز به نوبت خود دچار آن بوده‌ام، با این فرق که عده‌ای تسلیم به آن ضعف‌ها و عده دیگری بر آنها غلبه کرده‌اند. زندان مخصوصاً در زندانیان سیاسی دو نوع تأثیر متضاد می‌بخشد و آن چنان را آن چنان تر می‌کند. ضعیف را ضعیف‌تر و قوی را قوی‌تر می‌کند. ولی تعقیب و شکنجه حتی در آنهایی که شخصیت و نیروی مقاومت کافی دارند مع ذلک تأثیری می‌گذارد که لااقل در شرایط کنونی کشور ما، و در حدود تجربه‌ای که در عده نسبتاً زیادی از زندانیان سیاسی مشاهده کرده‌ام، تأثیر نامطلوبی است. شاید این تأثیر نامطلوب تنها مختص زندانیان سیاسی کشور ما نباشد، ولی در اوضاع و احوال کشورهای بخصوص این تأثیر نامطلوب، یعنی حس ترس ولرز و حس زبونی ناشی از آن، به این شکل جبران‌پذیر می‌گردد که آن زندانیان سیاسی، در صورت رسیدن به قدرت و موقعیت اجتماعی، با زدن و بستن و نابود کردن مخالفین خود، به آن ترس ولرز و حس زبونی خود غلبه می‌کنند. ولی در شرایطی که زندانیان سیاسی سابق و رهبران نهضت توده لاحق قرار گرفته بودند، در نتیجه تماس مستقیم که آنها به مناسبت موقعیت اجتماعی خود با هیئت حاکمه مبتلا به حس زبونی در مقابل بیگانگان به ظاهر قادر مطلق داشته‌اند، خود در نتیجه سرایت مرض و استعداد مزاج دچار حس زبونی گردیده‌اند. شرایط موقع جنگ و نیرو و قدرت آنها این اجازه را نمی‌داد که آنها با قهر و غلبه به دشمنان خود بتوانند به آن حس زبونی

غلبه کنند. به همین مناسبت، آنها تکیه‌گاهی بین‌المللی (به خیال خود) برای جبران حس زبونی خود و برای غلبه بر دشمنان اجتماعی خود انتخاب کرده‌اند.

روزی یکی از روشنفکرانی که با من در یک مکتب درس فلسفه خوانده بودیم به من ایراد کرد که چرا مقالات فلسفی نمی‌نویسی. من یک کتاب فلسفی را که روی میزم بود و تاریخچه مفصل و قابل توجهی برای من داشت به او نشان دادم و گفتم من هر وقت این کتاب فلسفه را می‌خوانم و یا می‌خواهم مقاله فلسفی بنویسم، می‌ترسم و مادامی که، در نتیجه مبارزات اجتماعی، محیطی خالی از ترس نتوانیم ایجاد کنیم، نخواهم توانست، با فراغت خیال، مقالات صرفاً فلسفی بنویسم و یا خود را تسلیم آن‌گونه افکار سازم. به آن رفیق خود حکایت کردم روزی بعد از صرف نهار تا رفتن سر اشتغال روزانه مشغول مطالعه همین کتاب فلسفی بودم که یک مأمور آگاهی معروف بین زندانیان سیاسی وارد اتاق شد. و پس از سال‌ها من، با کمک و همکاری عده‌ای در زندان و عده‌ای از زنان و خواهران ترس و فداکار خودمان در خارج از زندان، موفق شدیم چندین کتاب از جمله این کتاب فلسفی را در زندان تهیه کنیم. من به این کتاب علاقه داشتم و با دقت آن را می‌خواندم، ولی در آن سلول زندان، پاسبان مراقب گاهگاهی، از سوراخی که در سلول به همین منظور تعبیه شده بود، به داخل زندان نگاه می‌کرد. خواندن کتاب، آن هم کتاب فلسفی، بزرگ‌ترین جرم در زندان تلقی می‌شد. در حین خواندن سطر به سطر و صفحه به صفحه این کتاب فلسفی، من دائماً می‌ترسیدم پاسبان ببیند. نه تنها ترس از مجازات انضباطی زندان برای این کتاب فلسفی و یا هر کتاب فلسفی مشابه، آن ترس کذایی که یک حالت نفسانی و عادت ثانویِ ندانسته و نفهمیده برای من شده، به موجب تداعی معانی در من عود می‌کند.

ولی حقیقت این است که در زندان تنها از خواندن کتاب نیست که باید ترسید. از خیلی چیزها و اصولاً از زنده‌بودن و زنده‌زندگی کردن باید ترسید.

ترسوها در زندان لزومی ندارد بترسند، زیرا آنها تسلیم انطباق زندان می‌شوند و زندگی خود را مطابق میل پاسبان تنظیم می‌کنند. علتی برای ترسیدن ندارند و ترس عادت ثانوی برای آنها نمی‌شود، ولی شخصیت‌هایی که شخصیت خود

را حفظ می‌کنند باید در مبارزه دائمی باشند. خلاصه، زندگی من نوعی پیش آمده که به فلسفه رنج و الم پی برده‌ام. رنج و الم، محیط نگرانی و تشویش و اضطراب، عادت ثانوی برای من شده، به نوعی که از رنج در رنج نیستم و از نگرانی و اضطراب نگرانی و اضطرابی ندارم. من در مجالس جشن و سرور خودم را اجنبی حس می‌کنم. و در این‌گونه محافل ناراحت هستم. مجالس عیش و سرور در من بیشتر نگرانی و تشویش تولید می‌کند تا نگرانی و تشویش واقعی. در محیط نگرانی و تشویش واقعی، من خود را در خانه خود و راحت و آرام حس می‌کنم. در این‌گونه موارد در انتظار آن کارآگاه سابق‌الذکر هستم. من، مانند هزار امثال خودم در نهضت توده ایران، تکیه‌گاهی برای مبارزه با ترس، برای ایجاد محیط خالی از ترس و فقر و جهل، پیدا کردم. ولی متدرجاً حس کردم که در آن‌جا نیز دچار ترس‌های جدیدی، ترس‌هایی از نوع دیگر می‌شوم. من، با مأموریت از طرف نهضت توده ایران، در آذربایجان عده‌ای رشوه‌خوار، عده‌ای دزد و عده‌ای بی‌ناموس را از حزب راندم و مورد تهدید قرار گرفتم. آنها که می‌بایست مرا حمایت و نگهبانی کنند معلوم شد با تهدیدکنندگان بندوبست دارند. خواستم منشأ فساد را از آن‌جا دور کنم. به‌زودی آنها من و امثال مرا از آن‌جا دور کردند و نهضت دموکراتیک آذربایجان را به وجود آوردند. بی‌سوادترین آدم را، که من می‌خواستم از آن‌جا دور کنم، وزیر فرهنگ، و بی‌ناموس‌ترین کسی را که اخراج شده بود شنیدم مأمور حفظ نوامیس کردند. و کسی که، به مناسبت تصفیه‌شدن و طردشدن از نهضت، شخصاً مرا تهدید به قتل کرده بود شنیدم پُست حساسی در شهربانی فرقه به دست آورده است. من در عین دوست‌داشتن زبان مادری خود، یعنی ترکی آذربایجانی، به زبان ملی فارسی و تمدن ایرانی، که با آن زبان تدوین شده، علاقه ابراز کردم و مورد تنفر و تهدید قرار گرفتم. پس از پیدایش جریان موسوم به نهضت دموکراتیک آذربایجان، تمام علائم و آثار و حتی ادله‌ای به دست آمد که من دیگر از زیارت آن خاکی که حتی خاک و رنگ کوه‌ها و دشت‌های آن را دوست دارم محروم گردیده‌ام. به مناسبت طرح موضوع نهضت آذربایجان و موضوع‌های شبیه آن، که در این مجموعه مقالات مختصر اشاره به آنها شده، من و امثال من متهم به داشتن انحرافات ملی و انحرافات

پتی‌بورژوازی و امثال آن گردیدیم. نهضت توده ایران، که من هم به سهم خود در آن حرکت ناچیزی داشتم، به جرم اینکه من مطابق دستور فکر نکرده و مطابق منطق مکتب فکر می‌کردم و به جرم اینکه، به قول یکی از روشنفکران، واحد مقیاس خود را در قضاوت‌های اجتماعی اعمال و دستورات یک دولت بیگانه قرار نمی‌دادم، بلکه با واحد مقیاس تاریخی مکتب، همه‌چیز، حتی آن دولت بیگانه ولی دوست، را اندازه می‌گرفتم، مورد تهمت انحراف و غیره و غیره قرار گرفتم. مکتب نهضت توده به ما یاد داده بود که فکر و نحوه قضاوت انسان جبری است. و کسی را به جرم اینکه این طور یا آن طور فکر می‌کند نمی‌توان و نباید مجازات کرد. تنفر ما از رژیم منحطی که با آن مبارزه می‌کردیم از جمله برای این بود که آزادی فکر برای مردم قائل نبوده و به مناسبت داشتن عقیده و فکر مخالف ما را محکوم می‌کرد.

من این طور فکر می‌کردم و در این نحوه فکر کردن مجبور بودم و همان مکتب به من یاد داده بود که این طور فکر کنم که رشوه‌خوار و بی‌ناموس و بی‌سواد را، هر قدر هم از لحاظ سیاسی مطیع و فرمان‌بر باشند، نباید به سرنوشت مردم مسلط کرد. من فکر می‌کردم که همکاری و همدردی بین المللی زحمت‌کشان جهان غیر از اطاعت صرف کورکورانه از یک مرکز است. من این طور فکر می‌کردم و این فکر من جبری بود و نتیجه منطقی پیروی از همان مکتب بود. به مناسبت داشتن این روش فکری، مورد تنفر و سوءظن‌انتهایی واقع شدم که مطابق تقاضای مکتب در ته دلشان مثل من فکر می‌کردند، ولی در مقابل زور و قدرت و جریان قضاو قدرمانند نهضت تسلیم محض و بلا اراده بودند. من از جریان نهضت کناره‌گیری کردم که همان هدف‌ها را، با روشی که به نظر من منطقی‌تر و بهتر می‌آمد، تعقیب کنم، ولی اول مورد اتهامات انحراف ملی و غیره و غیره و متدرجاً مورد اتهامات و افتراهای خیانت و جاسوسی پست استعمار و غیره و غیره، و بالاخره مورد تهدید به قتل، کتباً و شفاهاً، گردیدم. چندین روزنامه محلی و جهانی، حتی چندین فرستنده محلی و جهانی، من و عده‌ای از امثال مرا به باد فحش و ناسزا و تهمت‌ها و افتراهای نامتناسب گرفتند. این طرز تبلیغات و اتهامات نشان می‌داد که مسئله از حدود یک امر شخصی و محلی خارج است

و منظور تنبیه و مجازات‌کردن و ترساندن و مرعوب‌کردن هر فرد یا افراد نافرمان است. آن بی‌عدالتی که من در نهضت توده ایران و از طرف مراکز صلاحیت‌دار جهانی آن دچار آن شده بودم یک مسئله به‌تمام معنی بی‌سابقه بود. من و امثال من در نهضت توده ملجأ و پناهگاهی از بی‌عدالتی‌های جامعه منحط متکی به گذشته جست‌وجو می‌کرد. ولی در مکتبی که می‌بایست تجسم و تظاهر عدالت اجتماعی آینده برای بشریت باشد سخت‌ترین، شدیدترین و غیر منصفانه‌ترین بی‌عدالتی را در تن و جان و فکر خود می‌چشیدم. من و امثال من عمری در مجاهده و مبارزه و در پُست‌های مسئولیت‌دار رهبری گذرانده بودیم و تمام امیدها و آرزوهای اجتماعی ما در آن مکتب متبلور و مجسم گردیده بود. اینک در جایی که یک عمر مشغول جست‌وجوی عدالت بودم، دچار بی‌عدالتی شده بودم. جایی که آزادی و آزادگی جست‌وجو می‌کردم، دچار سخت‌ترین و بی‌انصاف‌ترین استبداد گردیده بودم. آن هدف عالی که من و ده‌ها هزار و صدها هزار عمری در جست‌وجوی آن بودیم، نمی‌توانست و نمی‌بایست به این روش‌های پست و غیر شرافتمندانه، یعنی پست‌ترین تهمت‌ها و افتراها، توسل جوید و احتیاج به توسل جستن به این روش‌ها داشته باشد.

آزمایش سختی که در آن روزها من و امثال من و عده دیگری در عصر کنونی دچار آن آزمایش شده‌اند، بی‌شک در تاریخ بشریت از لحاظ شدت و حدت آزمایش فکری و روحی بی‌سابقه است.

در آن روزهای بحرانی، در فکر من هنوز از افکاری که در این مجموعه مقالات به شکل کنونی تعبیر و تفسیر شده خبری نبود. هنوز من یک جریان نهضت اجتماعی را بدون پشتیبانی شوروی غیرممکن می‌دانستم. به‌طور کلی و مبهم، در نتیجه تجربیات انکارناپذیر، حس کرده بودم که در این رژیم نقاط ضعف و سستی وجود دارد. ولی هنوز ایمان من به مصداق خارجی ادعایی مکتبی که پیروی از آن هنوز هم هدف من است پابرجا بود. به همین مناسبت تمام آن تهمت‌ها و افتراها و تهدیدات ناجوانمردانه را با سکوت مطلق و با تحمل مخصوص مکتب رواقیون گذراندم.

ولی کناره‌گیری از جریان‌ات عملی و سعی و کوشش در قضاوت صحیح و خونسردی بی‌سابقه و بی‌مانند من در تجزیه و تحلیل مسائل اجتماعی، که اخیراً به دست آورده بودم، اجازه داد که از تجربیات گذشته خود و از آزمایش‌های بعدی، که در یوگسلاوی و تمام کشورهای بالکان و احزاب چپ کشورهای غربی به وجود آمد، استنتاج صحیح بکنم. من امروز، پس از یک عمر مطالعه و تجربه و آزمایش، به این واقعیت تلخ پی برده‌ام که وارثین انقلاب اکتبر از هدف بانیانی که ادامه‌دهنده نهضت جهانی زحمت‌کشان بودند منحرف گردیده و هدف ملی خود را، به نام هدف بین‌المللی و سوءاستفاده از افکار و احساسات بین‌المللی، تعقیب می‌کنند.

با وجود اینکه من پس از کناره‌گیری از جریان‌های سیاسی گوشه‌گیری اختیار کردم، باز هم مرا آسوده نگذاشتند. توهین‌ها و تهمت‌ها و پست‌ترین افتراها، اخلال در زندگی شخصی و موقعیت اجتماعی و اداری و حتی تهدید به انواع و اقسام ادامه داشت. سابقاً که من از زندان مختاری آزاد شده بودم، حس می‌کردم که عده‌ای از روشنفکران و آشنایان سابق من از نزدیک شدن به من می‌ترسیدند. و آن ترس را به‌عنوان تنفر از اتهام و یا محکومیت من جلوه می‌دادند، زیرا، در اوایل پیدایش دوره بعد از شهرپور، هنوز طرز تفکر قبل از شهرپور ادامه داشت و روشنفکران و آشنایان، از ترس مراکز قدرت، در ظاهر از من و امثال من کناره‌گیری [می‌کردند] و در خفا تملق و یا تقدیر به عمل می‌آوردند. پس از کناره‌گیری از نهضت، به همان احساس دچار بودم. عده‌ای از آشنایان روشنفکر سابق که به مناسبت ایرادات منطقی و به‌مورد آنان من نهضت‌کدایی را ترک کرده بودم و مورد نفرت و تهمت پیشتازان خلق‌های ادعایی وسیع قرار گرفته بودم، همان روشنفکران این بار از ترس طرف مقابل و مراکز قدرت دیگر از من کناره‌گیری می‌کردند و در خفا مرا تمجید و گاهی تشویق [می‌کردند]. ولی همان‌طور که خودشان می‌ترسیدند، مرا نیز می‌ترساندند و امثله تاریخ معاصر را به رخ من می‌کشیدند. من معاینه می‌دیدم که ایمان و عقیده آزادی‌خواهانه خیلی از روشنفکران روی محور ترس از آینده، از آینده نزدیک یا دور، چرخ می‌زند. متدرجاً ایمان و عقیده تبدیل به یک محاسبه و پیش‌بینی آینده گردیده، یعنی این‌طور تلقی می‌شود

که هرکس در آینده شانس موفقیت دارد او حق دارد و خواهد داشت. همان‌طور که در صدر این مقاله اعتراف کردم، این ترس‌ها و ترساندن‌ها در من بی‌اثر نبود، بلکه تأثیر فراوان داشت. سابقاً، در مواقع تشویش و نگرانی، کارآگاهی اولین بار مرا بازداشت کرده بود در نظرم مجسم می‌شد، ولی حالا، علاوه بر او، آن شخص بدهیکل و مخوف و خنازیری که در اتاق کمیته ایالتی حزب توده تبریز، به مناسبت مشمول تصفیه‌شدن، مرا تهدید به قتل کرده بود و بعدها مقامات حساسی در فرقه اشغال کرده بود در نظر من مجسم می‌شد.

من در تن و جان خود اضطراب‌ها و تشویش‌ها و نگرانی و دلهره را، که از مختصات دو رژیم استبدادی و مطلقه است، حس کرده‌ام. اولاً رژیم منحنی که آخرین تشبثات بیهوده را برای ابدی کردن و یا ادامه حیات خود می‌کند، ثانیاً رژیم مدعی مرفعی بودن و انقلابی که درحقیقت تجسم و تحقق تاریخی تاریخ ایوان مخوف است. من در جایی که عالی‌ترین هدف‌های بشری را جست‌وجو می‌کردم، افسوس و هزاران افسوس که پس از صرف گران‌بهاترین قسمتِ باارزش‌ترین سرمایه بشری متوجه شدم که با مخوف‌ترین اصولی که برای بشر مواجه‌شدن با آن امکان‌پذیر است مواجه می‌باشم. من از مخالفت دو رژیم می‌ترسیدم و می‌ترسم، ولی هرگز تسلیم ترس نگردیدم و نخواهم گردید. سعی و کوشش صحیح و سالم مختص انسان‌های سالم را برای غلبه بر ترس و آزادی از ترس به عمل آورده‌ام و پس از یک آزمایش تلخ و بحرانی، و تلف کردن وقت و انرژی، هنوز خود را مانند میلیون‌ها مردم دیگر برای مبارزه با ترس و برای آزادی از ترس مهیا و آماده می‌بینم.

من آنچه را که برای مبارزه با رژیم منحنی متکی به گذشته جست‌وجو می‌کردم و آن را در نهضت توده ایران جست‌وجو کرده و بالاخره، با کمال تأسف، ایمان و عقیده خود، یعنی مصداق خارجی ایمان و عقیده خود، را در آن جا گم کرده بودم، آن ایمان و عقیده و آن آرزوها و امیدها را در جبهه ملی دوباره به دست آوردم. وقتی من از جبهه ملی حرف می‌زنم، به آن صدها هزار در تهران و میلیون‌ها در اطراف و اکناف کشور فکر می‌کنم که پشتیبانی خود را به جبهه ملی ابراز می‌دارند. به آن توده مردم، به آن ذخیره تاریخی و فناپذیر نبوغ ملت ایران، فکر

می‌کنم که، در خلال قرون و عصور، شخصیت تاریخی خود را ظاهر ساخته و، مطابق مقتضیات عصر و زمان، وظیفه تاریخی و ملی خود را در خانواده بشر انجام داده است. جبهه ملی اخیراً از طرف توده‌ای‌ها سخت مورد تهمت و افترا قرار گرفته بود. یکی از علاقه‌مندان به جبهه ملی و از اداره‌کنندگان روزنامه شاهد از من خواست که علت تهمت‌ها و افتراها را نسبت به جبهه ملی روشن سازم. اگر مجموعه این مقالات کم‌وبیش این وظیفه را انجام داده باشد، سعی و کوشش من به هدر نرفته است.

می‌دانم عده‌ای هستند که از تهمت و افترازدن به شخصیت‌ها خوشوقتند، ولی من حتی از مبارزه منطقی با آنهایی که روزی حتی اشتباهاً با آنها در یک صف بودم قلباً خوشحال نیستم. ادای این وظیفه نامطبوع‌ترین قسمت آن مبارزه اجتماعی ضروری است که برای من و امثال من ادامه آن اگر حالت مرضی نشده باشد، یک طبیعت ثانوی گردیده است.

نود و چند درصد آنهایی که هنوز در حزب توده باقی مانده‌اند، برای من کوچک‌ترین شکی نیست که یا مانند من و امثال من فکر می‌کنند و شاید هنوز بعضی تصورات واهی را به خود راه می‌دهند که من و امثال من نیز مدت‌ها دچار آن گونه توهمات اصلاح‌طلبانه غیرممکن در آن حزب بودیم. و یا آنهایی هستند که، پس از آنکه کار از کار گذشت، توجه به بعضی حقایق [برای آنها] مژمژمر زیادی نخواهد بود. آن چند درصد از کادر حزبی و رهبرانی که، در ضمن مقالات، عنوان بیگانه‌پرست درباره اینها به کار رفته، البته اینها نیز مانند بیگانه‌پرستان هیئت حاکمه نمی‌باشند. گرچه ارزش آنها از جنبه اخلاقی بیشتر از افراد هیئت حاکمه است، ولی ضرر اجتماعی آنها بی‌شک بیشتر است. در مقالات سعی شده اختلاف آنها صریح تشریح شود. ولی شاید بهتر بود که عوض بیگانه‌پرست اصطلاح دیگری انتخاب می‌شد، ولی به این نکته اساسی باید در این جا جلب توجه شود که به نظر نگارنده سطور در کشورهای بیگانه طبقات وسیعی از مردم آبادکننده و زحمت‌کش وجود دارند که با ملت زحمت‌کش و آبادکننده ما بیشتر وجه مشترک دارند تا بعضی افراد یا جماعات قلیلی که منافع کشور ما را، به بهانه‌هایی از نوع عدم ظرفیت صنعتی و غیره، به متنفذین بیگانه

می‌فروشد. منظور در این مقالات از بیگانه آن طبقات وسیع ملل و یا نمایندگان آنها که تناقضی با منافع ملت ایران ندارند نمی‌باشد. و همین‌طور آنها را که در کشور ما منافع متنفذین غربی یا شرقی را مدافعه می‌کنند نمی‌توان به حساب ملت ایران گذاشت.

موفقیت عظیمی که جبهه ملی در این مدت، علی‌رغم نواقص خود از قبیل نداشتن احزاب و تشکیلات متکی به اصول اجتماعی محکم به دست آورده، تنها مرهون این است که جبهه ملی به نیروی ملت ایران ایمان داشته و با تکیه به آن خواسته است استیفای حقوق ملت را بکند. همین موقعیت مسئولیت تاریخی عظیمی را که به عهده رهبران حزب توده متوجه است، که در مغتنم‌ترین فرصت و با داشتن تشکیلات نسبتاً منظم و مکتب اجتماعی لازم کاری انجام ندادند، مسئولیت آنها را خیلی شدیدتر می‌کند. اگر حزب توده حسن‌نیت جبهه ملی، یعنی تکیه به نیروی ملت، [را] داشت، و با دست خود در ایران می‌خواست کار بکند، پُر واضح است که یک موفقیت عظیم تاریخی نصیب ملت ایران می‌گردید. همین غفلت عظمی گناه آنها و درعین حال عظمت و سنگینی وظیفه‌ای که فعلاً به عهده جبهه ملی و مخصوصاً به عهده عناصر مترقی جبهه ملی واگذار شده است نشان می‌دهد. عناصر مترقی جبهه ملی، در صورتی که بخواهند نواقص خود را تکمیل سازند و نیروهای عظیم ملت را که به آنها رو آورده تنظیم کنند، باید میراث مبارزات اجتماعی مفید طبقات زحمت‌کش ایران را بدون سبق ذهنی غلط فراگیرند و خود را ادامه‌دهندگان صحیح مبارزات اجتماعی نشان دهند. اوضاع و احوال کنونی دنیا نیز مقتضی و مساعد با این نظر است. اگر حزب توده وظیفه تاریخی خود را انجام می‌داد و یا خود را لایق و مستعد آن نشان می‌داد، وظیفه‌ای متوجه دیگران نبود، ولی آنها، مانند اغلب هم‌قطاران خود در خارج از ایران، خود را شایسته وظیفه تاریخی کنونی نشان ندادند.

در یک‌صد سال پیش، مارکس و انگلس مانیفست معروف را با این جمله شروع کردند: شبی اروپا را فرا گرفته است. شبی که آن روز در اروپا ول می‌زد و در رفت‌وآمد بود، امروز به یک واقعیته، لاقلاً در قسمتی از دنیا، تبدیل شده. امروز شبی تمام دنیا را فرا گرفته، یعنی شب کمونیسم.

ولی پس از یک‌صد سال یک شبخ دیگر اروپا را، اروپای شرقی و غربی را، فرا گرفته است. این بار شبخ تیتیسیم بر شبخ کمونیسم و یا بهتر است بگوییم بر بلشویسم مستولی شده است. من با جزئیات و حتی با بعضی از کلیاتی که تیتو تعقیب می‌کند، و ممکن است مورد انتقاد قرار گیرد، کار ندارم و اطلاع دقیق و صحیحی هم از آنها ندارم، ولی آنچه برای تمام مردم آشنا با جریان‌های امروز روشن و آشکار است این است که تیتیسیم در همه‌جا به‌عنوان تظاهر ملیت‌انگیزی که با بین‌الملل صحیح و سالم مخالفتی ندارند ظاهر شده است. ابتدایی‌ترین اصل مسلم حقوق بشر، یعنی حق حاکمیت ملل بر سرنوشت خودشان، اصلی نیست که در قرن بیستم بتواند مسخره این و آن گردد. ملت ایران مانند کلیه ملل دیگر باید مطابق این اصل، و با استفاده از میراث و ذخیره تمدن بشری و تطبیق اصول و قوانین کلی تاریخ با مقتضیات مدنی و تاریخی و اجتماعی ملت کهن‌سال خود، راه خود را طی کند. این اراده ملت ایران به شکل نهضت جبهه ملی برای مبارزه با استعمار ظاهر گردیده و راهنمایی این نهضت برای هدف‌های وسیع اجتماعی ملت وظیفه تاریخی است که به عهده عناصر مترقی جبهه ملی محول گردیده.

دانشجوی علوم اجتماعی*

* دانشجویی که اشخاصی که باید او را بشناسند و آنهایی که نباید بشناسند، هر دو، او را می‌شناسند و برای توده مردم یک سرباز گمنام و یک مجاهد عادی راه آزادی بیش نیست.

چرا سران حزب توده مبالغه در نیرومندبودنِ استعمار کرده‌اند؟

این مبالغه و تقویت بدبینی و یأس امروز به نفع بریتانیا و فردا به نفع شوروی [است] و هیچ‌وقت به نفع ایران نیست.

برای عده‌ای که مانند اصحاب کُهِف هنوز در خواب قرون گذشته چُرت می‌زنند دنیای امروز با دنیای قرن ۱۹ فرقی ندارد. برای آنها بریتانیای فعلی با امپراتوری قرن گذشته، که نیروی مسلح و کشتی‌های جنگی بریتانیا در پشت سر کمپانی‌های تجارتی رهسپار مشرق‌زمین بودند، فرقی ندارد. این اصحاب کُهِف سیاست‌باف سکه نیمه دوم قرن بیستم را از سکه قرن ۱۹ تشخیص نمی‌دهند. اینها از بیداری ملل مشرق و آسیا و از تأثیر افکار عمومی دنیا در افکار عمومی بریتانیا، از پیدایش و نمو و تکامل حزب کارگر انگلیس در قرن بیستم و از تغییراتی که خواهی‌نخواهی بریتانیا مجبور بوده و هست که در سیاست خود بدهد بی‌خبرند. اینها نمی‌توانند درک کنند که فعال‌میشانی شرکت نفت جنوب در حوزه اقتدار خود [و] مطلق‌العنان‌بودن سیاستمداران بریتانیا و مزدوران آنها در ایران دیگر متکی به پایه و اساس محکم نیروی مسلح نیست. این اقتدار تنها متکی به بی‌اطلاعی ایرانیان از نیروی ملی خود و اوضاع جهان و متکی به رعب و وحشت موهومی است که از قرون گذشته هنوز در قلوب ایرانیان باقی مانده است. ما در چند مقاله گذشته تا حدی از مبالغه‌ای که دربارهٔ نیرومندبودن سیاست استعماری بریتانیا در ایران و غیر آن شده بحث نمودیم. و نشان دادیم که این شبیح هولناک یک کابوس خیالی بیش نیست. آنچه از این نیرو و واقعیت دارد با نیروی ملت ایران و استفاده از وضع بین‌المللی ممکن است، و باید، خفه و نابود شود. ما نشان دادیم که مبالغه در نیروی استعمار و محیط بدبینی و یأس و سوءظن، که مولود آن است، بهترین متفقد غلبهٔ سیاست استعماری است. حس حقارت و زبونی، که ده‌ها سال است در هیئت حاکمه نفوذ کرده، به عده‌ای از روشنفکران نیز سرایت نموده. عده‌ای از سران حزب توده که، در نتیجهٔ حبس و شکنجه، دچار حس زبونی گردیده‌اند، دانسته یا ندانسته، به نیروی استعمار اهمیتی بیش از آنچه دارد قائلند. و بنابراین خود را بدون چرا در دامان شوروی انداخته و «کالمیت بین یدّی الغّسال» تسلیم گردیده و مبارزه با استعمار را تنها پس از برقراری حاکمیت

ملی، یعنی حاکمیت شوروی، امکان‌پذیر می‌دانند. این مسئله که تسلیم شدن سران ضعیف توده به سیاست نیرومند شوروی وجه شباهتی با هم‌مسلمکی دو حزب متساوی‌الحقوق ندارد فعلاً مورد بحث نیست. بلکه منظور نشان دادن این حقیقت است که سران توده، علی‌رغم ادعای پُرآب‌وتاب خودشان، مبارزه با استعمار نکرده، بلکه اکتفا به ترساندن مردم از بریتانیا کرده‌اند تا بتوانند تمام ملت ایران را مانند خود در دامان شوروی بیندازند. محیط بدبینی و یأس و سوءظن و ترس و بیم از انگلیس را سران توده به بهانه مبارزه با استعمار خیلی تقویت نموده‌اند. آنها به خیلی از مردم شرافتمند، ولی بی‌خبر از سیاست روز جهان، این‌طور تلقین کرده‌اند که برای رهایی از نیروی انگلوساکسون هیچ چاره‌ای جز تسلیم شدن به شوروی نداریم. مردمی که بیگانه در نظر آنها بی تفاوت بود مایوس و بیچاره شدن را، در نتیجه تبلیغات سران توده، لازم دیده، و از تسلیم شدن در مقابل بیگانگان بهتر دانسته‌اند. در نتیجه تهمت‌ها و افتراهای فراوان و ارزان، که سران توده به هر شخصیت که تسلیم اربابان آنها نبوده زده‌اند، محیط یأس و بدبینی ده‌ها برابر و در مواردی هزاران برابر تقویت شده است. مخصوصاً تهمت و افترای توده‌ای‌ها بیشتر متوجه آنهايي بوده است که یا دارای تمایلات چپ، ولی مستقل از مسکو، بوده‌اند و یا میلیون پاک و بی‌غرضی بوده که شانس موفقیت مابین توده مردم را بیشتر داشته‌اند.

سعی و کوشش سران توده برای لجن مال کردن این شخصیت‌های ملی و مرقی عده‌ای از مردم را از همه‌چیز مایوس و به همه‌چیز مظنون نموده است. وقتی عده‌ای از مردم، مثلاً مطابق ادعای سران توده، دکتر مصدق و اقلیت مجلس و بهترین مبارزان را عامل بریتانیا تصور کنند یا لاقلاً در این مسئله مردد باشند، آیا حق ندارند تسلیم توده‌ای‌ها شوند؟ و اگر به قبح این تسلیم آشنا بودند، آیا حق ندارند مایوس شوند و خود را تسلیم تریاک یا عرق و سایر مخدرات نمایند؟ البته ما در مقالات آینده بحث خواهیم کرد که خوشبختانه عده زیادی از مردم پیشرو این مطالب سخیف را باور نمی‌کنند، ولی این‌گونه تبلیغات مضر عده‌ای از مردم را فریفته، بیگانه‌پرستان و عده بیشتری را مایوس و نومید می‌کند و در هر حال هر دو دسته را از نیروی واقعی ملت ایران مایوس و نومید می‌نماید

و امروز به نفع بریتانیا تمام می‌شود، ولی سران توده امیدوارند در موقع جنگی که قریب الوقوع باشد به نفع اربابان آنها خواهد بود. امید است که آرزوی جنگ قریب الوقوع به دلشان بماند و ما ایمان داریم که استقلال ایران در هر حال برای همیشه محفوظ خواهد ماند.

در هر حال سران توده حساب کرده‌اند که نیروهای اجتماعی اگر تسلیم بلاشرط در مقابل آنها نشدند، از لحاظ آنها و اربابان آنها بهتر است فلج گردند و مایوس و نومید شوند.

سعی و کوشش بی‌مانند آنها برای مایوس ساختن مردم از جبهه ملی و اقلیت از همین جا آب می‌خورد. در مقاله آینده با یادآوری وقایعی که هیچ‌کس فراموش نکرده است نشان خواهیم داد که سران توده هرگز مبارزه مؤثر با شرکت نفت جنوب نکرده و آن را برای روز برقراری حاکمیت خودشان ذخیره کرده‌اند.

چرا سران توده در زمان اقتدار خود برای الغای امتیاز نفت اقدام نکردند؟

آن قسمت از نیروهای اجتماعی ایران، اعم از اینکه به‌طور مؤثر و یا حتی مضر وارد میدان مبارزه‌اند، در مقایسه با قسمت عظیمی از نیروهای اجتماعی، که بلااثر و تنبل و بیهوده مانده‌اند، قسمت اول خیلی کوچک است. محیط بدبینی و یأس و مخصوصاً مبالغه در قدرت انگلیس، که غیرقابل مقاومت از طرف خود ملت ایران قلمداد شده و ناچیزشمردن نیروی ملت در مقابل آنها، باعث شده است که نیروی عظیمی از ملت عاطل و باطل بماند. نه فقط سیاست انگلیس این یأس و بدبینی را در ایران رواج داده، بلکه سران توده گاهی به مناسبت سیاست غلطی که پیش گرفته‌اند و گاهی به مناسبت اصولی که به نفع خود و شوروی‌ها تعقیب می‌نموده‌اند باعث نفعی برای سیاست بریتانیا شده‌اند. در صورتی که اندک توجهی به نیروهای ضداستعماری آسیا بکنیم، معلوم می‌شود که اغلب آنها درست در موقع جنگ و بعضی مستقیماً پس از جنگ مبارزه جدی را با استعمار شروع کرده و، با تفاوت‌های کم و بیش، خود را از سلطه امپراتوری‌ها نجات داده‌اند. حزب توده در ایران انتقاد از هیئت حاکمه را به وجه احسن انجام داد و به همین مناسبت مدت‌ها مورد توجه عامه قرار گرفت و عده زیادی از افراد باایمان به آن حزب رو آوردند، عده‌ای از مردم باایمان در آن حزب یک مکتب اجتماعی متناسب با اوضاع زمان ایجاد نمودند که وضع اجتماعی را به بهترین وجه عملی تشریح می‌نمود. اینها به‌طور خیلی خلاصه جنبه‌های مثبت حزب توده بود که ناشی از افراد باایمان و افکار عمومی آن حزب بود که اغلب آنها در نتیجه اعمال سران حزب توده بالاخره آن‌جا را ترک کردند، ولی سران حزب توده، مطابق اصولی که پیروی می‌کردند، مرام و مکتب نوشته‌شده را کنار گذاشته و تمام مرام و خود حزب را فدای بندوبست سیاسی که با شوروی‌ها داشتند ساختند. سران حزب توده، درست به خلاف ادعای خودشان، هیچ مبارزه مؤثر با استعمار و بزرگ‌ترین پایگاه آن یعنی نفت جنوب به عمل نیاوردند. اینک دلایل و اسناد و مدارک زنده که تمام نسل معاصر شاهد آن بوده‌اند. سران توده در موقع جنگ به مناسبت و بهانه اینکه این‌جا پشت جبهه شوروی است، نه فقط

مبارزه عملی با استعمار نکردند، بلکه حتی اغلب از انتقاد سیاست بریتانیا در ایران نیز جلوگیری می‌کردند.

«گاندی» و «نهری» و «پراساد» که، در حساس‌ترین موقع لازم و مفید، در زندان‌های بریتانیا به جرم مبارزه علیه استعمار جان می‌کندند، امروز این آقایان توده آنها را متهم به عامل امپریالیسم بودن می‌کنند. در ایتالیا و کشورهای اشغال‌شده و کشورهای آسیایی، درست در موقع جنگ، هروقت فرصتی به دست آمد، مبارزه با هیئت‌های حاکمه و نفوذ بیگانه عملی گردید، ولی سران توده که، بدون تسلط کامل شوروی بر ایران، حاکمیت ملی را غیرممکن می‌دانند، در مناسب‌ترین موقع، نه علیه هیئت حاکمهٔ مزدور و نه علیه استعمار، یک مبارزهٔ جدی و عملی نکردند.

کمیتهٔ مرکزی حزب توده هرگز اجازهٔ تشکیل حزب در نواحی نفت خیز نداد. تنها با تأسیس اتحادیه‌های صنفی شورای متحده موافقت شده بود. و به‌طور کلی تشکیل اتحادیه‌ها به‌خصوص در نواحی جنوب کاملاً از روی ابتکار کارگران و رهبران محلی بود که، به مناسبت مقتضی بودن اوضاع، انتظاراتی از رهبری حزب توده داشتند و اغلب آن انتظارات نقش بر آب بود و کلیهٔ موفقیت‌های شورای متحده در جنوب و بعضی نواحی دیگر مرهون اقدامات خود کارگران بود. نه فقط اجازهٔ تأسیس حزب توده در جنوب در موقع جنگ و حتی پس از جنگ داده نشده بود، بلکه هروقت کارگران و یا شورای متحدهٔ محلی با ابتکار خود کلمهٔ حزب توده را در اوراقی چاپ می‌کرد، مورد بازخواست کمیتهٔ مرکزی قرار می‌گرفت. اینها مطالبی نیست که ادعا باشد، بلکه در روزنامهٔ رهبر و ارگان شورای متحده اسناد و مدارک بی‌شمار برای این موضوع وجود دارد. حتی اعتصاب معروف آبادان تنها با ابتکار کارگران محل بود و از طرف کمیتهٔ مرکزی و شورای متحدهٔ مرکزی از این عمل جلوگیری شد. دکتر رادمنش و دکتر جودت، به نمایندگی از مرکز، به آبادان رفته و اعتصاب را خاتمه دادند.

آقای لوئی سایان، رئیس آن سندیکای بین‌المللی که تحت ممیزی کمونیست‌هاست، در موقع مسافرت به ایران، با اشارهٔ مقامات مربوطه از مسافرت به نواحی نفت جنوب خودداری کرد تا باعث سوءظن بریتانیای

کبیر در ایران نباشد. به‌طور خلاصه در داخل حزب توده و شورای متحده همیشه این‌طور استدلال می‌شد که نیروی حزب و شورای متحده و ملت ایران به‌تنهایی قادر به مبارزهٔ عملی و جدی با شرکت نفت جنوب و سیاست بریتانیا نیست و اوضاع بین‌المللی (یعنی وضع شوروی) هم اجازهٔ اقدام مستقیم علیه انگلستان را نمی‌دهد.

رهبری حزب توده که دائماً از توده‌های وسیع و از نیروی انقلابی ملت ایران دم می‌زد، ولی در عمل تنها امید و تکیه‌گاهش دولت شوروی بود و هرگز از نیروی ملت ایران که به‌خوبی قادر به مبارزه با هیئت حاکمهٔ مزدور و اربابان او بود استفاده نکرد، بهترین فرصت تاریخی را از دست داد.

منظور ما در این‌جا تنها روشن کردن این نکته است که سران حزب توده مبارزه با نیروی نفت جنوب و بریتانیا را مافوق قدرت ملت ایران دانسته و هرگز مبارزه جدی و عملی با آن ننموده، بلکه این مبارزه را بدون دخالت مستقیم شوروی غیرممکن دانسته‌اند.

رهبری حزب توده چرا مبارزه برای الغای امتیاز نفت جنوب نکرد و مبارزه برای دادن امتیاز به شوروی کرد؟

زیرا رهبران روشنفکر حزب توده، مانند هیئت حاکمه، دچار حس حقارت و زبونی بودند. آنها، حتی علیه افکار عمومی، حزب توده آذربایجان را از لحاظ حزبی تجزیه نمودند.

مرض پست و حقیر حس کردن خود، که در نتیجه تسلط سیاست مستعمراتی بریتانیا به هیئت حاکمه مستولی گردیده، گفتیم متدرجاً به قسمتی از طبقات بالای اجتماع ما، از جمله به عده‌ای از روشنفکران و کارمندان، نیز سرایت نموده. این حس پستی و حقیر حس کردن خود در روحیه رهبران روشنفکر حزب توده به این شکل ظاهر گردیده که آنها غلبه بر نیروی استعماری بریتانیا را پیش از تسلط کامل شوروی بر ایران غیر ممکن دانسته‌اند. و بنابراین با مبالغه در قدرت نیروی بریتانیا، و یا افراط در حقیر جلوه دادن نیروی ملت ایران، به آن محیط یأس و بدبینی که مانند کابوسی بر سینه ملت ما فشار می‌آورد کمک فراوان کرده‌اند. در مقاله گذشته، تا حدی که گنجایش این ستون اجازه می‌داد، نشان دادیم که رهبری حزب توده، به مناسبت یأس و نوامیدی از نیروی ملت ایران، در عمل هرگز اقدام جدی و عملی برای الغای امتیاز نفت جنوب نکرد، و بهترین فرصت تاریخی را از دست داد و تنها به یک سلسله مقاله نویسی و سخن‌پراکنی غیر مؤثر پرداخت، و تقاضاهای خود را به چند ریال اضافه‌مزد منحصر ساخت، ولی در این مدت رهبری بیکار ننشسته بود. اگر اقدام جدی برای الغای امتیاز نفت جنوب نکرد، جدی‌ترین اقدامات خود را برای به دست آوردن امتیاز کم و بیش مشابهی در شمال برای شوروی صورت داد. رهبری این حزب، درست به خلاف فرمول معروف «موازنه منفی» آقای دکتر مصدق، به یک فرمول موازنه مثبت برای دو سیاست حریف عمل کرده، زیرا از طرفی مبارزه جدی و قطعی برای الغای امتیاز نفت جنوب نکرد و از طرف دیگر مبارزه جدی برای دادن امتیاز نفت شمال به شوروی به عمل آورد تا کفه سیاست شوروی، آن‌طوری که خودشان تشریح می‌کردند، با کفه سیاست بریتانیا در ایران معادل گردد. عدم مبارزه جدی برای الغای امتیازی که مستحکم‌ترین پایگاه نفوذ و سلطه بیگانه بود و مبارزه برای ایجاد چنین پایگاه

مشابهی برای بیگانه دیگر نتیجه مستقیم و معادل همان حس زبونی و حقارتی است که از هیئت حاکمه به روشنفکران و رهبران حزب توده سرایت کرده است. این حس حقارت و زبونی و طرز تفکر ناشی از آن، که در اغلب رهبران حزب توده وجود داشت، درست با سیاست شوروی مطابقت داشت. زیرا سیاست شوروی درست احتیاج به عواملی داشت که از هیئت حاکمه ایران، که مزدور انگلوساکسون‌ها باشد، ناراضی باشند و از طرف دیگر احتیاج به یک تکیه‌گاه خارجی داشته و در مقابل آن آلتی برای اجرای مقاصد شوروی در ایران باشند. بنابراین شوروی‌ها مابین رهبران حزب توده، درست و بدون کم‌وکاست، آنها را که بیشتر از همه دچار حس حقارت و پستی بودند، اخلاقاً و غیراخلاقاً، تشویق می‌نمودند و عده دیگری که به قدر کافی از این حس حقارت و تسلیم برخوردار نبودند، متدرجاً، به این عنوان تربیت و پرورش می‌یافتند. به‌عکس، آنهایی که تسلیم این‌گونه پرورش نمی‌گردیدند به پُست‌های غیر حساس پرت شده و بالاخره در نتیجه پی‌بردن به اصول عملی حزب توده، که در مرامنامه و روزنامه نوشته نمی‌شد، ولی در جریان به آن عمل می‌شد، آن حزب را ترک می‌کردند و دچار یأس و بدبینی گردیده و آن محیط یأس و بدبینی و سوءظن را که مورد بحث ماست تقویت می‌کردند.

رهبران حزب توده از طرفی در نتیجه حس حقارت خودشان و از طرف دیگر در نتیجه انتقام‌جویی هیئت حاکمه مزدور و سوء سیاست آنها، متدرجاً، سرنوشت خود را با سرنوشت سیاست شوروی در ایران توأم می‌دیدند و برای نجات خودشان، ولی به خلاف میل ملت ایران و حتی به خلاف افکار عمومی خود حزب توده، از تهدید به تجزیه آذربایجان برای به‌دست آوردن مقابله‌نامه معروف پشتیبانی نمودند. خیلی قابل توجه است این حزب که خود را حزب توده ایران می‌نامید، درست در دو نقطه شمال و جنوب ایران که از بهترین مراکز حیاتی ایرانند، اخیراً تشکیلات حزبی نداشت. گرچه نداشتن سازمان حزبی در نواحی نفت‌خیز و اكتفا به سازمان شورای متحده تاکتیکی و برای عده‌ای تحریک بریتانیا بود، ولی تسلیم‌شدن به انحلال و یا پیوستن تمام تشکیلات حزب توده آذربایجان به دموکرات‌های آذربایجان مسئله ساده‌ای نبود. فراموش نکرده‌ایم که موقع تشکیل

حزب دموکرات آذربایجان تمام سازمان ایالتی حزب توده به آنها ملحق شدند و کمیته مرکزی نه فقط اقدامی علیه آن نکرد، بلکه آن را کاملاً تأیید کرد. یعنی حزب توده «ایران» ایالت آذربایجان را از لحاظ حزبی از خود تجزیه کرد و اگر اقتداری بیشتر از سازمان حزبی داشت، لابد این تجزیه را از لحاظ آن نیز تأیید می‌کرد. به‌طور خلاصه، تمام این عملیات نه فقط ناشی از محیط بدبینی و یأس و سوءظن و حس حقارت ناشی از آن محیط بود، بلکه خود این عملیات حسِ یأس و سوءظن را در مردم بیشتر تقویت کرده و صدها بار این محیط مشئوم را تقویت کرده، زیرا مردم منتظر بودند هیئت حاکمه گندیده با نمک ضدعفونی شود، ولی حالا دچار آن روزی شده بودند که نمک می‌گندد.

رهبران حزب توده آنچه را که برای دیگران جبر تاریخی است برای ما سرنوشت جبری تلقی می‌کنند

رهبری حزب توده، در مقابل پیروان خود، این طور ادعا می‌کند که گویا آنها نهضت توده ایران را مطابق اصول مکتب جبر تاریخی علمی رهبری می‌کنند. در صورتی که یک دقت به جریان اعمال آنها و تفاوت‌های آنها در مسائل عملی، نه فرضی، نشان می‌دهد که رهبران توده مطابق اصول «سرنوشت تغییرناپذیر» و یا بالاخره مطابق اصول «جبر تاریخی مطلق» نه علمی رفتار می‌کنند. برای اینکه فرق این دو نظریه واضح شود، باز مختصر اشاره می‌کنیم. مکتب «جبر تاریخی علمی» انسان اجتماعی را با شرایطی که در مقالات گذشته شرح دادیم تنها عامل مؤثر در تاریخ بشر می‌داند، در صورتی که مکتب «جبر تاریخی مطلق» تأثیر مهم‌ترین عامل محرک تاریخ را، که انسان اجتماعی است، فراموش می‌کند. مطابق اصول مکتبی که توده‌ای‌ها مدعی پیروی از آنند، تحول در جامعه ملی ایران، مانند تمام جوامع بشری دیگر، باید با ابتکار و نیروی خود همان طبقات محروم جامعه جامعه عمل پیو شد. تحول اجتماعی یک کودتا و یا یک عمل فتح و پیروزی نیست که از طرف عده معدود باحسن نیت و یا از [جانب] یک کشور خارجی به ملت ایران یا هر ملت دیگری تحمیل شود. مادامی که شرایط تحول در داخله خود ایران موجود نشده باشد، تکوین و پیدایش و ظهور آن غیرممکن است و یکی از آن شرایط رشد و نشو و نما و تکامل نیرویی است که نقشه تحول اجتماعی را، مطابق مکتب اجتماعی طبقات نامبرده، از قوه به فعل آرد. ولی رهبران توده در عمل، به امید فتح و پیروزی یک نیروی خارج از نیروی ملت ایران، از تنظیم نیروهای داخلی و مخصوصاً از به‌کاربردن آن در موقع مناسب برای تحول اجتماعی خودداری کردند. آنها همیشه این طور استدلال کرده‌اند که بدون «اجازه‌دادن» اوضاع «بین‌المللی» یک تحول اجتماعی در ایران غیرممکن است، و ما نمی‌توانیم بدون اجازه اوضاع بین‌المللی یک «نقشه برای خود» داشته باشیم. اخلاص آنها در ملی کردن صنعت نفت از همین جا سرچشمه می‌گیرد.

منظور آنها از «بین‌الملل» و «اجازه‌دادن» اوضاع آن حقیقت بین‌المللی نیست، بلکه دولت شوروی است که برای آنها تجسم «بین‌الملل» است. اینکه آیا دولت

شوروی و یا کمینفرم تجسم صحیح نهضت بین‌المللی کارگران هست یا نیست در مقالات دیگر مورد بحث قرار گرفته است. ولی آنچه را که در این سطور مورد بحث قرار داده‌ایم این است: به فرض اینکه کمینفرم و یا دولت شوروی یعنی خلاق و کارگردان کمینفرم تجسم بین‌الملل نهضت کارگران باشد، در این صورت نیز، مطابق مکتبی که توده‌ای‌ها مدعی پیروی از آنند، عمل آنها با فرضیه‌شان تطبیق نمی‌کند. زیرا، مطابق اصول مکتب ادعایی خود آنها، بین‌الملل نمی‌تواند جانشین نیروی ملی گردد. بالعکس، بین‌الملل از نیروهای ملی به وجود می‌آید. در صورتی که تمام نیروهای ملی در ایجاد تحول اجتماعی در مناسب‌ترین مواقع تاریخی غفلت کنند، و به امید فتح و فیروزی ملتی که او را تجسم موهوم بین‌الملل نامیده‌اند فقط به مدیحه‌سرایی و سخنرانی و بیانیه‌پراکنی برای مقاصد آن ملت بیگانه اکتفا ورزند، در آن صورت اصلاً بین‌الملل به وجود نمی‌آید، بلکه یک دولت مقتداری که به نام بین‌الملل قدرت خود را توسعه می‌دهد ممکن است به وجود بیاید. بین‌الملل وقتی به وجود می‌آید که نهضت‌های اجتماعی محلی موجود باشد و هرکدام از آنها، علاوه بر برنامه حداکثر، یک برنامه حداقل متناسب با اوضاع اجتماعی محلی و نیروی خود ترتیب داده و عملاً مبارزه روزانه خود را برای عملی ساختن آن برنامه به کار برده و درعین حال برای برنامه حداکثر، مطابق نقشه طویل‌مدت، نیز مبارزه را رهبری کنند. نمایندگان نهضت‌های محلی که وظیفه اجتماعی خود را هرکدام مستقلاً، ولی البته با در نظر گرفتن جنبه‌های عمومی، عملی می‌سازند با هم و در روی اصول تساوی حقوق یک بین‌المللی را به وجود می‌آرند.

در صورتی که رهبران سازمان‌های محلی، مانند رهبران حزب توده، احتیاجات و مقتضیات محلی را دور انداخته و تنها مطابق احتیاجات و مقتضیات مرکزی، که آن را تجسم بین‌الملل نامیده‌اند، برنامه و نقشه خود را تنظیم کنند و نیروی محلی خود و امکان‌ها و منافع نهضت داخلی را فدای آن مرکز سازند، این طرز عمل کوچک‌ترین شباهت با بین‌الملل ندارد. این طرز عمل، که رهبران حزب توده آن را به نام همکاری بین‌المللی به پیروان فریب‌خورده و باایمان خود تلقین می‌کنند، به تمام معنی، طرز عمل یک شعبه اجراییه مرکزی است که،

برای هدف‌های خاص خود، شعبی در نقاط مختلف دنیا به وجود آورده است و از احساسات ملی و بین‌المللی آنها سوءاستفاده می‌کند. در مقالات آینده نیز تشریح خواهیم کرد که رهبران حزب توده از «جبر تاریخی» فقط نیروی دولت شوروی را در نظر دارند که برای تمام ملل «سرنوشت‌تغییرناپذیری» تنظیم کرده است و سازمان‌های محلی، از نوع سازمان حزب توده، فقط آلت و ابزاری برای اجرای نقشه‌ای است که برای شوروی جبر تاریخی و برای سران توده سرنوشتِ جبری است.

خدمت حزب توده و خیانت سران آن، هم به ملت و هم به حزب توده

جامعه ایران پس از شهریور چه چیزی در دستور روز داشت؟

حزب توده تجسم و تظاهر کدام افکار بود؟

جنبه مترقی حزب توده و جنبه منحط رهبری آن

بزرگ‌ترین خیانت در مناسب‌ترین فرصت تاریخی

مناسب‌ترین موقع برای تحول کی بود؟

تحول در ایران فدای چه شد؟

جبر تاریخی در ایران چه تقاضا می‌کرد و کدام سرنوشت آن را محکوم کرد؟

بعد از تغییرات شهریور تاریخی، و پس از برطرف شدن دیکتاتوری، آنچه در دستور روز مسائل اجتماعی ایران قرار داشت لزوم یک تحول اجتماعی بود. حتی خیلی پیش از شروع دوره دیکتاتوری، پیدایش اوضاع و احوال جدید لزوم یک رفم جدی اجتماعی یا تحولی را ایجاب می‌کرد. پیدایش دیکتاتوری خود یکی از وسایل خفه کردن آن ضرورت اجتماعی بود. عملیات عمران و آبادی زمان دیکتاتوری، یعنی توسعه صنعت، با وسایل نسبتاً مدرن، اعم از دولتی و یا خصوصی، ساختن راه‌آهن، پیدایش طبقه کارگر نسبتاً وسیع، خرابی وضع دهقانان، تمام اینها، در زمان دیکتاتوری لزوم یک تحول اجتماعی را شدیدتر و ضروری‌تر کرده بود.

پس از شهریور، جامعه ایران تشنه پیدایش یک نهضت اجتماعی بود که، مطابق یک فرضیه علمی صحیح و اجتماعی، بتواند احتیاجات طبقات محروم ملت را با تنظیم نقشه‌ها و اقدامات متناسب برطرف سازد. پیدایش حزب توده، جوابی به این احتیاجات بود. به زودی عده دائماً متزایدی از بهترین نیروهای اجتماعی به حزب توده رو آوردند، حزب توده با کمک روشنفکران زیادی که از طبقات مختلف جامعه حتی از کارگران پیدا شده بودند توانست لااقل نیمی از انتظارات افکار عمومی، یعنی عرضه داشتن یک فرضیه اجتماعی یا یک مکتب اجتماعی، را عملی سازد.

حزب توده علاوه بر عرضه داشتن فرضیه اجتماعی مبارزه، روش مبارزه را نیز به طبقات محروم اجتماع در ضمن عمل یاد داد، ولی متأسفانه آن نیمی از

انتظارات افکار عمومی، که به کمک کارگران و دهقانان و روشنفکران مترقی حزب توده عملی شده بود، در نتیجه رهبری مغرضانه و غلط رهبران حزب توده، خنثی شد. نه فقط از بهترین فرصت مناسب تاریخی استفاده نشد، بلکه از ظرفی نیروهای اجتماعی به موقع خود برای ایجاد یک تحول متناسب با وضع ایران به کار نرفت و از طرف دیگر با سعی و کوشش بیهوده، برای تحصیل امتیاز نفت برای شوروی، و با سعی و کوشش برای درست کردن حریم امنیت در آذربایجان برای شوروی، نه فقط به حزب توده ضربات مهلک زدند، بلکه افکار آزادی خواهانه و هر نهضت اجتماعی وسیع و دامنه دار را برای مدت ها غیرعملی ساختند. زیرا یأس و نومیدی و بدبینی که به افکار ایرانیان حکومت می کرد، و پس از شهریور داشت تازه جای خود را به ایمان و خوش بینی می داد، در نتیجه اقتضاحات غیرقابل انکار رهبران توده با شدت و حدت بیشتری دوباره بر مردم مستولی شد. پس از شهریور، رهبران حزب توده متأسفانه برنامه عمل روزانه خود را عوض اینکه مطابق احتیاجات و مقتضیات محلی ایران و با در نظر گرفتن نیروی خودشان تنظیم کنند، برنامه ساخته و پرداخته مرکز مستغنی از توصیف را، که برای احتیاجات آن مرکز و متناسب با نیروی همان مرکز بود، دریافت داشته و به افکار عمومی عرضه می داشتند و درحقیقت سنگ های بزرگی برمی داشتند که عملاً علامت نزدن بود.

اگر رهبران حزب توده، همان طور که هم افکار عمومی حزب و هم افکار عمومی ملت انتظار داشت، خودشان را آلت بلا اراده شوروی ها نشان نمی دادند، ولی دوست صمیمی شوروی ها نشان می دادند، و مطابق اصولی که مکتب نوشته شده آنها تقاضا می کرد، مطابق یک برنامه حداقل و نقشه کوتاه مدت، تغییرات اصولی را تقاضا و عملی می ساختند، چندین قدم عملی برای برنامه حداکثر و نقشه طویل المدت نزدیک تر می شدند. پس از شهریور، در مدت جنگ، افکار عمومی و حتی نیروهای متفقین دل خوشی از هیئت حاکمه نداشتند و هیئت حاکمه فاسد نیروی اخلاقی خود را به خصوص در اوایل به کلی از دست داده و روحیه خود را باخته بود. مناسب ترین موقع برای ایجاد یک تحول اجتماعی، متناسب با اوضاع ایران، اواخر جنگ و اوان خاتمه جنگ بود که هم سازمان

حزبی به اندازه کافی قوی شده بود - و اگر رهبری همان‌طور که اشاره شد و بیشتر تشریح خواهد شد مطابق احتیاجات ملت ایران رفتار می‌کرد، خیلی قوی‌تر و محکم‌تر نیز می‌شد - و هم هیئت حاکمه، آن‌طوری که بعدها قوای خود را جمع کرد، روحیه خود را تجدید نکرده بود - و اگر اشتباهات عمدی و غیرعمدی سران توده که همه از خدمت به بیگانه ناشی می‌شد وجود نداشت، هیئت حاکمه به این زودی نمی‌توانست نیروی خود را جمع کند و جرئت اظهار وجود کند. خلاصه اگر حزب توده، در عین اهمیت دادن به دوستی و منافع اساسی شوروی در ایران، نظریات مذکور در بالا را مطابق منافع ملت ایران پیروی می‌کرد و از اشتباهات ممکن (نه جبری) اجتناب می‌کرد، در اواخر جنگ نه فقط خودش خیلی قوی‌تر بود، بلکه هیئت حاکمه نیز خیلی ضعیف‌تر بود و بنابراین به وجود آمدن یک تحول اجتماعی کاملاً امکان‌پذیر بود. و ضمناً باید توجه داشت که تحول اجتماعی لازم‌ه‌اش حتماً این نبود که در یک روز معین و یک‌دفعه انجام شود. زمینه یک تغییر اساسی ممکن بود با به‌دست آوردن امتیازاتی از اول جنگ تا اواخر آن برای آزادی خواهانی که خود را بیشتر ایرانی دوست نشان می‌دادند تا بیگانه دوست تهیه گردد و پس از تهیه شدن این زمینه یک تغییر و تحول اساسی منطبق با مقتضیات نیروهای اجتماعی محلی نیز در موقع مناسب عملی بشود.

رهبری حزب توده عوض همه اینها چه کار کرد؟ آنچه را جبر تاریخی در ایران تقاضا می‌کرد، و عبارت از منافع اساسی طبقه کارگر و دهقان و تمام طبقات متوسط ملت ایران بود، فدای منافع آنی و بی‌اساس و گاهی موهومی شوروی کرد. در اوان جنگ به خصوص تا حدود گشایش جبهه دوم، که شوروی‌ها از متفقین ملاحظاتی داشتند، سران حزب توده که با فاسدترین عناصر هیئت حاکمه در عمل سازش می‌کردند، برای ساکت و آرام بودن پشت جبهه شوروی، از هر تقاضا تا چه رسد به عمل از هیئت حاکمه خودداری کردند. در صورتی که تحصیل امتیازات اساسی برای آزادی خواهان و ایجاد زمینه تحول و بالاخره خود تحول با آرامش پشت جبهه منافات اساسی نداشت، ولی با منافع ملت ایران تطابق اساسی داشت. در اغلبی از کشورها، نیروهای اجتماعی و ملی، درست در موقع جنگ، از هیئت‌های حاکمه و از استعمار امتیازات اجتماعی

دریافت داشتند، ولی رهبران حزب توده تمام آنها را فدای آن چیزی کردند که آن را سرنوشت جبری ایران تلقی می‌کردند؛ ولی مقتضیات منافع یک کشور بیگانه بود که، در مناسب‌ترین فرصت تاریخی، افکار عمومی ایران را از دست‌زدن به یک تحول ضروری بازداشت.

تحول اجتماعی ضروری ایران را، در مناسب‌ترین تاریخ، رهبران توده فدای امنیت پشت جبهه و سایر منافع فرعی بیگانگان کردند

نهضت مشروطه ایران یک تحول به تمام معنی ناقص بوده. یک سلسله امتیازات سیاسی که برای طبقات سوم و دهقانان، مطابق قانون اساسی، تأمین شده بود، آن هم در نتیجه اینکه سازمان‌های اجتماعی لازم از طرف دهقانان و یا کارگران وجود نداشت، مورد استفاده قرار نگرفته بود. تنها فایده شکل پارلمانی ایران این بود که آنچه فئودال‌ها و هیئت حاکمه سابقاً به خلاف قانون و به شکل حکومت استبدادی عمل می‌کردند حالا شکل قانونی به آن داده بودند. یک اصلاح کشاورزی، برای ایجاد یک رابطه نوین اقتصادی بین دهقانان و مالک، به وجود نیامده بود. در دوره دیکتاتوری، گفتیم که پیدایش صنعت نوین یک عامل مهم دیگر، یعنی طبقه کارگر و لزوم تجدیدنظر در روابط کارگر و کارفرما، را نیز ایجاب کرده بود. به‌طور خلاصه، پس از برداشته شدن فشار دیکتاتوری، پیش از شهریور، جریان تاریخ اخیر ایران به‌طور جدی ضرورت یک تغییرات و تحولات اساسی را ایجاب می‌کرد. در مقاله گذشته شرح دادیم که توسعه حزب توده و پیدایش مکتب اجتماعی حزب توده تعبیر و تفسیر و تظاهر و تجسم این ضرورت اجتماعی و تاریخی بود و همین‌طور شرح دادیم که رهبران حزب توده این ضرورت تاریخی را فدای آرامش پشت جبهه شوروی کردند. رهبران حزب توده برای توجیه این عمل خودشان، که در موقع ضعف هیئت حاکمه یک اقدام جدی نکردند، دو دلیل می‌آورند. مهم‌ترین دلیلشان این است که سرنوشت بزرگ‌ترین دموکراسی جهان در معرض هجوم و حمله فاشیسم خونخوار قرار گرفته بود. ما بدون اینکه ضرورت آرامش پشت جبهه شوروی یعنی ایران را منکر باشیم، درعین حال برای مبارزه با فاشیسم هم نهایت ارزش را قائلیم، ولی ایرادی که در این جا به استدلال سران توده وارد است این است که آرامش پشت جبهه ابداً لزومی برای سازش با هیئت حاکمه و دستگاه فاسد ایجاد نمی‌کرد. البته طرز تفکر شوروی‌ها همیشه یک‌طرفه است. وقتی که آنها با انگلیس و امریکا کنار آمده بودند و به آنها احتیاج داشتند، تصور می‌کردند که حزب توده هم مانند آنها باید از تمام عمال و مزدوران انگلیس در ایران پشتیبانی کند تا باعث سوءظن

متفقین بریتانیایی نگردد، در صورتی که خود انگلیس‌ها همچو انتظاری نداشتند. در کشورهای غربی و مستعمرات آنها امتیازات زیادی در زمان جنگ برای مردم قائل شدند. در خود انگلستان بهداشت عمومی طبقات سوم در موقع جنگ، مطابق احصاییه، بهتر از پیش از جنگ شد. به مفاد «اِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»^۱ امپراتوری بریتانیا و هیئت‌های حاکمه کشورهای مختلف در زمان جنگ خیلی امتیازات برای مردم قائل شدند که بعد از جنگ می‌خواستند آنها را دوباره لغو کنند. شکست عجیب چرچیل و حزب محافظه‌کار، درست پس از جنگ، نتیجه همین بود که مردم بریتانیا نه فقط نخواستند از امتیازاتی که هیئت حاکمه، خواهی‌نخواهی، به آنها داده بود دست بکشند، بلکه خواستند آن را به حد کمال برسانند. خلاصه، ضرورتی که اصلاحات اجتماعی در ایران پیدا کرده بود بهترین فرصت مطالبه و به دست آوردن آن همان موقع جنگ، مخصوصاً اواخر، بود که تا آن وقت نیروی اجتماعی را می‌شد به قدر کافی متشکل ساخته و تقاضاهای مردم را به کرسی نشاند. تنها طرز تفکر مخصوص شوروی‌ها و ترس آنها از سوءظن متفقین خود و تسلیم شدن بلا اراده رهبران توده به دیکته سیاست شوروی ضرورت اجتماعی را محکوم به تأخیر کرد و پُر واضح بود که، پس از خاتمه جنگ، با اوضاع و احوالی که به وجود می‌آمد، ایجاد تحول خیلی مشکل و در صورت امکان سطحی می‌شد. تازه وقتی که آرامش پشت جبهه دیگر معنی نداشت و نیروهای شوروی مشغول پیشرفت بودند، باز هم ضرورت اجتماعی و یا جبر تاریخی ایران محکوم ضرورت‌های دیگر دموکراسی بزرگ جهانی گردید. یعنی سران توده، در موقعی که هنوز فرصت کافی برای مبارزه برای الغای بدون قید و شرط امتیاز نفت جنوب داشتند، در زمانی که هنوز می‌توانستند جداً یک تحول اساسی در امور اجتماعی را تقاضا و به دست آرند، مشاغل دیگری از قبیل تحصیل امتیاز و تجزیه آذربایجان داشتند که درباره هر کدام علی‌حده بحث خواهد شد. در این جا فقط به همین اشاره می‌شود که

۱. بخشی از آیه ۶۵ سوره عنکبوت. ترجمه متن کامل آیه: هنگامی که سوار بر کشتی شوند، خدا را با اخلاص می‌خوانند (و غیر او را فراموش می‌کنند)، اما هنگامی که خدا آنان را به خشکی رساند و نجات داد، باز مشرک می‌شوند.

این واقعیات، به‌خوبی، نشان می‌دهد که بهبود وضع طبقهٔ سوم هدفِ اساسی و مستقیم سران توده نبود. آنها این حرف‌ها را می‌زدند تا مردم را جلب کرده و از نیروی آنها برای هدف‌های شوروی، گاهی به نام آرامش پشت جبهه و گاهی به نام تأمین امنیت شوروی، استفاده کنند. دربارهٔ دلیل دوم آنها برای توجیه عدم موفقیت، برای ایجاد تحول در زمان جنگ و مستقیماً پس از آن، در مقالهٔ دیگر بحث خواهیم کرد.

آنچه رهبران حزب توده می‌توانستند بکنند و نکردند و آنچه کردند

برای ایجاد دانسته و فهمیده یک تحول اجتماعی، رهبران ذی‌صلاحیت نهضت‌های اجتماعی شرایطی ذکر کرده‌اند که مهم‌ترین آن اوضاع و احوال ناشی از تکامل وسایل تولید صنعتی و عقب‌ماندن روابط مربوطه اجتماعی است. ما درباره این اوضاع و احوال خاص ایران، تا حدی که کمیت ستون‌ها و کیفیت یک روزنامه یومیه اجازه می‌داد، صحبت کردیم که در ایران آن شرایط به وجود آمده است، ولی از جمله شرایط دیگر یکی انتخاب موقع مناسب است، یعنی موقعی که دستگاه حکومتی فاسد به اندازه‌ای دچار ضعف شده باشد که بتواند آن‌طور که باید ادامه حکومت را تضمین کند. در موقع جنگ، هیئت حاکمه دچار همین وضعیت بود. در مقاله پیش توضیح دادیم آنهایی که تصور می‌شد برای ایجاد این تحول باصلاحیت‌ترین اشخاص هستند، یعنی رهبران حزب توده، در زمان جنگ این ضرورت اجتماعی بی‌اندازه مهم برای جامعه ایرانی را فدای یک نفع خیالی و یا فدای اجتناب از یک ضرر خیالی برای شوروی کردند و به مناسبت تضمین امنیت پشت جبهه، و بعدها برای تأمین نفت شمال، برای شوروی فعالیت به خرج داده، از توجه مستقیم به سرنوشت طبقه سوم ایران در عمل غفلت ورزیدند. رهبران توده خودشان مسئله فداکردن سرنوشت طبقه سوم را به مقتضیات جامعه شوروی توجیه کرده، و مخصوصاً در نزد پیروان خود این مسئله را سری نگه نمی‌دارند. دلیل دومی که آنها برای عدم موفقیت در ایجاد تحول اجتماعی ذکر می‌کنند این است که حزب ما جوان بود، تجربیات کافی نداشت، جامعه ایران عقب‌مانده بود، معایب و عقب‌ماندگی جامعه خواهی نخواهی در حزب تظاهر کرده بود و از همه بالاتر اینکه کادر کافی برای اداره این همه نیرویی که به حزب رو آورده بودند موجود نبود و بنابراین، با موجودنبودن حزب منظم با رهبری باتجربه، ایجاد تحول غیرممکن بود. توسل به این دلیل استفاده ناصحیح از یک مطلب کاملاً صحیح است. اگر منظور ما از ایجاد تحول مثلاً یک تحول به تمام معنی سوسیالیستی در شرایط کنونی باشد، واقعاً لازمه‌اش رشد و تکامل بیشتر یک حزب متشکل است. ولی وقتی صحبت از یک تحولی است که در کادر همین جامعه کنونی از مدت‌ها پیش می‌بایست عملی می‌شده باشد،

برای ایجاد یک هم‌چو تحولی، یک حزب با آن همه شرایط لازم نیست. حتی، در اغلب موارد، تنها فشار افکار عمومی تحول کم‌وبیش عمیقی از این نوع به وجود آورده است. مثلاً تقسیم اراضی بین زارعین و به‌طورکلی یک برنامه اصلاح کشاورزی در زمان تزارهای روسیه، در تحت فشار افکار عمومی، بدون یک انقلاب خونین عملی شد. پس از جنگ گذشته، در اغلب کشورهای بالکان، که حتی عقب‌مانده‌تر از وضع کنونی ایران بودند، اصلاحات کشاورزی و تقسیم اراضی بین زارعین عملی شد. به‌طور خلاصه، در موقع جنگ که هیئت حاکمه ما دچار تزلزل روحی کامل شده بود، ایجاد یک تحول اجتماعی که شامل یک اصلاح زراعتی نسبتاً عمیق و تجدید روابط بین کارگر و کارفرما متکی به اصول عدالت اجتماعی، به‌دست آوردن حقوق اساسی که آزادی اجتماعات و احزاب و سندیکاها را تأمین کند، خلاصه تأمین حداقل نان و فرهنگ و بهداشت برای تمام طبقات اجتماع، تنها به فشار افکار عمومی و رهبری صحیح عده‌ای محدود امکان‌پذیر بود و یک قسمت از این برنامه نیز تا حدی تأمین شده بود. تنها مسئله‌ای که تمام موقعیت‌ها را خنثی کرد اشتباهات عمدی رهبران حزب توده در همین برنامه سیاسی خود بود. آنها عوض اینکه یک برنامه محلی متناسب با نیروی ملی خود تهیه و به جامعه عرضه بدارند و تمام فعالیت خود را متوجه تحکیم تشکیلات خویش سازند تا ضامن بقای خود حزب و ضامن موفقیت‌هایی باشد که با نیروی افکار عمومی به دست آمده، برنامه سنگین سیاست شوروی در ایران را، که با نیروی خود آنها هیچ تناسب نداشت، قبول کردند و طبیعی بود که در این صورت می‌بایست برای اجرای برنامه سنگین شوروی در ایران متکی به نیروی آن کشور باشند. سران توده این عمل تسلیم‌شدن بی‌چون وچرا به سیاست شوروی در ایران را با توسل به لزوم همکاری بین‌الملل زحمت‌کشان توجیه می‌سازند. در مقالات دیگر از اینکه دولت شوروی تا چه حد نماینده فکر بین‌الملل زحمت‌کشان است بحث کرده‌ایم، ولی در این جا به این نکته جلب توجه می‌کنیم در صورتی که واقعاً دولت شوروی نماینده و تجسم فکر بین‌المللی بود، نمی‌بایست از حزب توده ایران و از احزاب مشابه آن در همه جا و همه وقت تقاضای این همه فداکاری کرد، و هیچ‌گونه خدمتی

درعوض انجام ندهند. حالا از شوروی گذشته، این‌گونه اعمال سران حزب توده اساساً سازشی با اصول بین‌المللی مارکسیسم یا سوسیالیسم ندارد که آنها مدعی پیروی از آن اصولند. زیرا فداکردن افکار بین‌المللی به فکر ملیت اگر اشتباه است، فداکردن فکر ملیت به بین‌الملل نیز به همان اندازه بی‌معنی است. زیرا پُر واضح است که بدون وجود ملیت‌ها بین‌الملل به وجود نمی‌آید. چون در این باره در مقالات آینده بحث خواهد شد، فعلاً به همین اکتفا کرده، و روی این نکته تکیه کنیم که عدم موفقیت حزب توده به نگهداری آنچه با کمک افکار عمومی به دست آمده بود، و عدم امکان ادامه حیات حزب با آن قدرت و قوتی که تحصیل شده بود، برای این بود که افکار عمومی نه فقط با سیاست آنها در مسئله نفت و آذربایجان موافق نبود، بلکه از رفتار آنها به خصوص در مسئله آذربایجان به کلی منزجر گردید. رهبران حزب توده اگر به یک برنامه اجتماعی متناسب با اوضاع اکتفا کرده و سعی و کوشش خود را عوض نفت شوروی و مسئله آذربایجان مصروف آن می‌کردند و اگر از کادر موجود حداکثر استفاده را می‌کردند و اشخاص جاسوس مآب را که دیروز برای حزب توده و شوروی و امروز برای شهربانی خدمت می‌کنند در رأس امور حساس مانند مسئولیت تشکیلات تهران مثلاً قرار نمی‌دادند و فکر و انرژی خود را کاملاً مصروف به بندوبست‌های سیاسی بی‌پایه و بی‌مایه نمی‌کردند و درعین حال دوستی و همکاری بین‌المللی با شوروی را، تا حدی که مجاز است و افکار عمومی را منزجر نمی‌کند، ادامه می‌دادند، بی‌شک تشکیلاتی به وجود آمده بود که هیئت حاکمه فاسد، هر قدر هم که می‌خواست، نمی‌توانست آن را غیرقانونی اعلام کند. تنها اشتباهات عمدی و تظاهر به بیگانگی‌پرستی به هیئت حاکمه فرصت داد که حداکثر استفاده را از نقاط ضعف حزب توده بکنند و رهبران حزب توده این قدرت را به دست هیئت حاکمه فاسد و بیگانگی‌پرست دادند که، به بهانه نقاط ضعف آزادی‌خواهان، اصلاً آزادی و هر نوع دموکراسی را لگدمال کند.

فداکردن منافع اساسی ایران از طرف رهبران حزب توده، برای منافع جزئی و گاهی خیالی بیگانگان، پس از جنگ نیز ادامه پیدا کرد

دولت جوان شوروی، که پس از انقلاب از کلیه امتیازات دوره تزاری صرف‌نظر کرد، یک تغییر انقلابی در روابط خود با ایران و به‌خصوص با ایرانیان ساده و عادی ایجاد کرد. دولت فاتح و پیروزمند شوروی، پس از جنگ اخیر، با تقاضای امتیاز نفت شمال باز هم یک تغییر انقلابی در روابط خود با ایران و به‌خصوص با ایرانیان ساده و عادی ایجاد کرد. آن علاقه‌مندی قلبی و آن حس فداکاری مادی و معنوی که در حین صرف‌نظرکردن از امتیازات دوره تزاری در ایرانیان نسبت به شوروی به وجود آمده بود، با پیدایش دوره جدید سیاست شوروی که دوره تحصیل امتیاز نفت باید نامید، نه فقط خنثی شد، بلکه تبدیل به یأس و نومیدی و بدبینی و سوءظن نسبت به همسایه مقتدر گردید. منظور ما فعلاً بحث در اشتباهات سیاست شوروی در ایران نیست، بلکه منظور این است موضوعی را که در مقالات گذشته مورد بحث و قضاوت قرار دادیم در ضمن چند مثال از جریان‌های سیاسی، که تمام مردم شاهد و ناظر بوده‌اند و اسناد و مدارک زنده آن، مشهودات مردم و محتویات روزنامه‌ها و اسناد و مدارک رسمی [موجود] است، روشن کرده باشیم. در مقالات گذشته شرح دادیم که رهبران حزب توده مقتضیات ضروری و واجب تحولات اجتماعی جامعه ایران را فدای مقتضیات درجه دوم و سوم جامعه شوروی کردند. در موقع جنگ، این طور استدلال می‌شد که مسئله جنگ یک مسئله حیاتی و مماتی برای شوروی و تمام طبقات ضدفاشیست است. بنابراین رهبران توده امنیت پشت جبهه شوروی را مافوق تمام منافع ملت ایران از جمله تحول اجتماعی قرار دادند. ولی آن وقت‌ها گفته می‌شد که پس از جنگ این همه فداکاری مادی و معنوی از طرف شوروی جبران خواهد شد و ما با کمک شوروی موفق خواهیم شد که تمام امتیازات اقتصادی و سیاسی نیروهای بیگانه را در ایران لغو کنیم و در روی همین تصورات و فرضیه‌ها بود که آقای دکتر رادمش، یکی از هشت نماینده حزب توده در پارلمان، با تمام تشریفات لازم، از پشت تریبون مجلس به نام حزب توده به تمام ایرانیان و جهانیان اعلام کرد که ما «با هرگونه امتیاز

اقتصادی به هر دولت بیگانه مخالفیم». هنوز طنین این صدای حزب توده از آفاق و انفسی که آن را با ذوق و شوق شنیده و به حافظه سپرده بودند محو نشده بود که صدای دیگری باز هم از طرف بلندگوهای متحرک حزب توده در هر کوچه و برزن شنیده شد. این بار تقاضای امتیاز نفت شمال برای شوروی می‌شد. نه فقط افکار عمومی از این مسئله عصبانی بودند، آثار این عصبانیت در صفوف خود حزب توده، حتی تا آستانه کمیته مرکزی، به شکل اعتراض و گاهی سؤال و بحث و حیرت نیز دیده و شنیده می‌شد. اعضای فهمیده حزب توده از خود سؤال می‌کردند، و آنهایی که جرئت داشتند در حوزه خود و در مجامع دیگر حزبی سؤال می‌کردند که آیا فداکردن تحول اجتماعی ایران و فداکاری مادی و معنوی برای جامعه شوروی پس از جنگ نیز باید ادامه پیدا کند. ادامه این سیاست، از طرف کمیته مرکزی، حزب توده را در مقابل افکار عمومی ملت به چه وضعی دچار خواهد کرد؟ همان تحولی که در افکار عمومی نسبت به شوروی، پس از سعی برای تحصیل امتیاز، پیدا شد، نسبت به حزب توده هم که در عمل خود را دنباله بلااراده سیاست شوروی نشان می‌داد پیدا گردید. و این عصبانیت وقتی به حد کمال رسید که یکی از میتینگ‌های حزب توده، که به مناسبت مخالفت کابینه ساعد با تقاضاهای کافتارادزه تشکیل گردیده بود و ممکن بود این میتینگ از طرف دولت قدغن گردد، نمایشات حزب توده در آن روز در زیر حمایت دستجاتی از ارتش سرخ انجام یافت.

از آن روز به بعد، افراد حزب توده به خوبی حس می‌کردند که از امروز آنها نه فقط مورد نفرت هیئت حاکمه‌ای هستند که مزدور استعمارند، بلکه در عین حال مورد نفرت ملت ایران و افکار عمومی نیز می‌باشند که حزب توده را مزدور شوروی تلقی می‌کنند. آنهایی که تصور می‌کنند مردمی که در صفوف حزب توده نمایش می‌دادند همه بیگانه پرستند البته اشتباه بزرگی می‌کنند. آنها در حین دادن نمایش‌ها و میتینگ‌ها تصور می‌کردند برای آزادی و بر ضد ارتجاع و استعمار اقدام می‌کنند. تنها عده معدودی از رهبران می‌دانستند که چه کار می‌کنند. افراد ساده حزب توده و کادر حزبی تصور می‌کردند که آنها بر ضد ساعد مرتجع و مزدور قیام کرده‌اند. آنها تصور می‌کردند که مسئله نفت و امثال آن با بحث و

سؤال و جواب در حوزه‌ها حل خواهد شد. ایراداتی که آنها به سیاست کمیته مرکزی و یا سیاست شوروی داشتند، تصور می‌کردند از راه جریان حزبی قابل حل می‌باشد. آنها تصور می‌کردند که اگر رهبران و اعضای کمیته مرکزی اشتباه و یا خیانتی کرده‌اند، از راه انتخابات حزبی قابل جبران خواهد بود. آنها تصور می‌کردند برای اینکه بتوانند از راه تشکیلاتی از اشتباهات رهبری جلوگیری کنند باید خود را افراد حزبی با انضباط پرورش دهند. در هر حال منظور این است آنچه را که افکار عمومی ملت قبیح تلقی می‌کرد، افکار عمومی حزب هم از آن بیزار بود و در صدد جبران آن بود. ولی، تا عملی شدن اصلاحات حزبی، پیروی از انضباط را وظیفه خود می‌دانست. تنها رهبران حزب توده به غیر از توجیه آنچه شوروی‌ها اراده می‌کردند برای خود در عمل وظیفه‌ای قائل نبودند.

بزرگ‌ترین عیب رهبران حزب توده

عیب رهبران توده در این نبود که قبح سعی و کوشش برای تحصیل امتیاز اقتصادی و سیاسی را برای بیگانه تشخیص نمی‌دادند، و یا لاف‌اقل این عیب عیب اکثریت رهبران توده نبود. عیب آنها در این نبود که قبح نمایشات در زیر حمایت سرنیزه اجنبی را در کوچه و بازار تشخیص نمی‌دادند و از مضراتی که این عملیات برای تشکیلات جوان آنها داشت آگاه نبودند. خیلی از رهبران حزب توده از پیداشدن دستجات ارتش سرخ برای حمایت آنها نگران بودند و حتی بعضی عصبانی نیز بودند. بعضی از رهبران حزب با افکار عمومی حزب موافق بودند که قدغن شدن نمایش و عدم موفقیت در دادن میتینگ، گرچه به قیمت خون عده‌ای از افراد حزبی تمام می‌شد، خیلی بهتر از این بود که در زیر حمایت سرنیزه بیگانه عملی گردد. عیب عمده رهبران توده در این بود که با علم و آگاهی تمام و کمال به غیر مشروع بودن این تقاضاهای سیاست شوروی از لحاظ حزب توده، مع‌ذلک تسلیم آن می‌شدند و فداکردن حزب توده و تمام منافع ملت ایران را در مقابل محراب و معبد دموکراسی جهانی (!) توجیه می‌کردند. این توجیه تنها از راه یک بحث و قضاوت منطقی، مطابق اصول سوسیالیسم علمی، نبود. این توجیه تنها از یک کمپلکس روحی، از یک مرض پیچیده روانی، ناشی است، یعنی از حس حقارت و زبونی که از هیئت حاکمه به اغلبی از روشنفکران ما سرایت کرده است و حس و زجر و شکنجه و عدم آزادی و ترس از پلیس این حس حقارت و زبونی را در رهبران و بعضی از روشنفکران حزب توده به حد کمال رسانده است. آنها خود را کوچک‌تر و ضعیف‌تر از آن تصور می‌کنند که بتوانند، با تکیه به افکار عمومی ملت، به هیئت حاکمه فاسد و پشتیبانان خارجی آنها در سیاست کشور خودشان غلبه کنند. به همین مناسبت، آنها در مقابل هیئت حاکمه مجهز و در مقابل استعماری که آن را به حد مبالغه نیرومند فرض می‌کنند تکیه‌گاهی برای خود جست‌وجو می‌کنند. از طرف دیگر، تجربه متدرجاً به آنها یاد داده است که شوروی‌ها، با سیاست خشک و خشن و بدون الاستیسیته خود، یک اطاعت کورکورانه و بدون چون‌وچرا از دوستان خود می‌خواهند. در نتیجه این ضعف و زبونی، آنها مجبور می‌شوند سیاست شوروی را، که عملاً غیرقابل

انعطاف است و برای آنها هم لااقل در عالم خیال راهی غیر از تبعیت از آن نیست، توجیه کنند. آنها، برای راضی نگه داشتن وجدان خود و برای جبران ضعف و زبونی، سعی و کوشش برای مخفی کردن و توجیه آن می‌کنند. برای توجیه خود لازم است که نیروی ملت ایران را کمتر از آنچه در واقع هست، نیروی هیئت حاکمه و استعمار را خیلی بیشتر از آنچه هست، نمایش دهند و غیر از تسلیم و رضا در مقابل شوروی چاره‌ای نبینند. متدرجاً لازم می‌آید یک ایمان و عقیده متکی به احساسات و الهام (نه آن‌طوری که اصول مکتب تقاضا دارد: ایمان متکی به منطق علمی) به شوروی پیدا کرد و هرچه را آنها پیش پا گذاشتند، چون واضح است غیرقابل تغییر است، مانند سرنوشتی جبری که از مقام مقدسی نازل می‌شود، توجیه و تبعیت کرد. در هرکدام از رهبران که این کمپلکس روحی به این اندازه قوی نباشد که بتواند لااقل تدریجاً از او یک آلت و ابزار بلااراده اجرای سرنوشت جبری را بسازد یا باید مأیوس شده، کنار برود و یا پرت شود. رهبران توجیه‌کننده سرنوشت جبری الهام‌شده از طرف قبله‌گاه، که دچار حس زبونی و حقارتند، متدرجاً به موجب انتخاب انساب (سله‌کسیون) انتخابی از هم‌جنسان مطیع و متعصب خود در حزب کرده و اگر آثار هرگونه شخصیت را در افراد نتوانستند بکشند، خود آن شخصیت یا شخصیت‌ها را فدا می‌کنند و از خود می‌رانند.

خلاصه، رهبران حزب توده اگر می‌خواستند، مطابق منطق علمی مکتب خود، مسئله نفت و سایر مسائل را که شوروی‌ها پیش پای آنها گذارده بودند تجزیه و تحلیل کنند، به‌خوبی مضرات آنها را از لحاظ جامعه ملی ایران که در بین الملل واقع است تشخیص می‌دادند و حتی می‌توانستند به‌خوبی تباین اغلب این تقاضاها را با جنبه بین‌المللی نیز کشف کنند، ولی حس حقارت و زبونی، و طرز تفکر ناشی از آن، از دموکراسی بزرگ جهانی، که تجسم در پوست و گوشت فکر بین‌المللی بود، برای آنها قبله‌گاهی را ساخته بود که این قبله‌گاه برای سران متعصب توده همان معنی را دارد که متافیزیک برای یک ایدئالیست موهوم‌پرست. فرامینی که از طرف قبله‌گاه دموکراسی جهانی صادر می‌شود برای سران توده به‌منزله مسائل ناشی از ماتریالیسم هیستوریک مارکس نیست که،

مطابق مقتضیات زمان و مکان، مورد تحلیل و تجزیه علم اجتماع قرار گیرد؛ تبعیت از این قوانین به منزله امپراتیف کاته‌گوریک (Impératif catégorique) کانت است که پیروی از آنها قانون تغییرناپذیر اخلاقی بدون توجیه علمی و اجتماعی تلقی می‌شود. قضاوت رهبران توده درباره امتیاز نفت ناشی از این طرز تفکر بود، ولی اعضای حزب توده و روشنفکران آن حزب از خود و از رهبران خود سؤالاتی در این باره می‌کردند و رهبران، مطابق معمول، خود را موظف به توجیه می‌دیدند.

نقاضای امتیاز نفت شمال مطابق تعریف لنین یک عمل استعماری است

تحصیل امتیاز اقتصادی که، مطابق تشریح مکتب توده‌ای‌ها، نفوذ سیاسی را نیز در دنبال دارد یک عمل امپریالیستی است. به فرض اینکه، مطابق میل شوروی‌ها و سعی و کوشش توده‌ای‌ها، امتیازی یا شرکتی در ایران برای استخراج نفت برای شوروی‌ها تحصیل می‌شد و آنها سرمایه وارد کرده و عده‌ای کارگر ایرانی به استخراج نفت مشغول می‌شدند، این عمل را در وهله اول در مذهب سوسیالیسم، که شوروی‌ها مدعی پیروی از آنند، یک عمل کاپیتالیستی می‌گویند. زیرا، مطابق توضیحی که خود توده‌ای‌ها از قول مارکس به مردم ایران می‌دادند، سرمایه هرچه و هر قدر و به هر نحوی از انجا باشد هرگز ارزش تولید نمی‌کند. تنها کار کارگر است که ارزش تولید می‌کند. بنابراین شوروی‌ها چون فقط سرمایه می‌آوردند، تمام نفع اقتصادی حاصله از این شرکت نتیجه زحمت کارگران ایرانی بود. نفع اقتصادی که پس از پرداخت مزد کارگران برای اداره یا شرکت شوروی باقی می‌ماند، مطابق فرضیه مارکس، عبارت از ارزش اضافی بود که اداره فرضی نفت شوروی از کارگران ایرانی می‌دزدید و این همان است که استثمار نامیده‌اند. اگر در مذهب توده‌ای‌ها استثمار فرد ایرانی از یک فرد یا افراد ایرانی دیگر مجاز نیست، استثمار دولت شوروی از افراد ایرانی نیز مجاز نمی‌باشد. در خود شوروی مثلاً فرض این است که اگر دولت شوروی صنایع را اداره می‌کند و نفعی باقی می‌ماند، آن نفع از راه بهداشت و فرهنگ و غیره باز به نفع جامعه مصرف می‌شود. به فرض اینکه واقعاً دولت شوروی نماینده دموکراتیک طبقات شوروی باشد، آن وقت مسئله به این شکل در می‌آید که طبقات جامعه شوروی از طبقه کارگر ایران استثمار می‌کند. استثمار یک طبقه از طبقه دیگر، اعم از اینکه این دو طبقه در یک جامعه ملی و یا در دو جامعه قرار گرفته باشند، مجاز نیست. اگر این نکات را در نظر بگیریم که اولاً انحصار هرگونه رقابت تولیدی در حوزه انحصار را از بین می‌برد و منافع سرشار برای صاحب امتیاز تولید می‌کند، ثانیاً در کشور عقب‌مانده‌ای مثل ایران دستمزد ارزان‌تر از کشورهای صنعتی در دسترس صاحب امتیاز قرار می‌گیرد، ثالثاً صاحب امتیاز در دنباله نفوذ اقتصادی

نفوذ سیاسی به دست می‌آورد، در این صورت معلوم می‌شود که دولت شوروی، با تحصیل امتیاز نفت، نه فقط استثمار ساده از کارگران ایران می‌کرد، بلکه یک عمل انجام می‌داد که در مکتب سوسیالیسم علمی آن را استثمار می‌نامند. یکی از اعضای حزب توده از یکی رهبران خود سؤال کرده بود این همه وقت و زحمت و انرژی که ما برای تحصیل امتیاز نفت برای شوروی مصرف کردیم، بهتر نبود برای الغای امتیاز نفت جنوب مصرف می‌کردیم. رهبر حزب توده جواب داده بود که، با وجود سعی و کوشش ما، امتیاز نفت جنوب لغو نمی‌شد. عضو ساده حزب توده جواب داده بود امتیاز برای شوروی هم تحصیل نشد و از قرار معلوم نخواهد شد و تنها بی‌آبرویی برای ما ذخیره ماند. در صورتی که مرامنامه ما الغای امتیازات را برای سرمایه‌های خارجی، به خصوص، پیش‌بینی کرده است نه تحصیل امتیاز برای سرمایه‌های خارجی یا داخلی و یا هر نوع سرمایه دیگر. امروز می‌بینیم که جبهه ملی، با استفاده از اوضاع بین‌المللی و بدون تسلیم شدن به یک دولت بیگانه، مبارزه مؤثری برای استیفای حقوق ملت و لغو امتیازات می‌کند. رهبران حزب توده حق دارند خیلی عصبانی باشند، زیرا آنها این عمل را غیرممکن توصیف کرده بودند و وقت خود را صرف تحصیل امتیاز مشابه در شمال برای شوروی کرده بودند. چرا شوروی‌ها توده‌ای‌ها را وادار کردند که، عوض مبارزه با استثمار بریتانیا، فعالیت برای یک عمل استعماری شوروی انجام دهند؟ زیرا، با لغو شدن امتیاز نفت جنوب، تحصیل امتیاز برای شوروی در صورت استقلال ایران غیرممکن به نظر می‌رسید، بنابراین شوروی‌ها به تقسیم استعماری ایران بیشتر اهمیت می‌دادند و تکیه می‌کردند تا به مبارزه ضد استعماری نهضت توده‌ای ایران. وقتی که ما سکوت توده‌ای‌ها را در موقع قدرتشان، در مقابل امتیاز نفت جنوب، می‌بینیم و تشکیل ندادن رسمی حزب را در آن حوزه ملاحظه می‌کنیم و مسافرت نکردن لوئی سایان را به آن نقاط و جلوگیری رهبران حزب توده را از اعتصاب خودبه‌خود کارگران در نظر گرفته، و از طرف دیگر تحصیل امتیاز نفت شمال و پیدایش حزب دموکرات آذربایجان و انحلال کمیته ایالتی حزب توده در آذربایجان را خوب مطالعه می‌کنیم، به یاد همان تقسیم و یا تجدید تقسیم اقتصادی و سیاسی کشورهای آسیایی می‌افتیم

که لنین آن را مشروحاً در کتاب امپریالیسم تحلیل کرده است. اینها شمه‌ای از سوالات و تفکراتی است که اعضای فهمیده و باایمان حزب توده با خود و گاهی با رهبران خود در میان می‌گذاشتند، ولی رهبران حزب توده اگر به این فکرها می‌افتادند، تنها برای توجیه آنها بود نه برای فهمیدن و درست قضاوت کردن.

روش مطالبه نفت شمال ایران روش سوسیالیستی یا روش استعماری بود؟

دولت شوروی انقلابی و جوان، که از دشمنان احاطه شده بود، کلیه امتیازات دوره تزاری را لغو کرده بود. دولت شوروی فاتح و مغرور، بعد از جنگ اخیر که برای حفظ و حراست موقعیتی که به دست آورده است محافظه‌کار نیز گردیده، تحصیل امتیازات اقتصادی در ایران را از شرایط روابط دوستانه خود با ایران قرار می‌دهد.

سران حزب توده، در مقابل ایراداتی که از طرف افراد فهمیده حزب در مورد تحصیل امتیاز نفت برای شوروی می‌شد، این عمل را که تطابق کامل با روش استعماری داشت این طور تفسیر می‌کردند که میهن کارگران دنیا، شوروی، احتیاج مبرم از طرفی به نفت دارد و از طرف دیگر احتیاج به امنیت سرحدات خود در مجاورت ایران دارد و بنابراین دولت شوروی، از لحاظ تأمین این دو هدف، نه فقط حق بلکه این وظیفه را دارد که امتیاز نفت شمال را به هر قیمتی به دست آرد.

البته این نظریه که دولت شوروی احتیاج به نفت و امنیت سرحدات خود دارد کاملاً منطقی و سعی و کوشش برای رسیدن به این دو هدف کاملاً مشروع به نظر می‌رسد، ولی موضوع سرروشی است که شوروی را باید به این دو هدف برساند. برای رسیدن به این دو هدف، یک روش معمولی دولت‌های استعماری بود. و روش دیگر از دنیای فرض و تئوری هنوز پا به دنیای واقعیت و عمل نگذاشته است. ولی جوانان پُرشور و باایمان، ولی متأسفانه خیال‌پرست، تصور می‌کردند که دولت سوسیالیستی شوروی باید این روش دوم را به کار ببرد. اگر دولت شوروی از لحاظ فنی به نفت احتیاج داشت و برای تهیه آن سعی و کوشش می‌کرد، لازمه آن این نبود که از استخراج نفت ایران نفع اقتصادی [ببرد]، و به اصطلاح سوسیالیستی شوروی لازمه اش این نبود که کارگران ایرانی را استثمار کند و مقداری ارزش اضافی کار کارگران ایران را به اصطلاح مکتب سوسیالیسم بدزدد؛ و البته در صورتی که نفت جنوب ایران صنایع بریتانیا و نیروی موتوریزه و دریاداری و هواپیمایی آنها را به حرکت می‌آورد، شوروی و دوستان آنها در ایران حق داشتند، با تکیه به اصول دوستی و همسایگی، حق خرید نفت شمال ایران را، که وجوه آن را به عنوان سرمایه استخراج بپردازند، از دولت ایران تقاضا کنند.

آقای دکتر مصدق و سیاستمدارانی از نوع ایشان با این نظر موافق بودند که دولت نفت را به شوروی پیش‌فروش کرده و با آن سرمایه نفت استخراج کند، دولت شوروی در خرید نفت به قیمت عادلانه حق تقدم داشته باشد.

ولی وکلای مدافع شوروی، یعنی سران حزب توده، مانند استدلال امروزی جناب تیمسار رزم‌آرا، می‌گفتند ما «قدرت فنی» برای استخراج نفت نداریم و ثانیاً دولت ایران و هیئت حاکمه مورد اعتماد دولت شوروی نیست که در آینده مطابق قرارداد نفت به شوروی بفروشد. بنابراین لازم است منابع نفت در تحت اختیار مستقیم شوروی باشد و البته تفوه به این نمی‌کردند، ولی منظور این بود که با ایجاد ستون پنجم در نواحی شمال، به‌عنوان سازمان‌های اجتماعی، آن نواحی کاملاً تحت سلطه شرکت نفت شمال قرار گیرد، به همان ترتیب که جنوب در تحت سلطه شرکت نفت جنوب قرار گرفته. در جواب این آقایان باید توجه کرد در صورتی که واقعاً دولت شوروی مطابق مسلک سوسیالیستی ادعایی خود از استعمار کارگران ایران، یعنی از بردن نفع اقتصادی از نفت، صرف‌نظر می‌کرد و، با کمک مالی و فنی، وسایل استخراج نفت را به دست خود دولت ایران تهیه می‌کرد و سربازان سرخ را پیشاپیش صفوف حزب توده به‌عنوان تهدید ملت ایران به خیابان‌ها روانه نمی‌کرد، و آبروی حزب توده را نمی‌برد، و اگر حزب توده علاوه بر اینکه وظایف وکیل مدافع شوروی را ادا می‌کرد لاقلاً فرصتی پیدا می‌کرد و تحول اجتماعی ایران را، که در مقالات گذشته لزوم و امکان آن را نشان دادیم، کم‌وبیش به وجود می‌آورد و سازمان خود را تکمیل می‌کرد و عوض استفاده از اپورتونیست‌هایی که حالا در شهربانی جاسوسی می‌کنند حداکثر استفاده را از کادر اجتماعی خود می‌کرد و عوض مدافعه از تجزیه آذربایجان و نهضت قلابی آن، که بالاخره وجه المصالحه مقابله‌نامه موهوم گردید، سعی و کوشش خود را برای پرورش و تربیت کادر حزبی مصروف می‌داشت، اگر حزب توده مرکز ثقل فعالیت خود را متوجه ضرورت‌های اجتماعی ایران می‌کرد و واجب‌ترین و حیاتی‌ترین ضرورت‌های اجتماعی ایران را دائماً فدای منافع جزئی و گاهی خیالی و غیرعملی شوروی نمی‌کرد و شوروی‌ها هم در عالم هم‌مسلكی و تساوی حقوق دو حزب یا دو دولت و ملت متساوی‌الحقوق این اجازه را به سران توده می‌دادند، در این صورت هیئت حاکمه‌ای که در موارد

حساس و تاریخی با پشتیبانی شوروی و سکوت سران توده در حکومت باقی مانده باقی نمی‌ماند و اگر حزب توده، در شرایط نامبرده، تمام قدرت حکومت را در دست نمی‌گرفت، لااقل با شرکت در حکومت و تصفیۀ صحیح و کامل از دستگاه حکومتی هم قدرت فنی موجود را برای استخراج نفت و فروش آن به شوروی تأمین می‌کرد و هم با تحولات اساسی در هیئت حاکمه دولت‌های دوست با شوروی، که آلت دست هیچ‌کدام از دو بلوک واقع نشوند، به وجود می‌آمدند. در این صورت حزب توده می‌توانست الغای بی‌قید و شرط امتیاز نفت جنوب و ملی‌شدن آن را از مدت‌ها پیش عملی ساخته باشد. هرکس خالی از سوابق ذهنی غلط و با فکری آزاد از محیط یأس و بدبینی و سوءظن بی‌مورد، که در مقالات اول تشریح کردیم، و با یک عینی‌بودن (ابژکتیویته) علمی اوضاع دنیا و ایران را مورد مطالعه قرار دهد تصدیق خواهد کرد که فرضیات بالا تصورات و توهمات بی‌پایه نیست، بلکه امکان‌های کاملاً متکی به شرایط و اوضاع و احوال واقعی اجتماعی است که مسئولیت عدم اجرای آنها متوجه سیاست غلطی است که سران توده، مطابق میل سیاست شوروی، اجرا کردند و بزرگ‌ترین ضربه مهلک را به آزادی و آزادی‌خواهی و درعین حال به سیاست شوروی در ایران زدند. مطابق فرض‌های بالایی، اگر دولت شوروی واقعاً در روی اصول سوسیالیستی عمل می‌کرد و اگر حزب توده واقعاً نماینده و وکیل مدافع طبقات سوم بود و درعمل منافع اساسی آنها را مورد توجه قرار می‌داد، واقعاً امکان مذکور از قوه به عمل می‌آمد و دول استعماری غربی، علی‌رغم سعی و کوشش خود، قادر به خنثی کردن آن نبودند. ولی اگر این فرضیه‌ها به خیال و خواب شباهت دارد، نه برای این است که در صورت پیروی دولت شوروی و سران توده از مسلک ادعایی خود اینها ممکن نبوده، بلکه خواب و خیال‌بودن این فرضیه‌ها تنها از این جا ناشی است که دولت شوروی فاتح استالین‌گرا و برلین، و تقاضاکننده امتیازات اقتصادی، دولت جوان و انقلابی و لغوکننده امتیازات تزاری را معدوم کرده و از بین برده است و انقلابیون و آزادی‌خواهان باایمان و عقیده سابق ایران جای خود را به سران توده‌ای دادند که دچار حس زبونی و حقارت گردیده و غلبه بر هیئت حاکمه فاسد و استعمار را بدون تسلیم‌شدن به استعمار نوینی غیرممکن می‌دانند.

بزرگ‌ترین خدمت و خیانت:

خدمت به بیگانگان، خیانت به ملت ایران

آنهایی که از ماتریالیسم هیستوریک دم می‌زنند و تنها هدف مبارزات اجتماعی را بهبود وضعیت مادی طبقات وسیع ملت معرفی می‌کنند در عمل به جایی رسیده‌اند که سرنوشت زندگی مادی و معنوی ملت خود را فدای یک ملت دیگر و درحقیقت فدای نقشه‌های زمامداران آن ملت می‌کنند. ما در مقالات گذشته نشان دادیم که سران حزب توده در موقع جنگ، عوض مبارزه با هیئت حاکمه، که بزرگ‌ترین امتیازات مالی را برای متفقین غربی قائل می‌شدند و درحقیقت ملت ایران را به معنی تحت‌اللفظی کلمه به نفع آنها غارت می‌کردند و برای ایجاد توازن حاضر می‌شدند عین آن امتیازات مالی را برای شوروی‌ها نیز بدهند، این‌گونه افراد وطن‌فروش از طرف رهبران توده «عناصر ملی» و رجال «ضدفاشیست» نامیده می‌شدند و به نام مصالح عالیّه ضدفاشیستی نه فقط با آنها در موقعی که امکان داشت مبارزه نکردند، بلکه آنها را تشویق و تقویت کردند تا وقتی که کار از کار گذشت. هیئت حاکمه فاسد ایران نیز در موقع جنگ با سران توده کاملاً هماهنگ بوده که سکوت و آرامش و حفظ حالت کنونی پشت جبهه، یعنی ایران، به نام مصالح عالیّه حفظ شود. گرچه در روزنامه‌های توده و افکار عمومی حزب این «مصالح عالیّه»ی متفقین و یا مصالح هیئت حاکمه مورد تمسخر و استهزا قرار گرفته و مبارزه مطبوعاتی با این مصالح عالیّه به عمل می‌آمد، ولی نباید فراموش کرد که در حزب توده همیشه دو فکر و دو جریان وجود داشت. جریان ناشی از هدف‌ها و افکار عمومی حزب و جریان ناشی از دستوراتی که سران حزب موظف به اجرای آن دستورات بودند. جریان ناشی از افکار عمومی حزب و روشنفکران باایمان از حدود مبارزات مطبوعاتی تجاوز نمی‌کرد و اگر بعضی از رهبران توده در سخنرانی‌ها و غیره، برای پوشاندن سازشکاری خویش با هیئت حاکمه، شعارهای تند و تیز و غیرمنطقی می‌دادند، این تظاهرات مانع از این نمی‌شد که سازش با فاسدترین افراد هیئت حاکمه، برای تأمین منافع جزئی و گاهی فرضی و خیالی شوروی، ادامه نداشته باشد. هیچ شکی نیست

که مقداری از شریف‌ترین و بهترین عناصر و افکار ایران در حزب توده تظاهر می‌کرد. ولی اولاً این افراد و افکار امکانی غیر از تظاهر ساده نداشتند، ثانیاً رهبران توده از این تظاهرات ملی درست استفاده غیرملی می‌کردند. زیرا تکلیف رهبری عملی سیاست حزب در دست آن افراد و افکار آنها نبوده، حزب در عمل از روش کمیته مرکزی پیروی می‌کرد و بنابراین از بهترین و شریف‌ترین افراد و افکار این استفاده می‌شد که منافع ایران در موقع جنگ به جیب متفقین غربی و شرقی بریزد و پس از جنگ نیز، همان‌طور که در مقالات گذشته دیدیم، نیروی عده‌ای از بهترین فرزندان ایران، عوض اصلاح اوضاع اجتماعی و الغای امتیاز نفت جنوب، مصروف تحصیل امتیاز برای شوروی گردد. بنابراین باید توجه کرد که ارزش اجتماعی حزب توده را برای ملت ایران نباید از روی این مقیاس اندازه گرفت که آیا عده‌ای از بهترین افراد آن‌جا جمع شده بودند یا نه، بلکه واحد مقیاس تعیین ارزش باید این باشد که با وجود عده‌ای از بهترین نیروها در حزب از وجود آنها برای مصالح ملت ایران استفاده شد یا سوءاستفاده. آن نیروهایی که در مناسب‌ترین موقعیت تاریخی ممکن بود برای تحولات اساسی و اجتماعی مصرف شود به مصلحت ایران به کار رفتند یا به خلاف میل خودشان و درعمل برای خدمت بیگانگان مورد سوءاستفاده قرار گرفتند؟ وقتی رهبران حزب توده هنوز به وجود نیامده بودند، دولت شوروی قرضه‌هایی را که حکومت تزاری به بهانه آن ایران را تحت نفوذ خود قرار می‌داد به ایران بخشید. ولی از برکت رهبران حزب توده شوروی با گروکشی طلاهای ایران، که تجسم و تبلور خون‌های کارگران و پیرزنان ایران است، ملت ایران را می‌خواهد تحت نفوذ قرار دهد. فرق زمان حکومت تزار با حکومت شوروی بالاخره به این نتیجه منجر گردیده که در زمان تزار با دادن قرضه به ایران و در زمان شوروی (از برکت وجود سران توده) با گرفتن طلاهای ایران نفوذ شمال باید در ایران اعمال گردد. و از همه خطرناک‌تر و درعین حال خوشمزه‌تر این است که فداکردن بزرگ‌ترین مصالح اجتماعی و مادی ایران به مصالح جزئی شوروی به نام یکی از بزرگ‌ترین ایدئال‌های بشری انجام می‌گیرد، و این است بزرگ‌ترین خدمت سران توده به بیگانگان که درعین حال بزرگ‌ترین خیانت به ملت است. جوانان خوش‌باور و

خوش‌نیت، در سایه فساد هیئت حاکمه، که بزرگ‌ترین متفق سران حقیر و زبون حزب توده است، در موقعی که مصالح و منافع ملت خود را قربانی عده‌ای از کشورگشایان نوع جدید می‌کنند، بیهوده تصور می‌کنند که برای ایدئال بزرگ بشریت فداکاری می‌کنند. هیچ شکی نیست که آنها روزی به اشتباه خود پی خواهند برد، ولی تا کار از کار نگذشته باید این اشتباه از آنها رفع شود.

اخلاق فرقه دموکرات آذربایجان به سیاست منطقه نفوذ رجعت کرده بود

تقسیم ایران به مناطق نفوذ و منطقه اسماء بی طرف، و معاهداتی شبیه معاهده ۱۹۰۷، در نتیجه جنگ اول جهانی و نتایج حاصله از آن از بین رفته بود. در نتیجه این جنگ و انقلاب اکتبر، کشورهای همسایه حکومت تزاری سابق، از قبیل لهستان و غیره، آزاد شده بودند و سیاست اعمال نفوذ در کشورهای همسایه از بین رفته بود و ایران از قید قروض و امتیازات حکومت روسیه در ایران و از شر اعمال نفوذ و سیاست منطقه نفوذ در نتیجه اقدام انقلابی حکومت شوروی جوان آزاد شده بود. ولی جنگ دوم جهانی برای فاتحان برلین نه فقط تصرف و ضمیمه کردن میراث ازدست رفته تزارها از قبیل قسمت هایی از لهستان و کارولی فنلاند و مولداوی و تمام لیتوانی و لتونی و استونی و تصحیح سرحداتی با رومانی با ضمیمه کردن بسارابی و حتی چکسلواکی را همراه آورده بود، بلکه تمام قسمت اروپای شرقی تحت سلطه مستقیم شوروی درآمد. اعمال نفوذ شوروی فرق اساسی ای از لحاظ روش که با اعمال نفوذ تزاری داشت این بود که این دفعه اعمال نفوذ در زمان صلح فقط به دست لیاخوف‌ها و بریگادهای قزاق عمل نمی‌شد. بلکه پیشاپیش، و گاهی در پس آنها، ستون‌های پنجم شوروی، به عنوان عاملین پرچم و فکر انقلابی، در داخل کشورها زمینه را برای سلطه شوروی مهیا می‌کردند.

سعی و کوشش برای تحصیل امتیاز نفت و پیدایش حزب دموکرات آذربایجان، و ایجاد حکومت پیشه‌وری در آن‌جا، علامت واضح و آشکار بود که رجعت دولت شوروی را به سیاست منطقه نفوذ در ایران نشان می‌داد. یعنی از زمان جنگ تقسیم ایران به منطقه نفوذ نیروهای اشغالی با کمال وضوح عملی شده بود، ولی بعدها که، در نتیجه شکایت ایران به شورای امنیت و فشار امریکا و سایر اعضای سازمان ملل متحد، شوروی مجبور به تخلیه ایران می‌گردید، لازم دیدند جانشینی مستقیم در قسمت آذربایجان برای حفظ و نگهداری نفوذ ایجاد شده تولید کنند. انگلیس‌ها، برای حفظ و اعمال نفوذ خودشان، احتیاج به نگاه داشتن نیروی خود در ایران نداشتند. زیرا عده‌ای از متنفذین هیئت حاکمه

ایران یا عامل آنها [بودند] و یا اقلاً عمال آنها را در جنوب به‌خوبی تحمل و نگهداری می‌کردند، انتظار افکار عمومی ملت ایران و حتی انتظار افکار عمومی حزب توده از رهبران توده و از سیاست شوروی این بود که با ایرانیان در مبارزه و نابودکردن اعمال نفوذ استعماری در ایران و خصوصاً در جنوب کمک کنند، ولی متأسفانه پیدایش حزب دموکرات آذربایجان و حکومت اتونوم پیشه‌وری آب‌پاکی به دست تمام آزادی‌خواهان ایران ریخت و نشان داد که عوض سیاست سوسیالیستی، و مبارزه با محو و نابود اعمال نفوذ بیگانه در جنوب، سیاست اعمال نفوذ بیگانه دیگر در شمال مورد بحث است.

تاریخ تجدید می‌شد، ولی با شکل دیگری. انگلیس‌ها، که برای حفظ آنچه به دست آورده بودند قانع بودند، یک مخالفت جدی و یا لاقبل تظاهر زیادی برای مخالفت با این سیاست منطقه نفوذ نداشتند. گرچه اصولاً از این جریانات ناراضی بودند، ولی اعمال نفوذ مستقیم عمال سیاست شوروی را در قسمت شمال ایران زیاد با منافع خود منافی نمی‌دیدند و اگر آنها، به قیمت ازدست‌رفتن آذربایجان، می‌توانستند امتیازات خود را در جنوب تثبیت و تسجیل کنند، ضرری نکرده بودند. این سیاست نوین شوروی، که از تقویت حزب توده تا حدودی صرف‌نظر کرده و حزب دموکرات آذربایجان را عامل مستقیم سیاست خود معرفی می‌کرد، درعین حال اطمینان‌دادن به انگلیس‌ها بود که در حوزه منافع آنها دست‌اندازی نخواهند کرد. اگر به این نکته نکات سابق‌الذکر را اضافه کنیم که رهبران توده از تشکیل سازمان حزبی و اعمال تحریک‌کننده در حوزه اقتدار نفت جنوب صرف‌نظر کرده بودند، کاملاً واضح می‌شود که سعی می‌شد به انگلیس‌ها اطمینان داده شود که قصد و غرضی درباره منطقه نفوذ آنها ندارند، ولی یکی از مقتضیات روش نوین شوروی این است که این‌گونه تقسیم به منطقه نفوذ، بدون انعقاد پیمان و با زور و قدرت نیروهای ستون پنجم، عملی می‌گردد.

منظور ما از یادآوری این جریانات تلخ نشان‌دادن این حقیقت است که روش سوسیالیستی استفاده از نهضت‌های طبیعی برای محو اعمال نفوذ بیگانه در داخل هر کشوری است، نه ایجاد نهضت‌های مصنوعی برای اعمال نفوذ نامشروع در سرنوشت ملل دیگر.

اعتبارنامه پیشه‌وری

یک بار از طرف کنگره اول حزب توده و بار دیگر از طرف مجلس شورای ملی رد شده بود. او هم این بار اعتبارنامه خود را از مقامی تهیه کرد که نه آنها و نه اینها اقلأً تا یک سال نتوانند اعتبارنامه او را رد کنند.

موقعی که حزب دموکرات آذربایجان به وجود آمد، رهبران حزب توده، مانند تمام ملت ایران، در مقابل امر انجام‌شده‌ای بودند و تمام اوضاع و احوال حکایت می‌کرد که سیاست شوروی از تقویت حزب توده و از اینکه آن را آلت اجرای سیاست خود قرار دهد صرف‌نظر کرده است. اگر واقعاً این سیاست تا آخر اجرا می‌شد، گرچه به ضرر رهبران حزب توده بود، ولی به نفع حزب توده تمام می‌شد، زیرا جناح مرفقی و باایمان حزب می‌توانست آن را به یک نهضت زحمت‌کشان ایران تبدیل کند که، در عین داشتنِ همدردی بین‌المللی، منافع اساسی زحمت‌کشان ایران را فدای منافع بیگانگان نکند، ولی، همان‌طوری که در مقالات بعدی تشریح شده، عدم تقویت حزب توده عملی نشد و ضرورت آن در ضمنِ عمل برای مقاصد حس گردید.

اعتبارنامه پیشه‌وری نه‌فقط در مجلس شورای ملی ایران، بلکه در عین حال در اولین کنگره حزب توده ایران نیز رد شده بود. این بار پیشه‌وری اعتبارنامه خود را از مقامی دریافت کرد که نه هیئت‌حاکمه ایران و نه رهبران توده نتوانند اعتبارنامه او را رد کنند. یکی از اعضای انجمن نظارت انتخابات تبریز، وقتی حکایت می‌کرد که چگونه قنسول شوروی در جلسه انجمن نظارت حاضر شده و برای گرفتن اعتبارنامه پیشه‌وری پافشاری می‌کرد، از شدت تأثر گریه می‌کرد. این شخص نه داعیه وکالت داشت و نه آتی‌سوویت بود. سوابق آزادی‌خواهی از چند نسل داشت و نزدیکان صمیمی خود را برای همکاری با امور فرهنگی مربوط به شوروی تشویق می‌کرد. او می‌گفت گرچه ردکنندگان اعتبارنامه پیشه‌وری خودشان هم از ملت حقیقی ایران اعتبارنامه نگرفته‌اند، ولی پیشامد ردکردن اعتبارنامه پیشه‌وری باعث خوشحالی من شد.

انتخاب شدن پیشه‌وری نه‌فقط خطاری به هیئت‌حاکمه ایران بود، در عین حال خطاری به حزب توده نیز بود. صرف‌نظر از اینکه پیشه‌وری شخصاً به مناسبت

ردشدن اعتبارنامه او در کنگره اول حزب توده از طرف کمیسیون رسیدگی به اعتبارنامه‌ها با رهبران توده روابط سرد و گاهی دشمنانه داشت، در دور پیشه‌ووری اشخاصی جمع شدند که افکار عمومی حزب و خواهی‌نخواهی رهبران حزب هم ایمان و عقیده زیاد و رابطه خوبی با آنها نداشتند. از همان روزهای اول پیدایش خلق الساعه فرقه دموکرات، بی‌ریا از برجسته‌ترین عناصر و ارکان فرقه بود. این شخص که، به نام محبوبیت در نزد افکار عمومی، ریاست عالیّه شورای متحده را بلاانقطاع در کف قدرت و لیاقت خود داشت، از ترس مردم و افکار عمومی، مدت‌ها در تحت حمایت سرنیزه دو نفر از افراد ارتش سرخ از خانه خارج می‌شد و با آنها پیاده و یا سواره به حزب و یا شورای متحده رفته و در کوچه و بازار گردش می‌کرد. به ملاقات تجار و اشخاص دیگر نیز در معیت دو سرباز سرخ می‌رفت و در بالای میز ریاست شورای متحده او عکس بزرگ قاب‌کرده یکی از رهبران کشورهای بزرگ دیده می‌شد، ولی کوچک‌ترین اثری از آثار و علائم ایرانیت و نهضت زحمت‌کشان ایران در اتاق او وجود نداشت. کارهایی که این شخص در تبریز انجام داده بود نه‌فقط مردم تبریز را نسبت به او بدبین کرده بود، بلکه افکار عمومی حزب توده در تبریز و در تهران جداً مخالف اعمال ناشایست این شخص بود، و در تحت تأثیر این افکار و صدمات مهمی که عملیات بی‌ریا به حزب می‌زد کمیته مرکزی درصدد بود به بهانه‌ای او را از تبریز دور کند. ولی بی‌ریا درعمل کمیته مرکزی و نمایندگان او را از تبریز دور کرد. بی‌ریا توسط یکی از اعضای باایمان حزب توده به کمیته مرکزی، درظاهر به‌عنوان شوخی، سفارش داده بود که شما به همان تهران کفایت کنید، تبریز را ما خودمان اداره می‌کنیم. چند روزی نگذشته بود که این شوخی خیلی جدی از کار درآمد و اعلام تغییر اسم و تعمیم حزب توده به فرقه دموکرات در آذربایجان پرده را از روی صحنه برکنار کرد. ولی این تحول حزب توده آذربایجان به فرقه دموکرات تنها تغییر اسمی نبود. به‌زودی عده‌ای از افراد جنایت‌کار و دزد و رشوه‌خوار و بی‌ناموس، که اخیراً از حزب توده اخراج شده بودند، در فرقه مقامات حساسی به دست آوردند. اینها مبالغه و تهمت و افترا نیست. روزنامه‌های ارگان کمیته ایالتی توده، اسامی اشخاصی را به‌عنوان تصفیه‌شده اعلام کرده‌اند و پس از چند ماه

آنها مهم‌ترین پُست‌ها را در فرقه به دست آورده‌اند. به‌عنوان نمونه، جوانی که با اتهام عمل منافی عَقّت در محل شورای متحدۀ تهران و سایر بندوبست‌ها از حزب و شورای متحدۀ طرد شده بود منشی مخصوص پیشه‌وری اعلام شد و بعدها فرماندار رضاییه گردید. اختلاف‌نظر دو عنصر متشکلهٔ حزب توده، یعنی عنصر رهبری و عنصر مترقی حزب، با فرقهٔ دموکرات از دو نقطه‌نظر مختلف بود که در مقالات آینده تشریح می‌شود.

دشمنی فرقه با عناصر روشنفکر و مترقی حزب توده

دو عنصر متشکله برای حزب توده در یکی از مقالات گذشته قائل شدیم که کم‌وبیش درباره فرقه دموکرات هم لااقل در اوایل صادق بود. عنصر اول، رهبران فرقه دموکرات و عده بیشتری فرصت‌طلبان و سوءاستفاده‌کنندگان که دور آنها جمع شده بودند؛ عنصر دوم، عنصر مترقی که یا فریب عنصر اولی را خورده و یا این خیال‌واهی از دماغ آنها هنوز بیرون نرفته بود که می‌توان از راه دموکراسی حزبی و انتقاد از روش‌های غلط رهبران جلوگیری کرد. ولی ماهیت بیگانه‌پرست فرقه از اول خیلی آشکارتر از ماهیت رهبران توده بوده و علاوه بر این رهبران فرقه دموکرات که یک کار مثبت در پیش داشتند با سعی و کوشش بیشتری عنصر مترقی دوم را، که از آن بحث شده، از فرقه رانده و خود را از شر آنها نجات می‌دادند. از بدو پیدایش فرقه دموکرات، رهبران آن فرقه مخصوصاً از آن عناصر حزب توده که لازمه نهضت زحمت‌کشان را فداکردن منافع آنها به منافع بیگانگان نمی‌شمردند متنفّر و عصبانی بودند.

رهبران فرقه اغلب از پرورش‌یافتگان محیط سیاسی باکو بوده و با روشنفکران ایرانی یک لجاجت سختی داشتند و، در بدو کار، عده‌ای از روشنفکران حزب توده را از آذربایجان راندند. از آزادی‌خواهان پُرشور ایران که دستی از دور بر آتش داشتند، درباره نهضت دموکرات آذربایجان، تخیلات و تصورات شاعرانه و انسان‌منشانه به خود راه می‌دادند، به‌عنوان نمونه جوان هنرمند و آزادی‌خواهی را در این جا ذکر می‌کنیم. این جوان در تخیلات نیخته و شاعرانه خود، مانند لُرد بایرون که برای آزادی یونان رهسپار آن سرزمین شده بود که با خون خود از آزادی دفاع کند، خواست به نهضت آذربایجان بپیوندد و خدمت کند. این شخص که عضو حزب توده بود، پس از تحصیل سفارش‌نامه، رهسپار سرزمین آزادی و نهضت آزادی می‌شود. در اولین حوزه‌هایی که شرکت می‌کند، از سادگی و تعصب جاهلانۀ اعضای نهضت و از دشمنی آنها با فارسی‌زبانان مطلع می‌گردد. این جوان خود ترک‌زبان بود، ولی مدت‌ها در تهران تحصیل کرده و کار کرده بود. روزی در حوزه حزبی معنی تحت‌اللفظی دموکراسی و تعریف آن را، مطابق آنچه در حزب توده یاد گرفته بود، در مقابل توضیح عوامانه و مضحک و بی‌معنی که

مسئول حوزه می‌داد تشریح می‌کند. فوراً متهم به توده‌ای-روشنفکر بودن شده و مورد تعقیب پلیس فرقه قرار می‌گیرد. پس از تکرار شدن چند صحنه، شبیه صحنه اول، از طرف مسئولین فرقه احضار می‌شود و دستور می‌یابد که به طرف تهران مراجعت کند. به او می‌گویند به رفقای خودت بگو این‌جا نیایند، برای اینکه هریک نفر از شما دو نفر ما را از کار بیکار می‌کنید. ما داریم کار مفید انجام می‌دهیم. ولی وقتی یکی از شماها پیدا شدید، دو نفر ما باید همان یک نفر را بپایند که اخلال نکند.

حتماً این مسئله برای خیلی‌ها تازگی دارد که فرقه با عناصری از حزب توده مخالف بوده، ولی این یک حقیقت مسلمی است. مخصوصاً در اوایل کار کاملاً واضح و آشکار بوده، ولی مخالفت از طرف حزب توده و مخصوصاً رهبران هرگز تظاهر نمی‌کرد. در هر حال خیلی از افراد دور از فرقه دموکرات، پس از تماس گرفتن و نزدیک شدن به آنها، نه فقط می‌فهمیدند که مصداق خارجی آزادی‌خواهی و سوسیالیسم و یا ایده‌های شبیه آن در آنها تحقق نیافته، بلکه متأسفانه آن‌طور که خود می‌گفتند از مرض آزادی‌خواهی و سوسیالیسم و غیره شفا می‌یافتند.

منظور ما در این سطور نه نوشتن تاریخچه حزب توده و نه منظورشمردن خلاف‌کاری‌های فرقه دموکرات است. تنها منظور ما، با اشاره به کلیات، نشان دادن این حقیقت است که هر دوی اینها به‌عنوان دنباله سیاست شوروی، با توسل به عالی‌ترین افکار نوع‌دوستانه و بشرخواهانه و کارگرمآبانه، منافع زحمت‌کش‌ترین طبقات ایران را فدای هوس خود و منافع بیگانگان کردند. رهبران حزب توده، با هاله‌ای از فرصت‌طلبان که دورشان جمع بود، از طرفی و جناح مترقی حزب از طرف دیگر، هیچ‌کدام نسبت به فرقه دموکرات خوش‌بین نبودند، ولی نقطه‌نظر آن دو متفاوت بود. رهبران حزب در رهبران فرقه رقبای خود را می‌دیدند که بازار آنها را کساد خواهند کرد. وظیفه تحصیل امتیاز نفت شمال و اعمال نفوذ شوروی به فرقه محول خواهد شد و لابد با محول شدن این وظیفه به آنها وجود اینها از لحاظ اربابان بلااستفاده و یا کمتر مورد استفاده قرار خواهد گرفت. ولی برای جناح مترقی حزب توده، البته تا اندازه‌ای که آگاه بودند، اختلاف‌نظر با فرقه از روی اصولی بود که در آن اصول با رهبران خود نیز مخالف بودند، ولی این

اختلاف اصولی با دموکرات‌های فرقه بارزتر و آشکارتر بود تا با رهبران خود حزب توده. رهبران حزب توده، علاوه بر رقابتی که با رهبران فرقه داشتند، به این حقیقت کاملاً آشنا بودند که پشتیبانی آنها از فرقه بزرگ‌ترین ضربه [را] به وجهه ملی آنها (اگر داشتند) خواهد زد.

مکانیسمی که از مؤمن مزدور می‌سازد

پیش از ورود در تجزیه و تحلیل روشی که رهبری حزب توده در مقابل فرقهٔ دموکرات گرفت، باید دربارهٔ آنهایی که دستی از دور بر آتش داشتند قدری بیشتر بحث شود. افراد جمعیت‌هایی که نسبت به فرقهٔ دموکرات و یا آن‌طوری که معروف بود به نهضت آذربایجان علاقه نشان می‌دادند هرچه از آذربایجان و فرقه دورتر و بی‌خبرتر بودند، علاقه‌مندی‌شان بیشتر بود.

گرچه در ظاهر آتش حزب توده نسبت به نهضت آذربایجان از همه تیزتر می‌نمود، ولی هرکس از باطن امر مطلع بود می‌دانست که خیلی از اعضای مطلع حزب، که عده‌شان کم هم نبود، از جمعیت‌های دیگری که با حزب توده و دموکرات‌های آذربایجان مؤتلف بودند بیشتر انتقادات جدی و اساسی و عیب‌گیری و ایرادات دربارهٔ فرقه داشتند.

از لحاظ مسئولیت اخلاقی، افراد مطلع حزب توده بیشتر مسئولیت دارند تا اعضای جمعیت‌های دیگری که ندانسته از فرقه پشتیبانی کردند. زیرا آن‌ها در پشتیبانی از فرقه تصور می‌کردند که از بهترین افکار اجتماعی مترقی پشتیبانی می‌کنند. آن‌ها عملیات و جنایاتی را که به فرقه نسبت می‌دادند باور نمی‌کردند و مخصوصاً مبالغاتی که مرتجعین دربارهٔ پیشامدها می‌کردند باعث می‌شد که هستهٔ صحیح هم مشکوک جلوه کند، مخصوصاً نیم‌پردهٔ آهنی هم که دموکرات‌ها مابین ملت خودشان و ملت ایران به وجود آورده بودند ابهام را بیشتر می‌کرد. آن‌هایی که دستی از دور بر آتش داشتند تکیهٔ فرقه و یا حزب توده را به سیاست شوروی تا حدی توجیه کرده و تا حدی مردود می‌دانستند و تصور می‌کردند که این اشتباه تاکتیکی است و برای رسیدن به هدف بزرگ‌تری قابل عفو و بخشایش است. برای اینکه این حقیقت واضح و روشن شود که آن هدف [های] عالی و بزرگ، یعنی عدالت اجتماعی و سوسیالیسم و غیره، که اعلام می‌شد، در حقیقت هدف نبودند، بلکه بالعکس وسایل و اسباب و ابزاری بودند که برای هدف خدمت به منافع شوروی به کار برده می‌شدند، وقت لازم بود. هنوز عدهٔ زیادی در این اشتباه باقی هستند. چیزی که باعث می‌شود این اشتباه به وجود بیاید و به‌زودی روشن نشود، یک نکته‌ای است که دربارهٔ آن در گذشته اشاره

کرده‌ایم، ولی هرچه به آن تکیه شود و بیشتر تشریح شود، مسئله روشن‌تر شده و علل این خطای باصره اجتماعی بیشتر روشن می‌شود.

آن نکته این است که فرق اساسی بین مزدوران استعمار غربی و سیاست اعمال نفوذ شوروی در این است که مزدوران دول غربی تمام افرادی هستند که نسبت به خیالشان عالم و عامدند، ولی عمال شوروی که به عنوان رهبران احزاب و نهضت‌ها خدمت می‌کنند اغلب از خیانتی که به ملل خود و نسبت به نهضت زحمت‌کشان می‌کنند آگاه نیستند. لااقل در بدو امر اغلب آنها با حسن‌نیت وارد می‌شوند و همان‌طوری که سابقاً گفتیم در یک مکانیسم درهم‌وبرهم ظریف و دقیق حزبی و ایدئولوژیک داخل می‌شوند. بزرگ‌ترین اعجازی که حزب بلشویک روسیه انجام داده به وجود آوردن این مکانیسم حزبی است. این مکانیسم قادر است باایمان‌ترین رهبران نهضت کارگران جهان را تا مدت‌ها آلت بلا اراده منافع رهبران حزب بلشویک و سیاست قدرت شوروی بکند. این رهبران بالاخره در نتیجه مشاهدات و تجربیات شخصی واقف می‌شوند که معایب و اشتباهات تاکتیکی نیست، بلکه هدف فداکردن منافع تمام زحمت‌کشان جهان به منافع عده‌ای از رهبران شوروی است که سیاست اعمال قدرت جهانی پیش گرفته‌اند. آنها پس از وقوف در مکانیسم نامبرده به عنوان انحراف و تروتسکیسم و تیتوئیسم و ناسیونالیسم و غیره نابود می‌شوند تا برای رهبران دیگری که بیدار می‌شوند مایه عبرت باشند. در هر حال رهبران حزب توده و فرقه دموکرات نیز از این وضع کم‌وبیش برخوردارند. استثنا البته هست، در بین رهبران توده کم‌وبیش و رهبران فرقه بیشتر. یعنی عده‌ای هستند که از اول به عنوان مزدوری شوروی وارد سازمان شده باشند استثنایی است. بلکه در اول اغلب باایمان بودند، متدرجاً از اشخاص باایمان افراد مزدور ساخته شد. بعضی از اینها فعلاً به طور عالم و عامده مزدورند، ولی این قدر ورزیده شده‌اند که روحیه مزدور بودن خود را در پشت پرده ایمان و عقیده مستور می‌دارند، و عده دیگر، هنوز هم ندانسته و نفهمیده، مزدوری بیگانه را به عهده گرفته‌اند. در هر حال ارزش این ایمان و عقیده اولی و ایمان و عقیده ساختگی آخری از لحاظ شخصی آنها، هر جا باشد، از لحاظ تأثیر آن در جامعه از هر مزدوری دانسته و فهمیده مضرت‌تر است و وجود این گونه رهبران، و

برخورد عقاید و آرا: حزب توده چه می گفت و چه می کرد؟... ۲۸۱

عده بیشتری از پیروان که دارای همین روحیه اند، باعث اشتباه عده دیگری شده که از حزب توده و فرقه پیروی کرده و یا علاقه به آنها نشان می دادند و بعضی هنوز هم این علاقه را نشان می دهند.

یکی از همکاران نزدیک پیشه‌وری

یکی از روشنفکران حزب توده، مدت کمی پیش از پیدایش فرقه دموکرات، به آذربایجان رسیده بود و چون دارای شخصیت و عنوانی بود، رهبران فرقه برای استفاده از او روی خوشی نشان داده بودند. این شخص حتی به مقام مسئولیت‌دار خیلی مهم نیز رسیده بود. او نه فقط از تماشاچیان، بلکه از بازیگران دو صحنه تاریخی و پُرافتخار (!) ۲۱ آذر بود و تجربیات فاصله این دو صحنه را نیز از نزدیک دیده بود. این شخص در موقع ورود ارتش به آذربایجان فرار نکرده بود و گرفتار و محکوم و زندانی شد. پس از خاتمه زندان، اتفاق ملاقات افتاد. من، از روی سابقه‌آشنایی که به روحیه او داشتم، گفتم خیلی‌ها مانند خود من از دور خواهی نخواهی از نهضت (!) پشتیبانی کردند. ولی من پیوسته به مناسبت آشنایی به روحیه شما تعجب می‌کردم که شما چگونه می‌توانستید از نزدیک با آنها همکاری کنید.

این همکار سابق پیشه‌وری مدتی با سکوت و تفکر آمیخته با تبسم به روی من نگاه کرد و بالاخره گفت شما با آشنایی‌ای که به مکانیسم حزبی دارید می‌بایست جواب این سؤال را بدون مراجعه به من پیدا کنید. معذک من خوشحالم که اقلاً در مقابل شما به خوبی از عهده جواب سؤال برمی‌آیم. برای خیلی از اشخاص غیروارد جواب این سؤال قابل فهم نیست. شما خودتان به خوبی آگاهید که با عوامل خط‌مشی حزبی، دموکراسی متمرکز، انضباط حزبی، تمایلات ملی، دموکراسی جهانی، اصول بین‌المللی، تروتسکیسم، آلت استعمار یا هیئت حاکمه، فشار هیئت حاکمه چگونه انسان را گرفتار می‌کنند و دست آدم را تا مرفق خون‌آلود می‌کنند که آدم نه راه پیش دارد و نه راه پس. مطالعه طرز تفکر این رهبر نهضت آذربایجان، پس از آزمایش و تجربه که در این مدت پیدا کرده بود، خیلی قابل دقت بود و می‌شد استنتاجات از آن کرد. این شخص حکایت کرد: اولین جریان زننده و غیرمنتظر که من با آن مواجه شدم این بود که روزی پیشه‌وری موقع خداحافظی به من گفت نروم و با عده دیگری در یک دادگاه شرکت کنم. من به پیشه‌وری گفتم که من نه قاضی خوبی هستم و نه از اصول قضایی اطلاع دارم، معذک با اصرار مرا نگاه داشتند. شخصی

را آوردند که با جوانی عمل منافعی عفت انجام داده است و بعد جوان را حاضر کردند. از آقای دکتر جهان‌شاه‌لو که یکی از قضات دادگاه بود من تقاضا کردم که جوان را معاینه کند و معلوم شود که آیا اصلاً عمل منافعی عفت انجام یافته و یا خیر. او اظهار نظر کرد که عملی انجام نیافته، ولی فردا صبح من در روزنامه‌ها خواندم که آن شخص اعدام شده تا عبرتُ لِلنَّازِرین گردد. من با کمال عصبانیت و اوقات تلخی پیش پیشه‌وری رفتم و اعتراض به این‌گونه دادگاه و دادخواهی کردم که بدون محاکمه صحیح، بدون تجدیدنظر و غیره، کسی اعدام می‌شود. بالاخره پیشه‌وری با یک لحن قاطع، که نشان می‌داد مایل نیست بیشتر از این در این باره بحث شود و نشان می‌داد که «خط‌مشی فرقه» چنان تقاضا کرده بود، گفت: «اوغول خلقین منافعی بیلّه تقاضا ایلردی». یعنی پسر جان، نفع مردم این‌طور تقاضا می‌کرد. من به یک نحوی خودم را راضی کردم که هدف بزرگ و عالی، در مواقع خطرناک، راه و روش را توجیه می‌کند، ولی در باطن مثل اینکه خود را مجرم و گناهکار حس می‌کردم، ولی در ظاهر کم‌کم عادت کردم که بدون اعتراض این‌گونه پیشامدهای قضایی یا سیاسی را تحمل کنم و به نام تبعیت از «خط‌مشی فرقه» خودم خواهی‌نخواهی در آن شرکت کنم و اعتراض و انتظار مطابق اصل دموکراسی متمرکز [را] برای روزی حفظ کنم که با تشکیل کنگره و غیره تجدیدنظری درباره خط‌مشی فرقه به عمل می‌آید. از این پیشامدها زیاد دیدم، اما از تجدیدنظر در خط‌مشی فرقه و از انتقاد آن خبری نبود و همان‌طور که خود شما تجربه دارید این وعده تجدیدنظر داده می‌شود، ولی موقعیت تجدیدنظر هرگز پیدا نمی‌شود. در هر حال هرچه من در ظاهر خودم را با عوامل و شعارهای نامبرده در فرقه راضی می‌کردم، در باطن فشار اخلاقی که البته از لحاظ خط‌مشی حزبی مردود بود در من تقویت می‌شد و شاید همان فشار اخلاقی باطنی و مردود بود که مانع از فرار من شد و اگر من فرار کرده بودم، حتماً مجبور بودم متدرجاً به آن فشار باطنی غلبه کنم، ولی حالا که فرصت کافی برای فکر و مطالعه پیدا کردم، آن فشار باطنی به من غلبه کرد و به جنایاتی که به نام آزادی به عمل آمده است، و به عظمت جنایت و گناهی که واقع شده است، از همه بهتر آشنا هستم.

ژنرال مارکوس و پیشه‌وری و رهبران توده و مقدونیه و آذربایجان

در مقالات گذشته به‌طور مختصر اشاره کردیم که اخلاق فرقهٔ دموکرات آذربایجان به سیاست قدیم تقسیم ایران به منطقهٔ نفوذ رجعت کرده بود. پیش از تجزیه و تحلیل موقعیت رهبری حزب توده، نسبت به پیشامد حادثهٔ آذربایجان، در چند مقالهٔ گذشته شمه‌ای از تربیت حزبی و وضعیت روان‌شناسی روشنفکران و رهبران حزب توده، تا حدی که صفحات روزنامه اجازه می‌داد، بیان داشتیم تا معلوم شود که عده‌ای از افراد و کادر حزبی و رهبران توده، لااقل در اوایل، در موقع پیروی از دستورات کمیتهٔ مرکزی، تصور می‌کنند که برای ایدئال‌های بزرگ ملی و بین‌المللی مبارزه می‌کنند.

آنها، در نتیجهٔ پیشامدها و تجربیات عملی، متدرجاً آشنا با این حقیقت می‌شوند که در بیراهه راه می‌روند.

مسئلهٔ تقاضای امتیاز نفت شمال و ظهور و پیدایش خلق الساعهٔ فرقهٔ دموکرات آذربایجان و مجبوربودن تمام افراد حزب توده که در آن راه مبارزه کنند، و تجربه از آن، از آزمایش‌های سختی بود که انسان‌های اجتماعی مسلک در حزب توده را دچار هیجانات و بحران‌های فکری می‌کرد. مسئلهٔ نفت پس از مسکوت گذاشته‌شدن آن از طرف مجلس تا حدی حل شده بود. یعنی اگر مسئله از طرف شوروی‌ها مسکوت می‌ماند، حزب توده توانسته بود در داخل حزب به نحوی و در خارج نوع دیگر آن را حل کند و ضربه‌ای را که از این راه به او وارد آمده بود جبران کند و مخصوصاً فساد دستگاه حاکمه به حس فراموش‌کاری مردم کمک زیادی می‌کرد. اما پیدایش فرقهٔ دموکرات آذربایجان یک گره تازه‌تر و مشکل‌تری بر مشکل تحصیل امتیاز نفت افزود. رهبران حزب توده با کمال وضوح حس می‌کردند که غلبه بر این مشکل جدید تقریباً امکان‌ناپذیر است. همان‌طور که سابقاً اشاره کردیم، عیب رهبران توده این نبود که غلط‌بودن سیاست ایجاد اتونومی آذربایجان را حس نمی‌کردند، تمام آنها بدون استثنا مانند اغلب از کادر حزبی و افراد به‌خوبی حس می‌کردند که مسئلهٔ اتونومی آذربایجان و مخصوصاً وجه‌المصالحه قرارداد آن، برای تحصیل امتیاز نفت شمال، یک خط

بطلان کشیدن به روی حزب توده است و درعین حال یک ضربه مهلک دیگر بر محبوبیت سیاست شوروی در ایران است که جبران آن ضربه غیرممکن خواهد بود.

عده‌ای از رهبران حزب توده، علاوه بر فهمیدن این مطالب، از لحاظ منافع حزبی و مسلکی به مناسبت مخالفت شخصی که با پیشه‌وری داشتند نیز مایل نبودند که او قسمتی از مهم‌ترین تشکیلات حزب توده ایران را تجزیه کرده و نقشی را که از طرف نهضت جهانی تا حالا به عهده رهبران حزب توده واگذار شده بود شخصاً عهده‌دار شود. آری، بزرگ‌ترین عیب رهبران حزب توده عدم تشخیص اینها نبود؛ بزرگ‌ترین عیب آنها این بود که با علم و اطلاع تمام به غلط‌بودن این سیاست، با وجود اینکه می‌دانستند این عمل بزرگ‌ترین ضربه به نهضت زحمت‌کشان ایران است، با وجود اینکه می‌دانستند این عمل فداکردن منافع اساسی زحمت‌کشان ایران به نفع جزئی یک دولت بیگانه است، با وجود اینکه عده‌ای حس می‌کردند که حتی درعمل آن منافع جزئی هم عاید آن دولت نخواهد شد، و با وجود اینکه عده‌ای می‌دانستند که برای به‌هدف‌رسیدن مقاصد آن دولت خارجی می‌توان روش‌های کمتر مضر و زننده اتخاذ کرد، با وجود تمام اینها، قدرت اظهار وجود و شخصیت نداشتند و مانند متعصبین کورکورانه خود را در جریان نیرومند و تغییرناپذیر سیاسی قضاو‌قدرمانند، که غیر از تسلیم و رضا چاره در مقابل آن نباشد، می‌دیدند. ژنرال مارکوس، رهبر کمونیست‌های یونان، در یک وضعیت مشابه، رفتاری درست مخالف رهبران حزب توده و پیشه‌وری از خود نشان داد. پس از مرتد اعلام‌شدن تیتو، از طرف مرکزی که تجسم بین‌الملل است، نقشه‌ای شبیه نقشه اتونومی آذربایجان برای مقدونیه بزرگ تهیه شد. قسمت اعظم مقدونیه که خاک یوگسلاوی را تشکیل می‌دهد، به‌اضافه قسمت یونانی آن، می‌بایست ضمیمه مقدونیه بلغارستان شود و پس از تصفیه‌ای که در حزب و حکومت بلغارستان به عمل می‌آمد و افراد مطیع و منقاد سوار کار بودند، تحت نظارت آنها، مقدونیه اتونوم بزرگ به وجود می‌آمد. در نتیجه اولاً گوشمالی از تیتو به عمل می‌آمد و دایره محاصره از دشمنان بزرگ‌تر می‌شد. ثانیاً حالا که نشد تمام یونان را در حوزه قدرت وارد کرد، لازم بود که با قطع اعضای آن با آمریکا و انگلیس کنار آمد و به آنها حالی کرد که ما به مقدونیه

قانع هستیم. ولی مارکوس که مسلک و قدرت را به‌عنوان کالای وارداتی یک نیروی اجنبی به دست نیاورده بود و میهن خود را دوست داشت حاضر نشد در سخت‌ترین موقعیت باریک، که در کوه‌های کراموس مقاومت می‌کرد، تمامیت کشور و میهن خود یونان را به قیمت ریاست حکومت اسمی مقدونیه بفروشد. و به همین مناسبت مطابق دموکراسی متمرکز بدون دموکراسی در سازمان حزب کمونیست یونان و در کمیته مرکزی آن تغییراتی داده شد و ژنرال مارکوس معزول به‌عنوان عبرت برای سایر رهبران به سرنوشت نامعلومی دچار گردید، ولی رهبران توده در تقرب به پیشه‌وری به همدیگر پیش‌دستی می‌کردند.

فرقه خلق الساعه دموکرات و پیدایش آن به ضرر نهضت زحمت‌کشان ایران و برای منافع یک دولت بیگانه بود، که بالاخره آن دولت هم از آن ضرر برد

عده‌ای از رهبران و کادر حزبی توده مسئله آذربایجان را، که سخت‌ترین آزمایش برای افراد توده باایمان بود، به نوعی تعبیر و تفسیر می‌کردند که باید آن را توجیه آنچه واقع می‌شود نامید، نه تجزیه و تحلیل و سعی و کوشش برای آنچه باید باشد. به این معنی که همان رهبران و تفسیرکنندگان توجیه کنند که اگر واقعاً جریان آذربایجان پیش نیامده بود، و آنها در مقابل امر انجام‌یافته قرار نگرفته بودند، آن طوری که پس از وقوع قضیه تحلیل می‌کردند قضاوت نمی‌نمودند. یکی از نمایندگان حزب توده در پارلمان چون نمی‌دانست روزی شوروی تقاضای نفت خواهد کرد، همان‌طور که می‌دانیم اعلام کرد که ما با دادن هرگونه امتیاز به دولت‌های بیگانه مخالفیم. البته تقاضای حزب و مسلک آنها هم همین بود، ولی وقتی شوروی نفت را خواست، این آقایان رهبران، به عکس پیروان خود، اصلاً این زحمت را به خود ندادند که از خود سؤال کنند که گرفتن امتیاز نفت شمال مگر غیر از یک عمل استعماری است. اتونومی آذربایجان نه در مرامنامه حزب توده وجود داشت و نه در اطراف آن تا آن روز یک کلمه بحث و اظهار عقیده مثبت شده بود. توجیه‌کنندگان فرقه دموکرات تجزیه‌خواه یکباره خود را موظف به توجیه آن می‌دیدند و اسم این سرنوشت قضاو قدرمانند را که برای آنها دیکته می‌شد به غلط جبر تاریخی می‌گذاشتند. رهبران توده، پیش از پیدایش فرقه دموکرات، بارها درباره آذربایجان اظهارنظرهایی کرده‌اند که کاملاً مخالف پشتیبانی بعدی آنها از فرقه است. اگر واقعاً پیش از ظهور فرقه کسی این مسئله را طرح می‌کرد، مطابق اصول و تاکتیک حزبی می‌بایست این‌طور قضاوت شود: اینکه آیا مردم آذربایجان ملتی هستند یا نه و اینکه آیا آنها باید اتونومی داشته باشند یا نه مسئله روز نیست. نهضت زحمت‌کشان ایران مسائل خیلی مقدم‌تر و ضروری‌تر در دستور روز دارد. این مسائل بهانه دست دشمن می‌دهد که تهمت بیگانه‌پرستی را با دلیل و برهان به حزب بچسباند. این‌گونه مسائل مربوط به سرحدات که آیا ترکی‌زبانان قفقاز و ایران باید حکومت واحدی تشکیل دهند

یا نه مربوط به این روز نیست، مربوط به روزی است که شکل حکومت‌های کره زمین نوعی تغییر کرده باشد که فرق بین مسکو و تهران و لندن و غیره از بین رفته باشد و آن روز اگر یک آذربایجان بزرگ تشکیل شود، می‌بایست مطالعه شود که از لحاظ تاریخی و جغرافیایی و مدنی لازم است که این حکومت واحد جزو یک فدراسیون ایرانی و یا روسی باشد. خلاصه منافع نهضت توده ایران، آن روز، هرگز طرح‌شدن مسئله اتونومی آذربایجان را تقاضا نمی‌کرد. طرح این مسئله غیر از تقسیم نیروهای اجتماعی و اختلاف انداختن در بین افکار عمومی، که جداً تقاضای یک تحول اجتماعی برای تمام ایران می‌کرد، فایده نداشت. اگر در آذربایجان یک نهضت به تمام معنی ایرانی با شعارهای کلی مربوط به همه‌جای ایران و با اجتناب از توسل به روش‌ها و شعارهایی که موجب سوءظن تجزیه‌خواهی می‌شد به وجود می‌آمد، تمام ایرانیان از آن استقبال می‌کردند و آذربایجان را بار دیگر مانند صدر مشروطه کعبه آمال ملت تلقی می‌کردند و حتی این نهضت، به فرض به تمام معنی ایرانی‌بودن، اگر از اوضاع بین‌المللی استفاده و از پشتیبانی یک سیاست شوروی باحسن‌نیت برخوردار بود، باز هم مردم استقبال می‌کردند. چطور که خیلی‌ها دائماً، کتباً و شفاهاً، در تلگرافات از ولایات اظهار تعجب می‌کردند که چرا تقاضاها را مختص آذربایجان کرده‌اند، که چرا اصلاً اصلاحات ایران را قابل تجزیه دانسته‌اند. اگر منظور انجمن‌های ایالتی و ولایتی است که همه‌جا باید تشکیل شود، ولی گوش فرقه دموکرات نسبت به این تقاضاها گر بود. پیشه‌وری با تمام سازمان فرقه خودش تا موقع مقاوله‌نامه نفت، که بعدها از آن صحبت می‌کنیم، از استقلال ایران بحث می‌کرد، ولی کلمه تمامیت را اصلاً بر زبان نمی‌راند. همان‌طور که توده‌ای‌ها امروز از تقوه به ملی شدن سراسر نفت ایران یعنی به قسمت شمال آن مخصوصاً خودداری می‌کنند. اما اغلب روشنفکران اعم از کارگران و یا کارمندان عضو حزب توده در مدافعه از فرقه دموکرات شفاهاً و کتباً از تمامیت ایران بحث می‌کردند و می‌خواستند ثابت کنند که پیشه‌وری تجزیه‌خواه نیست، ولی این تفسیر درعمل همان‌طور که گفتیم از طرف پیشه‌وری تا موقع امضاشدن مقاوله‌نامه نفت با شوروی قبول نبود و تمام اعمال و افعال و اقوال نشان می‌داد که قدم‌های اولیه

برای تجزیهٔ آذربایجان از ایران برداشته می‌شود و سرحدات گمرکی و اقتصادی درست می‌شود. آیا پیشه‌وری و رهبران توده و گردانندگان صحنه‌های سیاسی، که پیشه‌وری‌ها آکثور آن بودند، می‌فهمیدند که پیش‌کشیدن مسئلهٔ اتونومی آذربایجان ملت ایران و افکار عمومی را از آنها متنفر می‌کند؟ چرا، می‌دانستند و خوب هم می‌دانستند، ولی آنها به قدرت بریتانیا و امریکا و به هیئت‌حاکمهٔ ایران خیلی بیشتر از افکار عمومی ایران اهمیت می‌دادند و می‌خواستند صریح و روشن به آنها حالی کنند که ما به نفت شمال و نفوذ در آذربایجان قناعت می‌کنیم و با نفت جنوب و حکومت بقیهٔ ایران فعلاً کاری نداریم، مسئله مسئلهٔ نهضت و آزادی و سرنوشت طبقهٔ سوم نبود، مسئله عبارت از تقسیم غنائم بعد از جنگ بود. رهبران توده و فرقه طوطی‌صفتان پس پرده بودند.

رهبران توده، در قسمتی از شمال و جنوب، سازمان حزبی نداشتند و به وجود شورای متحد، که جنبه بین‌المللی داشت، قناعت ورزیده و از لحاظ حزبی تقسیم ایران به منطقه نفوذ را شناخته بودند

در مقالات سابق نشان دادیم که رهبری حزب توده، از بدو تشکیل حزب، دائماً احتیاجات و مقتضیات اجتماعی و منافع حزب و زحمت‌کشان را فدای مقتضیات سیاست روزمره شوروی می‌کرد. پشتیبانی از فرقه دموکرات و نتایج حاصله از آن تاج افتخار تمام آنها و ضربه‌ای بود که پس از آن حزب توده، به‌عنوان یک حزب ملت ایران و نماینده زحمت‌کشان ایران، هرگز قد علم نکرد. و اگر پس از اقتضای آذربایجان در ظاهر باز حزب توده مطابق روش سابق رونقی پیدا کرده بود، تنها نتیجه تقویت عمده‌ی یکی از جناح‌های هیئت حاکمه علیه جناح دیگر بود که به‌طور موقت آن رونق ظاهری را به آن بخشید.

سابقاً گفتیم که با پیدایش فرقه در آذربایجان نقش رهبران حزب توده اگر به‌کلی از بین هم نمی‌رفت، به عوامل درجه دوم تبدیل می‌شدند. در ضمن عمل هم معلوم شد که حزب توده، برای تبلیغ و ترویج فرقه در نقاط دیگر ایران، لازم و ضروری است. با وجود اینکه حتی رهبران حزب توده به‌عده زیادی از رهبران فرقه ایمان و عقیده نداشتند و حتی در زمان عضو بودن آنها در حزب یا آنها را اخراج کرده بودند و یا در خیال برطرف کردن مفتضح‌ترین آنها بودند، مع‌ذلک روزنامه‌های ارگان حزب و اتحادیه و غیره، با پیروی از سیاست قضا و قدر مانند، عکس سران فرقه را می‌بایست با تجلیل و احترام منتشر کنند و از اتونومی آذربایجان و از وزرای آنها پشتیبانی کنند.

رهبری حزب توده، به خلاف عقاید افکار عمومی حزب، اجازه کوچک‌ترین انتقاد دوستانه را از فرقه نمی‌داد و با وجود اینکه رهبران فرقه دائماً از رهبران حزب توده انتقاد می‌کردند و با سوءظن به توده‌ای‌ها نگاه می‌کردند، مع‌ذلک رهبری حزب توده اگر انتقاد از خودش را در مواردی تحمل می‌کرد، انتقاد از فرقه را غیرقابل بخشایش دانسته و در تقرب به عمال درجه دوم فرقه به‌همدیگر پیش‌دستی می‌کردند. رهبری حزب توده در تمام مدت حتی یک سعی و کوشش برای حکمیت مابین حکومت مرکزی و فرقه دموکرات نکرد و تا دقیقه‌ای که

سفیر شوروی از نخست‌وزیر وقت مقاله‌نامه نفت را دریافت نکرده بود و از اتونومی آذربایجان در ظاهر صرف نظر نکرده بود، رهبران حزب توده، همچنان مانند کاسه گرم‌تر از آتش، از اتونومی تام و تمام فرقه دموکرات پشتیبانی می‌کردند.

تنها پس از آنکه «خواسته‌های خلق‌های وسیع و پیشتاز ملت (!) آذربایجان» یعنی خودمختاری آذربایجان از طرف دیپلمات بیگانه به قیمت مقاله‌نامه نفت فروخته شده بود، رهبران توده این پیشامد را مانند همیشه تبریک گفته و به فال نیک گرفتند. این آقایان دیگر توضیح ندادند که اگر اتونومی آذربایجان صحیح بود، چرا یک‌دفعه، پس از صرف نظر کردن یک سفیر، آنها هم صرف نظر کردند و اگر غلط بود، چرا از اول از آن پشتیبانی می‌کردند. این آقایان متأسفانه حتی این قدر شخصیت و لیاقت نداشتند که اقلأً واسطه و یا حکم یا دلال این معامله قرار بگیرند. یعنی اگر اینها واسطه می‌شدند که اقلأً صرف نظر کردن فرقه از اتونومی به وساطت حزب توده و به نفع حزب تمام شود، باز هم چیزی بود. سیاستمداران و سفرای بیگانه این افتخار را برای هیئت حاکمه قائل شده، ولی برای سران توده تنها عنوان تحریک کننده درجه دوم برای اجرای معامله را قائل بودند. به طور خلاصه، در زمانی که ما از آن بحث می‌کنیم وضعیت ایران و موقعیت هیئت حاکمه از طرفی و رهبران حزب توده از طرف دیگر این طور بود: هیئت حاکمه، به نمایندگی از طرف دول استعماری غربی، وظیفه‌ای غیر از حفظ حالت حاضر نداشت و به همین مناسبت حفظ حالت حاضر را می‌توانست به نام میهن دوستی قالب بزند. از طرف دیگر، رهبری حزب توده در عمل برای الغای امتیازات بیگانگان و استعمار یک عمل جدی انجام نمی‌داد و اگر تحریک و تهدیدی علیه استعمار غربی می‌کرد، برای این بود که در عمل با بندوبست با هیئت حاکمه امتیازات مشابه برای شوروی تحصیل کند، ولی عملاً، در حوزه شرکت نفت انگلیس، سازمان حزبی تشکیل نمی‌داد و از منحل شدن کمیته ایالتی حزب توده آذربایجان نه فقط اظهار تأسف نمی‌کرد، بلکه از منحل کنندگان آن تعریف و تمجید می‌کرد و تنها به وجود شورای متحده در جنوب و شمال قناعت می‌کرد. رهبری حزب توده، از لحاظ سازمان حزبی، تقسیم ایران را به منطقه نفوذ در ضمن سازمان خود عمل کرده و به قسمی از ایران اکتفا کرده بود

که مورد منازعه دو نیروی مقتدری که برای خود منافعی در ایران قائل بودند نباشد: موقعی که در هندوستان و پاکستان و بیرمانی و اندونزی و غیره نیروهای ضداستعماری مشغول نبرد و تحصیل استقلال بودند، این سران توده که رهبران کشورهای نامبرده را هنوز هم عامل استعمار معرفی می‌کنند به چه کاری مشغول بودند؟ ما از پیروان فریب‌خورده ولی باایمان اینها تقاضا می‌کنیم از رهبران خود سؤال کنند شما که به جبهه ملی ایراد می‌گیرید که برای چند شلینگ با شرکت چانه می‌زنند، شما چه کار کردید؟ اگر گفتند که ما سازمان دادیم، دروغ می‌گویند. آنها از دادن سازمان حزبی طرف‌داری نکردند. غیر از جلوگیری از اعتصاب، از طرف رهبران حزب توده ابتکاری به عمل نمی‌آمد. وانگهی از آنها پرسید تشکیلات به آن نیرومندی که وجود داشت، چرا در موقع مناسب برای الغای بی‌قیدوشرط امتیاز اقدامی نکردید؟ غیر از این جواب نمی‌توانند جواب دیگری بدهند: که آن وقت ما مشغول دادن نمایشات برای تحصیل امتیاز نفت برای شوروی و تأمین خودمختاری آذربایجان بودیم و امکان مبارزه با استعمار دیگر وجود نداشت.

فکر بین‌المللی در خدمت یک ملت

پس از انقلاب اکتبر، لنین بین‌الملل سوم و یا کمینترن را، که مخفف کمونیست و انترناسیونال است، به منظور ایجاد و تسریع انقلاب جهانی تأسیس کرد. باید متوجه بود که اصطلاح کمونیسم در زمان معاصر و در نتیجه انحلال بین‌الملل دوم پیدا شد. پس از مارکس، احزاب مارکسیست اغلب به نام حزب سوسیال‌دموکرات بودند و احزاب کمونیست کنونی و حتی حزب بلشویک شوروی انشعابی از احزاب سوسیال‌دموکرات می‌باشند.

مانیفست حزب کمونیست نیز که تقریباً در یک‌صد سال پیش تدوین شده با کلمه جدید کمونیست متفاوت است. منظور ما از اصطلاح کمونیست در کلیه این سلسله‌مقالات همان کمونیست مسکویی است. انتقاد متوجه جنبه فلسفی و ایدئولوژیک کمونیسم، که مورد بحث این مقالات نیست، نمی‌باشد. در هر حال در زمان لنین بنیان انقلاب اکتبر انقلابات جهانی را غیرقابل اجتناب تلقی می‌کردند و کمینترن نیز می‌بایست این عمل غیرقابل اجتناب را تسریع کند. سعی و کوشش برای تسهیل زاییده‌شدن این انقلابات در هنگری و آلمان و فنلاند و چین با موفقیت توأم نشد. پس از مرگ لنین که از ظاهر شدن انقلاب جهانی خبری نشد و آنچه با حرارت و تعصب غیرقابل اجتناب تلقی می‌شد، قابل اجتناب از کار درآمد، وظیفه کمینترن نیز از ایجاد انقلاب جهانی به وظیفه حفظ اتحاد جماهیر شوروی، که تأسیس سوسیالیسم در یک کشور را شعار و هدف قرار داده بود، تبدیل گردید. از همین جا یک بحران یا تحولی برای تمام آزادی‌خواهان و احزاب کمونیست دنیا پیش آمد. زیرا پس از انقلاب طبیعی بود که دولت شوروی محافظه‌کار شده بود و این لازمه هر رژیمی است که برای حفظ قدرت و هر آنچه به دست آورده است باید محافظه‌کار باشد، ولی مسئله مهم برای کمونیست‌ها و عده دیگر از آزادی‌خواهان جهان این بود که برای حفظ و نگاهداری دولت اتحاد جماهیر شوروی، که وطن کارگران جهان اعلام شده بود، می‌بایست فداکاری کنند و در موارد لازم جنبه انقلابی نهضت ملی یا محلی خود را فدای حفظ هدف ملی روس و نگاهداری و یا محافظه‌کاری دولت شوروی سازند. البته در مواردی که منافع دولت شوروی با مقتضیات انقلابی

محلی وفق می داد اشکالی پیش نمی آمد و مخصوصاً در اول کار تناقضات اصلاً چندان محسوس نبود، ولی رفته رفته در مواقع تاریخی، یعنی در موقع جنگ اخیر و مخصوصاً به مناسبت وقایع پس از جنگ، در موارد متعددی احزاب کمونیست کشورهای غیر شوروی درست در بن بست گیر کردند و مجبور شدند خیلی از منافع اساسی حزب و ملت خود و حتی شئون حزب و جنبه انقلابی آن را فدای محافظه دولت شوروی سازند. در بعضی موارد، مضراتی که احزاب کمونیست ملی از این حیث می بردند خیلی بزرگ و اساسی، و از طرف دیگر منافع مربوط به حفظ دولت شوروی جزئی و گاهی فرضی و خیالی بود. بن بست می که احزاب کمونیست در بدو امر در آن گیر کرده بودند رفته رفته تکامل پیدا کرده و مخصوصاً پس از جنگ و در حال حاضر به یک بحران حاد در تمام احزاب کمونیست دنیا تبدیل گردیده است.

دو عامل ظهور و یا تکامل این بحران را در طول زمان آشکارتر کردند. اولاً اینکه با طول زمان موارد متعدد پیش می آید که فداکردن منافع ملی از طرف احزاب کمونیست به منافع دولت شوروی لازم می آمد و از طرف دیگر تحولی که در میراث انقلاب اکتبر پیش آمده بود تکامل می یافت، یعنی همان طور که در یکی از مقالات سابق اشاره کردیم عنصر حس ملیت برای پیشوایی رسالت نژاد اسلاو در حزب بلشویک تقویت می یافت و عنصر متشکله دیگر انقلاب، یعنی جنبه ایدئولوژیک و بین المللی، را تحت الشعاع قرار داده و عنصر اول از عنصر دوم به عنوان آلت و ابزاری برای رسیدن به هدف و یا رسالت ملی روس استفاده می کرد.

کمینترن، در تحت تأثیر کامل حزب نیرومند و پیروزمند بلشویک، خط مشی های ساخته و پرداخته برای احزاب کمونیست ملی تدوین می کرد که هدف اصلی آنها حفظ وطن کارگران جهان یعنی شوروی و در اغلب موارد به ضرر وطن ملی سایر کارگران جهان بود. این خط مشی های مدرن و بخشنامه مانند و خشک، که حتی مقتضیات ملی را در نظر نمی گرفت، احزاب کمونیست را تبدیل به آلات و ابزار جامد و بی روحی می کرد که روش آنها با منطق دیالکتیک کوچک ترین سازشی نداشت.

در این جا خوب است یک موضوع مهم و مفصل را به طور مختصر ذکر کنیم. گفتیم که با انشعاب احزاب کمونیست از احزاب سوسیال‌دموکرات نهضت‌های کارگری کشورهای جهان ضعیف شدند. اگر احزاب کمونیست حاضر می‌شدند که لااقل در حدودی همکاری با احزاب سوسیالیست بکنند، اقلاً این ضعف جبران می‌شد و شاید از بعضی لحاظ بهتر هم می‌شد، ولی کمونیست‌ها، با تکیه به اصولی که از کمینترن دیکته می‌شد، احزاب سوسیالیست را «دشمن اصلی» خود می‌نامیدند. مثلاً در موارد مهم حزب کمونیست آلمان با ناسیونال‌سوسیالیست‌های هیتلری علیه جمهوری وایمار، یعنی علیه دولت و حزب سوسیال‌دموکرات آلمان، همکاری کرد. موقعی که در انتخابات هیتلری‌ها موفقیت پیدا کردند، کمونیست‌ها، با پیروی از مسکو و کمینترن، این پیشامد را با حسن استقبال علیه سوسیال‌دموکرات‌ها تفسیر کردند. حتی پس از اینکه هیتلر به قدرت رسید و حزب کمونیست آلمان تحت فشار قرار گرفت، باز هم کمینترن یا بین‌الملل سوم مسکو، در اعلامیهٔ اول مهٔ ۱۹۳۳، حزب سوسیالیست آلمان را «دشمن اصلی» و یا دشمن شمارهٔ یک طبقهٔ کارگر معرفی کرد. تنها در سال ۱۹۳۵ کنگرهٔ هفتم بین‌الملل کمونیست با فرمان کرملین از خواب بیدار شد و دشمن شمارهٔ یک را تشخیص داد که هیتلری‌ها هستند. زیرا تنها در این تاریخ بود که کرملین متوجه شده بود که هیتلر مصمم به جنگیدن است. و در همین کنگره بود که سیاست جبههٔ مشترک توده تصویب شد و در تمام کشورهای اروپایی، عوض مبارزه با احزاب سوسیالیست، همکاری با آنها خط‌مشی جدید قرار گرفت، ولی این خط‌مشی صحیح پس از یک تجربهٔ تلخ، که بالاخره منجر به جنگ جهانی اخیر شد، و در موقعی که کار از کار گذشته بود، اتخاذ گردید. یعنی پس از آنکه، در نتیجهٔ مبارزه با سوسیال‌دموکرات‌های آلمان، زمام حکومت به دست هیتلر افتاده بود، کمونیست‌های فرانسه و کشورهای دیگر از مبارزه با سوسیالیست‌ها دست برداشتند. پیش از این، کمونیست‌ها مثلاً در فرانسه با رادیکال‌های محافظه‌کار علیه سوسیالیست‌های فرانسه [همکاری کردند]، در اسپانیا نیز کمونیست‌ها با دست‌راستی‌ها علیه سوسیالیست‌ها و آنارشیست‌ها، که جداً یک رُفَر اجتماعی را می‌خواستند عملی سازند، همکاری کردند. خلاصه

فعلاً، پس از جنگ اخیر، باز هم دشمن شماره یک را کمونیست‌ها نه در جبهه ارتجاع، بلکه در صفوف کارگران و سوسیالیست‌ها جست‌وجو می‌کنند. پیش از جنگ نتیجه این سیاست استفاده موسولینی و هیتلر از ضعف و نفاق در نهضت کارگری بود که کمونیست‌ها آن را دامن می‌زدند. یک فرق اساسی که دوره بعد از جنگ دوم با دوره مابین دو جنگ اخیر از لحاظ نهضت کارگری دارد این است که پس از پیروزی استالین‌گراد و برلن و اتخاذ سیاست «نفوذ به طرف غرب»، که شوروی‌ها در مقابل «نفوذ به طرف شرق» نژاد ژرمن گرفته‌اند، کم‌کم چشم و گوش کمونیست‌های دنیا نیز باز می‌شود.

این تغییر و تحولی که در اغلب احزاب کمونیست کشورهای صنعتی پیدا می‌شود نوید یک دوره جدیدی برای نهضت کارگری جهان می‌دهد. این نوید عبارت از این است که نهضت کارگران با اتحاد نسبتاً وسیع بتوانند سیاست آبادکننده و مثبت اتخاذ کنند و یک سیاست بین‌المللی به وجود آرند که با منافع اکثریت ملت‌ها که زحمت‌کشند منافات نداشته باشد، بلکه پیشرو و مؤید و مشوق آن باشد.

موفقیت جبهه ملی

نگارنده این سطور، بدون اینکه عضو رسمی و یا ثبت شده جبهه ملی باشم، بدون اینکه به مترقی بودن یا عقب مانده بودن تمام توده های منسوب به جبهه ملی نظر داشته باشم، و بدون اینکه نقشه ها و مقاصد بالفعل موجود جبهه ملی را برای رسیدن به هدف اصلاحات اجتماعی مکفی بدانم، با وجود تمام اینها، جبهه ملی را مترقی ترین نیروی موجود جامعه کنونی ایران می دانم، مخصوصاً از این لحاظ که جبهه ملی استعداد و لیاقت این را دارد که نیروی بالقوه را، که در نهاد ملت ما موجود است، از قوه به عمل آورد.

عده ای از افراد باحسن نیت، ولی دچار به مرض مهلک بدبینی و یأس، انتقاداتی از جبهه ملی دارند. آنها اغلب فراموش می کنند که جبهه ملی همان طور که از اسمش پیداست جبهه است نه حزب. آنها هم به این خاصیت و ارزش جبهه ملی ایمان آورده اند که این جبهه متکی به نیروی ملت ایران است، ولی از اتهامات و سوءظن های به مورد و یا بی موردی که در بازار سیاست بافی تهران، فراوان و ارزان، به معرض بیع و شری گذاشته شده نگرانی هایی دارند. رجوع به تاریخ نهضت های اجتماعی نشان می دهد که شخصیت تمام رهبران و اعضای یک نهضت آن قدر اهمیت ندارد که روحیه حاکم بر اکثریت آن رهبران و مخصوصاً روحیه توده های ملتی که این رهبران از آنها الهام می گیرند، در صورتی که در ضمن عمل رهبران نهضتی اگر از توده مردم جدا نشوند و از آنها فاصله نگیرند، افکار عمومی توده حتی نواقص آنها را تکمیل می کند و سنجایای آنها را پخته تر و نقاط ضعف آنها را محو و نابود می کند. بزرگ ترین حسن جبهه ملی در این است که آنها نیرو و قدرت خود را از افکار عامه می گیرند. موفقیت آنها و ملاک تشخیص صحت و سقم قضاوت های آنها درباره مسائل عمومی نفع و ضرری است که توده مردم از آن قضاوت ها و سیاست های متعاقب آنها می برند.

به فرض اینکه جبهه ملی از لحاظ بعضی شخصیت ها و در برخی موارد معین احتمالاً از جهاتی قابل انتقاد و خرده گیری باشد، همین اتکا به نفع و ضرر توده مردمی که الهام کننده و نیرو دهنده جبهه ملی بوده اند و هستند آن جبهه را یک مؤسسه اجتماعی مفیدی به حال مردم ساخته است.

موفقیت‌های جبهه ملی تنها مربوط به رهبری رهبران آن جبهه نبوده، بلکه بیشتر از این لحاظ بوده که رهبران آن جبهه خواسته‌های مردم و احتیاجات و جلب اعتماد آنها را هادی راه و ملاک قضاوت سیاسی خود قرار داده‌اند. موفقیت‌های جبهه ملی موفقیت افکار عامه است. وجود عده‌ای از رهبران برجسته، که آزمایش خود را بارها در مقابل ملت ایران داده‌اند و یا در سخت‌ترین اوضاع و احوال دلیری و شجاعت از خود بروز داده‌اند، یکی از بهترین ضمانت‌هایی است که می‌تواند اعتماد تمام علاقه‌مندان به تحول اجتماعی را جلب کند. جبهه ملی با رهبری همین رهبران و با اتکا به افکار عمومی و استفاده از آن توانسته است در یکی از مواقعی که چندان متناسب هم نبوده آزادی سیاسی بالنسبه وسیعی را تحصیل و نگاهداری کند. از مجلس پانزدهم به بعد، و مخصوصاً پس از ۱۵ بهمن و سوءقصد معروف، جبهه ملی با مبارزه پیوسته و دائم با زور و قلدری بالاخره موفق شده است آزادی قلم را عملاً به دست آورد و تا حدی حفظ کند و قوانین منحوس مطبوعات را لغو کند. گرچه رجعت به قانون صدر مشروطه یک عمل ارتجاعی و منحط است، و حالا باید شرایط مناسب‌تر از آن وقت به دست آورد، ولی می‌دانیم که از ۲۱ آذر به بعد قوانین منحط‌تر و مرتجعانه‌تر از صدر مشروطه تصویب شده بود. تحصن جبهه ملی در مجلس، که منجر به الغای قوانین ضد مطبوعات و آزادی جرأید توقیف‌شده گردید، از قدم‌های مهمی است که به کمک افکار عمومی و عده‌ای از نمایندگان لیبرال از طرف جبهه ملی برداشته شده. سایر آزادی‌های اجتماعی و الغای حکومت‌های نظامی و تعدیل قانون حکومت نظامی باز یکی دیگر از قدم‌های برجسته جبهه ملی است که تا حدی آزادی سخن و اجتماعات و میتینگ‌ها را برقرار ساخته. احتیاج به شرح و بسط ندارد که این حقوق ملی در نتیجه مبارزه و مقاومت عملی و مثبت و با استفاده از نیروی ملت علیه هیئت حاکمه به دست آمده است، منتها اشاره و یادآوری مبارزاتی که در محاکمات گذشته و محاصره‌های محل روزنامه شاهد پیش آمده کافی است نشان دهد که این نتایج را جبهه ملی به دست آورده است و دولت با میل و رغبت این حقوق را برای ملت قائل نشده است. یکی از موفقیت‌های بزرگ جبهه ملی تلقین روح امیدواری و ایمان در مردم است.

می‌دانیم که پس از ۱۵ بهمن، [در نتیجه] یأس و نومیدی و شکست‌هایی که مدعیان آزادی‌خواهی خورده بودند، حمایت از آزادی و سرپرستی از طبقات زحمت‌کش و سعی و کوشش برای بهبود وضع زندگی آنها و جلوگیری از اعمال نفوذ دولت در انتخابات و غیره، به اصطلاح معروف، به کرام‌الکاتبین واگذار شده بود. مدعیان پیشتازی خلق‌های وسیع، به مناسبت ناامیدی از نیروی مردم و امیدبستن به مراجع دیگر، انتخابات را تحریم می‌کردند و مبارزه و موفقیت در این امر را محال می‌شمردند. یکی از علائم امید و ایمانی که جبهه ملی در مردم ایجاد کرده بود سعی و کوشش آنها در مبارزه انتخاباتی تهران و موفقیت آنها علی‌رغم حبس‌ها و شکنجه‌ها و محاکمات شبانه و غیره بود. موفقیت در انتخابات تهران و بعضی از ولایات دیگر برای خیلی‌ها علامت و نشانه خوبی شد. در انتخابات دوم، عده‌ای که اول مایوس بودند و شرکت نکرده بودند، بعداً شرکت و مبارزه کرده و موفق شدند. بدخواهان و بدبینان از موفقیت جبهه ملی برای تولید ایمان در مردم به جنب‌وجوش افتاده و تیرهای تهمت و افترا را فراوان‌تر کرده و اسلحه ایجاد یأس و بدبینی را تیزتر کردند، ولی این مساعی بیهوده بود. دوره نوینی شروع شده بود و مردمی که سواد زیاد ندارند، ولی بازوی توانا و فکر ساده و سالمی دارند، تشخیص دادند که برای اولین بار در دوره اخیر نیرویی به تمام معنی ناشی از ملت، بدون تسلیم شدن به این و یا آن بیگانه، می‌تواند در مقابل هیئت حاکمه فاسد مبارزه کرده و موفق شود. موفقیت درخشان در انتخابات تهران یک معنای خیلی وسیع‌تر از یک موفقیت انتخاباتی داشت. افرادی که پیش از ۱۵ بهمن در تهران شانس موفقیتی نداشتند، در نتیجه شجاعت و سنجیه و کردار و شخصیت که از خود بروز داده، موفقیت به تمام معنی بی‌نظیر به دست آورده، علی‌رغم اعمال نفوذهای دولت، افکار عمومی پروز شد. این موفقیت نوید موفقیت‌های بزرگ‌تری را می‌داد و نور امید و ایمان را که به وجود آمده بود شدیدتر و نیرومندتر و فراوان‌تر می‌کرد. خلاصه جبهه ملی نه فقط هدف اصلاحات را به ملت عرضه داشت، بلکه راه وصول بدان را نیز نشان داده و هموار کرده بود.

مبارزه جبهه ملی منحصر به مبارزه سیاسی و پارلمانی نبود. مساعی پارلمانی جزئی از مساعی عظیمی بود که در خارج برای تنظیم نیرو و مبارزه به عمل آمد. مبارزه اقتصادی برای بهبود وضع طبقات سوم شروع شده بود، ولی در وهله اول مرکز ثقل مبارزه برای بهبود وضع اقتصادی مردم و آزادی‌های سیاسی، به شکل مبارزه با استعمار، اولاً یک جبهه وسیع مرکب از تمام افراد مترقی و باایمان طبقات مختلف جامعه را به وجود آورده و موفقیت را تأمین می‌کرد، ثانیاً علاوه بر یک نفع اقتصادی مهم، که با استیفای حقوق ملی از نفت به دست می‌آمد، یک تحول سیاسی مهم‌تر به وجود می‌آورد که فواید و اثرات آن کمک مؤثری به آزادی‌های سیاسی و اجتماعی می‌کند. زیرا پشتیبانی سیاست‌های استعماری از حکومت‌های فاسد و رژیم منحط برای حفظ منافع اقتصادی است که از منابع ما می‌برند. در صورتی که ما این منابع اقتصادی را از چنگ آنها بیرون بیاوریم، آنها دیگر نفعی در تحمیل رژیم منحط به ایران نخواهند داشت و یا لاقلاً با این همه جدیت از آزادی‌های سیاسی و اجتماعی جلوگیری نخواهند کرد. سران توده یک اشتباه دانسته و فهمیده می‌کنند و مبارزه با استعمار را موکول به وجود آزادی‌های سیاسی و اجتماعی تمام و کمال می‌کنند. در صورتی که مطابق فرضیه‌هایی که خود آنها مدعی پیروی آنند، ولی در عمل فراموش می‌کنند، آزادی‌های سیاسی تمام و کمال قبل از منهدم شدن اصول استعماری غیر ممکن است. جبهه ملی، با استفاده از آزادی نسبی سیاسی و اجتماعی، مبارزه عملی را با استعمار حتی پیش از وقوع یک جنگ جهانی نه فقط امکان‌پذیر، بلکه لازم و ضروری دانسته و عمل کرده است و انهدام اصول استعماری در ایران را شرط مقدماتی آزادی‌های کامل می‌داند، نه بالعکس. نتیجه‌ای که جبهه ملی تا حالا از مبارزه خود با استعمار بُرده، در مقایسه با مبارزات گذشته، کاملاً رضایت‌بخش است، چنانچه عملاً ملاحظه شد که امروز ثمره مبارزه امتد و تعطیل‌ناپذیر جبهه ملی به اتکای افکار عمومی به صورت تصویب اصل ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور توسط مجلسین تحقق یافت. اگر موفقیت‌های جبهه ملی را با موفقیت‌ها و یا عدم موفقیت‌های حزب توده مقایسه کنیم و از روی انصاف قضاوت کنیم، باید گفت که حزب توده در مناسب‌ترین فرصت تاریخی و مدت بیشتر نتوانست

به اندازه جبهه ملی موفقیت به دست آرد، در صورتی که فرصت تاریخی جبهه ملی اگر مناسب هم باشد، به اندازه زمان رهبری حزب توده مناسب نمی‌باشد و فرصت نیز از آن وقت کمتر بوده، ولی نتیجه حاصله و امید و شانس نگهداری آنچه به دست آمده برای جبهه ملی خیلی بیشتر است. این موفقیت جبهه ملی تنها مرهون این اصل است که این جبهه برنامه خود را متناسب با مقتضیات محلی و ملی انتخاب کرده و از نیروی ملت الهام و قدرت گرفته است. تئوری اجتماعی و روش مبارزه حزب توده گرچه اصولی‌تر و مجرب‌تر از جبهه ملی بوده، مع‌ذلک به مناسبت هدف منحرف و غلطی که رهبری آن حزب پیش گرفت نتوانست به اندازه جبهه ملی نتیجه به دست آرد. حالا جبهه ملی و در حقیقت عناصری از آن جبهه، پس از این موفقیت‌های عملی، در مقابل این وظیفه تاریخی قرار گرفته‌اند که تئوری اجتماعی و مکتب و روش مبارزه متناسب با زمان اختیار کنند.

از شرایط بقا و موفقیت بیشتر جبهه ملی

آنچه را جبهه ملی و اقلیت دو دوره اخیر مجلس شورای ملی تا حالا به دست آورده، البته جزو کوچک از آن چیزی است که ملت ایران و علاقه‌مندان به جبهه ملی منتظر آیند. از این گذشته، نتایجی که تا حالا به دست آمده، اعم از قسمت منفی یا مثبت، از لحاظ اینکه کلی بوده، بدون داشتن یک برنامه مدون و نقشه دقیق امکان‌پذیر بوده. اما در صورتی که جبهه ملی بخواهد وظایف و مسائلی را که جریان و تکامل تاریخی اوضاع ایران در دستور روز قرار داده است حل کند و انتظارات افکار عمومی را برآورد، ادامه کار با وضعی که تا حالا وجود داشته قابل ادامه نخواهد بود. زیرا انتقاد از هیئت حاکمه و سعی و کوشش در تحصیل آزادی‌های نسبی و مبارزه با دیکتاتوری و مبارزه با استعمار و تقاضای استیفای حقوق ملی از نفت و موفقیت در ملی کردن صنعت نفت، لغو قوانین مضر، وضع چند قانون مفید که تا حالا مورد توجه جبهه ملی بوده و هست، گرچه شروط لازم برای رسیدن به هدف است، ولی کافی نمی‌باشد.

انجام وظایف مثبت و سنگینی که به عهده جبهه ملی است اگر متکی به برنامه و نقشه و اصول محکمی نباشد، باید گفت که انتظارات افکار عمومی برآورده نخواهد شد. ولی درعین حال محقق است که در جبهه ملی عناصر و عواملی وجود دارند که کاملاً مستعد از قوه به فعل آوردن مقتضیات می‌باشند. جای تردید نیست که، طبق اصول و اوضاع و احوال هم، از یک جبهه سیاسی مشترک، جبهه‌ای که به محل و مشکلات کلی توجه داشته و دارد، انتظار بیشتری نمی‌توان داشت. زیرا جبهه ملی یک حزب نیست، بلکه مرکب از احزاب مختلف و جمعیت‌ها و افراد و جراید و غیره است که در حدودی، که رفته‌رفته باید آن حدود معین‌تر و مشخص‌تر شوند، هدف مشترک تمام اعضای جبهه را تعقیب می‌کنند. برای اینکه مبارزه جبهه ملی مؤثرتر و بارورتر گردد، باید عناصر تشکیل‌دهنده جبهه، یعنی احزاب و جمعیت‌های موجود و آنهایی که در شرف تشکیل و آنهایی که باید با اقدام و تشویق و رهبری عناصر مترقی جبهه ملی تشکیل شوند، وظایف اجتماعی خود را آن‌طوری که باید و شاید تشخیص داده و نقشه و برنامه و نیروی لازم برای انجام آن وظایف را تهیه کنند. و در حال امروز در تهران و شهرستان‌ها

عده‌بی‌شماری مردم علاقه‌مند به جبهه ملی و عناصر جبهه ملی وجود دارند که متشکل نمی‌باشند. انتخابات تهران و میتینگ‌های چندده‌هزارنفری و تلگرافات و اجتماعات شهرستان‌ها، با دعوت جبهه ملی یا برای تشویق جبهه ملی، علانم وجود این نیروهای غیرمتشکل است. به قول یکی از جامعه‌شناسان سیاست آن‌جا شروع می‌شود که صدها هزار و میلیون‌ها وجود دارند. اگر عناصر متشکله جبهه ملی برای متشکل کردن این صدها هزار و میلیون‌ها موفقیت پیدا نکنند، وظیفه تاریخی خود را آن‌طوری که باید نخواهند توانست انجام دهند. ولی ضمناً باید توجه شود که در وهله اول منظور متشکل کردن میلیون‌ها نفر در یک حزب یا سازمان نمی‌باشد، زیرا متشکل شدن عده‌ای از مرفعی‌ترین و مبارزترین افراد، که مابین میلیون‌ها و صدها هزار زندگی می‌کنند و به احتیاجات و خواسته‌ها و روان‌شناسی میلیون‌ها آشنا می‌باشند، کافی می‌باشد. ولی آنچه که حتمی و ضروری است این است که جبهه ملی یا عناصر مرفعی از آن با مأموریت از جبهه ملی، که موفق شده‌اند اعتماد این میلیون‌ها را جلب کنند، حالا باید یک مکانیسم یا دستگاهی به وجود آرند که این دستگاه قادر باشد از نیروی مادی و معنوی و اجتماعی این میلیون‌ها نفر، که با میل و رغبت حاضرند قسمتی از وقت و انرژی مادی و معنوی خود را در اختیار جبهه ملی بگذارند، استفاده کند. و تمام آن نیروها را متوجه هدفی واحد کند. بدون شک امروز ده‌ها هزار نفر در تهران و اطراف و اکناف کشور وجود دارند که میل دارند مستقیماً، به نحوی از انحاء، کمک به جبهه ملی و یا عناصر متشکله آن بکنند، ولی آنها و جبهه فاقد آن وسیله هستند. همین ده‌ها و صدها هزار، که مستقیماً میل به شرکت در مبارزه مؤثر دارند، قادرند که با میلیون‌ها تماس داشته و از نیروی آنها برای هدف‌های اجتماعی استفاده کنند. پُر واضح است که جبهه ملی وجه مشترک طبقات مختلف ملت ایران را در مبارزه با استعمار و فساد و رشوه‌خواری و غیره هدف خود قرار داده است، ولی عناصر مرفعی متشکله جبهه ملی می‌توانند و باید هدف‌های خاص‌تری را، علاوه بر هدف کلی مشترک جبهه، هدف اجتماعی خود قرار دهند. به‌طور خلاصه، به‌وجودآمدن حزب یا سازمان متکی به اصول، که بهبودی سرنوشت میلیون‌های نامبرده را وجهه همت خود سازد، هم برای آن

طبقات و هم برای جبهه ملی، که هدف طبقات بیشتری را منظور دارد، لازم و مفید است. رهبران و اداره‌کنندگان این حزب یا نهضت در مرحله کنونی تاریخ ایران باید اصولی را در نظر بگیرند که ما ذیلاً به مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنیم:

در قرن ۱۸ در فرانسه و کشورهای دیگر کم‌ویش صنعتی عده‌ای از روشنفکران و مردان خیر و باحسن‌نیت پیدا شده بودند. آنها برای اصلاح جامعه تخیلات انسان‌منشانه داشتند و تصور می‌کردند که با حسن‌نیت عده‌ای معدود که خیر و صلاح جامعه را می‌خواهند می‌توان به هدف عالی اجتماعی نایل شد. ولی تجربیات چند قرن و مخصوصاً تجربیات انقلاب کبیر فرانسه نشان داد که دوره این‌گونه تخیلات اصلاح‌طلبانه گذشته است و برقراری یک نظام اجتماعی متناسب، با مقتضیات قرون حاضر، یک مطالعات علمی و دقیق لازم دارد و با تخیلات شاعرانه و خیرخواهانه به‌تنهایی اصلاح اوضاع امکان‌پذیر^۱ نیست. اولاً معلوم شد که اقدامات خیریه و سعی و کوشش برای دستگیری از بینوایان و بدبختان نه فقط درد را دوا نمی‌کند، بلکه به قول یک متفکر اجتماعی درد را دائمی می‌کند. دوايي که مردمان خیر برای فقرا و بینوایان تجویز می‌کنند خود جزئی از درد است. انسانی که به ارزش انسانی خود پی برده باشد نه احتیاج دارد نه حاضر می‌شود صدقه از دیگران قبول کند. عوض اینکه وسایل کار را از دست آنها بگیریم و یا دسترنج آنها را از دستشان خارج کنیم و بعد قسمتی از آن را به‌عنوان صدقه به آنها ببخشیم، باید کاری کرد که اساس و بنیان آنچه فقر را ایجاد می‌کند از بین برده شود.

علاوه بر این نکته، یک مطلب اساسی درست پس از تجربه انقلاب فرانسه ظاهر و آشکار شد و غلط‌بودن فرضیه روشنفکران خیال‌پرست را به‌طور واضح تکذیب کرد. و آن این بود که حسن‌نیت عده معدود و نقشه‌های خیال‌پرستانه آنها سرنوشت «فقیرترین و کثیرترین» طبقه ملت را نتوانست نجات دهد. صحیح است که در نتیجه انقلاب فرانسه طبقه حاکمه عوض شده بود و ترقی و تکاملی به وجود آمده بود، اما مع ذلک طبقه سوم که خود عامل غیرمتشکل در ایجاد آن

۱. در اینجا کلمه «امکان‌ناپذیر» آمده بود که به نظر درست نیست.

انقلاب بودند نفعی از آن نبرده بودند و تمام نقشه‌های اصلاح طلبانه و خیرخواهانه روشن‌فکران خیال‌پرست اغراق‌های شاعرانه از کار درآمده بود.

پس از آن جامعه‌شناسان با روش مطالعه علمی به این اصل رسیدند که حسن‌نیت چند نفر، و حتی چندصد نفر روشن‌فکر و دانشمند، مستقلاً نمی‌تواند نقشه اصلاحی را به حکومت تحمیل کند. تنها فایده‌ای که حسن‌نیت آنها می‌تواند داشته باشد این است که آنها فکر و نیروی خود را در اختیار «فقیرترین و کثیرترین» طبقه ملت و یا در خدمت آنهایی که در صدر مقاله آنها را «میلیون‌ها» نامیدیم بگذارند.

جریان تاریخ نشان داد که بهبود سرنوشت میلیون‌ها نه تنها با حسن‌نیت عده معدود، بلکه با شرکت و اراده خود همان میلیون‌ها امکان‌پذیر است. به وجود آمدن احزاب متکی به فقیرترین و کثیرترین افراد ملت علامت و نشانه اراده آنها برای بهبود سرنوشت ملت است.

«نُه سال حرف»

مرحله‌ای که در آن اختلاف تحول و انقلاب از بین می‌رود

از شرایط بقا و موفقیت بیشتر جبهه ملی یکی این را دانستیم که مبارزترین و مجاهدترین افراد طبقاتی که منظور بهبودی دادن به سرنوشت آنهاست دور هم گرد آیند و دستگاهی به وجود آرند که آن دستگاه بتواند افکار و آرای طبقات نامبرده را به بهترین و علمی‌ترین وضع تشریح و تدوین کند و درعین حال با استمداد از نیروی همان طبقات به آن افکار جامه عمل بپوشاند. والا با حرف و مقاله و سخنرانی و میتینگ و امثال آن به تنهایی کاری پیشرفت نمی‌کند. اعلیحضرت همایونی، در آخرین سخنرانی خود در مقابل نمایندگان، اظهار تعجب و تأسف فرمودند که با داشتن «حسن‌نیت» مدت «نُه سال حرف» زده‌اند و اثری بر آن مترتب نشده است. اگر خوانندگان اشارات مختصر به وقایع تاریخی قرن ۱۸ را که در مقاله پیش یادآوری کردیم دوباره به خاطر آورند، متوجه خواهند شد که عدم «تأثیر نُه سال حرف»، گرچه با حداکثر حسن‌نیت نیز زده شده باشد، تعجبی ندارد. ما از بعضی لحاظ درست در قرن ۱۸ فرانسه زندگی می‌کنیم. حسن‌نیت روشنفکران ما که از حدود تخیلات قرن ۱۸ تجاوز نمی‌کند نمی‌تواند منشأ اثری باشد.

اگر اقلاً اشخاص با حسن‌نیتی به اعلیحضرت راه یابند، باید ایشان را متوجه کنند که علت اینکه نُه سال حرف از حدود حرف تجاوز نکرده برای این است [که] آنهایی که مخاطب حرف‌های آن اعلیحضرت بودند و می‌بایست ضامن اجرای آن حرف‌ها باشند درست آنهایی هستند که مسبب دردند و نمی‌توانند معالج آن باشند، حتی با کمال حسن‌نیت نیز، که داشته باشند، چون در دستگاهی قرار گرفته‌اند که هدف آن دستگاه حفظ و نگاهداری و حتی ابدی ساختن وضع کنونی است، بنابراین نمی‌توانند تحول ایجاد کنند. تحول برای آنان یعنی خودکشی. اگر افرادی پیدا می‌شوند که خودکشی بکنند، طبقات یا هیئت‌های منتخب از طبقات در طی تاریخ هرگز خودکشی نکرده‌اند.

تصمیم اعلیحضرت به تقسیم اراضی موقوفه بین دهقانان اولین قدم در پیدایش امید برای حل مشکل کشاورزی است. ولی متأسفانه قدم دوم، یعنی تشکیل کمیسیون مخصوص آن و شرایطی که اعلام شده، آن امید را خنثی می‌کند. ما مسئله تقسیم اراضی و اصول کلی را که در آن مورد باید مورد توجه قرار داد در مقالات آینده مورد بحث قرار داده‌ایم، ولی آنچه را که در این جا می‌توان گفت این است [که] بدون اینکه ما پیغمبر باشیم اطمینان می‌دهیم که تصمیم تقسیم اراضی موقوفه، اگر با همین وضع که شروع شده ادامه یابد، مانند تصفیه ادارات دولتی و تأمین عدالت اجتماعی و تحول و غیره، جزو همان نه سال حرف شده و تنها دکانی برای سوءاستفاده‌آنهايي خواهد بود که از این حرف‌های نه‌ساله بهره‌برداری می‌کرده‌اند. ما در مرحله‌ای از تکامل جریان تاریخی قرار گرفته‌ایم که فرق بین تحول اجتماعی و انقلاب به معنی علمی آن از بین رفته است، یعنی تکامل اوضاع صنعتی و اجتماعی دنیا و تأثیر آن در کشور ما از طرفی و منحنی‌ماندن روابط طبقات اجتماعی در ایران از طرف دیگر به اندازه‌ای اختلاف و تناقض ایجاد کرده است که هرگونه تحول و ایجاد تعادل نوین برای برطرف کردن اختلاف موجود طبقاتی باید انقلابی باشد. پُر واضح است که منظور ما از تحول انقلابی خونریزی و هرج و مرج نیست، بلکه ایجادکردن همان حالتی است که آن را از حالی به حالی شدن و یا منقلب‌گشتن مراحل تکامل می‌نامند. وقتی اعلیحضرت از نمایندگان سؤال می‌فرمایند که آیا شما انقلاب می‌خواهید یا نه، [و] همه با هم و یک‌دفعه و هماهنگ جواب می‌دهند نه‌خیر، درحقیقت آنها عدم تمایل خود را به ایجاد تحول ابراز کرده‌اند، و دلایل غیرقابل انکار آن را بارها رسماً در مجلس به دست داده‌اند. مخالفت مآلکین بزرگ مجلسین و حواشی آنها درباره تقسیم و یا تحدید املاک و حتی وادارشدن اعلیحضرت همایونی به انکار آنچه راجع به اصلاح ارضی و تقسیم املاک در امریکا اعلام فرموده بودند، و همین‌طور خنثی کردن قانون تصفیه ادارات، از همان دلایل غیرقابل انکار است که آقایان، با اظهار تنفر از انقلاب، همان افکار و تنفر از تحول را در نظر دارند. اگر اعلیحضرت همایونی به‌فرض در جلسه با عده کثیر یا قلیلی از مردمی که نمایندگان کنونی مجلس به نام نمایندگی آنان شرفیاب

شده بودند ملاقات می‌فرمودند و همان سؤالی را که از نمایندگان فرضی مردم کردند از خود مردم سؤال می‌فرمودند، آنها هم یکدل و یک‌زبان و هماهنگ جوابی به آن اعلیحضرت می‌دادند. تناقض صریح این دو جواب مثبت و منفی بهترین علامت و نشانه تناقضی است که در جامعه وجود دارد و درعین حال علت و موجب «نُه سال حرف» و باز هم توضیح‌دهنده علت بی‌اثر بودن نُه سال حرف می‌باشد. مردمی که جواب مثبت به سؤال اعلیحضرت می‌دادند انقلاب به معنی خونریزی و ایجاد هرج و مرج نمی‌خواستند. بلکه همان تحولی را می‌خواهند که اجازه دهد از دسترنج خود استفاده کنند. ولی موضوع قابل توجه این است که هیچ تحولی بدون مقاومت و درهم‌شکستن مقاومت امکان‌پذیر نیست. تاریخ تحول بی‌دردسری که مثلاً مانند یک جشن عروسی باشد به یاد ندارد. البته درجات مقاومت و روش‌های درهم‌شکستن مقاومت متفاوت است و بستگی به رشد ملت و زمامداران و سیاستمداران دارد. آنچه محقق و انکارناپذیر است این است که هر تحول لازمه‌اش یک نیروی مقاومت‌کننده با تحول و یک نیروی درهم‌شکننده آن مقاومت و ایجادکننده تحول است.

آنهايي که دارای «حسن نیت» اند و یا تمایل و اظهار «حسن نیت» دارند در عمل باید نشان بدهند که یا تنها به موعظه و نصیحت بلااثر اکتفا می‌کنند و یا در صف درهم‌شکنندگان مقاومت قرار گرفته و در ایجاد تحول عملاً کمک می‌کنند.

در هر حال اگر برای این صداها در طبقات بالای اجتماع گوش شنوایی پیدا نشود، مجاهدین و مبارزین و رهبران جبهه ملی باید به این حقیقت تاریخی ایمان بیاورند که تنها سازمان‌های متشکل از مبارزان و مجاهدانی که با میلیون‌ها، و با فقیرترین و کثیرترین طبقات ملت، تماس نزدیک دارند و با آنها وحدتی تشکیل می‌دهند می‌توانند ابداع‌کننده تحول اجتماعی و ضامن بقای آن باشند.

حسن نیت و کاردانی چند سیاستمدار، هر قدر هم بزرگ و فداکار باشند، تنها در موردی قابل استفاده است که فکر و نیروی آنها در ضمن دستگاه این سازمان‌ها جا گرفته باشد.

مرحله تاریخ کنونی

در ارتباط با گذشته و در انتظار آینده

تکیه کردن به نیروی ملت، و سعی و کوشش برای نظم و نسق دادن به نیروهای میلیون‌هایی که در نتیجه کار و زحمت و کوشش دائمی خود تولید می‌کنند و آباد می‌سازند، نه تنها عامل مشخص‌کننده واقع‌بینان از خیال‌پرستان است، بلکه در عین حال عامل مشخص‌کننده عوامل مترقی جبهه ملی از بیگانه‌پرستان و یا آنهایی است که گول آنها را خورده‌اند. تحول اجتماعی ایران یا هر کشور دیگری باید از نیروی میلیون‌ها مردم ابداع‌کننده و خلاق آن ملت سرچشمه بگیرد. اوضاع بین‌المللی و یا نهضت جهانی، هر قدر هم قوی و نیرومند باشد، یک تحول اجتماعی به معنی صحیح آن نمی‌تواند و نباید از نیروی خلاق ملت و از به کار بردن آن نیرو برای تأمین منافع میلیون‌ها صرف نظر کند و یا نهضت محلی و مطالب مربوط به مقتضیات محلی را پیوسته تحت الشعاع مقتضیات و منافع یک یا چند ملت دیگر قرار دهد. در دو مقاله اخیر، این اصل را تشریح کردیم که نیروی ملت باید، به کمک حزب یا سازمان متناسب، مستقیماً برای بهبود سرنوشت خود تنظیم و به کار برده شود. اصل دوم که، برای ثمربخش بودن مبارزات اجتماعی، پیروی از آن لازم است انتخاب یک تئوری مبارزه است. طبقاتی که منظور بهبودی بخشیدن به زندگی آنهاست دارای افکار و آرای می‌باشند، یعنی احتیاجات مادی و معنوی آنها و طرز کار و کوشش و زحمت آنها افکار و آرای در آن طبقات به وجود می‌آورد که معمولاً آن را ایدئولوژی می‌نامند. اگر در قرون گذشته طبقاتی بدون داشتن یک مکتب اجتماعی مدرن می‌توانسته‌اند به هدف‌های خود برسند، در عصر حاضر بدون پیروی از یک مکتب اجتماعی، بدون ایجاد یک دکتربین یا یک مکتب اجتماعی، نمی‌توان دست به یک تحول و یا مبارزه ثمربخش اجتماعی زد. البته بدون مطالعه مکاتب اجتماعی و تحولات تاریخی دنیای کنونی نمی‌توان یک مکتب اجتماعی برای مرحله کنونی تکامل اجتماعی ایران انتخاب کرد، ولی انتخاب یک مکتب و تقلید کورکورانه از آن نیز ما را دچار اشتباهاتی می‌کند که عده‌ای دچار آن گردیدند. ابتدا، با در نظر گرفتن

کلیات مشترک جامعه‌ما با جوامع بشری دیگر، باید اصولی را که رهروان مسالک اجتماعی قبول کرده‌اند قبول کرد و درعین حال در شرح و بسط آن، و تدوین برنامه تفصیلی آن، مقتضیات محلی و ملی و سوابق تاریخی کشور و روان‌شناسی خاص طبقات ایران و افکار و آرای آنها را در نظر گرفته و بالاخره در نتیجه سعی و کوشش و تحقیق و تتبع اوضاع و احوال خاص ایران از جنبه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و مذهبی و غیره، با کمک صدها و هزارها دانشمند و روشنفکر از طبقات ابداع-و-آبادکننده کشور، یک مکتب اجتماعی خاص مرحله کنونی تکامل ایران به وجود آورد. اصل اولی که ما در دو مقاله گذشته تشریح کردیم درحقیقت باید یکی از اصول همین مکتب اجتماعی تلقی شود.

یکی دیگر از اصول این مکتب باید پیروی از یک منطق عملی باشد. یکی از اشتباهات روشنفکران خیال‌پرست قرن ۱۸، که در مقالات گذشته به آنها اشاره کردیم، این است که منطق تحقیق و تتبع آنها جامد بود، یعنی برای آنها خوب مطلق و بد مطلق وجود داشت. برای آنها دنیا پُر از موجودات ساخته و پرداخته و تغییرناپذیر بود. موجودات زنده انواع و جنس‌هایی بودند که مانند تمام اشیا و موجودات دیگر تعریف معین و مشخص و تغییرناپذیر داشتند. اگر حقیقت یک بار کشف شده بود و یا کشف می‌شد، برای همیشه و ابد، پیروی از آن ما را به صلاح و نجات نزدیک می‌کرد.

ولی دانشمندان واقع‌بین و جامعه‌شناسانی که به تاریخ رجوع کردند و تحولات را مورد مطالعه دقیق قرار دادند به یک منطق دیگری رسیدند که می‌توان آن را عملی و یا تاریخی نامید. مطالعه تحول و تکامل علوم طبیعی و فیزیک و شیمی نشان داده بود که یک فنومن یا نمود طبیعی حلقه متصل به سلسله نمودهای گذشته و مبدأ و منشأ سلسله نمودهای آینده است. مطالعه تاریخ طبیعی نشان داده بود موجودات زنده از انواع غیرقابل تغییر به وجود نیامده‌اند که یک جفت از هرکدام آنها از کشتی نوح خارج شده باشند و از آن تاریخ تغییر و تحولی در آنها راه نیافته باشد، و نمونه مطابق اصلی از آن سرمشق اولی باشند که در بدو آفرینش خلق شده باشند. مطالعه عملی نشان داده بود که تمام موجودات در تغییر و تحول دائمی بوده و از هم مستقل نبوده، و ارتباط و تأثیر متقابل در

همدیگر دارند. صرف نظر از جریان تاریخ بشر، همان تاریخ انقلاب فرانسه و نتایج حاصله از آن برای نسل معاصر نشان داد که خوب مطلق و بد مطلق وجود ندارد. بورژوازی فرانسه در مبارزه علیه ملوک الطوائفی متری و خوب بود، ولی با ازین رفتن ملوک الطوائفی امتیازاتی در مقابل اکثریت بزرگ ملت برای طبقه خود قائل شد و مردمی را که خلاق انقلاب فرانسه بودند با روش های جدیدی که بعضاً خیلی بدتر از سابق بودند تحت فشار قرار داد، بنابراین آنچه دیروز خوب و متری و انقلابی بود امروز بد و منحط و ارتجاعی شده بود. بورژوازی در حل مسئله یا وظیفه تاریخی «تولید صنعتی» خوب و متری، ولی در حل مسئله «توزیع» عقب مانده و ارتجاعی بود. دانشمندان و جامعه شناسان واقع بین به تحولات تاریخی در تمام موارد اهمیت زیاد دادند و وظیفه عقل انسانی را تحقیق و تتبع اوضاع و احوال موجودات واقع در خارج از عالم عقل، یعنی مطالعه دنیای عینی (اوبژکتیف)، قرار دادند. همان دنیای عینی یا واقعی که در تغییر و تبدل دائمی است و طبیعتاً انعکاس آنها در ذهن نیز که حقایق ذهنی هستند باید در تغییر و تبدل باشند. وظیفه تعقل و تفکر و قضاوت صحیح سعی و کوشش برای درک تغییرات و تبدلات و درجه و میزان آن تغییرات و تحولات است. عقل سالم و صحیح آن نیست که، با کشف حقایق مطلق، قوانینی برای جامعه کشف و تحمیل کند، بلکه دارنده عقل سلیم و دانشمند واقع بین کسی است که به کمک عقل با واقعیات دنیای خارج، اعم از دنیای طبیعت یا جامعه بشری، تماس بگیرد، به کمک عقل، قوانین تغییر و تحول را پیدا کرده و برای مشکلاتی که جریان امر در دستور روز قرار می دهد از همان تجربیات دنیای واقع راه حل پیدا کند.

به طور خلاصه، انسان اجتماعی باید تمام فعل و انفعالات و یا نمودهای اجتماعی را در «حالت تاریخی بودن» آنها، یعنی در حال جریان و تغییر و تحولش، مورد مطالعه قرار دهد. باید سیر تکامل و نشو و نمایی که منجر به حالت کنونی شده و شانس و پیش بینی هایی که برای تکامل آینده وجود دارد، و یا با تغییر دادن اوضاع و احوال برای آینده می توان انتظاراتی داشت، مورد بحث و مطالعه قرار گیرد. انسان اجتماعی، و یا بهتر بگوییم مجموعه انسان های اجتماعی متشکل

در یک نهضت اجتماعی، با مطالعه تاریخ گذشته، با تطبیق اوضاع و احوال حاضر با قوانین کلی که از تغییرات تاریخی به دست آمده، بیشتر از هر دوره می‌تواند تکامل و تحول جامعه را در جهت مطلوب تسریع کند. باید کلیه شئون اجتماعی از اقتصادیات و اجتماعیات و امور سیاسی و فرهنگی و هنری و غیره با میزان و ابزار منطق تاریخی مورد مطالعه و دقت قرار گیرد. تاریخ گذشته مسائل و مشکلات اجتماعی و تاریخ تکامل مسائل شبیه در جوامع متمدنی‌تر در نظر گرفته شده و انتظاراتی که برای آینده منظور است مورد دقت علمی قرار گیرد. تنها با این‌گونه منطق عملی می‌توان به وظایفی که تاریخ آنها را به عهده ما محول داشته عمل کرد.

اهمیت نهضت کارگری در سیر تکاملی تاریخ بشر

قرن ۱۹ و ۲۰ عصر صنعت است. پیدایش صنعت تمام شئون اجتماعی و طرز تفکر و تفحص و تمدن مادی و معنوی بشر را نه فقط تحت تأثیر قرار داده، بلکه در آخرین تحلیل تنها متغیری است که تغییرات دیگر تابعی از آن می‌باشند.

عنصر زنده و نیروی محرک صنعت طبقه کارگر است که تکامل و نشو و نمای آن با تکامل صنعت پیش رفته است. نهضت طبقه کارگر علامت و نشانه عصر حاضر است. آنهایی که نهضت کارگری را یک مسئله اتفاقی یا تحریک این و یا آن عنصر ماجراجو و بیگانه‌پرست و یا مولود فلان کشور بیگانه می‌دانند، و تصور می‌کنند که با وسایل زور و قلدری بتوان از آن جلوگیری کرد، به تمام معنی، و بدون کوچک‌ترین اغراق، دچار یک اشتباه احمقانه‌اند. سعی و کوشش برای درهم‌شکستن نهضت کارگری مانند سعی و کوشش برای شکستن ماشین و یا جلوگیری از ورود آن در زندگی بشر و یا بدتر و عقب‌مانده‌تر از آن است. اگر ماشین و صنعت وارد زندگی بشر شد و جلوگیری از آن امکان‌ناپذیر است، جلوگیری از نهضت کارگری نیز امکان‌ناپذیر است. همان‌طور که صنعت عالی‌ترین نمود اجتماعی تاریخ بشر است، نهضت کارگری مرکب از مردم زحمت‌کش به‌اضافه مهندسين و تکنیسین‌ها و کارگران معلم، که روی هم‌رفته متشکل گردیده باشند، از عالی‌ترین مظاهر تمدن عصر کنونی‌اند. به همین جهت اهمیت نهضت کارگری را تنها به‌طور کمی، از شماره افرادی که در آن شرکت می‌کنند، نمی‌توان اندازه گرفت، بلکه از لحاظ کیفی، یعنی از روی اندازه تأثیری که ماداً و معنأ در جامعه می‌کند، باید اندازه گرفت. تأثیر معنوی این نهضت به این معنی است که مکتب اجتماعی ناشی از انقلاب صنعتی، که بین طبقه کارگر و از طرف ایدئولوگ‌های آن طبقه تدوین شده، کامل‌ترین فرضیه اجتماعی برای اداره امور نه فقط نهضت کارگری، بلکه تمام شئون اجتماعی است. به همین مناسبت نهضت کارگری در تمام کشورهای جهان بدون استثنا، اعم از آنهایی که در روی اصول پارلمانی کار می‌کنند یا غیر آن، بیشتر مردم دیگر را در دنبال خود برای هدف‌های بزرگ اجتماعی جلب می‌کند. مثلاً در کشورهای انگلستان و آلمان و فرانسه و غیره در انتخابات عمومی عده آرای نهضت کارگری ده‌ها برابر کمیتی

است که شماره افراد منتسب به آن نهضت نشان می‌دهد. مثلاً طبقه دهقانان و یا احزاب مربوط به آنها هرگز نتوانسته‌اند یک فرضیه اجتماعی مؤثر و کامل برای اصلاحات ارضی نشان بدهند. بهترین فرضیه‌های اجتماعی که کلید حل مشکل کشاورزی هستند از فرضیه‌هایی ناشی می‌شود که مابین نهضت کارگری و از طرف ایدئولوگ‌های آنها عرضه شده است. نه تنها می‌توان ادعا کرد که هیچ مکتب اجتماعی مهم نمی‌تواند نسبت به نهضت کارگری بی‌اعتنا بماند، بلکه در عصر کنونی هر مکتب اجتماعی که ناشی از پیدایش صنعت متری و بالتبع از نهضت کارگری نباشد شانس موفقیت ندارد.

یک مکتب اجتماعی متری که منطبق با شرایط مرحله کنونی تکامل ایران باشد و امور صنعت موجود را بخواهد مطابق موازین عصر حاضر تنظیم [کند] و برای توسعه صنعت نیز نقشه‌هایی داشته باشد باید در درجه اول پیدایش نهضت کارگری و توسعه و تنظیم مبارزه آن را وجهه همت خود سازد.

پیدایش یک عدالت اجتماعی منطبق با شرایط عصر حاضر در کشوری مانند ایران، که روان‌شناسی عمومی توده‌های آن از افکار مذهبی اسلام اشباع شده است، خیلی آسان می‌باشد. مذهب اسلام، در دوره جاهلیت و ظلمت، از بین مردم عادی و با نیروی مردم عادی، یک نهضت جهانی به وجود آورد که مشعل دار عدالت اجتماعی بوده است. برای مردمی که هزاران سال است تساوی سید و قشری و غلام حبشی را در مقابل قانون و عدالت از محراب و منبر شنیده‌اند آسان است که تعدیل اوضاع اجتماعی و حتی تنظیم اوضاع اجتماعی را روی اصول عدالت و مساوات قبول کنند.

بعضی‌ها با سوءاستفاده از بعضی تجربیات تلخ گذشته می‌خواهند به نهضت کارگری ایران علامت بیگانه‌پرستی بزنند. این‌گونه اشخاص، با استثنای کم، دارای سوءنیتند. آنها نهضت کارگری ایران را دشمن این فساد و رشوه‌خواری و بهترین مبارز علیه این رژیم منحط اجتماعی می‌بینند. آنهايي که خود در خدمت بیگانگان غارتگری هستند که قرن‌هاست مواد غذایی و منابعی را که می‌بایست خون در عروق میلیون‌ها مردم ستمدیده ایران باشند به یغما می‌برند چگونه حس وطن‌پرستی پیدا کرده‌اند؟

در هر کجای دنیا که نهضت کارگری آزادانه سیر تکاملی خود را پیموده است، و هرچه صنعت مترقی‌تر و نهضت کارگری باسابقه‌تر و مجرب‌تر است، به همان اندازه نیز آنها از آلت دست شدن بهتر اجتناب ورزیده‌اند، مثلاً از کشورهای اروپایی، انگلستان و آلمان از لحاظ صنعتی و سوابق نهضت کارگری مترقی‌تر از فرانسه و ایتالیا بوده‌اند و به همین مناسبت در انگلستان و آلمان نهضت‌های کارگری حاضر نشده‌اند منافع نهضت خود را پیوسته فدای ملت یا دولت دیگری بکنند، یعنی در این دو کشور لااقل یک طبقه وسیعی از کارگران نهضت بین‌المللی را با هدف ملی نیروی بیگانه اشتباه نکرده‌اند، ولی در فرانسه و ایتالیا بیشتر سوءتفاهمات ایجاد شده است، زیرا این دو کشور هم بیشتر جنبه فلاحتی داشته‌اند و هم بیشتر از جاهای دیگر در معرض تغییرات و بی‌ثباتی قرار گرفته‌اند. در هر حال تجربیات غیرقابل انکار زمان معاصر نشان می‌دهد که نهضت کارگری در نتیجه مبارزات خود هر قدر مجرب‌تر و مرفه‌تر شده باشد، به همان اندازه به منافع نهضت کارگری و زحمت‌کشان و ملت خود علاقه‌مند بوده و، در عین علاقه‌مندی به افکار بین‌المللی، آلت دست یک دولت بیگانه نمی‌شود، ولی در صورتی که در تحت فشار زور و قلدری قرار بگیرد، ممکن است مفری غیر از همکاری با بیگانه‌پرستانی که ماسک کارگری به روی خود زده باشند پیدا نکنند، ولی در صورتی که آنها امکان فعالیت آزاد در نهضت زحمت‌کشان داشته باشند و بتوانند ساعات کار و مزد روزانه و قوانین کار و بیمه حوادث و بیکاری و سایر متعلقات نهضت کارگری را مطابق مقتضیات عصر حاضر به دست آرند و در تکامل اوضاع اجتماعی عنصر و عامل مؤثری باشند، بی‌شک آلت دست این و آن نخواهند شد.

در هر حال روشنفکران و سیاستمداران و دانشمندانی که حاضر به فداکاری در راه اصلاحات اجتماعی شده‌اند باید سرنوشت خود را با سرنوشت طبقات زحمت‌کش توأم کنند و، مابین آنها و با آنها، برای رسیدن به هدف‌های اجتماعی تلاش و مبارزه کنند. دانشمندان و روشنفکران نباید فقط به عنوان معلم با کارگران و زحمت‌کشان تماس بگیرند. در صورت به وجود آمدن این تماس، آنها درک خواهند کرد که اگر می‌توانند چیزهایی به کارگران و دهقانان یاد دهند، چیزهایی

نیز می‌توانند از آنها یاد بگیرند. خلاصه نیروی محرکهٔ مکتب اجتماعی متمدنی
باید ترکیبی از زحمت‌کشان و روشنفکران و دانشمندان باشد.

دو راه حل برای مشکل کشاورزی

نهضت کارگری در ایران، با وجود نبودن صنایع عظیم و کمی نسبی عده کارگران، از لحاظ کیفیت گفتیم دارای اهمیت زبده و درجه اول است. ولی مسئله کشاورزی و حل مشکل دهقانان و بهبودی بخشیدن به وضع دهقانان ایران از لحاظ کمیت دارای اهمیت درجه اول است. حل مشکل دهقانان تقریباً مساوی است با حل مشکل اجتماعی ایران. هر نهضت اجتماعی و مکتب اجتماعی متناسب با آن حل این مشکل را، به مناسبت اهمیت کمی آن برای سرنوشت طبقات زحمت کش و ملت ایران، باید در صدر برنامه روز خود قرار دهد.

گفتیم که احزاب دهقانی هرگز نتوانسته‌اند یک تئوری کامل و صحیح برای حل مشکل اجتماعی کشاورزی پیشنهاد کنند. پیشنهاد آنها تقسیم اراضی زراعتی بین دهقانان با و یا بدون پرداخت قیمت از طرف کشاورزان بوده و هست، زیرا در بعضی موارد قیمت زمین را دولت و یا خود زارع به صاحبان اصلی پرداخته و یا در موارد دیگر، آن طور که می‌دانیم، اصلاً پرداخت نشده. ولی در عمل معلوم شده که این راه حل نیست، زیرا زارعینی که مالک زمین شده‌اند، در نتیجه اشکالاتی از قبیل تأدیه قیمت زمین و یا سایر اشکالات از قبیل خشکسالی و غیره باز مجبور به فروختن زمین به پول‌داران و ثروتمندان شده‌اند و، متدرجاً، تمرکز زمین در دست عده‌ای سرمایه‌دار مجدداً همان مشکل اولی را ایجاد کرده و یا در بهترین حالات وقتی دهقانی می‌میرد، ملک او تقسیم می‌شود و هریکی از ورثه فاقد وسیله است که مال دیگران را بخرد. و چون ملک یک دهقان که مابین چند ورثه تقسیم می‌شود قابل زراعت از طرف همه آنها نیست، مسئله فروختن زمین و اجبار برای این گونه فروش به میان می‌آید و باز هم، حداکثر پس از یک نسل، مشکل قدیم از نو ظاهر می‌شود. مضافاً به این، مسئله خیلی مهم [این است] که زراعت انفرادی مطابق اصول نوین ماشین غیر ممکن است، زیرا لازمه زراعت مکانیزه و مدرن تمرکز تولید کشاورزی و لازمه یک برنامه اجتماعی منطبق با عدالت اجتماعی عدم تمرکز منافع حاصله از تولید متمرکز است. یعنی باید راه حلی پیدا کرد که در عین تمرکز و توسعه تولید کشاورزی تقسیم تمام منافع حاصله به کشاورزانی که تولیدکننده هستند به عمل بیاید و

فروخته شدن و تمرکز یافتن مقادیر هنگفت زمین در دست یک فرد یک عمل اجباری و غیرقابل اجتناب نگردد. با ورود ماشین به کشاورزی، تولید به طرز بی سابقه توسعه می یابد و همان فواید و درعین حال مشکلاتی که در کارخانه پیدا می شد این جا هم پیدا می شود. متدرجاً در شرکت های کشاورزی مهم، موسوم به فیرم، یا سایر انواع کشاورزی، فرق بین ده و شهر با تولید صنعتی از بین می رود، طرز تولید به شکل بی سابقه ای تمرکز و توسعه می یابد و جنبه اجتماعی و ملی پیدا می کند، ولی طریقه استفاده از منابع آن، به عکس جنبه اجتماعی و ملی آن، خصوصی یا شخصی باقی می ماند و از همین جا تقسیم جامعه به دو قطب، که یکی تمرکز بی حد و حصر ثروت و دیگری تمرکز بی حد و حصر فقر و تنگدستی است، پیدا می شود.

منطقی ترین راه حل در این مورد همان راه حلی است که درباره صنایع بزرگ پیش آمده، یعنی در عین تشویق خرده مالکین و حمایت و سرپرستی از آنها سعی و کوشش شود که توسعه کشاورزی در روی اصول ملی باشد. خالصه جات دولت و زمین های وقفی نباید به دهقانان به نوعی فروخته شود که آنها دچار اشکالات شده و اجبار داشته باشند آنها را به سایر مالکین بفروشند. املاک خالصه و زمین های وقف ممکن است از لحاظ مالکیت در دست دولت باقی بمانند، ولی حق استفاده و زراعت مادام العمر از آنها به دهقانانی که حاضر باشند شخصاً آنها را زراعت کنند انتقال یابد. ممکن است برای یکی از وراثت همان دهقان حق اولویت برای زراعت آن زمین قائل شد. البته نقشه عمومی باید نوعی باشد که برای سایر وراثت دهقان نیز موقعیت زراعت یا کار در صنعت یا غیر آن داده شود. در هر حال فروختن املاک ملی خالصه و یا وقف به افرادی که دوباره مجبور به فروختن و از دست دادن و تمرکز زمین در دست مالکین بزرگ خصوصی خواهند شد نه فقط یک عمل مرفقی نیست، بلکه یک سیر قهقاری است.

استفاده از وسایل موتوری برای زارعینی که مساحت محدودی از زمین برای زراعت مادام العمر دارند ممکن است به وسیله تشکیل شرکت های تعاونی تولید کشاورزی به عمل آید، چون زمین های دولتی از طرفی مادام العمر برای زارعین قابل استفاده است و از طرف دیگر غیر قابل فروش و غیر قابل انتقال به وسیله توارث

به افرادی است که نتوانند شخصاً در شرکت تعاونی کار و شرکت کنند و باید تشکیل این گونه شرکت‌ها عملی شود، و الا دچار اشکالات غیرقابل حل می‌گردد. این گونه شرکت‌های تعاونی تولید باید از کشاورزانی که شخصاً مشغول زراعت [هستند] و همه آنها سهم مساوی در شرکت دارند تشکیل شود. مساعدت‌های مالی در بعضی موارد و در شروع کار البته لازم می‌باشد. در این نوع شرکت اگر کشاورزی بخواهد شغل خود را تغییر دهد، نباید حتی به شرکت داشته باشد، ولی شرکت تعاونی باید موظف باشد که در عوض کشاورز دیگری را بدون سرمایه، ولی با سهم مساوی، در آن شرکت قبول کند. در صورت فوت یکی از اعضا، در صورتی که ظرفیت شرکت [تعاونی] اجازه دهد، ممکن است دو، سه یا بیشتر از اولاد کشاورز فوت کرده در آن شرکت به عنوان عضویت پذیرفته شود، و الاً اقلاً یکی از اولادان کشاورز حق تقدم بر دیگر کشاورزان داوطلب خواهد داشت. معمولاً پس از مدتی وضع مالی این گونه شرکت‌های تعاونی تولید خیلی خوب می‌شود، در این صورت ممکن است بیمه‌ای برای فرزندان صغیر کشاورز فوت شده تا مدت اشتغال به کار در اساسنامه پیش‌بینی کرد. در حال در کشور جدید التأسيس اسرائيل، از طرف عده‌ای از سرمایه‌داران یهود، برای کشاورزان فقیر این نوع شرکت‌های تعاونی تولید کشاورزی تأسیس شده که نتایج خیلی خوبی داده است. این شرکت‌ها پس از مدتی از عواید زائد بر مصرف می‌توانند وسعت میدان عملیات خود را توسعه دهند و باید مطابق اساسنامه شرکت موظف باشد به ازای مساحت معینی از زمین نوع متوسط و معلوم، که در تحت اختیار بگیرند، اعضای تازه قبول کنند که هم در اراضی جدید کار کنند و هم سهم مساوی از شرکت ببرند.

پُر واضح است که یک نقشه عمومی و کلی برای اصلاح ارضی در ایران وقتی می‌توان تهیه کرد که اوضاع فعلی مورد یک بررسی و تحقق و تتبع دقیق در کلیه اطراف و اکناف کشاورزی ایران قرار گرفته باشد و نقشه متکی به آن مطالعات باشد. خلاصه، حل مشکل دهقانان و تأمین حداقل نان و فرهنگ و بهداشت برای آنان و علاقه‌مند کردن آنها به زمین، که به طور انفرادی یا دسته‌جمعی

زراعت و اداره می‌کنند، بزرگ‌ترین عامل در حل مشکلات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی ایران خواهد بود.

وظیفه تاریخی جبهه ملت

تمدن قرون اخیر اساس و پایه‌اش روی فرد و مکتب اجتماعی آن، اندیویدوئالیسم و یا اصالت فرد بر جامعه، بود. قرن ۱۹ آخرین درجه تکامل اصالت فرد، ولی در عین حال دوره تکوین و تکامل تناقضاتی بود که ضرورت اجتماعی غیرقابل اجتناب اصالت جامعه را در مقابل فرد نشان می‌داد. قرن بیستم را می‌توان قرن اصالت جامعه و یا قرن به وجود آمدن «مدنیت توده‌ای» در مقابل «مدنیت فردی» نامید.

تکامل وسایل تولید صنعتی و فلاحتی و به طور خلاصه ترقی علم و صنعت به جایی رسیده است که استفاده از آن از لحاظ فنی و اجتماعی از حوصله ابتکارات فردی تجاوز کرده و یک خاصیت و طبیعت اجتماعی و یا ملی پیدا کرده است. اداره کردن یک جامعه ملی امروز از عهده معدودی افراد، هر قدر برجسته هم باشند، خارج شده است. هیئت مدیره یک جامعه یا طبقه ممتاز یک جامعه آنهایی نیستند که بتوانند مستقیماً تمام وظایف جامعه را انجام دهند، که در شرایط کنونی غیر ممکن گردیده است. بهترین افراد منتخب و رهبری برای اداره جامعه آنهایی هستند که قادر باشند تقریباً تمام افراد جامعه را در حکومت شرکت دهند، استعدادها و لیاقت‌های آنها را پرورش دهند و، با نیروی تشکیلاتی عظیم، هنر و استعدادهای فنی و اجتماعی و علمی و ذوقی و هنری آنها را در نقشه عمومی ملی جا دهند و برای رسیدن به هدف اجتماعی مورد حداکثر استفاده قرار دهند. بسیج عمومی تمام نیروهای مکنون در اعضای جامعه امروز هدف هر ملتی است که استعداد زندگی و بقا دارد.

جبهه ملی وظیفه تاریخی خود را در انتقاد جامعه کنونی و در مبارزه با استعمار کشور ایران انجام داده است. موفقیت‌هایی که تا هم‌اکنون به دست آمده به اندازه‌ای رضایت‌بخش و امیددهنده است که پیدایش عصر نوینی را در تاریخ معاصر ایران نوید می‌دهد. پس از ملی اعلام شدن صنعت نفت سرتاسر ایران و انعکاس آن در دنیا و حاضر شدن بریتانیا برای حل این قضیه، معلوم شد که نیروی ملت در واقع مافوق آن چیزی است که مدعیان رهبری فعلی یا آینده ملت می‌کردند. جبهه ملی در این باره وظیفه‌ای انجام داد که سایر رهبران نیروهای

اجتماعی نتوانسته بودند آن را انجام دهند. موفقیت، تا حدی که حتمی است، به‌تنهایی از کلیه موفقیت‌های دوره بعد از شهریور درخشان‌تر است. ولی وظیفه جبهه ملی در این‌جا خاتمه نمی‌یابد. پس از غلبه بر یأس و نومیدی و پیروزی بر استعمار، باید هدف اجتماعی اصلاحات مشخص و معین شود، باید نیروهای ملی نوعی تنظیم شود که حکومت حزبی پارلمانی به معنی حقیقی و واقعی آن به وجود بیاید، باید مردم بتوانند واقعاً به‌وسیله نمایندگان خود بر خود حکومت کنند. در مرحله کنونی، ملت سلطه حقیقی خود را تنها به‌وسیله حزب و یا احزاب متکی به اصول و مکاتب اجتماعی مشخص و معین می‌تواند انجام دهد. این یکی از وظایف مهم عناصر جبهه ملی است و موفقیت در ادای این وظیفه تاریخی مربوط به این است که رهبران و عناصر مترقی آن جبهه تا چه اندازه به مقتضیات جریان کلی تاریخ معاصر ما آشنا باشند. جبهه ملی و عناصر مترقی آن نباید در دنبال جریان‌های محلی یا جهانی بروند، باید ابتکار را در دست بگیرند، باید برای تمام شئون کشوری و اجتماعی نه فقط مطابق مکتب اجتماعی معین اصولی را پیروی کنند، بلکه نقشه منظم و مشروح داشته باشند. این نقشه‌ها نباید از تصورات و توهمات اشخاص یا فقط از حسن‌نیت ناشی باشد، بلکه افراد و کارشناسان باحسن‌نیت باید نقشه‌ها را از روی مطالعه دقیق و تجربی احتیاجات روزانه و احتیاجات اساسی آینده مردم تهیه کرده باشند. باید مردم را مجهز به تربیت و دانشی کرد که بتوانند نان و آزادی را به دست آورده و از آن دفاع کنند. باید، به قول آن جامعه‌شناس، کاری کرد که هر آشپز نیز بتواند هنر حکومت و شرکت در حکومت را یاد بگیرد. باید هر فرد نوعی اجتماعی بار آید، که ارزش خود را بالا ببرد و ارزش اجتماعی خود و دیگران را آن‌طوری که هست تشخیص دهد. به نظر من مهم‌ترین وظیفه تاریخی جبهه ملی به‌وجودآوردن یک «مدنیت توده‌ای» است که تمام افراد ملت در آن بتوانند جا داشته باشند و مطابق لیاقت و استعداد خود به جامعه خدمت و از نتیجه زحمت خود برخوردار باشند، جامعه و مدنیتی که در آن ترکیب صحیح و منطقی از فرد و جامعه به عمل آمده باشد، مدنیتی که در آن جامعه فدای افراد نشود و ضمناً فراموش نشود که جامعه فی‌حد ذاته وجود ندارد و از کلیه افراد به وجود آمده است.

[حزب زحمت‌کشان]

(۵)

نیروی محرکه تاریخ

۲ - ساختمان طبقاتی جامعه ملی
و بین‌المللی

۳ - استثمار پستی مرحله تعامل بافته
جامعه سرمایه‌داری

نشریه شماره (۳)

کلاس‌کادر حزب زحمت‌کشان ملت ایران
۶۶ ریال

ساختمان طبقاتی جامعه ملی و بین‌المللی

کلیه مبارزات سیاسی و مناقشات حقوقی مربوط به مبارزه نفت، آنچه در داخله ایران واقع شد و یا آنچه در لاهه و شورای امنیت و غیره، همه آنها مولود و محصول تضاد منافع طبقاتی است که بین طبقه حاکمه انگلستان، که از نفت ایران سود سرشاری می‌بردند، از طرفی و طبقات مختلف ملت ایران از طرف دیگر وجود داشت و دارد.

اگر تمام طبقات ایران به منافع طبقاتی خود، آن‌طوری که باید و شاید آشنا بودند، در این صورت حتی طبقات حاکمه ایران می‌بایست در مبارزه علیه غارت منابع زیرزمینی ایران شرکت کنند، ولی آزمایش‌های تاریخی مکرر نشان داده و ما نیز امروز با وضوح می‌بینیم که عده‌ای از طبقه حاکمه ملل عقب‌مانده عوض اینکه منافع طبقاتی خود را در مقابل طبقه حاکمه بیگانه مدافعه کنند، مزدوری آنها را قبول کرده و دلال مظلوم گردیده و ملت خود را به نفع طبقه حاکمه بیگانه غارت می‌کنند. هرچه آگاهی طبقاتی بیشتر شود، طبقه حاکمه ملت عقب‌مانده با طبقات محروم ملت خود علیه طبقه حاکمه بیگانه هم‌آواز می‌شود. آن‌طوری که مشهود است در این مبارزه، برای آزادی اقتصادی و سیاسی، جبهه ملی نهضتی به وجود آورد که حتی در صفوف طبقه حاکمه ایران نفوذ کرده، آگاه‌ترین و باسجیه‌ترین آنها را به منافع طبقاتی و ملی خودشان آگاه ساخت و آنها را از صف خدمتگزاران به سودپرستان بیگانه به صف خدمتگزاران ایران جلب کرد. این هماهنگی مرقی‌ترین عناصر طبقه حاکمه، در مبارزه ضداستعماری با طبقات محروم، علامت و نشانه یک وحدت نظر محدود به مبارزه ضداستعماری است.

خلاصه، آزمایش تاریخی نشان داد که خود هژیرها و رزم‌آراها و پیروان وفادار سیاست آنان، از نوع سید ضیاء و غیره، گرچه از ملت ایران هستند، ولی این گروه از طبقه حاکمه، در مبارزه ضداستعماری، جانب شرکت سابق و طبقه پشتیبان او را نگاه داشته و منافع طبقات محروم ایران را نادیده می‌گیرند. همین یک واقعیت مسلّم و روشن که در دستگاه اجراییه و قانونگذاری و قضایی ایران خرابکاری‌های مشهودی علیه مبارزه ضداستعماری ملت وجود داشته و دارد بهترین دلیل این حقیقت است که حتی درباره مسلّم‌ترین هدف‌های ملی طبقات

مختلف جامعه کتونی ایران اختلاف فاحش دارند. این تضاد منافع در حیطه جامعه ملی، و تضاد واضح‌تر در قلمرو بین‌المللی با خداوندان نفت، علامت و نشانه این است که ساختمان جامعه ملی و بین‌المللی یک ساختمان طبقاتی است و بارزترین معرف این ساختمان طبقاتی جامعه تضاد منافع اقتصادی و سعی و کوشش طبقات حاکمه برای حفظ امتیازات حاصله و نگاه‌داشتن وضع موجود و یا تغییر دادن آن به نفع بیشتر خود، و منظور طبقات محکوم پشت‌پازدن به وضع حاضر، که غیرقابل تحمل گردیده است، می‌باشد. وحدت ملی در مرحله کتونی، مانند وحدت جامعه بشری، یک افسانه زیبا و قشنگی است، ولی متأسفانه هنوز از حدود افسانه تجاوز نمی‌کند. در دنیای تخیلات شاعرانه و خیال‌پرستی نمی‌توان وحدت ملی درست کرد، همان‌طور که نمی‌توان به‌آسانی، و در شرایط کتونی، حکومت واحد جهانی بین‌المللی به وجود آورد. برای ایجاد وحدت ملی، به معنی واقعی، باید ساختمان طبقاتی جامعه از بین برود. برای معدوم کردن ساختمان طبقاتی جامعه، موجب و محرک ایجاد طبقه حاکمه و محکوم و محروم باید از بین برود، یعنی اختلافات فاحش و تضاد اقتصادی باید با مناسبات نوین اقتصادی جانشین شود که هرکس امکان و وسیله کار داشته باشد و بتواند از مالکیت دسترنج خود برخوردار شود.

همین‌طور برای اینکه افسانه دولت جهانی و افکار بین‌المللی از قوه به فعل آید، اول باید عناصر حکومت‌های ملی به معنی واقعی آن به وجود آید و ثانیاً ساختمان طبقاتی جامعه بین‌المللی از بین رود، مناسبات دول بزرگ و کوچک بر روی مناسبات نوین تساوی واقعی حقوق طرفین و اشتراک منافع طبقاتی ملل مختلف باشد که حکومت واقعاً ملی را در دست دارند. این افسانه که گاهگاهی رواج پیدا می‌کند که در مقابل بیگانه همه ایرانی‌ها با هم متحدند یک افسانه مبتذلی بیشتر نیست. حتی بعضی اشخاص باحسن نیت فوراً خوشحال شده و این آهنگ مطبوع و خواب‌آور را نیز می‌نوازند، ولی معروف است که راه جهنم از حسن نیت‌ها فرش شده است. ما در بحرانی‌ترین موارد دیدیم که تمام ایرانی‌ها در مقابل بیگانه متحد نیستند و بعضی‌ها، با بی‌شرمانه‌ترین وضع، حاضرند منافع بیگانه را علیه منافع ملت خود مدافعه کنند. اگر به مناسبت نداشتن شانس

موفقیت یک آهنگ خواب‌آور می‌نوازند، ما نباید به خواب غفلت فرو رویم. البته مابین دو اقلیتی که با دکتر مصدق و مبارزه ضد استعماری، که مصدق علامت و نشانه این معرفی شده، و مخصوصاً با جنبه قاطعیت او مبارزه می‌کردند ممکن است بعضی‌ها واقعاً پشیمان شوند، ولی می‌دانیم که عده‌ای در مجلس و عده بیشتری در خارج از مجلس همیشه می‌دانسته‌اند چه می‌کنند و هر وقت فرصت پیدا کنند، کار خود را انجام خواهند داد. برای اینکه تمام ایرانی‌ها در مقابل بیگانه متجاوز متحد باشند، باید وحدت ملی مطلق یا نسبی وجود داشته باشد و این وقتی امکان‌پذیر است که وحدت شرایط زندگی مابین طبقات جامعه در دنیا خارج و واقعی، نه در حرف و روی کاغذ و شعر و ادبیات، به وجود آید، یعنی اختلاف طبقات به‌طور مطلق و نسبی از بین برود و ساختمان طبقاتی جامعه به ساختمان وحدت ملی جامعه تبدیل شود.

برای اینکه منشأ تقسیم جامعه را به طبقات پیدا کنیم، می‌توان هر مبارزه یا مناقشه و اختلاف و تضاد و خلاصه هر نمود اجتماعی را که ملاحظه می‌کنیم تجزیه و تحلیل کرد و آخرین عامل را در نظر گرفت.

هر روز مشاهده می‌کنیم که بین کارگران و کارفرمایان، بین دهقانان و مالکین، مناقشات و منازعات و مبارزاتی وجود دارد. تمام این مبارزات، در آخرین تحلیل، مربوط به تقسیم محصولی است که در کارخانه یا کارگاه یا مزرعه به دست می‌آید. این محصول که کالای قابل مصرف تولیدشده است در نتیجه چه عواملی به وجود آمده است؟

در کارخانه از طرفی محل کار و ماشین‌آلات و سایر وسایل تولید کالا وجود دارد که بعضی افراد کم‌و بیش معدود در جامعه مالک آنند و از طرف دیگر عده زیادی کارگران که نیروی بازوی خود را در خدمت به کار انداختن ماشین‌ها، برای تغییر شکل دادن مواد خامی که در طبیعت وجود دارد، به کار می‌برند. کالای تولیدشده در کارخانه از سه عنصر به وجود می‌آید:

۱. مواد خامی که در طبیعت وجود دارد

۲. آلات و وسایل تولید

۳. نیروی بازوی کارگر.

محصول تولید شده ترکیبی از این سه عنصر است. افرادی که در جامعه طبقاتی بشری وجود دارند که مالک یک یا دو از این دو عنصر می باشند و یا مالک عنصر سوم هستند در سر تقسیم محصول در کشمکش دائمی کم و بیش می باشند، یعنی عده معدودی مالکین آلات و ابزار تولید که مواد خام طبیعت را نیز می توانند در تحت اختیار در آورند از طرفی و مالکین نیروی بازوی خودشان که عده فراوانی هستند از طرف دیگر در سر تقسیم محصول اختلاف دارند. مالک یک کارخانه می خواهد حتی الامکان سهم بیشتری از محصول بردارد. کارگرانی که نیروی بازوی خود را می فروشند نیز سعی و کوشش دائمی برای برداشتن سهم بیشتری به عنوان مزد دارند.

اگر رئیس کارخانه آدم خوبی بود و حق واقعی کارگران را ادا کرد، نمی تواند با دیگر صاحبان کارخانه رقابت کند و ورشکست می شود. اگر بخواهد مالکیت وسایل تولید را ادامه دهد، مجبور و محکوم است که مانند دیگر هم قطاران خود سهم بیشتر برای خود و سهم کمتر برای کارگر قائل شود. این قانون لایتغیر سرمایه داری است که تابع خوبی و یا بدی سرمایه دار نیست. کارگر نیز در مقابل این سعی و کوشش مالک ابزار تولید مقاومت می کند، ولی هر کارگر به تنهایی قادر به مبارزه با کارفرما نیست. سایر افراد مشابه این کارگر با او منافع مشترک و افکار مشترک دارند و با هم طبقه تشکیل می دهند. سایر کارفرمایان در قسمت پایین نگاه داشتن سهم کارگران از محصول کار با هم نفع و فکر مشترک دارند و با هم طبقه تشکیل می دهند. عین این مطالعه و دقت را در مسئله زمین، درباره دکان سلمانی و کفش دوز و غیره و غیره، که صاحب کار و مزدور دارد، می توان تکرار و در اختلاف ایرانیان با همسایگان نیرومند نیز می توان تطبیق کرد و بالاخره به این نتیجه نهایی می رسیم که کشمکش برای تقسیم محصول بین نیروی بازویی که در معرض فروش است و مالک آلات و ابزار تولید که خریدار نیروی بازوست جامعه را به طبقات مختلف تقسیم می کند و مادامی که این رژیم اقتصادی وجود دارد، این کشمکش و منازعه با شدت کمتر یا بیشتر وجود خواهد داشت.

دو درس که از صنعت نفت جنوب آموختیم

اوضاع اجتماعی امروز ایران تنها مولود اوضاع و احوال حاکم در خود ایران نیست، بلکه بیشتر و شدیدتر از آن در تحت تأثیر اوضاع و احوال و یا آن نمود اجتماعی است که در انگلستان در قرون گذشته به وجود آمد، یعنی سرمایه‌داری صنعتی و پیدایش سرمایه مالی برای صدور به کشورهایی که از لحاظ صنعتی عقب مانده‌اند.

از باسوادترین مردم ایران گرفته تا بی‌سوادترین آنان، در ضمن تماس با حقایق زندگی، اثرات و نتایج حاصل از این صدور سرمایه مالی به ایران و توسعه و تمرکز آن را به‌خوبی درک کرده و آخرین علاج آن را در ملی کردن وسایل تولید صنعت نفت تشخیص دادند. برای اینکه این حقیقت را ایرانیان درک کنند که وسایل تولید از لحاظ وسعت و تمرکز وقتی از حد معینی تجاوز کرد، نمی‌تواند در دست سرمایه‌داران و یا آنهایی بماند که منظورشان در آوردن نفع خصوصی می‌باشد، نیم قرن طول کشید. وقتی صنعت نفت در امریکا و یا کشورهای دیگر شروع شد، هر تولیدکننده دارای دلو مخصوص خود بود و از چاه‌ها و یا برکه‌های سطحی نفت را بیرون می‌آورد و در اول کار، حتی بدون تصفیه شدن، به مصرف طبی و یا احتراق می‌رسید. در آن روزها هرکس مالک وسیله تولید خود بود و مالکیت این وسایل تولید کوچک و غیر متمرکز به کسی صدمه نمی‌زد، ولی متدرجاً استخراج و تصفیه و توزیع متمرکز و مرفی گردید و برای کارگران تولیدکننده مالکیت وسایل تولید غیر ممکن شد و متدرجاً مالکیت وسایل تولید از تولیدکنندگان مستقیم به‌کلی جدا گردید.

آقای سرکلادوین جب مدعی است که صنعت عظیم نفت جنوب ایران مولود کار و کوشش و زحمت انگلیس‌هاست، ولی آقای دکتر مصدق معتقد است که صنعت نفت جنوب مولود کار و کوشش و زحمت ده‌ها هزار و صدها هزار ایرانی است که نسل بعد از نسل کار کرده‌اند. مسئله مربوط به این است که آیا سرمایه این صنعت و کارگران را به وجود آورده است و یا کارگران و کارمندان ایرانی این صنعت و سرمایه را به وجود آورده‌اند. شک نیست که انگلیس‌ها سرمایه اولی را در این جا به کار برده‌اند. وقتی این سرمایه اولی را مورد تجزیه و

تحلیل قرار دهیم، معلوم می‌شود که آن هم نتیجه کار اضافی کارگران انگلستان بوده است، ولی در هر حال در نتیجه کار و کوشش و زحمت صدها هزار ایرانی این سرمایه‌اولی صدها بار مستهلک شده و صدها مقابل آن سرمایه‌اولی به صاحبان سهام پرداخت شده است. اگر این اصل مسلّم را در نظر بگیریم که به قول خود آقای موريسن نفت در زیر زمین ارزش ندارد و کار کارگر با آوردن آن به روی زمین ارزش ایجاد می‌کند، باید معترف بود که صدها هزار کارگر ایرانی و عده‌ای از کارشناسان بوده‌اند که این صنعت را به وجود آورده‌اند. کارشناسان انگلیسی نه تنها ارزش کار خود را پیوسته دریافت کرده‌اند، بلکه اغلب مزایایی بیشتر از آنچه مستحق بوده‌اند دریافت می‌داشته‌اند. جناب آقای موريسن و سایر سوسیالیست‌های انگلیسی خوب می‌دانند که سرمایه و سرمایه‌دار ارزش تولید نمی‌کند، تنها نیروی بازوی صدها هزار کارگر و کارمند ایرانی است که این صنعت و ارزش را به وجود آورده‌اند و هر سال مبالغ هنگفت آن به ثروت و یا سرمایه‌های دیگر انگلیسی تحویل گردیده و آنچه فعلاً در نواحی نفت‌خیز و آبادان باقی مانده جزئی از آن ارزش عظیمی است که نسل‌های زحمت‌کشان ایران به وجود آورده‌اند. خلاصه در این اختلاف‌نظری که آقای سر کلاوین جب، به نمایندگی کارفرمایان انگلیس، و آقای دکتر مصدق، به نمایندگی از طرف ملت ایران، راجع به مالکیت صنعت نفت دارند سوسیالیست‌ها حق را به آقای دکتر مصدق و ملت ایران می‌دهند.

ما در این مقاله درصدد تحلیل سرمایه‌داری از لحاظ نظر سوسیالیست‌ها نمی‌باشیم. این تجزیه و تحلیل را در مقالات آینده به‌طور مشروح انجام خواهیم داد. در این جا می‌خواهیم به این حقیقت اشاره کرده و از آن استنتاج کنیم که جریان طبیعی سرمایه‌داری جدید درباره صنعت نفت ایران، در ضمن عمل، به کلیه طبقات و افراد ایران درسی داد که از آن دو نتیجه می‌توان گرفت:

اولاً اینکه وقتی یک صنعت خصوصی که هدف و منظورش تهیه سود سرشار اقتصادی است از درجه معینی از توسعه و تمرکز تجاوز می‌کند و با سرنوشت ده‌ها هزار کارگر مستقیماً و میلیون‌ها نفر غیرمستقیم تماس پیدا می‌کند، نارضایتی و عدم هماهنگی بزرگی به وجود می‌آورد. صنعت نفت برای تحصیل بهره خصوصی

برای صاحبان سرمایه و سهام کار می‌کرد، برای او بهداشت و طریقه زندگی صدها هزار و میلیون‌ها مردم که با آن صنعت تماس مستقیم و غیرمستقیم داشتند اهمیت نداشت. او صنعت را برای خاطر مردم به وجود نیاورده بود، او کارگر و کارمند را برای خاطر سرمایه و سود حاصل از آن به کار می‌برد. صدها هزار کارگر و کارمند صنعت را برای خاطر خودشان به حرکت در نمی‌آوردند، بلکه سرمایه صدها هزار را برای تحصیل نفع خصوصی برای مالکین سرمایه به کار می‌برد و مصرف می‌کرد و از بین می‌برد و به ازای هر فرد کارگر و یا کارمندی که فرسوده می‌شد و از بین می‌رفت و مسلول می‌شد و تلف می‌گردید صدها و هزارها نفر از اطراف و اکناف رو می‌آوردند و خود را جانشین افراد از بین رفته می‌ساختند. خلاصه صنعت نفت، یعنی وسایل تولید نفت، به اندازه‌ای توسعه و تمرکز یافته بود که با سرنوشت ملتی تماس داشت و دیگر خاصیت مالکیت خصوصی را قبول نمی‌کرد. ساده‌ترین مردم ایران حس می‌کردند که این صنعت جنبه عمومی و ملی پیدا کرده است و باید مالکیت خصوصی این صنعت تبدیل به مالکیت عمومی ملت گردد. جراید محافظه‌کار انگلستان تعجب کردند که این سرود ملی شدن نفت از کجا سروده شد. این آقایان در طی تاریخ نفهمیده‌اند و نخواهند فهمید که لزومی ندارد کسی به مردم یاد بدهد. وسعت صنعت نفت و شدت و حدت سوءاستفاده و بهره‌برداری شدید خداوندان صنعت از طرفی و فقر و فاقه ایجادشده و تشویق‌شده از طرف آنها خود معلوم و مبلغ ملی شدن نفت بوده و هست. برای اینکه بتوان درک کرد که این صنعت عظیم باید ملی شود لزومی ندارد که تئوریسین سوسیالیستی بود، لزومی ندارد که دانشمند علوم اجتماعی بود، کافی است یک انسان اجتماعی بود و یک عقل سالم انسانی داشت و با نتایج حاصله از این صنعت عظیم تماس داشت تا تمرکز سرمایه و ثروت و استراحت و نعمت را در یک قطب و تمرکز بدبختی و بینوایی را، که نتیجه مستقیم قسمت اول است، در قطب دیگر دید و فهمید و استنتاج کرد و به ملی شدن صنعت نفت ایمان آورد. اگر سرمایه صنعت نفت جنوب انگلیسی نبود و مثلاً آمریکایی بود یا مال فرانسه یا بلژیک یا ژاپن یا آلمان بود، فرق اساسی نداشت، آنچه ما می‌بینیم خاصیت سرمایه کشور متری و نیرومند است

نه خاصیت انگلیسی بودن آن. اگر مع ذلک ایرانی‌ها نسبت به انگلستان نفرتی دارند، برای این است که سرمایه انگلیسی در ایران مشغول بهره‌برداری بوده است. در جاهایی که این عمل به وسیله سرمایه آمریکایی یا فرانسوی و یا آلمانی و یا ژاپنی و غیره به عمل آمده آن نفرت نسبت به آن دول ایجاد شده است.

دومین درسی که ایرانی از این آزمایش می‌تواند بگیرد همین است که اشاره شد. در صورتی که این سرمایه از آن دولتی مقتدر و نیرومند و از لحاظ صنعتی متری می‌باشد، در آن صورت می‌تواند هزاران امتیاز برای خود قائل شود و درجه بهره‌برداری را، همان‌طور که در تن و جان خود حس کرده‌ایم، چندین مرتبه شدیدتر کند. اگر سرمایه نفت جنوب مثلاً مال سرمایه‌داران ایرانی بود و از اول به دست آنها شروع شده بود، همین نتایج امروزی کم‌ویش بار می‌آمد، ولی بی‌شک به این شدت و حدّت نبود، ولی وقتی سرمایه متعلق به یک کشور صنعتی متری است، درجه بهره‌برداری یا استثمار شدیدتر می‌شود و به استعمار تبدیل می‌شود. حزب ما از این آزمایش‌های تاریخی می‌تواند این دو نتیجه را اخذ کند که اولاً صنایع بزرگ باید روی اصول ملی تأسیس و اداره شوند، ثانیاً این اصل را به‌طور کلی باید قبول کرد که از صدور سرمایه‌های خارجی به ایران جلوگیری کرد.

تنها شکل صدور سرمایه خارجی از طرف کشورهای پیشرفته به کشورهای عقب‌مانده گرفتن امتیازات و به وجود آوردن تأسیسات صنعتی به توسط سرمایه‌داران خارجی نمی‌باشد، دادن قرضه از طرف مؤسسات خصوصی به دولت‌ها یا به اشخاص و همچنین دادن قرضه‌های دولتی از طرف دول بزرگ به دول کوچک و عقب‌مانده شکل دیگری از صدور سرمایه و روش استعماری است. مع ذلک، برای عمران و آبادی کشورهای عقب‌مانده، قرضه گرفتن از دولت‌های بزرگ به وسیله یک دولت کاملاً ملی با شرایط مساعد گاهی لازم است. مع ذلک اگر دولت ایران بتواند از هرگونه قرضه صرف‌نظر کند، بی‌شک بهتر خواهد بود و در صورت ضرورت تنها در صورتی باید به آن تن درداد که بعضی از دول، به مناسبت داشتن هدف‌های خاصی که با منافع ایران منافات نداشته باشد، قرضه‌هایی با مساعدترین شرایط و بدون تحمیل کوچک‌ترین تعهد مضر به ایران بپردازند.

ملاحظه و دقت دربارهٔ جریانی که به ملی‌شدن صنعت نفت ایران منتهی شد و همچنین دقت در جریان توسعه و تکمیل و بالاخره ضرورت ملی‌شدن وسایل تولید در دنیای متمدن نشان می‌دهد که حل‌نهایی مشکلات اجتماعی جهان در ملی‌شدن کلیهٔ وسایل تولید و توزیع می‌باشد. ورود وسایل مکانیکی و موتوری در زراعت بهره‌برداری از زمین‌های کوچک را غیرعملی می‌سازد. در صورتی که ما میل داشته باشیم با وسایل قدیمی بهره‌برداری از زمین را ادامه دهیم، کشورهایی که زراعت خود را صنعتی کرده‌اند در میدان رقابت ما را دچار ورشکستی می‌کنند. هیچ کشوری که نخواهد و یا نتواند وسایل تولید کوچک و متفرق و عقب‌مانده را به وسایل تولید متمرکز و متریقی تبدیل نماید در جهان کنونی حق حیات نخواهد داشت. از طرف دیگر، وسایل عظیم تولید متمرکز و متریقی یک خاصیت و صفت اجتماعی پیدا کرده و خاصیت مالکیت خصوصی را قبول نمی‌کند و خواهی‌نخواهی این‌طور و یا آن‌طور منجر به مالکیت عمومی و یا ملی‌شدن آنان می‌گردد.

آیا حزب زحمتکشان یک حزب ملی است؟

اغلب از ما می‌پرسند که حزب زحمتکشان تمایلات ملی و یا بین‌المللی دارد. قبل از جواب به این سؤال باید معانی و یا تعاریف این دو اصطلاح را با دقت مورد بررسی قرار داد، زیرا کلماتی که منعکس‌کننده افکار و عقایدند، با پیروی از خود افکار و عقاید، در طول زمان تغییراتی پیدا می‌کنند و هر شنونده و گوینده باید متوجه باشد که مثلاً ملی و بین‌المللی را به کدام یک از مصداق‌های خارجی آن که در طول تاریخ در تغییر و تحول بوده مصرف می‌کند. پس از انقلاب صنعتی در اروپا، انقلابات سیاسی به وجود آمد و توده ملل، با کمک طبقه بورژوازی تازه‌به‌دوران‌رسیده، سعی و کوشش می‌کردند خود را از قید فئودال‌های بزرگ و کوچک و خودی و بیگانه‌رهایی بخشند. در این موارد، ملیون و یا نهضت‌های ملی به تمایلات طبقات زحمتکش و سعی و کوشش‌هایی اطلاق می‌شد که از طرف طبقات محروم به معیت و کمک بورژوازی علیه طبقات حاکمه منفور و منحط به کار برده می‌شد. هرچند بورژوازی، پس از رسیدن به حکومت، تمام نتیجه انقلاب را به خود اختصاص داد، مع‌ذلک چون نسبت به ملوک‌الطوایفی جنبه مترقی داشت و با توده ملت علیه فئودالیت‌ه جنگیده بود، این نهضت‌ها را ملی می‌نامیدند. ولی پس از زمامدارشدن بورژوازی و یا سرمایه‌داران نوین در اروپا، اصطلاح ملی و ملیون یک تغییر معنی انقلابی پیدا کرد، به این معنی که سرمایه‌داران، که رهبری انقلاب‌های اروپایی را در دست داشتند، پس از توسعه و رشد و تکامل صنعت، به بازارهای نوین احتیاج پیدا کردند. توسعه صنعت توسعه قلمرو نفوذ آنها را ایجاد می‌کرد. متدرجاً ملی و ملیون، که در اول نماینده مبارزه توده ملت با کمک بورژوازی علیه فئودالیت‌ه بودند، به توسعه‌طلبی طبقه حاکمه بورژوازی تغییر معنی دادند و تمام احزاب دست راست کشورهای صنعتی اروپا اصطلاح ملی را زیب‌عنوان خود می‌ساختند و برای طبقه حاکمه کشور خود، که نماینده ملت اعلام می‌شد، رسالتی در اشاعه تمدن، یعنی کالاهای تجارتي، قائل می‌شدند و توسعه نفوذ دولت ملی خود را علامت و نشانه ملی بودن قرار می‌دادند. در انگلستان، مانند همیشه، بدون ذکر کلمه ملی سیاست استعماری به نام ملیون تعقیب می‌شد. احزاب دست راست آلمان همه مشعون به کلمه

ملی بودند. اصطلاح ملیون اسپانی و ملیون چین به فاشیست‌ها و طبقاتی اطلاق می‌گردیدند که ملت واقعی را لگدمال کرده و درصدد توسعه نفوذ خود و یا خفه کردن ملت بودند و هستند، ولی درعین حال که در اروپا و بعضی قسمت‌های دنیا ملی و ملیون به این معنی مورد استعمال بوده و هست، در اغلب کشورهای آسیایی نهضت توده ملل علیه استعمار نهضت ملی و عاملین این نهضت‌ها ملیون تلقی می‌شدند. در ایران، ملی و ملیون به معنی توسعه‌طلبی یک پایگاه اقتصادی نداشته است، یعنی صنعتی که صاحبان آن صنعت برای تهیه مواد خام و مصرف کالای آن احتیاج به توسعه داشته باشند اصلاً به وجود نیامده، معذلک فاشیسم آلمان و استعمار انگلیس، برای سوءاستفاده از احساسات ملی طبقه جوان، بعضی افکار پوچ و بی‌معنی در مغز بعضی از جوانان وارد کرده و از ایران بزرگ بحث نموده‌اند. عده‌ای خواب و خیال خام و پوچ هفده شهر قفقاز را دیده و عده دیگر از الحاق عراق و افغانستان به ایران صحبت کرده‌اند. منظور القاکنندگان این افکار خیال‌پرستانه این بوده و هست که برای خود ستون پنجمی در ایران علیه اتحاد جماهیر شوروی و یا علیه سایر همسایه‌ها به دست آرند. پُر واضح است که برای احزاب و شخصیت‌های سیاسی واقع‌بین و ایران‌دوست این‌گونه افکار ناشی از بیگانگان مضر است. آنهایی که بخواهند ایران را پایگاهی علیه روسیه شوروی قرار دهند و روزی آلت دست آلمان‌ها و روز دیگر آلت دست انگلیس و بالاخره آلت دست امریکا علیه شوروی گردند، نه تنها خدمتی به ایران نمی‌کنند، بلکه گاهی دانسته و زمانی ندانسته خیانتی بزرگ نسبت به ملت خود مرتکب می‌گردند. البته نقشه‌ها و افکاری به منظور جلوگیری از خطراتی که ممکن است در آینده ما را تهدید کند نه تنها بی‌ضرر بلکه لازم است، و ما استقلال سیاسی و اقتصادی خود را تنها با استفاده از تناقضات بین‌المللی می‌توانیم نگاهداری کنیم. همکاری با دولتی که از لحاظ خودشان علاقه‌مند به حفظ استقلال ایران باشند لازم و ضروری است، ولی این همکاری هرگز نباید تا این حد پیش برود که از احساسات خیال‌پرستانه بعضی افراد و یا جمعیت‌ها به نام ملیون سوءاستفاده شود و با تصورات خام به دست آوردن هفده شهر قفقاز و غیره ایران، پایگاه توسعه‌طلبی قدرت‌های بزرگ جهانی قرار گیرد.

پس از این توضیحات، پُر واضح است که حزب زحمتکشان ملت ایران، با استفاده از تجربیات باارزش جبهه ملی، و با تکیه به قوانین کلی تاریخ به یک معنی، به تمام معنی ملی می‌باشد. یعنی حزب تکیه‌گاه خود را مابین توده‌های بزرگ طبقات زحمتکش و آبادکننده ایران جست‌وجو می‌کند و هرگونه تحول و نهضتی که ناشی از توده ملت نباشد آن را مردود و غیرممکن تلقی می‌کند و، با کمال وضوح و صراحت، متوجه این حقیقت است که تحولات واقعی اجتماعی باید منشأ و سرچشمه خود را از نیروی ذخیره ملت و برای منافع و هدف ملت اخذ کند و با نیروی همان توده برنامه متناسب با نیروی خود و متناسب با مرحله تکامل اجتماعی خود انتخاب کند.

احتیاج به توضیح زیاد نیست که حزب زحمتکشان با ملیونی از نوع دوم، که واقعاً وجه مشترکی با ملت به معنی حقیقی خود ندارند، سروکاری ندارد و نمی‌تواند داشته باشد. و ضمناً باید متوجه بود که اگر در آلمان یا انگلستان و یا شوروی ملیونی از این قبیل هستند که در خیال توسعه‌طلبی می‌باشند، این‌گونه ملیون لااقل واقع‌بین هستند و، به مناسبت داشتن یک صنعت متری، می‌توانند به خود اجازه این بلندپروازی‌ها را بدهند. ولی ایران که خود در معرض تاخت‌وتاز ملیون بیگانه توسعه‌طلب و صنعتی است، ایران که فاقد ابتدایی‌ترین وسایل زندگی است، نمی‌تواند به خود اجازه این عمل را بدهد و از توسعه‌طلبی بحث کند. اگر توسعه‌طلبی ملیون کشورهای صنعتی عبارت از بلندپروازی واقع‌بینانه است، مال ما عبارت از سخن‌پردازی خیال‌پرستانه است و غیر از آلت‌شدن در دست توسعه‌طلبان و رقبای نیرومند و ضررزدن به سرحدات کشور و فداکردن توده مردم فایده دیگری ندارد. گرچه این احساسات خیال‌پرستانه از فرط میهن‌پرستی ناشی می‌باشد، مع‌ذلک این حسن‌نیت مانع از سوءاثر نمی‌باشد، یا به عبارت دیگر می‌توان بدون اغراق ادعا کرد که، در شرایط خاص ایران، ملیون نوع دوم، گرچه دانسته آلت دست بیگانه نباشند و از روی حسن‌نیت از ایران بزرگ و غیره حرف بزنند و واقعاً دارای حسن‌نیت باشند، مع‌ذلک، اینها صرف‌نظر از خیال‌پرست‌بودن، تنها می‌توانند بدون توجه آلت

دست بعضی از بیگانگان و ملل بیگانه دیگری باشند و فایده لازم و کافی برای ملت خود نداشته و درعین حال مضرات بزرگ و خطراتی برای کشور جلب کنند. حزب زحمت‌کشان ملت ایران از این نوع افکار خیال‌پرستانه و خطرناک جداً اجتناب می‌کند و تمایلات ملی را به معنی حقیقی آن دارا می‌باشد. نهضت کارگری ایران و نهضت دهقانی و سایر طبقات زحمت‌کش باید دست به دست هم دهند و یک نهضت ملی واقعی برای عمران و آبادی و برای رهایی از قید بیگانه و رهایی از فقر و ترس به وجود آرند. البته ما در این سعی و کوشش خود می‌توانیم به نهضت‌های ملی جهان امیدوار باشیم و از آنها استفاده کنیم. برای توضیح این مطلب در مقاله آینده از تمایلات بین‌المللی و از تحولاتی که در معنی این اصطلاح پیدا شده بحث می‌کنیم.

ملی و بین‌المللی

آن افراد یا طبقاتی از جامعه‌های ملی که تمایلات بین‌المللی را منافی با ملیت می‌دانند درست آن ملیونی هستند که ملی بودن را به معنی توسعه‌طلبی و کسب افتخارات و کشورگشایی تلقی می‌کنند. ملی بودن، به معنی دیگر آن، نه تنها منافات و تضادی با تمایلات بین‌المللی ندارد، بلکه این دو مکمل و بالآخره لازم و ملزوم همدیگر می‌باشند. مادامی که ساختمان جوامع ملی طبقاتی است، اصولاً، و روی هم رفته، هم مابین طبقات حاکمه ملل تا حدودی و هم مابین طبقات محکوم ملل تمایلات بین‌المللی وجود دارد، در این صورت باید تمایلات و یا همکاری بین دول را از تمایلات بین ملل متمایز دانست، زیرا همکاری بین‌المللی، به معنی خاص همکاری بین دول، گاهی به همکاری و گاهی به دسته‌بندی و رقابت و جنگ منتهی می‌شود، ولی تمایلات بین‌المللی به معنی صحیح و واقعی آن هرگز به جنگ منتهی نمی‌شود، زیرا ملل مختلف جهان، یعنی توده‌های زحمت‌کش، هرگز در خیال سوءاستفاده از همدیگر نمی‌باشند و از جنگ نفعی عاید آنان نمی‌شود و، بالعکس، آنها هستند که تحمیلات مادی و خسران جانی جنگ بارِ دوش آنهاست. همین مسئله مبارزه ضداستعماری نفت را در نظر می‌گیریم و بدون غوطه‌ور شدن در وقایع تاریخی گذشته، که ممکن است برای بعضی خوب روشن نباشد، از تجربیات و مشاهدات روزانه اخیر استفاده می‌کنیم. در مبارزه برای نفت، اگر صرف‌نظر از تعارفات بکنیم، افراد و دسته‌ها و قشرهایی از طبقات بالای جامعه ملی ایران پیدا شدند و هنوز هم هستند که همکاری با شرکت سابق را به همکاری با دکتر مصدق و جبهه ملی ترجیح دادند. رزم‌آرا و فروهر و ساعد و گلشاییان و امثال آنها علامت و نشانه یک جمعیت، یک قشری از طبقات بالای اجتماع، هستند که نمایندگی استعمار را در ایران پدر و ولی امر خود می‌دانند. این قشر از جامعه ایران تمایل بین‌المللی و یا صحیح‌تر بگوییم تمایل بین دول، بین هیئت‌های حاکمه، را دارا می‌باشند، ولی آنان حدّ مشترکی با طبقات محروم و واقعاً ملی ایران ندارند، هرچند که منافع طبقاتی عمیق و آینده خود آنها مستلزم همکاری با ملت ایران است. مع‌ذلک عده‌ای از طبقه حاکمه عقب‌مانده ما همکاری با صاحبان زر و

زور را به همکاری با ملت ترجیح می‌دهند. جریان‌های تاریخی نیز نشان داده است که همکاری طبقات فئودال و بورژوا علیه ملل خودشان، با استفاده از طبقه حاکمه کشور دیگر، همواره وجود داشته است.

وقتی خداوندان زر و زور فرانسه در طی انقلابات اجتماعی از حکومت خلع ید شدند، آنها سعی و کوشش کردند، به کمک نیروی نظامی و کشورگشای پروس، ملت فرانسه را لگدمال کنند. شواهد تاریخی زیادی [را] هر خواننده بدون کمک ما می‌تواند به خاطر بیاورد. از طرف دیگر، در آن رستاخیز بزرگ ملی برای ملی‌کردن نفت سراسر ایران در کشور عراق از طرف ملت نه تنها تمایلاتی اظهار شد، حتی خون‌ها در ضمن میتینگ‌ها ریخته، و اگر انگلستان به ایران تجاوز می‌کرد، بی‌شک صدها هزار داوطلب در عراق و مصر و شام و حتی اروپا و امریکا پیدا می‌شد که در صفوف ملت ایران علیه انگلستان متجاوز حاضر به جنگ بودند. تجربه روزانه و مشاهده جراید اروپا و امریکا نشان داد که در آن مبارزه برای نفت ملت‌ها اغلب له ایران و دولت‌ها علیه ایران رأی می‌داده‌اند. ولی در عین حال باید متوجه بود که هر دولت له ایران صحبت کرد لازم نیست ناشی از ملت خود باشد. نماینده چین، کومین‌تانگ، بارها له ایران حرف زد، ولی این ناشی از عدم رضایت آن دولت از انگلستان بود که دولت چین کمونیست را به رسمیت شناخته است. آن دولت‌هایی که در ایران برای خود منافع قائل نباشند و به نفت ایران در جنوب یا شمال یا شرق و غرب نظر نداشته باشند و معذک از نهضت ملت ایران پشتیبانی کنند در این صورت می‌توان آن دولت‌ها را ناشی از ملت خود دانست و این عمل را ناشی از تمایلات بین‌المللی صحیح تلقی کرد. شکایت انگلستان از ایران به مناسبت مقاومت دولت‌هایی از نوع هندوستان و یوگسلاوی تصویب نشد. حق و توی شوروی رقیب انگلستان در سازمان ملل تازگی نداشت. آنچه قابل اهمیت بود و شکست انگلستان تلقی گردید این بود که آن دولت در بلوک غیرشوروی نتوانست اکثریت کافی علیه ایران و له خود به دست آورد. حتی معتدل‌ترین قطعنامه نیز شانس موفقیت پیدا نکرد. دولت هندوستان، و مخصوصاً یوگسلاوی، در ایران منافع نداشتند و بالعکس از مخالفت با نظر انگلیس ضرر نیز می‌بردند، ولی تمایلات بین‌المللی ملت آنان

دولت‌های نسبتاً ملی آنان را مجبور کرد که از خواست ملت ایران پشتیبانی کنند. اگر حزب کارگری و دولت کارگری انگلیس از کشتی‌های جنگی و چتربازان و تفنگ‌داران دریایی علیه ایران نتوانست استفاده کند و اگر ایران توانست مقاومت کند و خلع ید را به تمام معنی کامل اجرا کند و دولت محافظه‌کار کنونی بریتانیا در مقابل کار انجام‌یافته قرار گیرد، همه اینها، پس از تکیه به نیروی ملت ایران، متکی به تمایلات بین‌المللی افکار عمومی اروپا و آمریکا و حتی افکار عمومی خود انگلستان بود. رأی‌دهندگان پروپاقرص دولت آتلی^۱ هرگز به دولت کارگری اجازه نمی‌دادند که، برای ابقای یک شرکت غارتگر، صلح دنیا را با بزرگ‌ترین خطر مواجه سازد. آزمایش نشان می‌دهد که بعضی قشرهای جامعه کنونی ایران در مبارزه برای نفت مضر و بعضی از قشرهای ملل مختلف دنیا برای مبارزه ما مفید بوده‌اند. این خود بهترین علامت وجود تمایلات بین‌المللی است که نه تنها منافاتی با نهضت ملی ما نداشته، بلکه مکمل آن بوده و عملاً مفید برای آن بوده است. نکته دقیق و قابل توجه این جاست که اگر ما پایگاه توده‌ای مابین ملت خود برای مبارزه ضداستعماری به وجود نیاورده بودیم، هرگز از تمایلات بین‌المللی نمی‌توانستیم استفاده کنیم. به عبارت دیگر، هیچ ملتی نمی‌تواند و نباید امید خود را در درجه اول به تمایلات و یا به نیروهای بین‌المللی متوجه سازد، بلکه بالعکس منشأ اصلی و اولی نیروی ملی و محلی است که در صورت به‌وجود آمدن آن از جریان‌ها و تمایلات جهان بین‌المللی می‌توان استفاده کرد. اختلاف نظر ما با تظاهرات (نه تمایلات) بین‌المللی کمینفرمیست‌ها از همین جا ناشی می‌باشد. آنها مدعی‌اند که از بین‌المللی شروع می‌کنند و حتی ملیت را فدای آن می‌کنند که تا بالاخره به حاکمیت ملی برسند، ولی به عقیده ما بین‌الملل قبل از محرز بودن ملیت‌ها اصلاً نمی‌تواند به وجود آید. آنها اول تکیه‌گاه نیرومند بین‌المللی جست‌وجو می‌کنند تا به هدف ملی برسند، ما از تکیه‌گاه ملی شروع می‌کنیم و از تمایلات بین‌المللی کم‌و‌بیش استفاده می‌کنیم.

۱. کلمنت ریچارد آتلی، سیاستمدار بریتانیایی، عضو حزب کارگر بریتانیا و نخست‌وزیر این کشور از ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۱.

مادامی که عناصر ملی به وجود نیاید، پیدایش بین‌الملل غیرممکن است. ولی آنها منافع و هدف ملی را فدای یک بین‌الملل موهومی می‌کنند که درحقیقت تجسم ملیت یک نژاد می‌باشد و عملاً دیدیم که شباهتی به بین‌الملل ندارد. ما از این گونه تظاهرات بین‌المللی که دائماً منافع ملل کوچک و حق حاکمیت آنها را فدای یک ملیت بزرگ به نام بین‌الملل بکند بیزار هستیم.

ما در مقالات آینده مفصل از تمایلات ملی و بین‌المللی بحث می‌کنیم. در خاتمه این مقاله به این نکته اشاره می‌کنیم که طرز تفکر طبقات زحمت‌کش، در مرحله کنونی تکامل صنعت، متوجه به ملی کردن وسایل تولید و توزیع است که اساس سوسیالیسم می‌باشد. همان‌طور که گفته شد، طبقات زحمت‌کش نمی‌توانند توسعه‌طلب یا ملی به معنی توسعه‌طلبی آن باشند، بنابراین در اصطلاح «سوسیالیسم ملی» یک تناقض صریح وجود دارد، زیرا سوسیالیست‌های ملی آلمان و مقلدین آن تماماً توسعه‌طلب بوده و ملی را به آن معنی مصرف می‌کنند. تنها کشورها و یا جمعیت‌ها و احزابی به سوسیالیسم ملی متوسل می‌شوند که توسعه‌طلب باشند و اصطلاح کاپیتالیسم ملی برای آنها بهتر صادق است تا سوسیالیسم ملی. زیرا سوسیالیسم در عین ملی بودن باید بین‌المللی نیز باشد، همان ملی بودن که منافاتی با بین‌المللی بودن ندارد و همان بین‌المللی بودن که مکمل ملی بودن است.

اهمیت انقلاب صنعتی در پیدایش نهضت و تئوری مبارزه پیشرو

از ما سؤال می‌شود که از کدام مکتب اجتماعی پیروی می‌کنیم، کدام دولت و یا رژیم حکومتی از حکومت‌های کنونی جهان را نمونه و سرمشق خود قرار می‌دهیم. از آنچه در این چند مقاله مقدماتی تشریح شد پُر واضح است که مکتب اجتماعی ما در خط سیر مکتب سوسیالیسم واقع است، ولی کدام سوسیالیسم؟ از انواع و اقسام سوسیالیسم مسیحی گرفته تا بلشویسم همه مدعی سوسیالیست بودن هستند. صرف نظر از صحت و سقم این ادعاها، لزومی ندارد که پیروی از نمونه مخصوصی از سوسیالیسم ساخته و پرداخته به طور جامد در تمام زمان‌ها و مکان‌ها برای همه لازم باشد که از آن تقلید کنند، ممکن است از اصول کلی سوسیالیسم با تغییرات لازم در شرایط مختلف جوامع ملی پیروی گردد.

گرچه منطق سوسیالیسم را از هدف و محتوای آن به کلی نمی‌توان در عمل جدا کرد، مع ذلک، در تطبیق آن با شرایط مختلف هر جامعه ملی، انسان اجتماعی می‌تواند منطق سوسیالیستی را تمام و کمال قبول کند، ولی هدف و محتوای سوسیالیستی را تا حدودی که مرحله تکامل اجتماعی اجازه می‌دهد مورد توجه قرار دهد.

به نظر ما، منطق نهضت اجتماعی حزب مرفعی باید علمی و تاریخی و واقع‌بینانه باشد. این سه صفت که برای منطق مبارزه ذکر کردیم با همدیگر مربوط و مکمل هم می‌باشند.

به طور خیلی مختصر راجع به هر کدام از این اوصاف سه‌گانه توضیح می‌دهیم. منظور ما از علمی بودن منطق مبارزه ما این است که مکتب حزبی زحمتکشان، تحولات اجتماعی و جریان تاریخی را وقایع مستقل از هم و اتفاقی نمی‌داند، بلکه وقایع و جریان تاریخ را تابع یک نظم و قاعده مخصوص به خود می‌داند. این نظم و قاعده و یا علم مخصوص به جامعه بشری را از روی مطالعه تاریخ می‌توان به دست آورد. جریان زندگی نوع بشر عبارت از آزمایشگاهی است که از مطالعه وقایع و جریان‌های آن می‌توان لافل قوانین کلی را به دست آورد و از مطالعه شرایط و احوال موجود خاص وقایع آینده را لافل در حدود

خط سیر کلی آن پیش‌بینی کرد و، مطابق نقشه، آنها را تسریع و منظم‌تر نمود. منظور ما از تاریخی بودن مبارزات اجتماعی این است که هر مرحله از تکامل اجتماعی مولود تغییرات و تبدلات گذشته و آستان تحولات تکاملی آینده است. هر حالت کنونی را مستقل از گذشته و حتی آینده نباید در نظر گرفت، بلکه باید تاریخ تکامل گذشته را مورد دقت قرار داد و حالت کنونی را در دستگاهی از گذشته و آینده قرار داد تا بتوان از سیر تکاملی گذشته برای آینده پیش‌بینی لازم را کرد.

منظور ما از واقع‌بینانه بودن منطق مبارزه این است که نباید در تخیلات شاعرانه و انسان‌دوستی و غیره خود غوطه‌ور شد و ضرورت‌های موجود اجتماعی را از نظر دور داشت. علمی بودن و تاریخی بودن جریان‌های اجتماعی به ما یاد می‌دهد که مطابق تصور بعضی خیال‌پرستان نمی‌توان شب خوابید و صبح با یک اجتماع مثلاً سوسیالیستی صدم درصد روبه‌رو شد. در یک کشور عقب‌مانده، در عرض یک شب و حتی چند ماه و سال، نمی‌توان یک‌دفعه اصول سوسیالیستی را برقرار کرد و تمام وسایل تولید و توزیع را بالمره ملی کرد و اساس و بنیان استعمار فرد از فرد را یک‌دفعه از بین بُرد. در شدیدترین انقلاب‌های سوسیالیستی هرگز این عمل در عرض چند ماه و حتی چند سال یکباره عملی نشده است و برای رسیدن به هدفِ عالی خیال‌پرستانه طی مراحل واقع‌بینانه ضروری و لازم است.

هرچند در بعضی موارد می‌توان از روی یک مرحله گذشت، ولی این نمود اجتماعی یک قانون کلی و ضروری نیست و در تمام موارد نمی‌توان بدون طی مراحل به مرحله بالاتر رسید. رسیدن از یک مرحله به مرحله بالاتر، هم مطابق اصل تکامل و هم مطابق اصل انقلابی، اصولاً امکان‌پذیر است. گرچه از لحاظ تئوریک مرحله تکامل را نیز به اجزای انفصالی یا انقلابی می‌توان تجزیه کرد، ولی از لحاظ علمی همان مرحله تکامل باقی و همان‌طور که در طبیعت هر دوروش وجود دارد در نمودهای اجتماعی نیز هر دوروش را آزمایش‌های تاریخی نشان می‌دهند.

وقتی ما منطق مکتب اجتماعی خود را علمی و تاریخی می‌نامیم، بنابراین ما به اهمیت تاریخ و نتایج مبارزات طبقات زحمت‌کش جهان و ایران ارزش فوق‌العاده قائل هستیم و در صورتی که ما صفت واقع‌بینی را به منطق خود اضافه می‌کنیم،

یعنی محصول و نتیجه تحولات تاریخی را، که عبارت از تئوری مبارزه است، به‌طور کورکورانه و جامد در شرایط و احوال خاص جامعه ایران قابل تطبیق نمی‌دانیم و لزومی برای تقلید از یک رژیم دولتی و یا اجتماعی خاص حس نمی‌کنیم. مکتب اجتماعی ما با در نظر گرفتن ذخیره آزمایش‌های بشری تا این مرحله و با تطبیق آن به شرایط موجود محلی به وجود می‌آید.

هر سوسیالیست که به تمام نتایج منطقی تاریخی حاصله از این عقیده متوجه باشد باید به این مسئله ایمان داشته باشد که سوسیالیسم مولود انقلاب صنعتی است. یکی از مهم‌ترین عوامل و یا تنها عامل مهم صنعت جدید طبقه کارگر است که طرز تفکر حاصل از رشد و تکامل صنعت و ارتباط آن را با جامعه به شکل سوسیالیسم درآورده است. وقتی بحث از ایدئولوژی طبقه کارگر یا سوسیالیسم می‌شود، نباید تصور کرد که ایدئولوژی طبقه کارگر فقط مختص کارکردن و یا تنها به نفع آنان است و یا مثلاً منافع طبقه کارگر به منافع سایر طبقات زحمت‌کش ترجیح داده شده است. چون طبقه کارگر در زمان معاصر مولود عالی‌ترین ترقیات علمی و صنعتی است، ایدئولوژی این طبقه در حقیقت مترقی‌ترین و علمی‌ترین فرمول حل مشکلات اجتماعی را برای تأمین و تنظیم منافع کلیه طبقات زحمت‌کش و آبادکننده به دست می‌دهد، مثلاً طبقه دهقانان و احزاب ناشی از آن طبقه هرگز نتوانسته‌اند یک راه حل منطقی و علمی برای برطرف شدن فقر دهاقین و حل مسئله زمین به دست بدهند. بزرگ‌ترین هدف و راه حل آنان تقسیم اراضی بین دهقانان است، ولی آزمایش چند نسل نشان داده است که با رژیم اجتماعی حاضر تقسیم زمین اگر تازه مسئله‌ای را در مواردی برای یک نسل حل بکند، پس از یک نسل تمرکز زمین مجدداً برقرار می‌شود و مشکل پس از مدتی به همان شکل سابق آشکار می‌گردد. تقسیم اراضی خالصه یا دولتی یا ملی بین دهقانان یک راه حل منطقی نمی‌باشد و در این حال ارتجاعی نیز هست، زیرا این عمل رجعت از سیستم مالکیت عمومی به مالکیت خصوصی است. گرچه این مالکیت خصوصی کوچک و مربوط به کشت‌کننده زمین است و این نوع مالکیت با نوع متمرکز آن اختلاف کیفی دارد، ولی این املاک جزئی اولاً نمی‌توانند اساس و پایه بهره‌برداری مکانیزه را تشکیل

دهند و ثانیاً به‌زودی با مُردن مالک و تقسیم زمین به افراد زیاد از راه ضرورت به دیگران فروخته می‌شوند و تمرکز زمین در دست پول‌داران از نو شروع می‌شود.

فرضیهٔ سوسیالیسم ناشی از طرز تفکر کارگری با تکیه به آزمایش‌های تاریخی نشان می‌دهد که طرز استفادهٔ صنعتی و علمی از زمین و غیر آن اجازه نمی‌دهد که وسایل تولید (از جمله زمین) متفرق و کوچک باقی بماند. برای بهره‌برداری مؤثر و مفید لازم است که زمین‌های بزرگ یک واحد اقتصادی تشکیل دهند تا بتوان با وسایل مکانیکی و موتوری استفادهٔ بیشتر و بهتر کرد و چون طبیعت این واحدهای اقتصادی عظیم تملک خصوصی را قبول نمی‌کند و به تناقضات سخت منجر می‌شود، خواهی نخواهی ملی‌شدن زمین و یا بهره‌برداری دسته‌جمعی از آن مورد توجه قرار می‌گیرد و از این جاست که رهبری مبارزات اجتماعی مفید و مؤثر همیشه سهم نهضت‌های کارگری می‌گردد که بهترین راه‌حل را برای سایر طبقات زحمت‌کش پیشنهاد می‌کنند.

در صورتی که ملی‌شدن صنعت نفت جنوب ایران را استثنا کنیم، مهم‌ترین مسئله و مشکل اجتماعی ایران حل مسئلهٔ کشاورزی و تأمین حداقل معاش برای کثیرترین و فقیرترین طبقهٔ زحمت‌کش یعنی دهقانان است، منطق سوسیالیستی و ایدئولوژی طبقهٔ کارگر ایجاب می‌کند که پس از ملی‌شدن صنعت نفت ایران تمام نیروی اجتماعی متوجه حل مشکل دهقانان گردد و در مواردی که ملی‌شدن زمین هنوز عملی نشده باشد و یا نتواند عملی شود زمین را باید تا مدتی که کشتکار کشت می‌کند در اختیار او بگذارند و برای هر زارع نیز به قدر کافی زمین، در موقعی که بخواهد به زراعت اشتغال ورزد، بدهند، ولی حتی‌الامکان سعی شود که زمین‌های اختصاصی در مالکیت دولت درآید، یعنی متدرجاً و یا با سرعت ملی شود. صرف‌نظر از حرکت خودبه‌خود جامعه‌های بشری به طرف تکامل یا صرف‌نظر از اینکه طبقات ذی‌نفع بدون یک نقشهٔ معین و مشخص خواهی نخواهی به طرف تکامل سیر می‌کنند، در عصر کنونی پیروی از یک رهبری دانسته و فهمیده که متوجه هدف اجتماعی منطبق با مقتضیات مرحلهٔ تکامل باشد می‌تواند جامعه را به طرف پیروزی‌های درخشانی سیر دهد.

در تاریخ بشر، هرگز رهبری و راهنمایی صحیح نهضت‌ها مطابق یک تئوری مبارزه صحیح به اندازه امروز معمول و مرسوم و [در] عین حال مؤثر نبوده است. لازم‌ترین آلت و ابزاری که به کمک آن تئوری علمی مبارزه می‌تواند دنیای نوین را به وجود آورد وجود حزب یا احزاب پیشرویی است که مجهز با تئوری مبارزه پیشرو باشند. حزب زحمت‌کشان ملت ایران مظهر این سعی و کوشش طبقات زحمت‌کش با شرکت زحمت‌کشان فکری و دانشمندان و دانشورانی است که دانش خود را در خدمت کارگران و دهقانان و پیشه‌وران و اصناف گذارده‌اند.

فرق مرامنامه یک حزب با آرزوهای خیال‌پرستانه یک فرد یا جمعیت‌های اصلاح‌طلب در این است که اولاً مرامنامه و برنامه حزب از مطالعه واقعیات زندگی و از راه‌حلی‌هایی که در ضمن برخورد با مشکلات اجتماعی به دست آمده به وجود آمده، ثانیاً مرام اشخاص و یا جمعیت‌های غیرحزبی عبارت از آرزوهای خیال‌پرستانه‌ای است که انتظار دارند دولت‌ها و یا اشخاص باحسن‌نیت، از روی انسان‌دوستی و خیرخواهی، روزی این آرزوها را عملی سازند. حزب ما سعی و کوشش می‌کند میرزترین و فداکارترین افراد و گروه‌های طبقات محروم را گرد هم آورد و هرکدام و یا دسته از آنها را مطابق استعداد خودشان به وظایف اجتماعی معینی بگمارد و تمام این اعضا را در تحت یک رهبری سیاسی جا بدهد و این سازمان متشکل را با تمام طبقات محروم در تماس روزانه دائمی نگاه دارد، یعنی از نیروی دسته‌جمعی طبقات محروم و زحمت‌کش برای رسیدن به هدف‌های اجتماعی استفاده کند.

خیال‌پرست آرزوی انجام اصلاحاتی را دارد، ولی انسان اجتماعی واقع‌بین نه تنها تئوری مبارزه و تئوری حل مشکلات اجتماعی را پیدا می‌کند، بلکه نیرویی که باید آن را از قوه به عمل آورد، آن را نیز مهیا و آماده می‌سازد.

نیروی سوم چیست؟



۱. نیروی سوم در ایران اولاً به معنی اعم و ثانیاً به معنی اخص آن
۲. نیروی سوم در آسیا و افریقا و کشورهای عقب مانده
۳. نیروی سوم در اروپا و کشورهای از لحاظ صنعتی مترقی^۱

۱. لازم به ذکر است که شماره‌های دوم و سوم این مقاله در جلد سوم اسناد موجود نیست.

۱. نیروی سوم در ایران

(الف) نیروی سوم به معنی اعم آن (جبهه ضد توسعه طلبی نیروی سوم)

در مجلس ۱۵ عده‌ای از نمایندگان، برای استیفای حقوق ملی، مقاومت کردند. آنها با قرارداد سادچیکف-قوام از طرفی و با لایحه الحاقی نفت از طرف دیگر مخالف بودند و از تصویب شدن لایحه الحاقی در مجلس ۱۵ جلوگیری کردند. پس از آن، استیفای کامل حقوق ملی را از نفت جنوب شعار انتخاباتی خود قرار دادند.

در آن دوره، این عده از نمایندگان جبهه ملی پیروز شدند، علی‌رغم هیئت حاکمه از طرفی، و بدون حزب توده و علی‌رغم او از طرف دیگر، پیروز شدند.

در آن دوره، دولت وقت جداً برای انتخاب نشدن این نمایندگان در تهران اقداماتی می‌کرد. توده‌ای‌ها نیز در مدح و ثنای آزادی خواهان جهان قلم‌فرسایی می‌کردند و هرگونه استیفای حقوق ملی را بدون موفقیت ارتش سرخ و استقرار حکومت ملی (۱) از نوع پیشه‌وری غیرممکن اعلام می‌کردند.

خلاصه، موفقیت انتخابات دوره شانزدهم موفقیت نیروی سوم در مقابل نیروی هیئت حاکمه و اربابان آنها از طرفی و نیروی حزب توده و اربابان آنان از طرف دیگر بود.

تنها نمایندگان جبهه ملی که در تهران به مجلس ۱۶ گسیل گردیدند نیروی سوم بودند.

بالاخر از آنها، مردمی که پای صندوق‌ها رفتند و علی‌رغم الفاکندگان ارتجاعی یا توده‌ای خود به نمایندگان جبهه ملی رأی دادند، آنهایی که پای صندوق انتخابات شب‌ها خوابیدند و نظارت کردند، آن اکثریت بزرگ مردم تهران که به نمایندگان جبهه ملی رأی دادند و رسالتی به عهده آنان گذاردند، نیروی سوم بودند و انتظار داشتند که نمایندگان آنان مستقیم بروند و به چپ و راست منحرف نشوند تا به هدف ملی برسند.

این نیروی رأی‌دهنده منحرف نمی‌شود، گرچه بعضی از نمایندگان آنان همان‌طوری که منحرف شدند منحرف گردند. این نیرو از قدرت‌های بزرگ

جهانی الهام نمی‌گیرد و علی‌رغم عمّال قدرت‌های بزرگ جهان نمایندگان خود را به پارلمان فرستاد. آنچه در تهران اتفاق افتاد در تمام ایران امکان‌پذیر بود. این قدرت نیروی سوم، نیرویی که نمایندگان اقلیت را به مجلس فرستاده بود، به آن اقلیت نیرویی بخشید که اکثریت را تحت نفوذ خود گرفت و ملی شدن نفت سراسر ایران را به وکلایی که نود و چند رأی اعتماد بارها به رزم‌آرا داده بودند تحمیل کرد.

آنهايي که از حرف‌ها و نوشته‌های حزب توده راجع به پشتیبانی از طبقه سوم خوششان می‌آید ولی از انتساب رهبران آنان به اجانب نفرت دارند نیروی سومند. آنهايي که از جنبه ایدئولوژیک یعنی از جنبه مرامی حزب توده راضی هستند ولی از خدمتگزاری آنان به اجانب متنفرند و از اینکه رهبران حزب توده منافع ملت ایران را فدای دولت شوروی می‌کنند بیزارند، آری، اینها نیروی سومند.

آنهايي که از هیئت حاکمه منحط به کلی مأیوسند و از رهبران حزب توده به عنوان عمّال اجنبی انتظاری ندارند نیروی سومند. آنهايي که ملی شدن نفت سراسر ایران یعنی ملی شدن تمام منابع و صنایعی را که انگلیس‌ها و یا روس‌ها طمع به آن دارند در آن واحد خواهان هستند نیروی سومند.

آنهايي که حفظ استقلال سیاسی و اقتصادی ایران را بدون چسبیدن همیشگی به یک بلوک شرقی یا غربی امکان‌پذیر می‌دانند، آنهايي که بر نیروی ملت خود، به استعداد و لیاقت رهبران ملت خود، ایمان دارند و بدون پیروی بی‌چون و چرا از این و یا آن دولت مقتدر خارجی حل مشکلات ایران و به دست گرفتن سرنوشت ملت ایران را به دست ایرانیان امکان‌پذیر می‌دانند نیروی سومند. رهبران توده که غلبه بر استعمار غربی را بدون کمک ارتش سرخ غیرممکن می‌دانند و هیئت حاکمه که غلبه بر پیشه‌وری‌ها را بدون تسلیم شدن به امریکا و انگلیس غیرممکن می‌شمارند، هر دو، دشمن نیروی سوم، دشمن نیروی واقعی ملت ایرانند. آنها صلح و سلامت و هدف‌های خود را در مراکز خارج از حیطه تسلط ملت واقعی جست‌وجو می‌کنند.

کارگران اقصی نقاط ایران، دهقانان دورافتاده ایران که دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی را علامت و نشانه طرد انگلیس‌ها بدون جانفشین کردن آنان از امریکا یا

شوروی می‌دانند، زحمت‌کشانی که آرزوی این را دارند که مالک دسترنج خود و مالک وسایل کار خود گردند و این انتظار را به غلط یا صحیح از دکتر مصدق دارند، نیروی سومند. روشنفکرانی که خود را در خدمت طبقه سوم قرار داده‌اند و راه‌حل مشکلات خارجی و داخلی را، مطابق فرضیه‌های سوسیالیستی، تنها راه و چاره می‌دانند و با نیروی خود ملت ایران رشد و تکامل سوسیالیسم را ضروری می‌دانند نیروی سومند. ولی از اینها گذشته، آن سرمایه‌دار ملی و حتی آن فنودال بزرگ شمال یا جنوب که می‌خواهد با ملت و طبقات سوم برای بیرون‌راندن و یا راه‌اندادن نفوذ بیگانه و سرمایه‌های خصوصی و دولتی بیگانگان به شمال و جنوب هم‌آواز باشد، به معنی اعم، نیروی سوم است، آنهایی که تمام فکر و ذکر و فراست و هوش خود را متوجه این کرده‌اند که آینده مال کدام قدرت بیگانه است، آنها از نیروی سوم خبری ندارند.

ولی آنهایی که، بدون توجه به دیگران، اراده و فکر و ایمان و عقیده خود را برای ساختن آینده ایران به دست خود ایرانیان صرف می‌کنند جزو نیروی ما هستند. آنهایی که هر اقدام و قیامی را از لحاظ اینکه به نفع یکی از دو بلوک تمام می‌شود اندازه می‌گیرند و ارزش می‌دهند، و اصلاً به خیالشان خطور نمی‌کند که غیر از آن دو بلوک در درجه اول خود ما هستیم که ملاک صحت و سقم آن اقدام می‌باشیم، از نیروی خود و از فکر استقلال واقعی بی‌بهره‌اند. قیام و اقدام ما برای استیفای حقوق ملی و ملی کردن نفت در درجه اول باید به نفع ملت ایران باشد. این اقدام به نفع هر بلوکی تمام شود برای ما مسئله ثانوی، ولی برای توده‌ای‌ها و هیئت حاکمه مسئله اولی و مهم است. جمال امامی‌ها و انگلیس‌ها و امریکایی‌ها داد می‌زنند که اقدام جبهه ملی به نفع توده‌ای‌ها و شوروی‌هاست و جریان نفت به غرب قطع شده است. توده‌ای‌ها و شوروی‌ها نیز جبهه ملی و اقدامات آن را به نفع امریکایی‌ها تعبیر می‌کنند. هیچ‌کدام از این دو صف به خیالشان خطور نمی‌کند که غیر از بلوک شرق و غرب و شوروی و امریکای آنها ایرانی نیز وجود دارد، زیرا آنها، هر دو، جهان را دو اردوگاه تحت رهبری شوروی از طرفی و امریکا از طرف دیگر می‌دانند. زیرا آنان به نیروی سوم و به جبهه سومی غیر از اربابان نشان عقیده ندارند. هر اقدامی در نظر آنها

حتماً به نفع یکی و ضرر دیگری است و شخص ثالث یا ملت ثالث وجود ندارد که بدون توجه به آن دو بلوک یا دو قدرت بزرگ در رأس آنها بتواند به فکر ملت خود و دولت خود باشد.

ولی به نظر ما، در هر قیام و اقدام، در درجه اول باید فکر کنیم که این اقدام به نفع ملت ما هست یا نه. اگر اقدام به نفع ملت ماست، در درجه دوم به نفع روس یا انگلیس یا امریکا بود و یا نبود، برای ما در درجه دوم اهمیت و مطالعه است.

زیرا ما به خودمان، به موجودیت مستقل خودمان، بدون منحل شدن و چسبیدن به این و یا آن بلوک، ایمان تزلزل‌ناپذیر داریم. همین ایمان و عقیده تزلزل‌ناپذیر به موجودیت مستقل خودمان و به امکان حفظ آن با استفاده از تناقضات سیاست بین‌المللی عبارت از عقیده به نیروی سوم است. اگر شما با یک نفر توده‌ای و یا با یک نفر از مؤمنین به هیئت حاکمه بحث کنید و به حالت روان‌شناسی آنان توجه کنید، قضاوت آنها درباره مسائل سیاسی همیشه از این لحاظ است که آن مسئله یا اقدام سیاسی به نفع و یا ضرر شوروی و یا امریکا و انگلیس است. برای آنها ایران فرعی و تابعی از آنهاست.

عمق و حقیقت نهضت ملی ایران ایجاد تحول فکری در افرادی از نوع مذکور در بالاست. باید به آقایان توده‌ای‌ها و یا به خدمتگزاران هیئت حاکمه حالی کرد که از این حالت ضعف و عجز و ناتوانی بیرون آیند و به موجودیت خودشان و ملتشان و به نیروی ملت خود، یعنی به وجود نیروی سوم، ایمان پیدا کنند. آنهایی که به این استقلال و موجودیت خود ایمان نیاورده‌اند حقیقت نهضت ملی ایران را درک ننموده‌اند.

واعظی که در بالای منبر و سخنرانی که در پشت میکروفون و کارمند بی طرفی که در اداره و دهقان و کارگری که در مزرعه و کارخانه [و] دانشجویی که در مدرسه از عدالت اجتماعی بحث می‌کنند، و وجود یک حزب چپ مستقل از مراکز بیگانه را برای ایران ضروری می‌شمارند یا تبدیل ثروت را یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر می‌دانند، همه از لحاظ این افکارشان، و به معنای اعم، نیروی سومند.

کلیه نیروهای اجتماعی که به‌طور سطحی یا عمیق به امکان مبارزه ملت ایران با توسعه‌طلبی اجنبی معتقدند ممکن است در جبهه وسیع و متحد ضد استعماری،

که همان نیروی سوم به معنی اعم است، وارد گردند. ولی ائتلاف با هیئت حاکمه مزدور استعمار غربی همان اندازه بی معنی است که ائتلاف با رهبران حزب توده. زیرا آنان امکان مبارزه با استعمار را بدون اینکه در دامن شوروی باشیم غیرممکن می‌شمارند.

آنها نیروهای موجود در کشورهای مختلف را نیروی ذخیره امپریالیسم غربی و یا نیروی ذخیره دولت شوروی می‌دانند. منظور آنان از ائتلاف این است که این نیروی سوم پیروزمند ایران را در آستانه موفقیت بتوانند به نیروی ذخیره دولت شوروی مبدل سازند. اگر نهضت ملی ایران شانس موفقیت دارد و اگر می‌تواند از تناقضات سیاست بین‌المللی استفاده کند، درست در صورتی است که بتواند خود را به عنوان نیروی سوم مستقل از دو بلوک معرفی کند و واقعاً هم مستقل از آن دو باشد.

این نیروی مستقل از دو بلوک که امروز به شکل نهضت ملی ایران درآمده به تنهایی به اندازه‌ای قوی است که نه تنها بدون حزب توده، بلکه علی‌رغم اخلاف آنان موفق شده است تا آستانه پیروزی پیش برود.

آنچه که از نیروی سوم تا حالا بسیج شده و در مبارزات اجتماعی شرکت کرده خود وسیع و بزرگ است. ولی هنوز نیروی ذخیره سوم زیاد وجود دارد که بسیج نشده است. حتی عده زیادی از پیروان حزب توده که هنوز به هدف و روش رهبران خود و ارباب خود پی نبرده‌اند و به امید آب به سراب رو آورده‌اند خود از نیروی ذخیره سوم محسوب می‌شوند و در آینده دور یا نزدیکی به نیروی ملت ایران ضمیمه خواهند شد.

ب) نیروی سوم در ایران به معنی اخص یا واقعی آن

با پیش آمدن شهریور تاریخی، سرپوش از روی دستگاه فاسد و منحط هیئت حاکمه ایران برداشته شد و پس از آن نیروی حزب توده در جنب نیروی هیئت حاکمه دو پهلوانی بودند که در سیاست ایران میدان‌داری می‌کردند. مردم محروم و روشنفکران با امیدهایی به حزب توده رو آوردند، ولی بالاخره تقاضاهای امتیاز نفت شمال و ظهور فرقه تجزیه طلب آذربایجان ماهیت رهبری حزب توده را

نشان داد. در ۱۵ بهمن، هیئت حاکمه، با استفاده از منفور بودن رهبران آن حزب، آن نیرو را بدون مقاومت از میدان به در کرد.

سیاست استعماری انگلیس تصور می‌کرد که با بیرون‌راندن ستون پنجم شوروی از میدان سیاست ایران با فراغ بال خواهد توانست قرارداد الحاقی را به ملت ایران تحمیل کند و سیاست قرون گذشته را ادامه دهد.

مردم که از نیروی هیئت حاکمه، به‌عنوان آلات و ابزار ستون استعماری، همیشه مأیوس بودند و از نیروی حزب توده نیز به‌عنوان ستون پنجم شوروی مأیوس گردیدند، پس از ۱۵ بهمن، خود در صدد مقاومت برآمدند و بالاخره جبهه ملی به وجود آمد، وسعت و دامنه پیدا کرد تا به نهضت وسیع ملی [ای بدل شد که] برای تمام آنهایی که حتی چشمی برای دیدن و گوش‌ی برای شنیدن ندارند ولی مغزی برای فکر کردن دارند به معنی واقعی کلمه محسوس و ملموس است. پس از قدرت یافتن جبهه ملی و نزدیکی سیاست شوروی و انگلستان، هیئت حاکمه صلاح دانست حزب توده تقویت شود. تظاهرات، میتینگ‌ها و برخوردها در کوچه و خیابان، بحث‌ها در اتوبوس و مدرسه و کارخانه و قهوه‌خانه، همه حاکی از وجود یک نیروی سوم ملی است که در مقابل دو نیروی هیئت حاکمه و حزب توده عرضی اندام کرده و به هر دوی آنها غلبه و پیروزی پیدا نموده است.

قرضه ملی باز یکی از مظاهر نیروی سوم بود. انگلستان و در پشت سر آن آمریکا می‌خواستند ایران را به زانو درآورند. شوروی نیز با نخریدن نفت ایران، و ندادن طلاهای امانتی، این سعی و کوشش انگلستان را برای درهم شکستن اقتصاد ایران پشتیبانی می‌کرد. هیئت حاکمه و حزب توده، به‌عنوان انعکاس دو بلوک مقتدر جهان، قرضه ملی را که علامت و نشانه سعی و کوشش نیروی سوم برای مقاومت در مقابل آن دو نیروی توسعه طلب بود تحریم کردند.

توده‌ای‌ها که، از راه اجبار، تحریف واقعیات را طبیعت ثانوی خود قرار دادند تحریم قرضه ملی را (که می‌بایست نهضت مقاومت ملی ایران در مقابل استعمار مشترک انگلیس و آمریکا باشد) مبارزه ضد استعماری نامیدند، ولی توضیح ندادند قرضه ملی که ما را از تسلیم شدن در مقابل انگلستان و از قرضه کردن با شرایط سنگین از زیر منت آمریکا رهایی می‌بخشد چرا می‌بایست تحریم شود. آیا

تحریم قرضه ملی مبارزه با استعمار بود یا کمک روشن و مستقیم به استعمار؟! مردمی که در خریدن قرضه ملی از هم سبقت جستند، در درجه اول، حمال‌ها و کارگرها و دهقانان جوان و سالخورده بودند که با وضع تأثرآوری آخرین رمق خود را برای خرید اوراق مصرف می‌کردند، ولی رmqی برای این طبقات باقی نمانده بود تا کمک معتناهی بتوانند به خزانه خالی دولت بکنند. مساعدتی که از طرف جناح راست جبهه ملی یعنی از طرف ثروتمندان و ملاکین و سرمایه‌داران شد خیلی ناچیز بود.

اگر قرضه ملی نشان‌دهنده جبهه متحد ملت ایران از طبقات بالا تا پایین، از طبقات مرفه ملی تا طبقات محروم در مقابل دو اقلیت منسوب به بیگانه بود، در عین حال حقایق دیگری را در داخل جبهه ملی، در داخل آنچه ما به نیروی سوم به معنی اعم آن، تعبیر می‌کنیم، نشان می‌داد.

قرضه ملی و عدم موفقیت کامل آن اولاً نشان داد که جناح راست جبهه ملی گرچه رهبری و نفوذ و قدرت سیاسی را در دست دارد، از لحاظ مادی و اقتصادی، یا نمی‌خواهد و یا به اندازه‌ای ضعیف است که نمی‌تواند کمک اقتصادی مهمی به نهضت و دولت ملی بکند، یعنی قشری که از سرمایه‌داران ملی در جبهه ملی هستند خیلی کمند، ولی نفوذ و رهبری را در دست دارند. مسئله قرضه ملی ثانیاً این حقیقت را روشن کرد که دست راست جبهه ملی، که قدرت و حکومت در دست آنهاست، راه‌حلی را که برای حل مشکلات اجتماعی پیشنهاد می‌کنند غیر عملی است.

آقای دکتر مصدق و سایر رهبران نهضت و دولت تصور می‌کردند که با پند و اندرز حکیمانه و میهن‌پرستانه در رادیو و جراید می‌توان طبقات مرفه و ثروتمند را به نهضت مقاومت ملی جلب کرد، ولی در عمل ورشکستگی این طرز تفکر لیبرال، که صد بار در آزمایش‌های تاریخی ثابت شده، بار دیگر به مناسبت قرضه ملی تکرار شد. جناح چپ جبهه ملی و روشنفکرانی که مکتب اجتماعی طبقات زحمت‌کش را راهنمای مبارزات اجتماعی خود قرار داده‌اند عقیده داشته و دارند که دولت، مطابق نقشه، در جریان واقع و حوادث و نظام اجتماعی دخالت کند و منتظر نباشد که طبقه مرفه از روی میل و رغبت قرضه ملی بخرد، بلکه با اصول

قانونگذاری از آنهایی که مطابق سیاست استعماری در قرن اخیر مالکیت را از توده ملت سلب کرده‌اند مالیات بگیرد، از خائنین سلب مالکیت کند و نهضت مقاومت اقتصادی را مطابق نقشه و به نفع ملت و به ضرر آنهایی که هنوز [از] جیب ملت می‌خورند و به بیگانه خدمت می‌کنند رهبری کند. در این جاست که جبهه وسیع ملی یعنی نیروی عموم به معنی اعم آن به نیروی سوم به معنی اخص آن، که جناح چپ جبهه ملی است و به جناح راست آن تفکیک می‌شود. «پس نیروی سوم به معنی اخص آن جناح چپ جبهه ملی است.»

نیروی سوم به معنی اعم آن حزب نیست، دارای مکتب اجتماعی مشترک نیست، تنها در روی وجه مشترک مبارزه ضد استعماری به وجود آمده و تا مدتی که خطر استعمار یا نفوذ توسعه طلبی بیگانگان وجود دارد، نیروی سوم به معنی اعم یا جبهه وسیع ملی حق حیات دارد، اما وقتی مسائل داخلی مطرح می‌شود و راه حل مشکلات اجتماعی مربوط به روابط طبقات مختلف کشور در معرض بحث و مطالعه و اقدام قرار می‌گیرد، نیروی سوم به معنی اخص خود در مقابل جناح راست نیروی سوم به معنی عمومی آن قرار می‌گیرد. جناح چپ جبهه ملی، یعنی همین نیروی سوم به معنی اخص، مرکب از حزب و جمعیت‌ها و افراد و یا احزابی است که واقعاً نماینده طبقات محروم باشند و در متشکل کردن آنان بکوشند و دارای برنامه اجتماعی مترقی باشند نه برنامه منحط و عقب مانده و ارتجاعی.

اگر ما جبهه وسیع ملی را با عناصر مختلف آن از راست تا چپ در نظر بگیریم، روشن است که جناح راست آن فعلاً قدرت و رهبری را در دست دارد، ولی برای آینده تنها آن عناصری از جبهه ملی شانس موفقیت دارند که دارای برنامه مترقی و متناسب با مقتضیات زمان باشند و دارای یک مکتب (دکترین اجتماعی) متناسب با مرحله تکاملی حاضر باشند. سایر عناصر که مکتبی یا برنامه‌ای ندارند و یا به مکاتب کهنه و پوسیده قرون ۱۸ و ۱۹ متوسل می‌شوند اصلاً برای آینده حق حیات و شانس موفقیت نخواهند داشت. از روی این مطالعات واضح می‌شود که تنها آن قسمت از نیروی سوم به معنی اعم در آینده حق حیات دارد و می‌تواند

رهبری نهضت و ادامه آن را تأمین کند که اوضاع اجتماعی را با طرز تفکر قرن بیستم تجزیه و تحلیل و قضاوت کند.

جناح راست نهضت ملی یا آن قسمت از نیروی سوم که عبارت از سرمایه‌داران ملی و عناصر مشابه آن هستند هرچند در مقابل سیاست استعماری متری و مفید می‌باشند، ولی در مقابل نیروی سوم واقعی (اخص) در مراحل اصلاحات داخلی عقب‌مانده و ارتجاعی‌اند.

بنابراین کاملاً امکان‌پذیر و حتی ضروری است که عناصری از جناح راست نیروی سوم به معنی عمومی آن در عین حال متری و ارتجاعی و یا عقب‌مانده باشند، یعنی نسبت به استعمار متری و نسبت به جناح چپ و نسبت به نیروی سوم واقعی عقب‌مانده و حتی ارتجاعی باشند. بعضی‌ها جنبه انتقادی ما را نسبت به آقای دکتر مصدق، در عین پشتیبانی جدی از ایشان، نمی‌توانند درک کنند. آنها می‌گویند: مگر دکتر مصدق علامت و نشانه نیروی سوم در مقابل دو اقلیت کوچک ولی منحوس نیست؟ مگر دهقانان ساده و کارگران دورافتاده ایران آمل و آرزوهای خود را در شخصیت مصدق خلاصه نکرده‌اند و از او انتظار ندارند؟ البته دهقانان و کارگران و قشرهای محروم دیگر جامعه انتظاراتی از دکتر مصدق دارند که آنها نیروی سوم [هستند] و انتظارات آنها نیز هدف نیروی سوم واقعی است، ولی انتظار آنان با برآورده شدن انتظار آنان فرق می‌کند.

دکتر مصدق، به عنوان علامت و نشانه نیروی سوم به معنی اعم آن، بارزترین و آگاه‌ترین و باارزش‌ترین شخصیتی است که تاریخ معاصر ایران در مقابل توسعه‌طلبان از هر نوع می‌شناسد.

ولی آیا مصدق از اختیارات خود، که با نیروی طبقه سوم برای ایشان تحصیل شده، برای انتظاراتی که دهقان، کارگر و کارمند ساده از او دارد استفاده خواهد کرد یا نه، سؤالی است که جوابش هنوز داده نشده.

اما موقعیت اجتماعی و طبقاتی دکتر مصدق و روشی را که در سیاست داخلی تا حالا اتخاذ کرده وعده زیادی به آگاهان و هشیاران طبقات زحمت‌کش نمی‌دهد.

البته در طی تاریخ شخصیت‌هایی از طبقات مرفه و ملاًک و سرمایه‌دار پیدا شده‌اند که با وسعت نظر تاریخی در مسائل اجتماعی قضاوت کرده‌اند، ولی اینکه آیا دکتر مصدق آن وسعت نظر تاریخی و شجاعت اخلاقی را که در رهبری سیاست خارجی نشان داد در سیاست داخلی نیز نشان خواهد داد یا نه محتاج تأمل است.

دره‌رحال، صرف نظر از شخصیت آقای دکتر مصدق، که با حل شدن نهایی مسئله نفت بی شک کناره‌گیری خواهد کرد، وقتی مسائل داخل در دنبال نهضت که حل نفت است جدی مطرح می‌شود، نهضت ملی یا نیروی سوم به معنی اعم آن دچار بحران می‌شود. یعنی سرمایه‌داران ملی و عناصر مشابه آن در مراحل آینده نهضت ملی، که باید سرنوشت زندگی اقتصادی طبقات وسیع زحمت‌کش را تأمین کنند، منافع متضاد با نهضت ملی پیدا می‌کنند و خواهی نخواهی، اگر تازه در مقابل نهضت ملی قرار نگیرند، از آن کناره‌گیری می‌کنند.

اما نهضت آنچه را که در کمیت و سطح از دست می‌دهد، در عمق و کیفیت به دست می‌آورد. یعنی آن قسمت از قشرهای طبقات سوم که به مناسبت وسعت و ابهام هدف نهضت و به علل دیگر به آن نمی‌پیوستند با مشخص تر شدن هدف و قاطع تر شدن روش به نهضت رو می‌آزند.

نیروی سوم واقعی علاوه بر اینکه نیروی طبقات محروم کشور اعم از کارگر و دهقان و کارمند و روشنفکر مرفعی و پیشه‌ور است، در عین حال یک راه حل مشکلات اجتماعی، یک مکتب اجتماعی مرفعی است که بحث مفصل از آن را به بعد موکول می‌کنیم.

نیروی سوم مرفعی اساس برنامه خود را در ضمن برخورد با مشکلات اجتماعی در ملی شدن نفت سراسر کشور کشف کرده است و آن را به سرمایه‌داران ملی نیز تحمیل کرده است، زیرا نفع سرمایه‌داران ملی ایران در این بود که فقط امتیاز نفت جنوب لغو گردد، ولی اداره کردن آن ملی نشود و به دست سرمایه‌داران خصوصی اداره گردد.

نیروی سوم واقعی مکتب اجتماعی خود را روی همین اساس ملی کردن صنایع کلیدی و بالاخره بر پایه اداره صنعت و کشاورزی روی اصول ملی شدن

وسایل تولید و توزیع قرار می‌دهد که با نیروی خود ملت ایران و توده مردم ایران عملی شود.

نیروی سوم نه تنها نیرویی است که در مقابل دو نیروی مهاجم از شمال و جنوب مقاومت می‌ورزد و خود را در مقابل آنها محرز و مسلّم نشان می‌دهد و واقعیت موجود غیرقابل انکار و شکست‌ناپذیر خود را نشان می‌دهد، بلکه نیروی سوم در عین حال یک راه حل مشکلات اجتماعی، انتخاب یک روش زندگی ملی و اجتماعی است که در مقابل دو طرز زندگی امریکایی و روسی، که سعی می‌شود به ما تحمیل شود، مقاومت می‌ورزد. نیروی سوم تظاهر نوین اراده زنان و مردان آزادمنش ایران است که آزمایش‌های تاریخی و حوادث پُر از سرنوشت از خلال قرون و دهور تاریخ تمدن ایران از آن سخن می‌گویند.



پیروز میشود

نهضت ملی و حزب زحمتکشان ملت ایران افسانه‌های حزب توده را نقش بر آب میکند

مدار کمی از دستورات مخفی و رسمی حزب توده
فعالان حزبی برای اخلال در نهضت ملی ایران

نشریه شماره ۸

کمیون انتشارات حزب زحمتکشان ملت ایران

آفرماه ۱۳۳۱

آیا جبهه ملی ناسیونالیست است؟

و آیا حزب توده انترناسیونالیست است؟

جبهه ملی که می خواست نفت را «ملی» کند، می کوشید خود را نیرویی ضداستعماری وانمود سازد.

این مبارزه ضداستعماری جبهه ملی رنگ ناسیونالیستی به خود گرفت... دست به تبلیغات شدید ناسیونالیستی زد. از نظر جبهه ملی «مبارزه با استعمار و ناسیونالیسم» پرده دودی است برای خدمت به استعمار و خیانت به ملت...

ناسیونالیست های چپ این جبهه (حزب زحمتکشان)...

بعضی از تعزیه گردان های این حزب یاوه های تیتو را نشخوار می کنند...

کار حزب ما (حزب توده) برای پرورش انترناسیونالیستی ملت ایران

اگرچه تاکنون موفقیت هایی به دست آورده...

رهبران و کارگردانان کنونی حزب توده، به عکس سابق، در حال حاضر بی سواد هم تشریف دارند و توده حزبی را در حال حاضر خیلی سطحی تربیت می کنند. آنها از اصول مکتب ادعایی خود نیز اصلاً خبر ندارند. آنها، به عکس منطق مکتب ادعایی خودشان، نمی توانند تشخیص دهند که مراحل مختلف نهضت های ملی با هم متفاوت است. اگر «ملی» بودن و یا ناسیونالیست بودن در مرحله ای از نشو و نماي اجتماعی ارتجاعی می باشد، در مرحله دیگر ممکن است کاملاً مترقی باشد. ایران و کشورهای خاورمیانه واقعاً الآن مرحله ای از نهضت ملی را می گذرانند که «ملی» در این کشورها مترقی بوده و با ناسیونالیست های ارتجاعی اروپا وجه مشترک ندارد و به فرض اینکه در ایران یا مصر یا هندوستان عناصری پیدا شوند که، از روی عدم آشنایی به اصول اجتماعی، افکار ارتجاعی ناسیونالیست های اروپا را تکرار کنند، اینها آن خاصیت ارتجاعی اروپا را نخواهند داشت، زیرا پایه اقتصادی و فنی و صنعتی که ناسیونالیسم اروپایی متکی به آن است و طبیعتاً توسعه طلب است، و از نیروی محرکه ملل کشورهای صنعتی می خواهد استفاده کند، آسیا و خاورمیانه فاقد آن است و بنابراین در این کشورها ناسیونالیسم به

آن معنی اصلاً معنی ندارد، مگر اینکه این‌گونه ناسیونالیسم در کشورهای که از لحاظ صنعتی عقب‌مانده‌اند آلت دستی برای ناسیونالیست‌های کشورهای صنعتی قرار گیرد. ما نشان خواهیم داد که به این معنی حزب توده بارزترین نمونه و بلااراده‌ترین آلت دست ناسیونالیست‌های روسی است که به‌غلط اسم انترناسیونالیسم روی خود گذاشته‌اند. برای اجتناب از هر نوع ابهام، به‌طور روشن، معنی ملی را در مراحل مختلف تکامل تاریخی آن مورد توجه قرار می‌دهیم.

ملیون اسپانی و ناسیونالیست‌های امروز آلمان و انگلستان و فرانسه مولود نهضت‌های ملی هستند که در قرون گذشته به وجود آمده، با وجود اینکه بورژوازی یا سرمایه‌داری تازه به‌دوران رسیده رهبری این نهضت‌های ملی را به عهده داشته، تمام سوسیالیست‌ها و حتی کمونیست‌های انقلاب اکتبر این نهضت‌های ملی را در مقابل اصول ملوک‌الطوایفی مرحله متری از تکامل تاریخی تلقی کرده‌اند. بنابراین «ملی» و «ملیون» در این مرحله متری می‌باشند. نهضت‌های ملی خاورمیانه و آسیا حالا دارند آن مرحله را با فرق‌هایی که اینها را به سوسیالیسم نزدیک‌تر می‌کند می‌گذرانند. بنابراین جبهه ملی و نهضت ملی ایران خیلی مفتخر است که ملی می‌باشد، ولی نهضت‌های ملی اروپا که اغلب در قرن ۱۹ به وجود آمد بر پایه سرمایه‌داری رشد و تکاملی پیدا کرد و به مرحله نوینی از رشد خود رسید که جنبه توسعه‌طلبی و یا امپریالیسم و کولونیالیسم پیدا کردند. این دولت‌های ملی در این مرحله در داخل کشور ناسیونالیست یعنی ملت‌پرست افراطی و توسعه‌طلب گردیدند و در خارج از مرزهای ملی خود غیرملی و ضدملی گردیده و اسم آن را انترناسیونالیست و یا توافق با اصول همکاری بین‌المللی نام نهادند، یعنی دولت‌های موسوم به ملی انگلستان و فرانسه و آلمان در داخل کشور خود، با تحریک احساسات ملی قشرهای مختلف جامعه، میلیتاریسم را تشویق می‌کردند و از احساسات ملی ملت سوءاستفاده برای کشورگشایی می‌کردند، ولی برای توسعه بازرگانی خودشان میل داشتند دیوارهای گمرکی و مرزی بین آنها و ملل عقب‌مانده از بین برود و اصول تجارت بین‌المللی آزاد رواج یابد و حمایت‌کردن صنایع عقب‌مانده در کشورهای عقب‌مانده از طرف دولت‌ها و نهضت‌های ملی کشورهای مستعمره از بین برود. به‌طور خلاصه، این

دولت‌های ناسیونالیست صنعتی در داخل کشور خود ناسیونالیست و در خارج مرزهای خود انترناسیونالیست بودند، ولی این انترناسیونالیسم پوششی بود که روی عمل به رقیب اقتصادی و سیاسی در آوردن ملل عقب‌مانده می‌گذاشتند. برای اجتناب از هر ابهام در این مقالات، ما «ملی» آنهایی را می‌نامیم که در مرحله اول نهضت ملی هستند و توسعه‌طلب نیستند و «ناسیونالیست» آنهایی را می‌نامیم که به مرحله توسعه‌طلبی رسیده‌اند.

حالا، پس از رفع این ابهام، به دو سؤال عنوان مقاله برمی‌گردیم: به نظر ما یک مطالعه سطحی نشان می‌دهد که جبهه ملی ناسیونالیست نیست و یک مطالعه دقیق نیز نشان خواهد داد که حزب توده انترناسیونالیست به معنی واقعی آن نیست، ولی با این معنی که در بالا به آن اشاره شد پیرو ناسیونالیسم بیگانه است، یعنی آلت دست ناسیونالیست‌های روسی است که به مرحله توسعه‌طلبی صنایع دولتی روسیه رسیده‌اند، یعنی در داخل مرزها دولت روسیه ناسیونالیست است و در خارج از مرز روسیه به انترناسیونالیسم تظاهر می‌کند تا از عقب‌ماندگی ملل دیگر به نفع دولت روسیه سوءاستفاده کند.

اولاً راجع به اینکه جبهه ملی ناسیونالیست نیست، ولی ملی (ناسیونال) هست: برای فهمیدن این مسئله باید جبهه ملی ایران را از نهضت ملی تشخیص داد. گرچه جبهه ملی ایجادکننده و اداره‌کننده نهضت ملی ایران است، ولی نهضت ملی ایران یک میدانی وسیع‌تر از جبهه ملی است. جبهه ملی خود از افراد و احزاب و جمعیت‌هایی به وجود آمده که در حدود یک برنامه مشترک فقط هدف مشترک دارند، ولی هرکدام از افراد و یا احزاب و جمعیت‌های جبهه ملی مسئول تمام عملیات و یا عقاید احزاب و افراد دسته‌های جبهه ملی نیستند. جبهه ملی، فقط در حدود هدف مشترک، مسئول و اداره‌کننده افراد و احزاب و جمعیت‌های منسوب به جبهه ملی است. تمام اعضای جبهه ملی باید نسبت به هدف مشترک و اعلام‌شده جبهه ملی وفادار باشند، ولی در سایر عقاید و نظریات اجتماعی که منافاتی با هدف مشترک جبهه ملی ندارد آزادند و ممکن است از هم کاملاً متمایز باشند. این اصل وحدت در عین کثرت برای نهضت ملی ایران که قلمرو وسیع‌تری را در بر دارد بیشتر صادق می‌باشد.

اگر در نهضت وسیع ملی ایران افراد یا جمعیت‌هایی وجود دارند که دارای افکار میهن‌پرستانه مفرط می‌باشند، اولاً آنها مانند ناسیونالیست‌های اروپا خطری را تشکیل نمی‌دهند، ثانیاً مسئولیت آن قسمت از تبلیغات آنها هرگز متوجه جبهه ملی نمی‌باشد. البته احساسات میهن‌پرستانه آنها تا حدی که بر ضد سیاست استعماری بریتانیا و بیگانه‌پرستان است مفید نیز می‌باشد، ولی جبهه ملی و مخصوصاً حزب زحمت‌کشان و همچنین افراد رهبران جبهه ملی همواره از افکار ناسیونالیستی مبالغه‌آمیز انتقاد کرده‌اند. اگر به جبهه ملی و افراد آن ایرادی وارد باشد، از آن طرف نیست که ناسیونالیست باشند، بلکه از این لحاظ است که گاهی توجه کافی به هدف‌های نامشروع چپ‌نمایان نداشته‌اند. تمام عناصر مرکب‌کننده جبهه ملی، اعم از افراد یا جمعیت‌ها، از هرگونه افکار و اعمال ضدشوروی به معنی حقیقی آن اجتناب داشته و هرگز ناسیونالیست به معنی کذایی آن نبوده‌اند. هیچ مسخره‌تر از این ادعا نتوان پیدا کرد که حزب زحمت‌کشان ناسیونالیست چپ باشد، زیرا حزب زحمت‌کشان هرچند خیلی مفتخر است که ملی است و ما می‌دانیم اضافه‌شدن کلمه «ملت ایران» به عنوان حزب زحمت‌کشان خاری در چشم رهبران توده است، زیرا آنها میل دارند زحمت‌کشان ایران خدمتگزار «ملت» دیگر باشند. حزب زحمت‌کشان مفتخر است که برای «ملی» شدن نفت سراسر ایران خدمتی انجام داده و اساس و پایه نهضت ملی ایران عوض اینکه روی اصول سرمایه‌داری خصوصی بنا شود، روی اصول سوسیالیستی بنا گردیده است و این افکار کوچک‌ترین شباهتی به ناسیونالیست بودن ندارد. باز هم خیلی مسخره است که بعضی از اعضای زحمت‌کشان را تیتونیست بنامند.

متأسفانه، در این تهمت و افترا، این آقایان توده‌ای‌های انترناسیونالیست با بعضی از جوانان کم‌تجربه ناسیونالیست که نه معنی ناسیونالیسم و نه معنای انترناسیونالیسم و نه معنای کمونیسم و نه معنای تیتونیسم را می‌فهمند مشترک می‌باشند. با کمال سرافرازی اعلام می‌کنیم که حزب زحمت‌کشان و کلیه اعضای آن حزب به هیچ مکتب و عقیده صداراتی معتقد نیستند، اعم از اینکه استالینیسم و یا تیتونیسم یا امریکاییسم باشد. آن عده از اعضای حزب زحمت‌کشان که

مورد حمله و تهمت مشترک آقایان انترناسیونالیست و ناسیونالیست می‌باشند، و با اتیکت تیتوئیست ملقب می‌شوند، اشخاصی هستند که روش خود را علیه هدف‌های نامشروع حزب توده و ارباب آنها یک سال جلوتر از تیتو اعلام داشتند. پیش‌آمدن جریان یوگسلاوی و سایر نهضت‌های ضدمسکو خود دلایل نوین تاریخی برای صحت نظریه آن افراد از حزب زحمت‌کشان است که روش‌های توده‌ای‌ها و اربابان آنها را زودتر از دیگر نقاط جهان تشخیص دادند و با آن مبارزه کردند. ملاحظه می‌شود که با توجه به معنی ملی (ناسیونال) و معنی اجتماعی ناسیونالیست، و با توجه به حقایق و حوادث سالیان اخیر، جبهه ملی، و مخصوصاً حزب زحمت‌کشان، ناسیونالیست نیست، ولی ناسیونال یعنی ملی است. در مقاله آینده نشان خواهیم داد که حزب توده، آن‌طور که ادعا می‌کند، انترناسیونالیست که مشتق از ملل و طبقات زحمت‌کش باشد نیست، ولی انترناسیونالیستی که آلت دست یک دولت ناسیونالیست بیگانه است می‌باشد.

حزب توده انترناسیونالیست نیست، بلکه آلت دست ناسیونالیست‌های بیگانه است

دیدیم که تمام کشورهای صنعتی در مرحله معینی از رشد و تکامل صنعتی خود احتیاج پیدا می‌کنند که جهان را تقریباً به یک واحد اقتصادی تبدیل کنند، برای کالاهای خود بازار و برای صنایع خود مواد خام تهیه کنند. چون سطح صنعت آنها مرفعی است و در بازرگانی در بازار جهانی همیشه تفوق با آنهاست، میل دارند سرحدات گمرکی حتی الامکان از بین برود، تشریفات حمل و نقل کالا و مسافر به حداقل تبدیل یابد و یا معدوم شود. آنها به از بین رفتن سرحدات ملی به نفع دولت خودشان مایل می‌گردند. این تمایل صنایع بزرگ را در مقالات گذشته به عنوان تمسخر انترناسیونالیسم نامیدیم که در حقیقت شبه انترناسیونالیسم است.

اگر انقلاب اکتبر روی اصول سوسیالیستی راه خود را می‌پیمود، نمی‌بایست مانند صنایع بزرگ دول اروپایی که به سرمایه‌داری خصوصی متکی بودند به این نوع شبه انترناسیونالیسم منتهی شود، ولی چون سیستم شوروی متدرجاً یک کاپیتالیسم دولتی از کار درآمد که یک طبقه بوروکرات دولتی و حزبی (یعنی طبقه کارمندان عالی‌رتبه ممتاز) بیشتر از همه از منافع آن برخوردار می‌باشند، همان روش شبه انترناسیونالیسم با قدرت و قوت بیشتری در روسیه پیش آمد، یعنی مانند سایر دولت‌های کاپیتالیستی در داخل مرزهای شوروی یک ناسیونالیسم بی‌سابقه و در خارج از سرحدات آن کشور به یک شبه انترناسیونالیسم متوسل شدند. این تمایلات مشابه بین الملل می‌بایست منافع ملل و دول دیگر را تابعی از منافع دولت شوروی و طبقه بوروکرات حاکمه بکنند. کمینفرم این وظیفه را به عهده گرفت و شعب کمینفرم در کشورهای مختلف به عنوان عامل یا ستون پنجمی که منافع ملی محلی را فدای منافع دولت شوروی بکنند به وجود آمدند و اسم این عمل را انترناسیونالیسم گذاردند. پس از تشکیل دول موسوم به دموکراسی‌های توده‌ای بالکان، طبیعی بود که این دول کوچک که ادعای سوسیالیست بودن داشتند می‌بایست با هم روابط سوسیالیستی ایجاد کنند و مانند کشورهای سرمایه‌داری سرحدات و اصول گمرکی متکی به روابط سرمایه‌داری نداشته باشند. دیمتروف، رئیس دولت یا ملت بلغارستان، نیز به چنین اقدامی دست زد و تیتو نیز، به عنوان

یک عضو خانوادهٔ کشورهای بالکان، جداً از آن فکر سوسیالیستی و بین‌المللی که دارای روح به تمام معنی انترناسیونالیستی بود حمایت کرد، ولی این اقدام سوسیالیستی که به تمام معنی روح انترناسیونالیستی داشت از طرف مسکو محکوم اعلام شد و پراودا در مخالفت با آن قلم‌فرسایی کرد. البته اگر فدراسیون بالکان تشکیل می‌شد و ملل این کشورها به هم نزدیک‌تر می‌شدند و تربیت بین‌المللی پیدا می‌کردند، اقتصاد و صنایع و ادارات و ارتش آنها کم‌کم به یک واحد متمرکز و درعین حال مرکز تبدیل می‌شد، یک قدم بزرگ به طرف فکر بین‌الملل سوسیالیستی بود، ولی پیداشدن این واحد بزرگ و نیرومند سوسیالیستی مانع از این می‌شد که دولت شوروی منافع یکی‌یکی دول بالکان را فدای منافع دولت شوروی کند. به همین مناسبت، ناسیونالیست‌های دولت شوروی ترجیح دادند که مطابق فرمول کلاسیک امپریالیست‌ها و ناسیونالیست‌ها «تقسیم کنند و حکومت کنند» و از اتحاد ملل بالکان جلوگیری کردند. این یک نمونهٔ برجسته است که یک فکر و یا اقدام سوسیالیستی بین‌الملل که از طرف کشورهای کوچک مدعی سوسیالیستی به عمل می‌آمد به نفع یک کشور بزرگ مدعی سوسیالیستی موقوف و متروک شد.

رهبران حزب توده و احزاب کمینفرمی مشابه آن هرگز حق ندارند به خودشان اجازه دهند که در اطراف این‌گونه مسائل، یعنی در اطراف مخالفت پراودا و مسکو و فدراسیون بالکان، بحث و فکر کنند، زیرا در مسکو یک پولیت‌بوروا وجود دارد که عوض تمام کمینفرمیست‌ها فکر می‌کند و دیگران تنها موظف هستند که تمام هوش و ذکاوت خود را به کار ببرند و تصمیمات آنها را توجیه بکنند. برای اینکه مثال متعدد و قابل لمس بزنیم، یکی از توده‌ای‌ها که تا قریب یک سال پیش در انجمن روابط فرهنگی مشغول فعالیت اجتماعی بود مأموریت پیدا می‌کند که از روی اسناد و مدارکی که «وکس» در اختیار او گذارده بود یک سخنرانی راجع به علم در شوروی بکند. این جوان با استعداد و اهل مطالعه به زبان‌های خارجی دیگر نیز آشنا بود. او پس از مطالعهٔ اسناد و مدارک علمی

شوروی به نماینده وکس در تهران اظهار می‌کند که در موارد متعدد اشتباهاتی رخ داده، مثلاً کاشف فلان موضوع علمی را که شما روسی معرفی می‌کنید، سالیان دراز پیش دانشمندان دیگر اروپا کشف کرده‌اند و یا بعضی کشفیات را که شما مربوط به دوره شوروی می‌دانید خیلی پیش‌تر از آن در اروپا کشف شده است. این جوان کتاب‌هایی را که تاریخ طبع آنها پیش از انقلاب اکتبر بوده و حاکی از آن کشفیات بود که اسناد شوروی مدعی کشف‌شدن آنها در زمان شوروی بود به نماینده وکس به‌عنوان سند غیرقابل انکار نشان می‌دهد و انتظار می‌کشد که این اشتباهات تصحیح شود و او نیز در سخنرانی خود به این اشتباهات اشاره کند.

نماینده وکس نه‌تنها اجازه این تصحیح‌ها و اشاره به آنها را نمی‌داد، بلکه در صحت مندرجات و تاریخ طبع کتاب‌های خارجی که به او عرضه شده بود شک می‌کند. البته او حق داشته است. او کارمند دستگاه شوروی و یا انسان شوروی است. ممکن است که این کتاب آلمانی «فاشیستی» باشد و یا مثلاً «مونارکوفاشیست‌های یونان» و یا «پلتوکرات‌ها»ی فلان‌جا و یا مثلاً «آتش‌افروزان جنگی امریکایی» و یا اقلاً «نوفاشیست‌های یوگسلاوی» این کتاب‌های لعنتی بورژوازی را که متکی به علوم بورژوازی است چاپ زده باشند تا علوم شوروی را انکار بکنند و اختراعات آنها را بدزدند.

البته توده‌ای‌های ایران نیز موظفند که تمام علوم و ادبیات را به ناسیونالیست‌های روسی یا شوروی نسبت دهند و مثلاً ثابت کنند که نظامی شاعر ترکی‌زبان بوده و بی‌ریا اشعاری بسراید و چاپ کنند که رودخانه ارس شب و روز ناله می‌کند که چرا آذربایجان ما را از شوروی جدا کرده‌اند و در همان تألیف از شعرای همسایه خودشان، یعنی از حافظ و سعدی، به‌عنوان شعرای بیگانه و همسایه یاد کنند.

تمام سوسیالیست‌های جهان از جمله لنین یکی از خواص بین‌الملل سوسیالیسم را این‌طور تعریف کرده بودند که دول یا ملل بزرگ سوسیالیستی نسبت به دول یا ملل سوسیالیستی کوچک تعهداتی از لحاظ مادی و معنوی دارند، یعنی دولت سوسیالیستی بزرگ باید فداکاری و از خودگذشتگی نسبت به دول سوسیالیستی و یا ملل ضعیف و کوچک بکند، ولی تئوری استالینی کمینفرم این تئوری را کاملاً وارونه کرده است، یعنی پس از آنکه سوسیالیسم در یک کشور بنا شد

و آن جا استاد زحمتکشان جهان اعلام شد، لازم آمد کلیه احزاب کمینفرمی جهان تمام منافع ملی و محلی خود را فدای ناسیونالیست‌هایی کنند که مقرر فرمانفرمایی جهانی خود را در مسکو اختیار کرده‌اند. مسئله نفت شمال و نفت جنوب یکی از بهترین مظاهر این اصل است که رهبران توده به نام انترناسیونالیسم، و یا به نام دموکراسی جهانی، منافع ملی ما را در مورد نفت، همواره و پیوسته، فدای منافع دولت شوروی و یا ناسیونالیست‌های شوروی کرده‌اند. این رفتار رهبران توده کوچک‌ترین شباهت به افکار بین‌المللی ندارد، بلکه عبارت از عمل کسلینگ‌هایی^۱ است که ملت خود را فدای ناسیونالیست‌های ملت دیگر می‌کنند.

۱. اشاره به ویدکون کوئیس‌لینگ (Vidkun Quisling)، سیاستمدار نروژی و وزیر دفاع نروژ طی سال‌های ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۳، که طی جنگ جهانی دوم کمک‌های زیادی به نازی‌ها کرد و پس از جنگ با اتهام خیانت اعدام شد.

بخشنامه به کلیه واحدهای حزبی ما در مهاجرت

این بخشنامه در تاریخ ۳۰ دی ماه ۱۳۳۷ در هیئت اجراییه تصویب شد و برای واحدهای حزبی ارسال گردید.

رفقای عزیز!

مطالعه اوضاع سازمان در مهاجرت نشان می دهد که به تدریج پاره ای شیوه ها و اقدامات غیرتشکیلاتی در میان واحدها و افراد حزب ما رسوخ می یابد، به طوری که اخیراً بعضی از واحدها و اعضای حزب ما در مهاجرت دست به اقداماتی می زنند که با اصل مرکزیت دموکراتیک و موازین سازمانی حزب طبقه کارگر سازگار نیست.

بدیهی است غرض از جلب توجه افراد و واحدهای حزبی به رعایت اصول و موازین تشکیلاتی انکار یا محدود کردن حقوق دموکراتیک اعضای حزب و یا مبالغه در جهت مرکزیت به ضرر دموکراسی حزبی نیست. به عکس، هیئت اجراییه عقیده دارد که تکامل دموکراسی در درون حزب (به ویژه در این جهت که عموم افراد حزب امکان یابند در مورد کلیه مسائل سیاسی و تشکیلاتی در کادر اصول اساسی حزب و موازین سازمانی مداخله نموده، آزادانه بحث و اظهار نظر نمایند) بهترین وثیقه تحکیم مبانی حزب و پیشرفت آرمان های عالی آن است، ولی به طوری که از اسناد و مدارک موجود بر می آید عده ای از اعضای حزب و حتی

برخی از واحدهای حزبی ما در مهاجرت دموکراسی داخلی حزب را با آزادی مطلق در مباحثات و عمل، با آزادی در مبادرت به اقدام در ورای مقررات سازمانی و تصمیمات ارگان‌های رهبری حزب، اشتباه می‌کنند.

این رفقا به پیوند ناگسستنی که بین دو جهت اصل مرکزیت دموکراتیک وجود دارد توجه ندارند و به همین سبب حدودی برای حقوق و اختیارات خود قائل نیستند و رعایت موازین سازمانی را در مورد استفاده از این حقوق و اختیارات نیز لازم نمی‌شمرند.

حاجت به استدلال نیست که این نحوه برخورد به مسئله دموکراسی حزبی در حقیقت به منزله نفی لزوم ارگان‌های رهبری‌کننده حزب و تجویز آنارشی سازمانی به جای مرکزیت دموکراتیک است.

جای تردید نیست که اگر این شیوه عمل و این قبیل نظریات بتواند در صفوف حزب ما رخنه کند، نه تنها به پایه‌های اساسی حزب ما لطمه می‌زند، بلکه در شرایط دشوار کنونی موجودیت حزب توده ایران را نیز به مخاطره خواهد انداخت.

به همین سبب هیئت اجراییه ضروری و سودمند می‌شمرد که، با جلب توجه رفقای حزبی، به لزوم مراعات اکید موازین و مقررات سازمانی چند نمونه از مواردی که در جریان چند ماه اخیر در این زمینه مشهود گردیده است، ضمن این بخشنامه، به نظر عموم رفقای حزبی برساند:

۱. چندی پیش عده‌ای از رفقای حزبی مقیم یکی از مراکز عمده مهاجرت ما، تحت عنوان بررسی به وضع رهبری حزب توده ایران و اتخاذ تصمیم درباره اهمیت و ترکیب رهبری آینده، مبادرت به تشکیل مجامع وسیعی نموده، یک سلسله مسائل عمده راجع به حزب و رهبری آن را مورد مباحثه قرار داده‌اند و سپس کوشیده‌اند تا حوزه‌های حزبی را به بحث در اطراف این مسائل و اتخاذ تصمیماتی در این باره سوق دهند.

هیئت اجراییه اکنون قصد ندارد درباره ماهیت مسائلی که در این مجامع مورد بحث قرار گرفته و هدفی که هریک از شرکت‌کنندگان مجامع مزبور داشته‌اند اظهار نظر نماید، ولی در این جا تذکار این نکته را لازم می‌شمرد که اصولاً تشکیل

چنین مجامعی بدون اطلاع و تصویب مقامات رهبری کننده حزب به خودی خود عملی خلاف موازین تشکیلاتی است.

۲. با آنکه چندی پیش یکی از حوزه‌های حزبی ما در مهاجرت، به مناسبت اینکه در ورای کمیته مرکزی نظریات خاص خود را درباره برخی مسائل داخلی حزب به صورت «بخشنامه» برای واحدهای دیگر افراد حزبی فرستاده بود، مورد انتقاد و تذکر قرار گرفت، مع ذلک اخیراً باز همین حوزه مبادرت به صدور بخشنامه جدیدی درباره مسائل مربوط به تشکیل پلنوم وسیع کمیته مرکزی نموده و با ارسال آن برای واحدهای دیگر و اعضای حزب ما در مهاجرت آنها را به پذیرفتن نظریات خود تشویق کرده است.

در تعقیب روش این حوزه، دو حوزه دیگر به نوبه خود دست به صدور «بخشنامه» هایی زده و آن را برای سایر رفقا و واحدهای حزبی فرستاده اند.

با آنکه یکی از این بخشنامه‌ها در جهت تأیید طرحی است که هیئت اجرایی به بحث عمومی گذارده است، ولی چون این عمل از لحاظ شکل تشکیلاتی درست نیست، درخور همان انتقادی است که در مورد بخشنامه‌های دیگر ذکر شده است.

۳. برخی از اعضای حزب، به طور فردی یا جمعی، مبادرت به جمع آوری امضا ذیل اوراقی نموده‌اند که حاوی نظریات معینی درباره رهبری حزب و ترکیب آینده آن یا افراد مشخصی از رهبری است.

آنچه بیشتر جنبه غیرتشکیلاتی اقدامات اخیر را واضح می سازد وقوع آنها در زمانی است که هیئت اجرایی، بنا به تصمیم پلنوم پنجم کمیته مرکزی، از کلیه واحدها و اعضای حزب دعوت نموده است نظریات خود را درباره تشکیل پلنوم وسیع آینده، از راه صحیح سازمانی، به اطلاع هیئت اجرایی برسانند و بنابراین نمی توان تصور کرد که این اقدامات جز ایجاد تشتت بیشتر در اذهان رفقای حزبی نتیجه دیگر داشته باشد.

صفت مشترک موارد سه گانه فوق عبارت است از عدم توجه به موازین تشکیلاتی حزب و نقض اصل مرکزیت دموکراتیک.

بدیهی است هیئت‌اجرائیه، بنا به مسئولیتی که در حفظ موجودیت حزب و صیانت اصول اساسی سیاسی و سازمانی آن دارد، نمی‌تواند نسبت به چنین اعمالی بی‌اعتنا بماند. به همین جهت نه تنها رفقای حزبی را از چنین اقدامات نادرستی بر حذر می‌دارد، بلکه از عموم افراد حزب دعوت می‌کند که هیئت‌اجرائیه را در کوشش خود برای جلوگیری از این پدیده‌های ناسالم در درون سازمان حزبی تقویت نمایند.

هیئت‌اجرائیه اطمینان دارد که این روش مورد تأیید اکثریت قاطع رفقای حزبی قرار خواهد گرفت و امیدوار است افرادی نیز که ناآگاهانه مبادرت به چنین اقداماتی نموده یا در اتخاذ چنین تصمیماتی شرکت جست‌ه‌اند، با توجه به عواقب نامطلوب و مخاطراتی که آنارشی سازمانی برای موجودیت حزب و پیشرفت امور آن به بار می‌آورد، صادقانه روش خود را مورد تجدید نظر قرار دهند.

هیئت‌اجرائیه کمیته مرکزی حزب توده ایران

مبارزه در درون حزب و سانترالیسم دموکراتیک

مسائل حزبی، شماره ۶، بهمن ۱۳۳۷

تکامل هر پدیده نتیجه مبارزه تضاد در درون آن پدیده است. حزب طبقه کارگر نیز که ارگانیسم تکامل یابنده ای است به ناچار بر اثر مبارزه درونی رشد و تکامل می یابد. تصور حزب بدون تضاد و مبارزه درونی تصویری است غیر دیالکتیکی و خارج از دنیای واقعیات.

اما اگر تضاد و مبارزه درونی حزب مطلق است، تضاد و مبارزه کنکرت در داخل حزب نسبی و گذرا است. برای غلبه بر تضاد معین باید هر بار آن را عمیقاً و همه جانبه مورد مطالعه قرار داد و راه حل صحیح غلبه بر آن را یافت. حل تضاد کنکرت در داخل حزب، به ویژه هنگامی که مانند تضاد درونی حزب ما عمیق و پُردامنه باشد، به یکبار و با یک عمل قاطع امکان پذیر نیست. به تضاد درونی حزب ما که خود شامل تضاد درون دستگاه رهبری و تضاد میان دستگاه رهبری و توده حزبی است نمی توان با یک اقدام قطعی خاتمه بخشید. حل مبارزه درونی حزب ما به ناچار مراحل را خواهد پیمود که پلنوم چهارم کمیته مرکزی، با شرکت عده معتابیهی از کادرهای حزبی، بدون شک نخستین مرحله آن به شمار می آید. قطعنامه های این پلنوم و من جمله تصمیمات آن درباره اختلافات درونی دستگاه رهبری، به عنوان قدم مؤثری برای حل تضاد داخل حزب، در تاریخ حزب ما باقی خواهد ماند. اشتباه است اگر در ارزیابی پلنوم چهارم، آن طور که پاره ای از رفقا می نویسند، گفته شود: «کسانی که از نعمت بینایی محروم [شده] و یا توازن عقلی خود را از دست داده باشند می توانند به این قدم های جدی (!) دل خوش کنند.» چنین طرز تفکری ناشی از قضاوت ذهنی است.

اگر مبارزه درونی حزب و غلبه بر آن تنها عامل رشد و تکامل حزب است، ولی یک لحظه هم نباید فراموش کرد که این مبارزه هنگامی به تکامل حزب کمک می‌کند که در چهارچوب اصول و موازین حزبی صورت گیرد. هرگاه در مبارزه درونی حزب اصول و موازین تشکیلاتی از نظر [کنار] گذارده شوند، این مبارزه نتیجه معکوس خواهد بخشید و به تفرقه و پراکندگی صفوف حزب خواهد انجامید. در یک حزب تراز نوین در هیچ اوضاع و احوالی و تحت هیچ عنوانی نمی‌توان این اصول را نادیده گرفت و نقض کرد، زیرا که آنها مستقیماً از جهان‌بینی حزب و تجارب نهضت کارگری جهانی نتیجه می‌شوند.

منظور ما از اصول تشکیلاتی البته اشکال سازمانی و شیوه‌های کار تشکیلاتی حزب نیست. اشکال و شیوه‌های کار تشکیلاتی در عین اینکه برای حزب طبقه کارگر دارای اهمیت فراوانی است می‌توانند در شرایط مختلف و متناسب با نوع کار و فعالیت حزب تغییر کنند. حزب همیشه آن شکل و آن شیوه کار تشکیلاتی را بر خواهد گزید که در شرایط معین بهتر می‌تواند به انجام وظایف سیاسی که در برابر حزب قرار گرفته کمک نماید. حزب ما در تاریخ حیات خود، و در موارد غیرعادی و دشوار، اشکالی برای ساختمان خود به کار برده که با اشکال مندرج در اساسنامه تطبیق نداشته است. به عنوان مثال می‌توان به پیدایش هیئت اجراییه موقت پس از ناکامی و عقب‌نشینی نیروهای دموکراتیک در آذرماه ۱۳۲۵ و همچنین به تشکیل پلنوم وسیع چهارم اشاره نمود. مثال‌هایی نظیر اینها را می‌توان در تاریخ احزاب مارکسیستی دیگر نیز پیدا کرد. اشکال سازمانی نمی‌توانند و نباید همانند سدی در برابر تکامل حزب بایستند. هرگاه وظایف حزب در اوضاع و احوال معینی ایجاب کند که شکل نوینی جایگزین شکل مندرج در اساسنامه گردد، می‌توان در کار موازین سازمانی تغییرات لازم را ایجاد کرد.

اما اصول تشکیلاتی غیر از اشکال و شیوه‌های کار تشکیلاتی است. منظور از اصول تشکیلاتی آن اصولی است که بر اساس آنها حزب طبقه کارگر سازمان می‌گیرد، آن اصولی که بدون رعایت آنها حزب خصلت تراز نوین خود را از دست می‌دهد، وحدت اراده و عمل که عامل ضروری پیروزی در مبارزه علیه دشمنان است جای خود را به آشفتگی و پراکندگی می‌دهد. مع‌ذلک بعضی چنین

اظهار عقیده می‌کنند که «مقررات و اصول تا موقعی محترم و قابل اجرا هستند که به پیشرفت نهضت کمک کنند، هر وقت وجود آنها مانع و خاّر راه نهضت باشد، باید شجاعانه دور ریخته شوند». بدین ترتیب اگر روزی عده‌ای صلاح دانستند که پیشرفت حزب منوط به ایجاد فراکسیون در داخل حزب است، باید «شجاعانه» به این کار دست زد. اگر چنین تصویری دست داد که ارگان مرکزی «خاّر راه نهضت» شده، می‌توان آن را نادیده گرفت و در ورای آن عمل کرد. فرض کنیم دستگاه رهبری حزب در سطح رهبری نباشد، آیا این امر می‌تواند دستاویز نقض اصل سانترالیسم دموکراتیک گردد؟ هرگز. در هیچ شرایطی و به هیچ عنوانی نمی‌توان اصولی مانند سانترالیسم دموکراتیک یا رهبری جمعی را نادیده گرفت و نقض کرد.

چیزی که هم‌اکنون در داخل حزب ما بیشتر به چشم می‌خورد همانا نقض صریح اصل سانترالیسم دموکراتیک است که ما ضروری می‌دانیم در این جا مضمون آن را یادآور شده و موارد نقض آن را برشماریم.

سانترالیسم دموکراتیک چیست؟

سانترالیسم دموکراتیک عبارت است از ایجاد مرکزیت بر پایه دموکراسی و دموکراسی از راه مرکزیت.

سانترالیسم دموکراتیک مناسبات میان رهبری و اعضای حزب، میان ارگان‌های مافوق و مادون، میان اعضای حزب و حزب را، در مجموع خود، منعکس می‌سازد. سانترالیسم دموکراتیک دو جهت یک تضاد یعنی سانترالیسم و دموکراسی را به‌طور ناگسستگی به هم پیوند می‌دهد.

سانترالیسم به معنی این است که:

۱. حزب برنامه و اساسنامه واحدی دارد.
۲. حزب دارای یک ارگان عالی رهبری است (کنگره و، در فاصله میان دو کنگره، کمیته مرکزی).
۳. کلیه ارگان‌های حزبی تابع مرکزند، ارگان‌های پایین تابع ارگان‌های مافوق، اقلیت تابع اکثریت.

۴. در حزب یک انضباط آگاهانه و محکمی حکم فرماست که برای کلیه اعضا، بدون استثنا، یکسان است.

دموکراسی به معنی این است که:

۱. تمام ارگان‌های رهبری حزب، از صدر تا ذیل، انتخابی است.

۲. هر ارگان رهبری موظف است منظم‌اً در برابر ارگانی که او را انتخاب کرده است گزارش دهد.

۳. طرح و بحث مسائل سیاسی و تشکیلاتی در مجامع حزبی، طبق مقررات حزبی، از حقوق لاینفک اعضای حزب است. ارگان‌های حزبی موظفند به نظریات توده‌های حزبی گوش فرا دارند، تجربیات آنها را مطالعه کنند و برای حل مسائلی که در برابر آنها قرار می‌گیرد به موقع راه‌هایی نشان دهند.

بدین‌قسم سانترالیسم و دموکراسی دو روی یک مدال و در جهت یک تضاد هستند که یکی بدون دیگری نمی‌تواند وجود داشته باشد. دموکراسی درون حزب به سانترالیسم می‌انجامد و سانترالیسم دموکراسی درون حزب را نظام می‌بخشد. دموکراسی بدون سانترالیسم به اولترادموکراتیسم و لیبرالیسم و هرج‌ومرج مبدل می‌شود و سانترالیسم بدون دموکراسی در جهت اعمال روش‌های فرماندهی و دستوری گرایش می‌یابد.

لازم به تذکر نیست که دموکراسی حزبی در شرایط کار مخفی، هنگامی که دشمن با تمام نیرو و وسایل خود علیه حزب برمی‌خیزد و سازمان‌های آن را در معرض ضربات شدید قرار می‌دهد، به‌ناچار محدود می‌گردد، تشکیل کنگره‌ها و کنفرانس‌ها غیر منظم می‌شود، انتخابات ارگان‌های رهبری اکثراً جای خود را به انتصاب افراد وامی‌گذارد، تماس و ارتباط مستقیم این ارگان‌ها با توده‌های حزبی قطع می‌شود، ولی در هر صورت دوران کار مخفی با آنکه گاهی به طول می‌انجامد موقتی و گذراست. اینها مطالبی است که هریک از رفقای حزبی می‌داند و مورد قبول او است، ولی تنها قبول داشتن اصول تشکیلاتی کافی نیست. باید آنها را در عمل به کار بست و در عمل وفاداری خود را نسبت به این اصول نشان داد. در شرایط کنونی، عده‌ای از رفقای حزبی اصل سانترالیسم دموکراتیک

را شاید در گفتار می‌پذیرند، ولی در واقع از دو جزء لاینفک آن فقط دموکراتیسم را حفظ کرده و سانترالیسم را کنار گذاشته‌اند. نتیجه این عمل پیدایش آشفتگی سازمانی و اختلال وحدت اراده و عمل در درون حزب است که هیچ وجه مشترکی با دموکراسی حزبی ندارد و از ریشه با دموکراسی در درون حزب طبقه کارگر مغایر است.

یکی از عوامل بروز اولترادموکراتیسم و تمایل لیبرالیسم کنونی عکس‌العملی در برابر سانترالیسم نسبتاً شدید گذشته است. حزب ما در گذشته، در دوران کار مخفی خود، دموکراسی حزبی را محدود کرده و سانترالیسم را تقویت نمود. البته برای دستگاه رهبری در یک دوره کوتاهی امکان داشت جلساتی از کادرها تشکیل دهد و مسائل حاد سیاسی و تشکیلاتی روز را با آنان در میان گذارد و از نظریات آنان مدد گیرد. چه بسا با تشکیل چنین جلساتی دستگاه رهبری می‌توانست پاره‌ای از اشتباهات خود را به موقع اصلاح کند و خط‌مشی صحیحی اتخاذ نماید.

جز در این دوران کوتاه که امکاناتی برای استقرار بیشتر دموکراسی در درون حزب وجود داشت، عمل دستگاه رهبری در تقویت سانترالیسم، در دوران کار مخفی، عملی علی‌الاصول درست و منطبق با اصول تشکیلاتی بوده است. مع‌ذلک این سانترالیسم در ارتباط با اشتباهات سنگین دستگاه رهبری و شکست نیروهای دموکراتیک سرچشمه افکار اولترادموکراتیک کنونی حزب ما است که کار را به هرج و مرج کشانیده و اگر به آن خاتمه داده نشود، بیم آن می‌رود که همین باقی‌مانده حزب نیز دچار تلاشی کامل گردد.

مضمون اساسی اولترادموکراتیسم چیست؟

مضمون اولترادموکراتیسم عبارت از این است که اعضا و سازمان‌های حزب اکثراً آزادانه، و بدون هیچ قید و محدودیتی، در داخل حزب عمل می‌کنند. راهنمای آنها در اتخاذ روش آنها نظریات شخصی و گاهی نیز منافع خصوصی است. پاره‌ای از آنها ابایی ندارند از اینکه هرچه به زبان آید بگویند، هرچه زیر قلم آید بنویسند، به هر کاری که رأی آنها بر آن قرار گرفت دست بزنند. آنها دستگاه رهبری و تصمیمات آن را نادیده می‌گیرند و انضباط حزبی را نقض می‌کنند.

حال آنکه اصل سانترالیسم دموکراتیک حکم می‌کند که تصمیمات و دستورات دستگاه رهبری برای کلیه افراد حزب لازم‌الاجرا باشد.

حال بینیم اولترادموکراتیسم به‌طور مشخص به چه شکلی بروز می‌کند.

۱. تضعیف دستگاه رهبری

عده‌ای از رفقا با اعتقاد راسخ به اینکه وظیفه نجات حزب از بحران کنونی به عهده رفقای است که در مهاجرت به سر می‌برند و به بهانه اینکه گویا دستگاه رهبری در راه تکامل و پیشرفت حزب به سدی تبدیل گردیده است تمام نیروی خود را در راه تخریب این «سد» به کار انداخته‌اند، اما به جای آنکه تغییر دستگاه رهبری را از طرق حزبی و طبق اصول تشکیلاتی تأمین نمایند، آنها سهل‌ترین راه را انتخاب کرده‌اند و آن این است که رهبری موجود را از اعتبار بیندازند، اتوریته آن را پایین آورند، بدین ترتیب پایه آن را به خیال خود از سر راه بردارند. اما هرچه باشد دستگاه رهبری منتخب کنگره است. هیئت‌اجرائیه کنونی منتخب پلنوم وسیع چهارم است که در پلنوم پنجم نیز مجدداً و حتی با اکثریت بیشتری از افراد کمیته مرکزی انتخاب شده است. به همین جهت این رفقا پلنوم را نیز که گویا در طرق حزبی گام برنداشته‌اند و به وظایف خود عمل نکرده‌اند تخطئه می‌کنند، محکوم می‌کنند و مورد سرزنش و توبیخ قرار می‌دهند.

به عبارات زیر که از نامه‌ای استخراج شده توجه کنید.

ما نه تنها هیئت‌اجرائیه را ... محکوم می‌کنیم، بلکه پلنوم پنجم را نیز ... مورد سرزنش و سزاوار توبیخ می‌دانیم. پلنوم را که به شدت در کارهایی غرق شده که فقط در صورت وجود حزب در ایران می‌توانست دارای اهمیت درجه اول باشد شایسته توبیخ می‌دانیم.

... این عمل پلنوم را به‌عنوان یک روش دنباله‌روی و پاسیف محکوم می‌کنیم.

از یک نامه دیگر:

به هر حال اگر پلنوم وسیع نظیر پلنوم چهارم باشد، یعنی محکومین، مقصرین، دسته‌بازان و خرابکاران و آوانتوریست‌ها را به رهبری حزب تحمیل کنیم...

از یک نامه دیگر:

تقاضای مکرر حوزه‌های حزبی برای تشکیل پلنوم برای این نیست که عده‌ای دور هم جمع شده و یک سلسله شعارهای قالبی و بدون پشتوانه روی کاغذ بیاورند.

کدام حزب را سراغ دارید که در آن یک حوزه حزبی مرکب از چند رفیق این‌گونه باران محکومیت و توبیخ و سرزنش را بر سر دستگاه رهبری و پلنوم‌های آن، که با شرکت عده‌ای کم و بیش از کادرهای حزبی برگزار شده، بیاوراند، یا یک عضو حزب در هر مقامی که باشد به اعضای دستگاه رهبری حزب با چنین کلمات ناشایسته‌ای خطاب کند.

رهبری حزب، آن‌گونه که پاره‌ای از رفقا عقیده دارند، جدا و منفک از حزب نیست. هر ضرر و زیانی که به دستگاه رهبری وارد آید، هر حمله یا هجومی که به دستگاه رهبری در مجموع خود یا فرد یا افراد جداگانه‌ای از آن صورت گیرد، حمله غیرمستقیم به حزب است، به حزب زیان می‌رساند. در این موقع دشوار که حزب را باید با کلیه قوا تقویت کرد تا بتواند به تدریج مراحل بحران را یکی بعد از دیگری پشت سر بگذارد و در برابر دشمن نیروی از دست رفته خود را به دست آورد، حملات به دستگاه رهبری جز تحنیف حزب و تفرقه صفوف آن نتیجه دیگری به بار نخواهد آورد.

۲. فعالیت افراد و سازمان‌ها در ورای دستگاه رهبری

قبول این امر که دستگاه رهبری کنونی «سد» راه پیشرفت و تکامل حزب است، رفقای حزبی را به این نتیجه می‌رساند که باید لااقل تا موقعی که «سد» از میان برداشته شود آن را دور زد و، در ورای آن، طبق نظریات خود عمل کرد. سازمان‌های حزبی، بدون اطلاع رهبری، با یکدیگر ارتباط می‌گیرند، نظریات خود را با یکدیگر در میان می‌گذارند، تصمیمات سازمان‌ها را برای افراد یا سازمان‌ها می‌فرستند. طبیعی است چنین شیوه عمل هیچ وجه شبهی با اصل سانترالیسم دموکراتیک ندارد و از آن ممکن نیست نفعی عاید حزب گردد. عجب نیست که پاره‌ای از رفقا می‌خواهند این رفتار غیرحزبی خود را صورت قانونی

دهند و، به نام تدارک پلنوم وسیع آینده، از هیئت‌اجرائیه می‌طلبند که تماس و ارتباط میان سازمان‌ها را مجاز گردانند.

شما یک حوزه حزبی ساده را تصور کنید که در آن مسئله مهمی باید مطرح شود، ولی افراد حوزه به جای آنکه از صدر حوزه اجازه گرفته و نظریات خود را برای حوزه مطرح نمایند و در پایان، صدر جلسه مسائل مطروحه را ترازبندی کرده و نتیجه آن را از تصویب حوزه بگذرانند، دوبه‌دو با یکدیگر به شور و تبادل نظر بپردازند. بدیهی است از چنین جلسه‌ای نتیجه‌ای به دست نخواهد آمد. رفقای حزبی که چنین کاری را در مقیاس یک حوزه جایز نمی‌دانند و بدان ترتیب نیز عمل نمی‌کنند در مقیاس حزب بدین شیوه غیرحزبی توسل می‌جویند، گویا به این علت که موضوع دستگاه رهبری مطرح است و در حل این مسئله همه اتفاق نظر دارند. این رفقا بیهوده تصور می‌کنند که در کم‌وکیف بهبود دستگاه رهبری کلیه اعضای حزب در مهاجرت با یکدیگر هم عقیده و هم‌داستانند. در این زمینه نظریات گوناگونی ابراز می‌شود که گاهی نیز در دو قطب مخالف قرار دارند. فقط با مطالعه و بررسی نظریات گوناگون و متضاد است که می‌توان بالاخره راه‌حلی برای این مسئله بغرنج پیشنهاد کرد که سرانجام به صلاح و صرفه حزب باشد. و این کار جز از راه مرکز رهبری امکان‌پذیر نیست.

بعضی دیگر از رفقا تقاضا دارند مجله‌ای انتشار یابد که در آن هریک از رفقای حزب آزادانه و بدون هیچ‌گونه محدودیتی نظریات خود را در کلیه مسائل سیاسی و تشکیلاتی برای اطلاع حزب منعکس سازند. نقشی که ه. ا. در این جا بازی خواهد کرد در حقیقت عبارت از تهیه وسایل مادی انتشار چنین مجله‌ای است که از عهده تقاضاکنندگان خارج است. آیا شما حزب تراز نوینی را سراغ دارید که جهان‌بینی مارکسیستی-لنینیستی را راهنمای خود قرار داده باشد و در داخل حزب یک تربیون آزاد و بی‌بندوباری برای ابراز عقاید متنوع و مختلف به وجود آورد؟ برخی رفقا می‌نویسند: «این مقایسه صحیح نیست که چون در هیچ‌یک از احزاب چنین عملی انجام نگرفته، در حزب ما هم نباید انجام گیرد.» این رفقا اشتباه می‌کنند، در حزب طبقه کارگر چنین «آزادی»‌هایی که حاکی از لیبرالیسم است مجاز نیست. شیوه کار رفقای که مرکز رهبری را نادیده گرفته و در ورای

آن عمل می‌کنند مغایر با اصول تشکیلاتی حزب تراز نوین است و نمی‌تواند به سود رفع بحران حزب ما پایان پذیرد.

۳. انتقاد به عنوان سلاح حمله به رهبری

در شرایط پراکندگی تشکیلاتی و تشتت فکری حزب ما در مهاجرت پشتیبانی از دستگاه رهبری و تقویت آن یکی از عوامل عمده در رفع بحران کنونی حزب است. تضعیف دستگاه رهبری تشتت و پراکندگی را تشدید می‌کند و حزب را از یک مرکز رهبری واحد، که شرط اساسی وحدت حزب است، محروم می‌سازد. در برابر یک ارتجاع عنان‌گسسته که برای جلوگیری از بسط جنبش توده‌ای با تمام وسایل مجهز است نهضت آزادی‌بخش ایران به یک حزب تراز نوین متحد و یکپارچه احتیاج دارد که بتواند به تدریج با نیروی اتحاد بر مشکلات غلبه کند، موانع را یک‌به‌یک از سر راه بردارد و با احیای سازمان‌های حزب در ایران توده‌های پراکنده کشور را برای مبارزه با ارتجاع بسیج کند. تضعیف مرکز رهبری حزب در جهت منویات ارتجاع عنان‌گسیخته سیاه و به‌طور ضمنی تقویت نیروهای آن است.

حتماً باز رفقا ذکر این حقیقت تلخ را به حساب تهدید اعضای حزب توسط دستگاه رهبری خواهند گذاشت و به اعتراض خواهند پرداخت، ولی هیچ‌گونه اعتراضی واقعیت سرسخت را نمی‌تواند قلب کند.

بدیهی است تذکر این امر به این معنی نیست که رفقا نباید نقاط ضعف کار رهبری را پیدا کرده و متذکر شوند. انتقاد در داخل حزب یا پیدا کردن نواقص و معایب و غلبه بر آنها مهم‌ترین طریقه تکامل حزب است. کنترل از پایین، اگر به‌درستی صورت گیرد، خواهد توانست فعالیت حزب را رونق بخشد، اشتباهات حزب را به‌سرعت اصلاح کند و نواقص کار را برطرف سازد. هیئت‌اجرائیه پیوسته از رفقا خواسته است که از ابراز نظریات خود در کلیه مسائل سیاسی و تشکیلاتی دریغ نمایند، اما این نکته را هم نباید از نظر دور داشت که آن بحث و انتقادی حزب را رو به تکامل می‌برد که آموزنده و خلاق باشد، راهنمایی کند و، از همه مهم‌تر، به تحکیم صفوف حزب و افزایش حیثیت و اعتبار آن کمک نماید. انتقاد

رفقا در غالب موارد فاقد خصوصیات فوق است و به صورت خُرده‌گیری‌ها و بازی با کلمات تظاهر می‌کند. گاهی نیز انتقاد رفقا به علت ناکافی بودن اطلاعات آنها وارد نیست. ولی در همه حال لحن انتقادات متعوضانه، عتاب‌آمیز و عاری از حجب و فروتنی است. یکی دو نمونه زیر به عنوان شاهد مثال کافی است.

ارزیابی یکی از سازمان‌های ما درباره بولتن اخبار در ایران چه می‌گذرد این است که این بولتن «یک‌شاهی برای ما ارزش ندارد» و سپس اضافه می‌کند که غیر از اخبار نفت که آن هم باید به عقیده این رفقا مفصل‌تر و کامل‌تر در اختیار رفقا قرار گیرد «بقیه اخبار بی‌سروته، بی‌ارزش و مضحک است». این است یک نمونه از انتقاد و اظهار نظر رفقا.

نمونه دیگر:

نامه‌ای از یک عده از رفقا درباره یکی از ملاک‌های دعوت پلنوم ششم، ملاک کمیته مرکزی سازمان نظامی، رسیده است که در مقدمه آن چنین گفته می‌شود:

تعجب در این است که چگونه ک. م. حزب از وضع سازمانی یکی از سازمان‌های اصلی خود تا این اندازه بی‌اطلاع است که عنوان بی‌مسما و عاری از حقیقت را حتی رسماً در نامه درج و در اختیار کلیه کادرها و حوزه‌ها می‌گذارد. تصور می‌نماییم اکثریت اعضای کمیته مرکزی به علت دور بودن از این سازمان، و اینکه سازمان نظامی فقط در تحت مسئولیت چند عضو کمیته مرکزی بوده، از محتوای سازمان اطلاع دقیقی ندارند.

با خواندن سطور فوق، خواننده انتظار دارد که این رفقا بی‌اطلاعی کمیته مرکزی را ترمیم کنند و یک گوشه‌ای از تاریخ سازمان نظامی را روشن سازند.

از توضیح رفقا معلوم می‌شود که در سال ۱۳۲۹ سازمان افسری یک هیئت‌دیران هفت‌نفری داشته است، در صورتی که بررسی جریان نشان می‌دهد که رفقا هم در مورد دستگاه رهبری سازمان و هم در مورد تعداد اعضای آن در تاریخی که بدان اشاره شد در اشتباهند. بالاین حال در صحت نظریات و اطلاعات خود ذره‌ای هم تردید به خرج نمی‌دهند.

۴. نقض انضباط حزبی

یکی از نتایج مستقیم روشی که بعضی از رفقای حزبی در قبال رهبری اختیار کرده‌اند عدم تبعیت از مرکز، عدم تبعیت اقلیت از اکثریت و نقض صریح و آشکار انضباط حزبی است. پاره‌ای از رفقا به صحت نظریات و وسعت معلومات و اطلاعات خود چنان باور دارند که شنیدن نظریاتی مغایر با آنچه آنها در ذهن خود می‌پروانند موجب برآشفستگی آنان می‌گردد یا اینکه اگر در پلنوم چهارم شرکت نکرده‌اند، تصمیمات آن را ناقص می‌دانند، زیرا پلنوم از نظریات و اطلاعات آنها استفاده نکرده است و آرای آنها در جزو آرای پلنوم به حساب نیامده. هنوز هستند رفقای که تصمیمات پلنوم چهارم و پنجم را به عنوان اینکه با آنها مخالف بوده‌اند قبول ندارند و به موقع اجرا نگذاشته و نمی‌گذارند، در صورتی که اصل تبعیت اقلیت از اکثریت امروز حتی در احزاب بورژوازی نیز متداول است.

پاره‌ای دیگر از رفقا چون با بعضی از تصمیمات رهبری نظر موافقی ندارند یا برخی نکات دستورهای را که داده می‌شود زائد تشخیص می‌دهند از اجرای آنها سر باز می‌زنند.

انضباط حزبی شرط اساسی تشکل سازمان است. نقض یا سست کردن آن پایه تشکیلات را سست می‌کند. رفقا دموکراسی حزبی را تا درجه نقض یا سست کردن انضباط تنزل داده‌اند، غافل از اینکه دموکراسی حزبی برای تضعیف انضباط یا شکستن آن نیست، برای تحکیم آن است. تشکیلات پراکنده ما امروز بیش از هر چیز به وحدت نیازمند است. وحدت جز از راه تحکیم انضباط آگاهانه دست نمی‌دهد. رفقای که فکر می‌کنند با سست کردن و شکستن پایه انضباط به تحکیم تشکیلات و تضعیف بحران کمک می‌کنند در اشتباهند.

۵. مبالغه در شور با سازمان‌ها و اعضای حزب

اکنون در داخل حزب ما «دموکراسی درون حزبی، خط‌مشی توده‌ها» این‌طور تعبیر می‌شود که هیئت‌اجراییه بدون مشورت با سازمان‌ها و رفقای حزبی حق اتخاذ هیچ‌گونه تصمیمی را ندارد. مسائل ابتدا باید طرح شوند، حوزه‌ها درباره آنها بحث و اظهارنظر کنند، سپس هیئت‌اجراییه بر پایه نظریاتی که بدین ترتیب

ابراز شده تصمیم اتخاذ نماید. حتی پس از اتخاذ تصمیم در پاره‌ای موارد در اجرای آن هم رفقا برای خود حق نظارت قائلند، برای آنکه تصمیم به‌درستی به مرحله اجرا درآید. این طرز تفکر که ناشی از درک نادرست «دموکراسی حزبی، مشی توده‌ها» است، درحقیقت با «دموکراسی حزبی، مشی توده‌ها» هیچ وجه مشترکی ندارد. تحقق این طرز تفکر یعنی نفی وظیفه رهبری و سلب مسئولیت از هیئت‌اجرائیه است و با هیچ‌یک از موازین اصولی حزب تطبیق نمی‌کند. درست است که دستگاه رهبری باید پیوسته به صدای توده‌ها و من جمله توده‌های حزبی گوش فرا دهد و از آنها بیاموزد، ولی به آن معنی نیست که دستگاه رهبری نمی‌تواند و نباید هیچ تصمیمی بدون مشورت با رفقای حزبی اتخاذ کند. رهبری منتخب پلنوم باید به بهترین وجه خط‌مشی‌ای را که از طرف پلنوم ترسیم شده به مورد اجرا درآورد و گزارش دهد. رهبری می‌تواند درباره هر مسئله‌ای که ضروری تشخیص دهد با افراد یا سازمان‌های حزبی مشورت کند، ولی پس از مشورت اتخاذ تصمیم با خود رهبری است و اجرای آن نیز در حیطه مسئولیت او خواهد بود.

گاهی نیز اتفاق می‌افتد که رفقا سرخود و بدون اطلاع هیئت‌اجرائیه تصمیماتی می‌گیرند و آنها را به مورد اجرا می‌گذارند. این کار ظرف همین ماه‌های اخیر به سست شدن پایه‌های تشکیلاتی سازمان مهاجرت کمک کرده، به بحران شدت بخشیده و هم به سیاست حزب ما در مورد پاره‌ای مسائل مهم زیان رسانیده است. شما در احزاب بورژوایی هم به چنین پدیده‌ای برنمی‌خورید.

۶. حملات علیه اشخاص

مبارزه درون حزبی موقعی عامل تکامل حزب است که به خاطر پیشرفت این یا آن اصل، به خاطر این یا آن هدف، به خاطر این یا آن طریقه مبارزه برای رسیدن به هدف صورت گیرد. مبارزه‌ای که مبتنی بر حملات شخصی، بدگویی، اتهام و نظایر آن باشد، گذشته از اینکه مخالف با اصول مبارزه و موازین تشکیلاتی حزب ماست، از لحاظ پیشرفت حزب نیز نتیجه معکوس می‌بخشد و به جای پیشرفت حزب را به قهقرا می‌کشاند. این شیوه مبارزه هرگز به پیروزی نخواهد انجامید و سرانجام با شکست کسانی که به آن توسل می‌جویند پایان خواهد

یافت. تجربه گذشته حزب ما باید برای رفقایى که به این طرقِ نکوهیده مبارزه دست می‌زنند درس عبرتی باشد.

سازمان در مهاجرت یک بار دیگر در وضع آشفته و نامطلوبی به سر می‌برد که ادامه آن نمی‌تواند در سرنوشت عمومی حزب ما بدون تأثیرات منفی باشد. پلنوم چهارم و نتایج حاصل از آن و اقدامات توضیحی که در سازمان‌های ما در مهاجرت صورت گرفت تا حدود زیادی آرامش پدید آورد. در ماه‌های اخیر این آرامش نسبی بر هم خورد و مرحله جدیدی از بحران آغاز گردید که در واقع شدیدتر از موج نخستین بحران است و هرگاه برای تخفیف و رفع آن اقدامی نشود، بیم آن می‌رود که ضربه تازه‌ای بر پیکر حزب ما وارد آید. عواملی که موجب بروز موج جدید بحران شده متنوع است، آنچه که در این جا می‌توان یادآور شد این است که رفقا مسائل مبتلابه حزب را، در انطباق با شرایط عینی، در کادر امکانات موجود طرح نمی‌کنند. به همین جهت بحث درباره این مسائل جنبه انتزاعی به خود می‌گیرد و نتایج حاصل از آن با آنکه از لحاظ تجربیدی منطقی به نظر می‌رسد با حقیقت وفق نمی‌دهد.

در کار اجتماعی مسائل سیاسی و تشکیلاتی را پیوسته باید در کادر امکانات موجود مطرح کرد، برای آنها در کادر امکانات موجود راه حل جست. رفقای حزبی مشکلاتی را که در سر راه تجدید سازمان و فعالیت حزب قرار گرفته یا مطلقاً نمی‌بینند و یا آنها را به‌درستی ارزیابی نمی‌کنند. رفقا به علت زندگی در مهاجرت و بُریدگی از فعالیت عملی فقط احکام را می‌بینند و توجه ندارند که برای تحقق بخشیدن به هر حکم کوچک در عمل اشتباهات فراوانی پیش می‌آید که قابل پیش‌بینی نیست و همین اشکالات و موانع موجب کُندی کار می‌شود. رفقای ما در مهاجرت که خواهان رونق سریع نهضت در ایران هستند پس از پلنوم چهارم امید داشتند که ظرف مدت کوتاهی شاهد احیای نهضت در ایران خواهند بود و چون مدتی گذشت و آثاری از احیای نهضت آنها مشهود نیفتاد، تمام سنگینی این عدم موفقیت را به دوش هیئت اجراییه انداختند، غافل از اینکه اگر در کار عوامل ذهنی نهضت نیز هیچ‌گونه ضعف و فتوری وجود نداشت، باز مشکلات عینی موجود مانع از آن بود که در این مدت آن چنان رونقی در کار

حزب در ایران پدید آید که نتایج آن هم در مهاجرت و هم در ایران انعکاس پیدا کند. مع‌هذا مطالعه مطبوعات و اخبار واصله از ایران نشان می‌دهد که هم‌اکنون فعالیت حزب توده ایران در کشور بدون انعکاس نبوده است.

از طرف دیگر، رفقا به درستی فعالیت هیئت اجراییه را ارزیابی نمی‌کنند. اولاً به علت اینکه از نظر آنها فعالیت در زمینه احیای سازمان‌های حزبی در ایران تاکنون انعکاس پیدا نکرده، به غلط نتیجه می‌گیرند که هیچ کاری در این زمینه انجام نگرفته است. ثانیاً به علت اینکه وظیفه اساسی ما در شرایط کنونی تجدید فعالیت سازمانی و تبلیغاتی حزب در ایران است، اقدامات دیگر هیئت اجراییه را یا به کلی عاری از ارزش می‌شمرند یا آنها را در جزو امور فرعی بی‌اهمیت به شمار می‌آورند. بدون شک در کار سازمانی و تبلیغاتی و تعلیماتی ما، ظرف یک‌سال‌ونیمی که از پلنوم چهارم می‌گذرد، قدم‌هایی برداشته شده است. در زمینه روابط همکاری و تخفیف اختلافات در میان اعضای هیئت اجراییه بهبودی روی داده است. همکاری رفقای حزبی و پشتیبانی آنها لااقل از اقدامات هیئت اجراییه و همچنین کوشش رفقا در ایجاد وحدت و صمیمیت در درون حزب می‌توانست نتیجه بیشتری به بار آورد، ولی همین هجوم و حمله رفقای حزبی مقیم مهاجرت به هیئت اجراییه در کار مثبت حزب تأثیر منفی داشته است.

در شرایط کنونی که دشمن با دیدگان باز فعالیت حزب ما را می‌نگرد و پیوسته در دنبال ایجاد تفرقه و پراکندگی در صفوف آن است حزب ما برای انجام وظیفه اساسی خود، یعنی احیای سازمان‌ها و تجدید فعالیت در ایران، به وحدت بیش از هر چیز نیازمند است و وحدت حزب در سایه وحدت ایدئولوژی و وفاداری عملی به اصول مارکسیسم-لنینیسم می‌تواند تحکیم و تقویت شود.

جا دارد رفقا که بهبود حزب و خروج از بحران کنونی را هدف قرار داده‌اند در پرتو اصول لنینی به روش خود اندکی بیندیشند. باشد که، بر اثر آن، حزب ما وحدت خود را تحکیم کند و با قدم‌های محکم‌تری به سوی انجام سریع وظیفه اساسی خویش پیش رود.

نفت

بیداری ما

ناشرانکار تشکیلات زمان

شماره ششم

آذرماه ۱۳۲۳

سال اول

تقریباً نیم قرن است که، در اثر ترقی خارق‌العاده صنعت و ایجاد کارخانجات متعدد و پیدایش وسایل نقلیه که به وسیله مواد نفتی تغذیه می‌شود، موضوع نفت در ردیف مسائل مهم اقتصادی و جنگی این دوره قرار [گرفته] است و می‌توان گفت که استقلال و قدرت ممالک با معادن و ذخایر نفت نسبت مستقیم پیدا کرده است.

از این‌رو ممالک بزرگ شروع به کاوش و جست‌وجوی نفت نمودند. نظر به اینکه پیدایش نفت در اثر شرایط مخصوص طبیعی و تغییراتی است که در کره زمین در چندین میلیون سال قبل به وقوع پیوسته، لذا وجود معادن نفت در همه جا یکسان نبوده و اصولاً ممکن است که در بعضی از ممالک اثری از آن نباشد.

فعلاً نقاط نفت‌خیز دنیا به ترتیب اهمیت عبارتند از: ۱. ممالک متحده امریکای شمالی، ۲. روسیه، ۳. ایران و عراق، ۴. جزایر هلند واقع در اقیانوس آرام، و ۵. رومانی. همان‌طوری که ملاحظه می‌فرمایید اتفاقاً تمام قسمت غربی اروپا که پیشرفت صنعت در قرن اخیر در آن‌جا به‌طور فوق‌العاده در تزايد بوده است فاقد معادن نفت می‌باشد.

به همین دلیل ممالک صنعتی دنیا، از نقطه‌نظر پیشرفت اقتصاد و عظمت نیروی جنگی خود، به تکاپو افتاده، شروع به دست‌انداختن به ذخایر نفت ممالک دیگر دنیا کردند.

نظر به اینکه از ممالک بزرگ دنیا روسیه و امریکا در داخل خاک خود دارای ذخایر نفت بودند، لذا به مراتب کمتر از دولت انگلیس که در داخله خود فاقد نفت بود به فعالیت «نفتی» اقدام نمودند.

دولت ایران در آن تاریخ به واسطه بی‌سواد و بی‌لیاقتی زمامدارانش، که نه اطلاعی اصولاً از نفت و اهمیت آن از نظر اقتصادی داشته و نه مقدار ذخیره آن [را] که در زیر خاک نهفته بود می‌دانستند، [آن را] به‌رایگان به بیگانگان واگذار نمودند.

اگر دادن امتیاز نفت و ندادن آن فقط از نقطه‌نظر اقتصادی مطرح بود، موضوع چندان مهم نبود، ولی معلوم و ثابت است که نفت به واسطه اهمیت فوق‌العاده

حیاتی که دارد از دایرة اقتصادیات خارج گردیده و با مسائل سیاسی و نظامی توأم گردیده است. این جاست که در اطراف آن باید حتی المقدور بیشتر دقت و بررسی شود.

ذخایر نفت جنوب که تا مدت معینی با قیمت ارزانی از دست ما خارج گردیده مورد بحث واقع نیست، ولی چندی است که موضوع نفت شمال و پیشنهادهای دولت دوست ایران، یعنی اتحاد جماهیر شوروی، برای گرفتن امتیاز به میان آمده است. بی مورد نمی دانم که شمه‌ای در اطراف آن عقیده خود را اظهار نمایم.

همان‌طور که در بالا گفته شد، معامله یا دادن امتیاز نفت تنها یک معامله تجارتي نبوده و اهمیت سیاسی آن به مراتب بیش از نظریات اقتصادی است، پس موضوع نفت دو جنبه دارد: یکی اقتصادی و دیگری سیاسی. وضع جغرافیایی ایران شقّ سومي را نیز به وجود آورده است و آن توازن سیاسی یا بهتر بگویم ضامن استقلال و تمامیت ارضی ایران می‌باشد.

اینک شرح هر سه وضعیت:

اول، موضوع اقتصادی: البته در معاملات، چه با خودی و چه با بیگانه، باید سیستم مزایده در کار باشد و هر شخص یا بنگاه یا دولتی که بیشتر منفعت بدهد باید به او واگذار گردد.

دوم، موضوع سیاسی: این ماده ممکن است که تا اندازه‌ای در قاعده ماده اول که در بالا ذکر شد تغییری بدهد، همان‌طور که قبلاً گوشزد کردیم سیاست را با تجارت فرق بسیار است.

دولت ایران تقریباً با دو دولت بزرگ و معظم دنیا همسایه است: در شمال و شمال غرب و شمال شرق مستقیماً و بدون واسطه با دولت اتحاد جماهیر شوروی و از جنوب، جنوب غرب و جنوب شرق با مستملکات و ممالک تحت نفوذ انگلیس. البته این موضوع باید مورد دقت زمامداران وقت گردد.

برخی را عقیده چنین است که دولت ایران مستقل [است] و هر کاری را که بخواهد در داخل خاک خود خواهد کرد و به هرکس که مایل باشد و در هر موقع که صلاح بداند امتیاز نفت خواهد داد. البته تا اندازه‌ای این عقیده صحیح

است، ولی این را نیز نباید فراموش کرد که هیچ‌کس را چنین حقی نخواهد بود که راحتی و استقلال همسایه خود را مختل نموده و در زیر دیوار اوسیلی از آب جاری سازد و چاهی عمیق کنده و یا آتشی خانمان‌سوز برافروزد، زیرا طولی نخواهد کشید که دیوار همسایه نیز از این خرابکاری‌ها پایه‌اش سست و واژگون گردد. البته دوستان چنان نکنند. دولت ایران تا چند قرن دیگر خودش به‌تنهایی قادر به حفر چاه‌های نفت و تأسیس صنایع بزرگ نفتی نخواهد بود و، از طرف دیگر، فقر و بیکاری مملکت دولت را وادار خواهد ساخت که بالاخره روزی به‌ناچار به واگذاری امتیاز معادن نفت شمال تن در دهد. این‌جاست که دولت نباید فقط مثل یک تاجر عمل نموده و به هرکه دلش بخواهد واگذار نماید، بلکه وضع سیاسی دنیا و روابط همسایگان خود را در نظر گرفته و تا اندازه‌ای که ممکن باشد در درجه اول همسایگان ذی‌نفع را از خود راضی نگاه دارد. زیرا پُر واضح است که برای دولت اتحاد جماهیر شوروی بسیار خطرناک خواهد بود که در چندکیلومتری مرزهایش کمپانی خارجی با تمام قوا و [با] به‌کاربردن سیاست و پول، به بهانه استخراج نفت، ناراحتی خیالش را فراهم [کند] و استقلالش را در خطر اندازد و اگر چنین شود، دولت ایران البته راه راستی در پیش نگرفته و دور از احتیاط و عقل رفتار نموده است.

سوم، توازن سیاسی: تاریخ ثابت نموده است که ممالک، و مخصوصاً ممالک کوچکی که میان دو ملت بزرگ و مقتدر واقع می‌گردند، باید سیاست خارجی خود را به‌طور مساوی در نظر گرفته و توازن سیاسی را بین این دو کشور بزرگ برقرار سازند، نه آنکه در یک کفه ترازو عمل و دوستی حقیقی قرار گیرد و کفه دیگر را با حرف و صحبت‌های توخالی و پوچ خیال‌پُرکردنش را داشته باشند. تاریخ نشان داده است چنین سیاستی محکوم به شکست و ملت بیچاره آن مملکت محکوم به نابودی و نیستی مادی و معنوی خواهند بود.

پس به این نتیجه می‌رسیم که برای حفظ استقلال میهن عزیزمان باید حکومتی داشته باشیم که یک‌جانبه نبوده و موازنه سیاسی را برقرار سازد. آن‌وقت است که ملت ایران روزهای خوش و باسعادت را خواهد دید. فعلاً ۲۵ سال است که ایران فاقد چنین حکومتی بوده است. امیدواریم که به‌زودی حکومتی که از

افراد وطن پرست و باشهامت تشکیل شده باشد به وجود خواهد آمد تا ایران را
به سوی سعادت راهنمایی نماید.

بیانیهٔ جامعهٔ سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران

شهریورماه ۱۳۳۹

هدف و برنامهٔ نهضت ملی ایران

هدف و برنامهٔ نهضت ملی، خاصه در اوایل کار، تنها در یک ماده خلاصه می‌شد و آن برانداختن نفوذ سیاسی استعمار و جلوگیری از استعمار و استثمار اقتصادی ایران بود و با ملی‌شدن صنعت نفت و به‌جریان‌افتادن آن به سود ملت ایران می‌بایست این برنامه عملی شده و به هدف برسیم. این هدف و برنامه، در صورتی که با واقع‌بینی عمل می‌شد، بدون شک پیروز می‌شد، بدین معنی که نهضت از جنبهٔ سیاسی مسئله پیروزی کامل پیدا کرده بود و نفوذ سیاسی استعمار را از مقامات رسمی که عمل می‌کردند برانداخته بود و با قطع روابط سیاسی با انگلستان صحبت از این بود که ایجاد روابط این بار بر اساس اصول تازه و متساوی‌الحقوق خواهد بود. باوجوداین، ایادی و عمال استعمار در گوشه‌وکنار بودند و فعالیت را ادامه می‌دادند. این پیروزی سیاسی که در سطح دولتی به دست آمده بود با واقع‌بینی و رهبری صحیح نهضت و مملکت به پیروزی اقتصادی نیز می‌رسید. اما چه شد که در آستانهٔ پیروزی با شکست مواجه شدیم؟

گفتیم برنامه نهضت ملی و محلی و متناسب با نیروی محلی ملی خودش بود. درست است که تناقضات سیاست جهانیِ دو بلوک به ما اجازه داده بود که بتوانیم حقوق ملی را استیفا کنیم، اما نهضت ملی خود را، و با شکست و پیروزی خود را، در چهارچوب شکست و پیروزی شرق یا غرب وارد نمی‌ساخت. به عبارت دیگر، صلاح نهضت ملی در این نبود که مسئله نفت را مسئله شرق و غرب سازد.

اما برنامه و هدف حزب توده این بود که مسئله نفت را تبدیل به مسئله شرق و غرب سازد. آنها برنامه و هدف سنگین خود را نه متناسب با قدرت دولت و ملت ایران، بلکه متناسب با قدرت دولت شوروی انتخاب کرده بودند. هدف آنها این بود که مبارزه ملت ایران را مبارزه جهانی شوروی با امریکا بکنند و در این میان حتی حاضر بودند به انگلستان امتیازاتی داده شود و شکافی میان انگلیس و امریکا به وجود آید. مبارزه ما در درجه اول با صاحبان امتیاز نفت یعنی انگلستان بود، در حالی که آنها در درجه اول با امریکا مبارزه می‌کردند و حاضر بودند با رقیب درجه یک نهضت ملی کنار بیایند.

بُرنده‌ترین سلاح انگلستان که موجب شکست ما شد

نیرومندترین سلاح انگلستان نه عمّال او در ایران و نه کشتی‌های جنگی در آبادان و نه چتربازان و نه تفنگ‌داران دریایی بود. زیرا نهضت ملی ما از راه سیاسی مستقیم و غیرمستقیم بر همه این سلاح‌ها غلبه کرده بود. کشتی‌ها و تفنگ‌داران دریایی به مراکز خود بازگشته و عمّال ایرانی انگلستان نیز پس از ۳۰ تیر در سوراخ‌های خود خزیده بودند. بُرنده‌ترین سلاح انگلستان که هنوز زنده و متحرک و فعال بود عنصر (بِ نفتی) اصطلاح پُر معنی (بِ توده نفتی) بود. زنده و متحرک بودن این سلاح بیگانه برای آن بود که بسیاری اشخاص در تشخیص ماهیت بیگانه‌پرست رهبران آنها دچار اشتباه بودند، و الا افکار عمومی و قدرت نهضت ملی آنها را نیز به همان جا می‌فرستاد که دیگر عمّال بیگانه را فرستاده بود.

شکست در آستانه پیروزی اجتناب‌پذیر بود

نهضت ملی ایران یک ضرورت تاریخی بوده و هست. حوادثی که در دنبال آن در خاورمیانه و خاصه در افریقا پیش آمده، و در حال رشد و توسعه و تکامل است، نشان می‌دهد که قرن بیداری و جنبش و استقلال سیاسی و اقتصادی ملت‌هاست، نهضت ملی یک حادثه اتفاقی نبود، بلکه یک سلسله شرایط و اوضاع و احوال جهانی و محلی ضرورتاً و به‌طور محتمل آن را درخواست می‌کرد و می‌کند.

بااین‌همه چرا ما دچار شکست شدیم؟ حوادث تاریخی را به یک معنی می‌توان به دو دسته تقسیم کرد؛ حوادثی که اجتناب‌ناپذیرند، بدین معنی که اوضاع و شرایط و عوامل مؤثر در آن حادثه نوعی بوده است که هر قدر هم رهبری خوب و اقدامات نیز منطقی بود، مع‌هذا آن حادثه اجتناب‌ناپذیر می‌بود. مثلاً قیام اسپارتاکوس که یک نهضت انقلابی غلامان در روم قدیم بود به مناسبت اوضاع و احوال آن زمان و نارس بودن شرایط محکوم به شکست بود؛ حوادث تاریخی دیگری نیز وجود دارند که منجر به شکست شده‌اند، اما این شکست‌ها نتیجه عدم رهبری صحیح و ارزیابی غلط از نیروهای خود یا از نیروی دشمن یا نیروی مؤلفین و یا از تشخیص غلط در ماهیت آنهاست.

مقدمتاً به این نکته اشاره می‌کنیم که منظور ما در این جا شمردن افتخارات نهضت نیست، بلکه انتقاد از خود است. پُر واضح است که شکست نهضت به مناسبت سرسختی دشمن بود. اما این سؤال مطرح است که اگر نهضت ملی ایران بعضی اقداماتی را که کرده نمی‌کرد و درعوض یک سلسله اقداماتی را که لزومش در همان زمان نیز حس می‌شد انجام می‌داد، آیا نتیجه نهایی غیر از آن نمی‌شد که عملاً پیش آمد؟

یک رهبری صحیح باید واقع‌بین باشد و لازمه واقع‌بینی این است که تابع احساسات نبود و بتوان نیروی فعاله و نیروی ذخیره خود را خوب حساب کرد، همچنین ارزیابی صحیح نیروهای دشمن و مقایسه با نیروهای خود ضروری است و هر اقدام و عملی باید از روی این مقایسه اندازه‌گیری شود. نباید دست به کاری زده شود که مطابق محاسبه نیروها نتیجه آن شکست قطعی باشد. رهبری

واقع بین تقاضا و خواسته‌های خود را باید متناسب با نیروی خویش و نیروی حریف تنظیم کند، نه مطابق حداکثر آمال و آرزوی خودش.

پس از ۳۰ تیر تاریخی

اشاره کردیم که بُرنده‌ترین سلاح انگلستان و آخرین تیر ترکش او جناح توده نفتی بود. تا ۳۰ تیر آنها در مقابل نهضت ملی بودند و به قول خود حادثه آفرینی می‌کردند و رهبر نهضت ملی را پیرمرد خرفتی که پنجاه سال به استعمار خدمت کرده است معرفی می‌نمودند و احزاب ملی را نیز عامل پست استعمار و جیره‌خوار اصل چهار می‌شناختند. و به اعتراف خودشان در ۳۰ تیر مردد و حیران بودند و نمی‌دانستند که به مؤتلف قدیمی خودشان، جناب اشرف، کمک کنند یا نه. اما، پس از پیروزی ۳۰ تیر، ناگهان این حزب آگاه و هشیار (!) کشف کرد که تابه‌حال اشتباه می‌کرده و دچار سکتاریسم بوده است، و آن پیرمردی که پنجاه سال به استعمار خدمت کرده مرد شریفی است و احزاب عامل امپریالیسم و جیره‌خوار اصل چهار نیز مؤتلفین خوبی برای «جبهه صلح و دموکراسی» هستند. حمله ائتلافی آنها برای آنچه «جبهه واحد ضد استعمار» نامیدند شروع شد. حزب زحمت‌کشان و جناح واقع بین آن که روش‌های آنها را خوب می‌شناخت این حمله ائتلافی را جدّاً رد کرد و هرگز اجازه نداد که این جبهه رسماً تشکیل شود.

آنچه می‌بایست نشود

حزب توده، علی‌رغم رد شدن حمله ائتلافی، باز تظاهر به پشتیبانی از نهضت می‌کرد. سیاست انگلستان کوشش می‌کرد که به نهضت ملی رنگ توده‌ای بزند. جمعیت‌های رنگارنگ حزب توده از قبیل جمعیت مبارزه با استعمار و جوانان دموکرات و بالاخره جمعیت حمایت کودکان و مبارزه با بی‌سوادی و غیره دست باز پیدا کردند و کشور را دائماً در حال تشنج نگاه داشتند. متأسفانه به تذکرات حزب زحمت‌کشان (نیروی سوم) ترتیب اثر داده نشد و به خلاف آنچه بعدها مثلاً در مصر عمل شد، به جای استفاده از وجود دولت شوروی در همسایگی ما و جلوگیری از ستون پنجم آنها در داخل کشور، دست آنها آن‌طور که همه می‌دانند باز بود. ممکن است برای بعضی سیاستمداران و مقامات رسمی و دادگستری

آن روز ما روشن نبوده است که ماهیت روزنامه به سوی آینده و روزنامه‌های همگام و جمعیت ضداستعمار و غیره و غیره چیست. اما کودکان دوازده‌ساله و پیرزنان بی‌سواد ماهیت آنها را می‌شناختند. آنهایی که پرونده توده‌ای بودن برای نهضت ملی ایران جعل می‌کردند از این سیاست اشتباه‌آمیز استفاده کرده و این واقعیات را به‌عنوان شواهد زنده به پرونده اضافه می‌کردند.

این تظاهرات تحریک‌آمیز رفته‌رفته شدیدتر می‌شد و مؤتلفین و پشتیبانان نهضت ملی متدرجاً نگران و نگران‌تر می‌شدند. بازاری‌ها صریحاً از این اوضاع ناراضی بودند. عده‌ای از بازرگانان اصفهان و سایر شهرها به تهران آمده و از رجال نهضت می‌پرسیدند آیا واقعاً مملکت کمونیستی خواهد شد.

روشنفکران و دانشگاهیان نگران و حیران بودند و از خود می‌پرسیدند به کجا می‌رویم. درحالی‌که پشتیبانان نهضت مردد و نگران می‌گردیدند، دشمنان و رقبای نهضت، از لحاظ داخلی و خارجی، با مشاهده این اوضاع که کارد به استخوان می‌رساند برای خاتمه‌دادن به آن جریان مصمم‌تر و جدی‌تر می‌شدند. سیاست انگلستان که رئیس‌ر اصلی این صحنه بود از اشتباه‌آمیز بودن این سیاست در پشت‌پرده حداکثر استفاده را کرد. این اوضاع شدیدترین ضربه را به سیاست خارجی ما وارد آورد. هرچند تراست‌های نفتی امریکا، در تمام مدت نهضت ملی، کوچک‌ترین مشکلی برای انگلستان ایجاد نکردند و از آنها در برابر ایران حمایت نمودند، مع‌هذا دولت امریکا در اوایل کار به مناسبات سیاسی و استراتژیک در خفه‌کردن نهضت ملی با انگلستان هماهنگ نبود. اما انگلستان از اوضاع متشنج و صحنه‌سازی‌هایی که به آنها واقعیت بخشیده بود آخرین استتاج و بهره‌برداری را کرد و سیاست امریکا را با خود هماهنگ ساخت. دشمنان داخلی و خارجی نهضت که مصمم‌تر و جدی‌تر شده بودند، همان‌طور که مجلهٔ تنوریک علم و زندگی در حدود یک سال پیش از ۲۸ مرداد تجزیه و تحلیل کرده و هشدار داده بود، آخرین ضربه را وارد کردند.

حزب بیدار و آگاه (!) توده که برای متشنج کردن اوضاع هر هفته یک کودتای خیالی کشف می‌کرد و پیش‌بینی می‌نمود، درست در تاریخی که واقعاً حادثه‌ای در شرف وقوع بود، به ادعای خود غافلگیر شد و با وجود داشتن ششصد افسر

متشکل و نیروهای متناسب با آن و آن‌همه ذخیره مهمات که بعدها کشف شد دست از پا خطا نکرد. این واقعیت یک جواب دندان‌شکن به آنهایی است که این تصور واهی را به خود راه می‌دادند که گویا شوروی حاضر بوده است منافع نفتی انگلستان را به دوستی ایران بفروشد، درحالی‌که واقعیت نشان داد که انگلستان، با استفاده از تشویق کمونیسم در ایران، امریکا را با خود صددرصد هماهنگ ساخت و در حساس‌ترین موقع شوروی و حزب توده را نیز ساکت نگاه داشت تا ضربه آخر را بزند و آقای ایدن از آن شب به بعد راحت بخوابد.

می‌بایست جلو این بی‌بندوباری را گرفت و از هرج و مرج سیاسی که هرج و مرج و خرابکاری اقتصادی نیز در بر داشت جلوگیری کرد و نگذاشت که دشمنان نهضت از قدرت سیاسی و اقتصادی خود دولت علیه او استفاده کنند. به عنوان نمونه یادآوری می‌کنیم که حزب توده با سوءاستفاده‌های مادی کلانی که به دست عمال خود در شرکت بیمه و جنگل‌بانی و غیره می‌کرد این تشنجات را از لحاظ مالی اداره می‌نمود. یا مثلاً اعتصاب کوره‌پزخانه‌ها را راه انداخت و مقامات رسمی دولت وقت رهبران احزاب ملی را کنار گذاردند و، در برابر فشار رهبران توده‌ای، کوره‌پزخانه‌ها تسلیم شدند و تمام تقاضاهای منطقی و غیرمنطقی کارگران کوره‌پزخانه‌ها را برآوردند و بدین ترتیب بیست هزار کارگر به دامن حزب توده ریخته شد.

به مناسبت آخرین جشن ۳۰ تیر، پیش از ۲۸ مرداد، میتینگ پُرجمعیت و باشکوهی که حزب توده در میدان بهارستان داد تمام محافل داخلی و خارجی را لرزاند و پشتیبانان نهضت را مردود و دشمنان داخلی و خارجی را مصمم و متحد ساخت. رونق و گرمی بازار این میتینگ از شرکت کارگران کوره‌پزخانه‌ها بود و بدین ترتیب ندانم‌کاری یا محاسبات غلط بعضی از مسئولین وقت این خدمت را نسبت به دشمن انجام داد.

آنچه می‌بایست بشود

هم عراق نوری سعید محافظه‌کار و هم عراق عبدالکریم قاسم انقلابی، هر دو، درباره نفت عاقلانه رفتار کردند و از نتایج و تجارب گران‌بهای آزمایش ایران

برخوردار شدند. اقتصاد بدون نفت، پس از اعلام ملی شدن صنعت نفت و خلع
 ید، برای مدت کوتاهی اجباری و ضروری بود. ولی اقتصاد بدون نفت برای
 مدت دراز کاری غیرمنطقی و احمقانه بوده و هست. زیرا در تاریخ هر نهضتی
 که هدف عقب‌مانده داشته محکوم به زوال بوده است. پس از ملی شدن نفت
 می‌بایست این مسئله با ارزیابی صحیح از قدرت مالی و سیاسی-اجتماعی ایران
 و مقایسه آن با قدرت انحصارات و قدرت‌هایی که پشتیبان آنها هستند واقع‌بینانه
 حل شود. مطبوعات و قدرت تبلیغاتی عظیم حزب توده هرگونه راه‌حل منطقی
 و واقع‌بینانه را به سازشکاری نامشروع و تسلیم شدن در برابر امپریالیسم معرفی
 می‌کرد. گرچه آنها در باطن کار دیگری انجام می‌دادند که کمک به راه‌حل
 پس از ۲۸ مرداد بود، مع‌هذا افکار عمومی را در جهتی تحریک می‌کردند که
 عملاً رهبران نهضت نتوانند واقع‌بینانه عمل کنند. اما وسعت نظر سیاسی و
 شجاعت اخلاقی لازم بود که مسئله نفت به دست همان دولت نهضت ملی
 حل شود، زیرا هر دولت دیگری که جانشین او می‌شد طبعاً راه‌حل نامساعدتر
 را انتخاب می‌کرد، چنان‌که این‌طور شد. راه‌حل پیشنهادی بانک بین‌المللی هر
 قدر هم که به ایدئال نزدیک نبود، مع‌ذلک چون یک راه‌حل موقت دوساله بود
 از بعضی لحاظ برای نهضت ملی خیلی مفید بود، زیرا در عرض مدت دو سال
 نهضت می‌توانست به وضع سیاسی و اقتصادی خود سروسامانی بدهد و پس از
 استحکام وضع داخلی و ایجاد انضباط اجتماعی و اقتصادی، باز هم هر راه‌حل
 یا مبارزه‌ای را که صلاح بود از سر بگیرد. بعضی از پیشنهادهای اخیر هندرسن
 شاید از آن هم مساعدتر بود. درهرحال آنچه امروز واقع شده نشان می‌دهد که
 نظریه اشخاص واقع‌بین در زمان نهضت ملی صحیح بوده است، زیرا هرگونه
 راه‌حلی که به دست دولت نهضت ملی انتخاب می‌شد از آنچه بعدها عمل شد
 بیشتر به نفع ملت ایران بود. و، علاوه بر آن، نهضت ملی ادامه می‌یافت و پس
 از رسیدن به هدف آزادی سیاسی و اقتصادی، از لحاظ مبارزه ضداستعماری،
 نوبت رفرم‌های اجتماعی فرامی‌رسید و کشور ایران از بن‌بست رکود خارج شده
 و در مرحله رشد و توسعه واقعی قدم می‌نهاد.

دروسی که باید بیاموزیم

مختصر خلاصه‌ای از آنچه نباید بشود و شد، و شمه‌ای از آنچه می‌بایست اقدام شود و نشد، شمردیم. اینها دست به دست هم داده و جنبشی را که در آستانه پیروزی بود با شکست مواجه ساختند.

بزرگ‌ترین عامل شکست و سلاح دشمن در این مبارزه حزب توده نفتی بود. یک حساب ساده و غلط این است که تصور شود نیروی نهضت ملی که در تظاهرات و میتینگ‌ها ظاهر می‌شد به اضافه تظاهرات و میتینگ‌های حزب توده که در ظاهر علیه استعمار و به نفع نهضت ملی بود جمع جبری دوقوه است. در حالی که عملاً تظاهرات و میتینگ‌های حزب توده، که در اواخر کاملاً مجاز شده بود و عملاً اجرا می‌گردید، نه تنها جمع شدن دو نیرو نبود، بلکه کم شدن نیروی نهضت ملی و تحریک شدت عوامل و قدرت‌هایی علیه نهضت ملی بود، که در غیر این صورت ممکن بود آن عوامل یا به نفع نهضت باشند و لااقل بعضی از آنها به ضرر نهضت کار نکنند و یا با آن جدیت و قاطعیت علیه نهضت وارد عمل نشوند. این نکات و ایرادات و انتقادات مسائلی نیست که تنها پس از گذشتن حوادث به آن توجه شده باشد. در همان زمان صداهای واقع بین و مؤشکاف که دارای دید سیاسی وسیعی بودند بلند بود، اما گوش شنوایی پیدا نشد، و در نتیجه نبودن یک رهبری آشنا با اوضاع زمان و نیرومند و بانضباط یک فرصت تاریخی بزرگ برای مدت نسبتاً درازی از دست رفت. اما آیا از این آزمایش بزرگ تاریخی تلخ نباید نتیجه گرفت؟ آیا نباید درس یا دروسی برای حال و آینده از آنها بیاموزیم؟ این درس تاریخ و فلسفه تاریخ است و باید آن را بیاموزیم.

متأسفانه پس از ۲۸ مرداد نیز ادامه‌دهندگان و مقاومت‌کنندگان به درس باارزش تاریخ توجه نکردند و، احیاناً با عدم واقع‌بینی بیشتر، نیروها را هدر دادند و یأس و نومیدی را به مناسبت شکست‌های پی‌درپی و اقدامات بی‌نتیجه بیشتر کردند. در این میان، البته نظریات صحیح واقع‌بینانه نیز در تمام احزاب و جمعیت‌ها وجود داشت، اما متأسفانه غلبه با آنهاپی بود که تابع احساسات بودند و به روش‌های علمی و منطقی توجه نداشتند.

حزب زحمت‌کشان ملت ایران (نیروی سوم)، همواره با منطق علمی و دکترین اجتماعی، به حقایق اوضاع اجتماعی و سیاسی توجه بیشتر داشت، و پس از تصویب شدن قرارداد امینی-پیچ به عنوان هواداران نبرد زندگی و هواداران علم و زندگی برای فعالیت علمی و یا لاقفل فعالیت مطبوعاتی علمی و تهیه کادر برای فرصت‌های آینده سعی و کوشش کرده و مبارزه را ادامه داد. علاوه بر این در گوشه و کنار ایران و حتی در خارج از ایران نیز صداهای واقع بینانه شنیده می‌شد و می‌شود که شاید از همه آنها متشکل‌تر و واقع‌بین‌تر «جامعه هواداران سوسیالیسم» است که از دانشجویان سوسیالیست نهضت ملی در اروپا در بسیاری از شهرهای آلمان و فرانسه و سوئیس تشکیل شده است. از این گونه افراد ملی چپ مستقل از بیگانگان که از تاریخ گذشته درس گرفته‌اند در انگلستان و آمریکا نیز زیاد هستند و مایه امید ملت ایرانند.

به‌طور خلاصه این درس را باید از آزمایش‌های تاریخی تلخ و شیرین گذشته بیاموزیم.

نهضت ملی ایران و هرگونه نهضت ملی مستقل می‌تواند از اختلافات بلوک‌های شرق و غرب استفاده کند، اما نباید سرنوشت خود را با این یا آن یکی توأم سازد. در عین استقلال از دو بلوک خطر از هر طرف بود از دیگری استفاده کند. نهضت ملی در این مرحله از زمان باید به استقلال اقتصادی و رشد و توسعه اقتصادی اهمیت دهد.

رشد و توسعه اقتصادی بدون رعایت انضباط در جامعه امکان‌پذیر نیست. آزادی نباید امنیت اجتماعی را در مخاطره اندازد.

مسئله مهم امروز برای نهضت‌های ملی و کشورهای توسعه‌نیافته بالا بردن مصرف به وسیله اعتصابات و اغتشاشات نیست، بلکه صرفه‌جویی و سرمایه‌گذاری است. البته برای طبقات زحمت‌کش که حداقل زندگی را فاقد هستند باید کار تهیه کرد و حداقل زندگی شایسته با مقام انسانی را برای آنها آماده ساخت.

مدارس و دانشگاه باید برای رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی کادر تربیت کنند. تربیت سیاسی و اجتماعی نسل جوان نباید منافی با کسب معلومات باشد، بلکه باید مکمل آن باشد.

هرگونه ائتلاف و همکاری با عمال این یا آن بیگانه، و خاصه حزب توده، نهضت را به جای تقویت تضعیف می‌کند. در آینده، به خلاف گذشته، باید یک رهبری دسته‌جمعی قوی و قاطع و مجهز به دکترین اجتماعی و اقتصادی داشت.

پس از این قسمت تاریخی و استنتاج خلاصه‌ای که از آن به عمل آمد، باید به این حقیقت اجتماعی توجه داشت که اوضاع و احوال و شرایطی که نهضت ملت ایران را ایجاب کرده هنوز باقی است. صحیح است که ما یک فرصت تاریخی بی‌مانند را از دست دادیم، اما تاریخ متوقف نشده است. چرخ زمانه از حرکت باز نایستاده است. نومیدان تصور می‌کنند مبارزه به آخر رسیده و چرخ تاریخ به میل صاحبان زور و زر خواهد چرخید. چنین نیست، و گرچه ما برخلاف جریان محلی آب شنا می‌کنیم، اما جهت سیر تاریخ موازی با ما و موازی با نهضت‌های ملی آسیا و افریقا است. نومیدان باید بدانند همان‌طور که در دنیای فیزیک قوانین جاذبه عمومی صادق هستند، همان‌گونه که آب‌ها خودبه‌خود سربالا نمی‌روند، در دنیای زنده و در جوامع بشری هنوز قوانین زیست‌شناسی و قوانین تاریخ حکم فرماست. خون ایرانیان در عروقشان جاری است، قلوب میلیون‌ها ایرانی مانند همیشه هماهنگ با هم می‌تپد، قوانین جامعه‌شناسی مانند گذشته تأثیر می‌کنند، سنن و قوانین فلسفه تاریخ بر سرنوشت بشر حکومت دارند، فساد و پستی و عقب‌ماندگی از طرفی و اراده برای خوب‌زیستن و پیروگردانیدن ارزش‌ها و احراز مقام انسانی مانند نور و ظلمت در مبارزه دائمی‌اند، و پیروزی نیروهای یزدانی بر نیروهای اهریمنی و غلبه نور بر ظلمت امری یقین و حتمی الوقوع است. قوانین فلسفه تاریخ علاوه بر میلیون‌ها ایرانی بر صدها میلیون نفوس بشری در آسیا و افریقا و امریکای لاتین نیز حکم‌فرمایی می‌کند. در این مبارزه و مقاومت و پیشرفت ما تنها نیستیم و از همکاری و همدردی میلیون‌ها نفوس بشری برخورداریم. قلوب صدها میلیون که در فقر و بدبختی زندگی می‌کنند اما مصممند که انسانی از نو و دنیایی از نو بسازند هماهنگ با قلوب ما می‌زند.

اعتقاد تزلزل‌ناپذیر ما این است که سیر تکاملی تاریخ ادامه دارد و سرانجام لیاقت و ارزش‌های انسانی پیروز خواهد شد. اگر از خودمان موجودیت داشته

باشیم، هم در داخل و هم در جهان خارج، جریان‌های نیرومندی وجود دارند که همدرد و مشوق و همکارمان خواهند بود.

بر اساس احساس این ضرورت تاریخی و استفاده از تجارب گران‌بهای گذشته، و نیز با استفاده از حوادث و آزمایش‌های کشورهای دیگر، گروهی از روشنفکران و مبارزان گذشته و نیز تازه‌نفس و ازجمله حزب زحمت‌کشان ملت ایران (نیروی سوم)، به منظور وحدت‌بخشیدن هرچه بیشتر به نیروهای مترقی، صلاح در این دیدند که جامعیت بیشتری به فعالیت‌های خود بدهند و آرزوی دیرینه‌ای را که از زمان حکومت نهضت ملی نیز وجود داشت جامه عمل پوشند. آنها به دور هم گرد آمدند و جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران را تشکیل داده و برنامه زیر را اعلام می‌دارند.

اکنون از آنجاکه وحدت سازمانی و همبستگی و همکاری نزدیک نیروهای مبارز و مترقی بیش از فعالیت‌های پراکنده و گروهی به نهضت قدرت می‌دهد، مبارزان جامعه سوسیالیست‌های ایران انتظار دارند که تمام افراد و گروه‌هایی که با خطوط اصلی این برنامه موافقت دارند این دعوت به همکاری و وحدت را اجابت کنند و به هر شکلی که صلاح باشد این وحدت سازمانی را واقعیت بخشند تا جنبش سوسیالیستی ایران از این پس بتواند وظیفه خود را در برابر ملت و نهضت ملی ایران، آن‌چنان که باید، انجام دهد.

باید به این درس بزرگ نیز توجه داشت که تشتت و وجود احزاب و دسته‌های مختلف بدون تمرکز ازجمله عللی بود که از نیروهای ملی نشد که استفاده لازم و کافی بشود. قسمت اعظم نیروهای ذخیره ملی در نتیجه متشکل نبودن در یک حزب بزرگ که جاذبه نسبت به همه تک‌روها و بی‌شکل‌ها داشته باشد هدر رفت و به موقع نشد از آنها استفاده شود، تذکر و اقدام افراد و یا گروه‌های واقع‌بین در آن زمان نتیجه نداد و فقط زمانی متوجه این نقص شده و فکر تشکیل حزب بزرگ به میان آمد که اولاً کار از کار گذشته بود و در آستانه ۲۸ مرداد بودیم و ثانیاً حتی در آن فرصت کوتاه غیر از حرف یک عمل جدی انجام نیافت. هرچند خیلی دیر شده، اما حالا اقبالاً باید از گذشته پند گرفت و آنچه جمع‌کردنی و جامعیت‌بخشیدنی است دور هم گرد آورد.

جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران

جامعه سوسیالیست‌های ایران کوشش خواهد کرد تا تمام آنهایی را که عقیده دارند کار و کوشش و زحمت باید اساس و پایه نظام اجتماعی جامعه بزرگ ایران باشد نه امتیازات اجتماعی، موروثی و طبقاتی در یک سازمان و در زیر لوای یک دکترین سیاسی-اجتماعی-اقتصادی گرد آورد.

تکیه‌گاه اصلی چنین جامعه‌ای تمام طبقات زحمت‌کش و تولیدکننده و پیشه‌وران و همچنین اقتصاددانان و سازمان‌دهندگان مترقی اقتصاد و امور اجتماعی خواهند بود. از آنجاکه در جهان امروز اداره کردن جامعه‌های بشری یک امر صرفاً علمی شده است، اداره کردن یک نهضت متکی به توده‌های تولیدکننده، بدون یک رهبری علمی و منطقی، امکان‌ناپذیر است. به همین مناسبت، سیاست از نظر ما عبارت است از اداره کردن علمی تولید و توزیع و رهبری جامعه. بنابراین ما برای اقتصاددانان و کارشناسان و مهندسان در جامعه سوسیالیست‌ها اهمیت جدی قائل هستیم و عقیده داریم که برای به وجود آوردن یک جامعه مدرن و یک نظم اجتماعی نوین باید توسط آشناساختن آنان با اصول جامعه‌شناسیِ امروزی قدرت علمی و اداره‌کننده آنها را با اراده توده‌ها ترکیب ساخت.

جامعه سوسیالیست‌ها سعی و کوشش مداوم خواهد داشت که واقعاً جامعیتی داشته باشد و تمام افراد و نیروهایی را که تمایلات سوسیالیستی دارند در یک کانون گرد آورد، و به همین لحاظ اساسنامه آن نوعی تدوین شده است که حداکثر شش ماه پس از اعلام موجودیت «جامعه» برنامه آن بار دیگر مورد بحث و مطالعه قرار گیرد تا نظریه افراد و نیروهایی که در این مدت به همکاری جلب می‌شوند در نظر گرفته شده و برنامه موجود تکمیل گردد.

اکنون برای مشخص شدن صفوف اجتماعی و برای تضمین اینکه عناصر متکی به بیگانه نتوانند در صفوف ما وارد شوند، و برای پرهیز از هرگونه ابهام پیش از اعلام اصول، با استفاده از آزمایش‌های تلخ و شیرین نهضت ملی ایران، خط‌مشی‌ها و روش‌های جامعه سوسیالیست‌ها را در برابر نیروها و عناصر مختلف داخلی و خارجی تشریح و تصریح می‌کنیم تا در آینده از تشتت و ابهام جلوگیری شود.

روش‌ها و خط‌مشی‌های «جامعه»: سیاست داخلی

۱. روش «جامعه» در برابر طبقات حاکمه و قانون اساسی

«جامعه» اصل کار خود را بر روی فعالیت اجتماعی قانونی و پارلمانی گذارده است و از هرگونه فعالیت مخفی و غیرقانونی اجتناب می‌کند. بنابراین از آنجا که «جامعه» در شرایط کنونی به متمرکز بودن کار مخفی عقیده ندارد، سعی و کوشش مداوم خواهد کرد تا موجودیت خود را از لحاظ قانونی احراز نماید. به نظر ما رسیدن به هدف‌های انقلابی با وسایل مسالمت‌جویانه و پارلمانی در دنیای امروز امکان‌پذیر است. به همین مناسبت، جامعه سوسیالیست‌ها معتقد است که در چهارچوب قانون اساسی حاضر می‌توان مراحل اولیه رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی را که سالیان نسبتاً دراز طول خواهد کشید انجام داد. بنابراین ما قانون اساسی را محترم می‌شماریم.

طبقات حاکم ایران و هیئت حاکمه آن در یک تقسیم‌بندی کلی به دو جناح تقسیم می‌شوند: ۱. جناح فاسد و رشوه‌خوار، ۲. جناحی که حس مسئولیت اجتماعی دارد. افراد این جناح دوم به این حقیقت اعتراف دارند که نمی‌توان مملکت را با فساد و پوسیدگی موجود اداره کرد و سرانجام باید یک رفرم اجتماعی و اقتصادی جدی به وجود آید تا بتوان در کشاکش مبارزات جهانی دنیای امروز موجودیت و استقلال کشور را حفظ کرد. روش «جامعه» تأیید این جناح طبقه حاکم در حدود مبارزه با فساد و پوسیدگی است. در شأن یک کشور مشروطه است که نخست‌وزیران و وزیران و رجال آن مردان «مسئول» در برابر مجلس شورای ملی باشند نه «چاکر» و «غلام». در یک کشور مشروطه قدرت ناشی از ملت است نه از این یا آن فرد. اگر نخست‌وزیران و وزرا و رجال در برابر مجالس ملی «مسئول» باشند، بر استحکام قانون اساسی افزوده می‌شود.

۲. نظر و روش «جامعه» درباره مذهب و روحانیون

جامعه سوسیالیست‌های ایران اصول اخلاق و دیانت بدون پیرایه صدر اسلام را به‌طور اخص برای مسلمانان، و اخلاق و مذهب را به‌طور کلی برای بشر مفید می‌شمارد و از پیش گرفتن روشی که اصول صدر اسلام را بدون پیرایه زنده کند

و در حدود امکان‌های مذهبی با شرایط امروز وفق دهد پشتیبانی می‌کند. از طرف دیگر «جامعه» با آن‌گونه دین و مذهب که در خدمت زر و زور است و صاحبان امتیازات طبقاتی آن را پایگاهی برای حفظ و ابدی‌ساختن منافع نامشروع خود قرار داده‌اند مبارزه خواهد داشت. حفظ این امتیازات طبقاتی و محروم کردن نیمی از جامعه که نیم دیگر را در دامن خود می‌پروراند، به نام دین و مذهب و خدا، به نظر ما از بزرگ‌ترین گناهانی است که به نام خدا مرتکب می‌شوند.

۳. روش «جامعه» نسبت به عواملی که از بیگانه الهام می‌گیرند

متأسفانه در کشور ما رجال و شخصیت‌هایی هستند که از قدرت‌های بزرگ غرب الهام می‌گیرند. جامعه طبعاً یک مبارزه جدی با این‌گونه عناصر خواهد داشت. البته اگر رجالی از هیئت حاکمه روابط صمیمانه با این یا آن دولت خارجی داشته باشند و این روابط جنبه پیروی از آن دولت‌ها را نداشته باشند، نه تنها مانعی ندارد، بلکه مفید نیز هست. در دنیای امروز کاملاً امکان‌پذیر است که رجال سیاسی کشورهای کوچک و توسعه‌نیافته، در عین دوستی، استقلال سیاسی و اقتصادی کشور خودشان را در برابر قدرت‌های بزرگ به‌طور جدی حفظ کنند. یک دولت واقعاً ملی و رجال وابسته آن به آسانی می‌توانند به جنبه‌های سیاسی این نفوذهای استعماری که هنوز آثاری از آن باقی است پشت‌پا بزنند. در حال جامعه با عناصری که عقیده دارند بدون اجازه این یا آن قدرت خارجی هیچ کاری نمی‌شود کرد یک مبارزه صریح و جدی خواهد داشت.

مبارزه‌ای که از اولی مشکل‌تر است مبارزه با عمال دولت شوروی در داخل کشور است. جامعه سوسیالیست‌های ایران طبعاً با عناصر ارتجاعی ضدشوروی وجه مشترکی ندارد. اگر دولت شوروی توسط عمال و دستگاه‌های رسمی و غیررسمی خود کوشش نمی‌کرد که فکر جوانان ما را به طرف خود منحرف ساخته و آنها را به پیروان بی‌چون و چرای سیاست جهانی خود تبدیل کند، و اگر منافع ملل کوچک را توسط احزاب کمونیست فدای منافع سیاسی کشور خود نمی‌کرد، در این صورت ما هرگز دست به مبارزه تبلیغاتی در برابر شوروی نمی‌زدیم. اما اکنون که چنین وضعی وجود ندارد، ما نه از لحاظ مخالفت با سیاست کلی شوروی، بلکه به خاطر حفظ استقلال فکری و سیاسی نسل جوان

و روشنفکران و طبقات زحمت‌کش ملت ایران، ناچاریم ماهیت آن نوع کارهای شوروی را که خلاف مصالح ملی ماست روشن سازیم. بنابراین «جامعه» نه تنها هرگونه همکاری با حزب توده را خطری بزرگی تلقی می‌کند، بلکه روشن کردن فکر جوانان شرافتمند و باارزشی را که به آنها پیوسته باشند یا ممکن است در آینده بیوندند از جمله وظایف خود می‌داند.

کمونیست‌ها هرگز با کسی ائتلاف نمی‌کنند مگر برای رسیدن به قدرت و نابود ساختن مؤتلفین خود، چنان‌که در چکسلواکی و جاهای دیگر کردند. «جامعه» وظیفه خود می‌داند که عناصر و گروه‌های ملی را نسبت به مقاصد و تاکتیک‌های کمونیست‌ها آگاه‌تر سازد.

۴. روش «جامعه» نسبت به سایر عناصر اجتماعی:

اول، آن عناصر اجتماعی که «جامعه» با آنها یک مبارزه جدی در پیش دارد: این عناصر در حقیقت جناحی از هیئت حاکمه‌اند که افکار ارتجاعی و عقب‌مانده و یا ایدئولوژی پوسیده (اگر بتوان درباره آنها از ایدئولوژی صحبت کرد) دارند. مثلاً پشتیبانان فئودالیت و عناصر عقب‌مانده دیگر و آنها که برخلاف اصول دیانت مذهب را در خدمت زر و زور قرار می‌دهند از این مقوله‌اند. تا زمانی که به این اصول پوسیده پشت پا زده نشود، موانع رشد و توسعه صنعتی و فرهنگی از میان نخواهد رفت و نمی‌توان از بُن‌بست رکود اقتصادی و اجتماعی خارج شد. برای تشکیل یک جامعه نوین که مطابق مقتضیات نیمه دوم قرن باشد باید یک مبارزه حیاتی و مماتی با این عناصر عقب‌مانده به وجود آید و تأثیر آنها در جامعه ریشه‌کن شود.

دوم، آن عناصر اجتماعی که «جامعه» می‌تواند با آنها متحد یا مؤتلف باشد: این عناصر اجتماعی آنهایی هستند که سابقه مبارزات متشکل یا غیر متشکل داشته‌اند و نیز شخصیت‌های قابل احترام و باارزشی که در جنبش ملی ایران سهمی داشته‌اند و بالاخره افراد شرافتمند و تازه‌نفسی که تاکنون فعالیت سیاسی نداشته‌اند. در این میان، ما به نسل جوان و دانشمندی که در اروپا و امریکا و نقاط دیگر تحصیلات خود را به پایان رسانده یا مشغول تحصیلند توجه خاصی

داریم و به همکاری با آنان از دل و جان معتقدیم. «جامعه» رشد روزافزون تمایلات سوسیالیستی را در میان دانشجویان ایرانی مقیم خارجه با شور و شوق فراوان تلقی می‌کند، همچنین با هر جمعیت و گروه یا افراد مؤثری که یک قدم مشترک یا بیشتر داشته باشیم به همان اندازه همکاری خواهیم کرد، و با آنهایی که وجه مشترک کافی داریم خواهیم کوشید یک وحدت تشکیلاتی به وجود آوریم و در راه ایجاد این وحدت همه‌گونه گذشت را روا خواهیم داشت. در زیر به بعضی از این عناصر اجتماعی اشاره می‌شود.

احزاب و جمعیت‌هایی که سوابق مبارزه دارند

مابین این احزاب و افراد و جمعیت‌ها، گروه‌ها و عناصر متشکلی هستند که جامعه سوسیالیست‌های ایران اختلاف غیرقابل غلبه با آنها ندارد و در این مورد سعی ما این خواهد بود که ائتلاف و اتحاد موجود را حتی الامکان به وحدت سازمانی با آنها مبدل سازیم و همچنین کسانی را که تاکنون تکرر بوده‌اند جلب کنیم. ما کوشش خواهیم کرد که در راه همکاری با این گونه عناصر اجتماعی گام برداریم و با فعالیت در یک جبهه متحد، با استفاده از تجربیات گذشته، سنن باارزش مبارزه ملی را ادامه داده و درعین حال از اشتباهات و انحرافات که به ما تحمیل می‌شد اجتناب ورزیم. به نظر ما در شرایط کنونی مبارزه بیشتر از کمیّت کیفیت اهمیت دارد. باید یک رهبری علمی و منطقی و قاطع به وجود آورد و از هرج و مرج و بی‌انضباطی و دنباله‌روی و بی‌شکلی گذشته به کلی پرهیز کرد.

دانشگاه و نسل جوان

دانشگاه تهران این افتخار را دارد که در جنبش‌های ملی خاورمیانه از شروع‌کنندگان بوده است. دانشگاه تهران دژ محکم نهضت ملی ایران بود و بعدها اغلب دانشگاه‌های کشورهای عقب‌مانده از این سنت پیروی کردند و یکی از مراکز مهم افکار آزادی‌خواهانه و تکیه‌گاه مردان و سازمان‌هایی گشتند که طرفدار ساختن یک نظام نوین و مرفعی اجتماعی بوده یا هستند. گرچه در مواردی اخلا لگری‌های توده‌ای‌ها این مبارزات شجاعانه را لکه‌دار می‌ساخت، اما نسل جوان آگاه و جناح وسیع ملی آن به‌زودی صفوف خود را از صفوف عمال بیگانه

جدا ساختند. مبارزات و مقاومت‌های قهرمانانه‌ای که از طرف دانشجویان و بعضی از استادان دانشگاه در موارد تاریخی صورت گرفت از حوادث تاریخی درخشان جنبش ملی ایران است.

در این مورد نیز باید از جریان‌های گذشته درس بگیریم. عده‌ای از مرتجعین و نیز عده‌ای از استادانِ باحسن‌نیت، ولی بی‌خبر از تحولات زمانه، مدعی هستند که دانشگاه باید از سیاست برکنار بماند. آنها، به‌عنوان مثال، بعضی از حوادث نامطلوبی را که در جنبش ملی ایران توسط توده‌ای‌ها به وجود می‌آمد یا به دیگران تحمیل می‌شد یادآوری می‌کنند. واقعاً نیز اگر تعریف سیاست یا مصداق خارجی آن فی‌المثل بعضی موارد از قبیل زندانی کردن استادان دانشگاه باشد، ما نه تنها در دانشگاه بلکه در همه جا از سیاست متنفر می‌بودیم. اما سیاست در قاموس آنها و تعریف آن از نظر ما به کلی متفاوت است. سیاست در نظر حزب توده خرابکاری در رژیم موجود و واژگون‌ساختن آن به خاطر روی کار آوردن یک رژیم پیرو بیگانگان است. تعریف ما از سیاست اداره علمی و صحیح تولید و توزیع و رهبری جامعه است. تعریف سیاست از لحاظ هیئت حاکمه نیز این است که نسل جوان و استادان مترقی از دخالت در سیاست محروم باشند و این حق منحصرراً در اختیار صاحبان امتیازات طبقاتی و خدمتگزاران آنها باشد. و قابل توجه است که آنها که همواره دانشگاهیان را از سیاست بر حذر می‌داشتند، وقتی خود به حزب‌بازی پرداختند، استادان دانشگاه را گاهی با اعمال نفوذ وارد حزب خود کردند.

دانشگاه محل بحث و تحقیق و تتبع علمی است و لازمه آن بودن محیط آرام و بی‌تشنج است. دانشگاه محلی است که در آن مهم‌ترین و لازم‌ترین عناصر توسعه و رشد اقتصادی و اجتماعی، یعنی کارشناسان و سازمان‌دهندگان، تربیت می‌شوند، اما آنچه توده‌ای‌ها در گذشته می‌کردند و متأسفانه بعضی از روش‌هایشان را به دیگران نیز اجباراً تحمیل می‌کردند خرابکاری در پرورش کارشناسان بود. جامعه سوسیالیست‌ها که شامل قسمتی از دانشگاهیان و فرهنگیان است، و عناصر مرکب‌کننده آن در تاریخ نهضت ملی بخش مهمی از دانشجویان مبارز دانشگاه را در بر داشته و دارد، آنچه را از دانشجویان انتظار دارد این نیست که

به‌جای فراگرفتن علم و فن به سیاست‌بافی بپردازند، بلکه به نظر جامعه، در تقسیم کار جنبش سوسیالیستی ایران، سهم دانشجویان بیشتر کسب علم و فن و تهیه کادری است که ما را از لحاظ اداره امور فنی و اداری و غیره از کارشناسان خارجی بی‌نیاز کند. اما در عین حال به نظر ما ضروری است که لااقل اکثریت بزرگ دانشجویان با اصولی از جامعه‌شناسی و فن مدیریت و رهبری جامعه آشنا باشند. در این صورت آنها در اداره کردن شئون مختلف کشور دانسته و فهمیده انجام وظیفه خواهند کرد و به‌منزله پیچ و مهره بی‌جان نخواهند بود و در عین حال خطر اینکه در نتیجه تبلیغات نیرومند بیگانگان منحرف شوند از بین خواهد رفت. در هر حال ما انضباط را نه تنها در دانشگاه‌ها، بلکه در تمام جامعه بزرگ ایران توصیه می‌کنیم. کشورهای توسعه‌نیافته در صورت داشتن یک برنامه وسیع رشد و توسعه، در عین حفظ دموکراسی و آزادی، باید بیش از کشورهای پیشرفته غربی انضباط و تمرکز را در شئون مختلف جامعه بپذیرند.

بازار و طبقه متوسط

بازار و طبقه متوسط نیز یکی از دژهای مستحکم نهضت ملی ایران بوده و هستند. علی‌رغم تصورات واهی جناح فاسد طبقات حاکمه، هنوز هم مانند گذشته اکثریت قریب به اتفاق بازار نسبت به سنن نهضت ملی وفادار است.

بازاریان شرافتمند مساعی بزرگ و از خودگذشتگی‌های مؤثری در نهضت ملی ایران انجام دادند و هنوز برای ادامه مبارزه آماده‌اند. جامعه سوسیالیست‌های ایران برای اکثریت بزرگ بازاریان ارزش اجتماعی مهمی قائل است و عقیده دارد که سهم آنان در تولید و توزیع و امور اقتصادی باید مورد توجه برنامه‌گذاران باشد و فعالیت اقتصادی سالم آنان مورد پشتیبانی مادی و معنوی قرار گیرد.

در این مورد نیز باید به تجربیات گذشته توجه کرد که در آینده نباید، به مناسبت میتینگ‌های پی‌درپی، بازار و کسبه را از کسب و کارشان باز داشت.

«جامعه» تعطیل پی‌درپی بازار و مغازه‌ها را راه صحیحی برای مبارزه اجتماعی نمی‌داند. تعطیل و تشکیل دمنستراسیون و میتینگ باید وسایل استثنایی برای موارد استثنایی باشد نه یک روش مستمر و دائم.

در آینده روش مبارزه باید بیشتر علمی و منطقی و از راه اقدامات سیاسی مسالمت‌جویانه باشد.

در هر حال جامعه سوسیالیست‌ها بازار و بازاریان شرافتمند و طبقه متوسط و پیشه‌وران را یکی از تکیه‌گاه‌های نهضت ملی و مبارزه جبهه‌ای آن تلقی می‌کند.

سیاست خارجی

۱. اصول کلی سیاست خارجی «جامعه»

جامعه اصول سیاست استقلال از دو بلوک جهانی را قبول می‌کند و مبارزات دلیرانه ملت‌های آسیایی و آفریقایی و امریکای لاتین به خاطر رهایی از قید رقبت بقایای امپریالیسم غرب و مقاومت در برابر نفوذ بلوک شرق را با شور و شوق تلقی می‌کند.

حمایت از جنبش‌های آزادی‌بخش و استقلال طلبانه اصل خدشه‌ناپذیر نهضت جهانی سوسیالیسم است. از این رو سوسیالیست‌های ایران از تمامی این جنبش‌ها پشتیبانی می‌کنند.

جامعه سوسیالیست‌ها اصولاً هوادار آن نوع نهضت‌ها و حکومت‌های آسیایی و آفریقایی است که عملاً وارد هیچ از دو بلوک بزرگ جهانی نشده و استقلال خود را از هر دوی آنها حفظ کرده‌اند. به نظر ما اصطلاح «استقلال از دو بلوک جهانی» صحیح‌ترین تعبیری است که با طرز کار این گونه کشورهای مستقل آسیا و آفریقا تطبیق می‌کند.

موجودیت این گونه کشورهای از نوع هند بستگی به صلح جهانی دارد تا در سایه آن بتوانند برنامه رشد و توسعه خود را انجام دهند. بنابراین سعی و کوشش مشترک برای حفظ صلح جهانی و کم کردن کشش‌ها و اختلافات بین‌المللی از هدف‌های برجسته این کشورها و سوسیالیست‌های ایرانی است، از این رو، و در تمامی وجوه روابط و مناسبات بین‌المللی، سیاست ما پشتیبانی عملی و مثبت از صلح جهانی و خلع سلاح عمومی و تحریم تهیه و آزمایش و استعمال سلاح‌های هسته‌ای و نیز صرف نظر کردن دول بزرگ و کوچک از اتحادیه‌های نظامی است و این گونه مساعی را مبارزه به خاطر عالی‌ترین هدف‌های بشری می‌دانیم.

مع هذا، تا زمانی که این مساعی به ثمر نرسیده، تقویت نیروی دفاعی کشور را برای مقاومت در برابر هرگونه تجاوز از نوع کلاسیک یا انواع تجاوز مدرن از نوع ایجاد حکومت‌های پوشالی دست‌نشانده، شبیه به حکومت فرقه دموکرات آذربایجان، لازم و ضروری می‌شماریم. در صورت پیش آمدن تهدیدهایی از این نوع، جامعه سوسیالیست‌ها دست‌زدن به هرگونه اقدام بین‌المللی را برای حفظ استقلال و تمامیت کشور لازم و ضروری می‌شمارد.

منافع مشترک کشورهای کم‌رشد ایجاب می‌کند که روابط نزدیک و همبستگی‌های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی همه‌جانبه میان کشورهای یک منطقه جغرافیایی به وجود آید و همچنین میان این منطقه با مناطق مشابه چنین همبستگی‌هایی ایجاد گردد تا به کمک آن بتوان بر موانع و عقب‌ماندگی‌ها غلبه کرد و مقاومت دسته‌جمعی را در برابر قدرت‌های استفاده‌جو امکان‌پذیر ساخت. بنابراین «جامعه» به‌طورکلی همکاری‌های منطقه‌ای را یکی از اصول سیاست خارجی خود قرار می‌دهد.

سوسیالیسم یک جنبش بین‌المللی است. ایجاد و توسعه و تقویت سازمان‌های بین‌المللی سوسیالیستی و مترقی و همکاری با آنها از مظاهر این اصل به شمار می‌رود.

منشور ملل متحد و اعلامیه حقوق بشر از اقدامات مثبتی است که برای گسترش تفاهم میان ملت‌ها انجام گرفته است. کوشش در اجرای این اصول مورد توجه خاص ماست.

۲. روش در برابر شوروی و چین و کشورهای تابعه

در سطح مناسبات میان دول، جامعه سوسیالیست‌های ایران ایجاد بهترین روابط حسنه را با شوروی لازم و ضروری می‌داند. «جامعه»، در عین عقیده به تقویت نیروی دفاعی کشور، ایجاد هرگونه پایگاه‌های نظامی و جاسوسی خارجی را علیه شوروی جدأ رد می‌کند. مناسبات سیاسی و اقتصادی و فرهنگی میان ایران و شوروی نباید موجب گسترش نفوذ ایدئولوژیک شوروی در ایران گردد. ما ترقیات صنعتی و علمی بزرگی را که دولت شوروی در مدت کوتاهی تحصیل

کرده، صرف‌نظر از بهایی که برای آن پرداخت شده، می‌ستاییم، ولی استفاده از این پیشرفت‌های علمی و صنعتی برای اعمال نفوذ ایدئولوژیک و استقرار حکومت‌های نمونه یا دست‌نشانده شوروی در سایر نقاط جهان را منافی با استقلال و حق حاکمیت ملت‌ها می‌دانیم. سعی و کوشش شوروی را برای منحرف‌ساختن نسل جوان و روشنفکران و کارگران مداخله در امور داخلی کشور و علامت و نشانه نوع مدرن تجاوز و استعمار تلقی می‌کنیم.

۳. روش در برابر دول غربی

استعمار غربی که مولود قرن ۱۹ است در شُرُف اضمحلال است. با پیداشدن دولت‌های واقعاً ملی و رجال با شخصیت، غلبه بر آثار سیاسی استعمار قرن ۱۹ بسیار آسان است، اما غلبه بر عوامل اقتصادی اصول استعماری هنوز مشکلات بزرگی در بر دارد. در صورتی که دول غربی مایل باشند که روابط و مناسبات واقعاً صمیمانه میان آنها و کشورهای منطقه کم‌رشد و توسعه‌نیافته جهان به وجود آید، باید نه تنها از تحمیل هیئت‌های حاکمه فاسد به این کشورها صرف‌نظر کنند و به بقایای نفوذ سیاسی استعماری خاتمه داده شود، بلکه درعین حال لازم است که روابط و مناسبات اقتصادی استعماری نیز که میراث گذشته است به کلی محو و نابود شود. بزرگ‌ترین عامل در این روابط اقتصادی کهنه این است که هنوز اصول بازار جهانی قرن ۱۹ حکم‌فرماست، بدین معنی که مواد خام کشورهای عقب‌مانده و به‌خصوص نفت خیلی ارزان خریداری شده و مواد ساخته‌شده صنعتی به‌طور فراوان و قیمت گران به این کشورها تحمیل می‌شود. در صورتی که آثار سیاسی نفوذ استعماری، که برطرف‌شدنش آسان است، و همچنین واقعیات نفوذ مناسبات اقتصادی آن برطرف شود، می‌توان دوستانه‌ترین مناسبات را با دول غرب ایجاد نمود و به کینه و نفرت عمومی که میراث قرون گذشته است خاتمه داد.

ملت ایران و خاصه روشنفکران متمدنی که به طبقات مختلف جامعه تعلق دارند به تمدن غرب بسیار علاقه‌مندند، و آنچه به این علاقه و توسعه آن زیان می‌رساند، در ایران و دیگر مناطق کم‌رشد، همان آثار و باقی‌مانده استعمار غرب است.

در هر حال «جامعه» در موقعیت جغرافیایی خاص ایران حتی الامکان الغای یک جنبه مناسبات و معاهدات اقتصادی با غرب را توصیه نمی‌کند. «جامعه» اقدامات سیاسی و مذاکرات بر سر میز را برای حل این مشکلات ضروری دانسته و نتیجه گرفتن از آن را ممکن می‌داند. جانشین ساختن روابط عادلانه اقتصادی به جای روابط استعماری گذشته شرط لازم برای ایجاد مناسبات دوستانه و ثمربخش با کشورهای غربی و به نفع هر دو طرف است.

ارزیابی و مقایسه دو سیاست امریکا و انگلستان

بدون شک این دو کشور مهم غربی در مرحله نهایی خواهی نخواهی به سیاست مشترکی می‌رسند، مع ذلک تفاوت‌ها و اختلافاتی که این دو سیاست نسبت به کشورهای مختلف و از جمله نسبت به کشور ما می‌توانند داشته باشند قابل توجه و دقت است. سیاست خارجی امریکا به خصوص از لحاظ کشور ما یک جنبه مثبت سیاسی و اقتصادی دارد. ما که با شوروی هم‌مرز هستیم به این سیاست قاطع و جدی امریکا، که با هرگونه تجاوز شوروی نسبت به سرحدات کنونی جهانی مخالف است، باید علاقه‌مند باشیم، در صورتی که در همان جریان مسئله نفت آقای چرچیل به آسانی حاضر بود در مقابل اشغال مناطق نفت خیز جنوب شمال ایران را به شوروی‌ها واگذار کند. وجود شوروی در همسایگی شمال ایران موجب شد که امریکا نگذارد انگلیس‌ها در جنوب از کشتی‌های جنگی و تفنگ‌داران دریایی استفاده کنند، و چون یک دولت ملی مصمم نیز بر سر کار بود، انگلیس و شوروی نتوانستند بر سر تقسیم منافع در ایران کنار آیند. جنبه مثبت سیاست اقتصادی امریکا در این است که به مناسبیت داشتن بزرگ‌ترین عایدی ملی می‌تواند از بعضی منافع بحرانی صرف نظر کند و در عین حال دست به کمک‌های مالی و فنی نیز بزند. داشتن این جنبه مثبت اقتصادی دلیل این نیست که کمک‌های اقتصادی امریکا برای ایران مفید و مؤثر واقع شده باشد. سعی و کوشش بیهوده و مضر امریکا برای اینکه نمونه زندگی امریکایی را در کشورهای مشابه ایران عمل و تحمیل کند موجب شده است که این کمک‌های معتابه مؤثر نباشند و احیاناً مضر واقع شوند. در عمل کمک امریکا به این شکل در می‌آید که چون سطح زندگی همه مردم ایران را نمی‌تواند

بالا ببرند، فقط سطح زندگی معدودی از طبقات حاکمه و متوسطه و عده‌ای از ایرانیان تحصیل کرده آمریکا را بالا می‌برند تا آنها بتوانند بقیه مردم را زیر یوغ نگه دارند. اختلاف سطح زندگی آن عده از جوانان و کارمندان که نزدیک به مقامات و مستشاران امریکایی هستند با بقیه کارمندان یک نارضایی به وجود می‌آورد و نمونه‌ای در مقابل دیگران ایجاد می‌کند، به نحوی که همه مایل به تقلید از آن زندگی لوکس می‌شوند. در صورتی که مسئله مهم اجتماعی در ایران قناعت و صرفه‌جویی و سرمایه‌گذاری در صنایع اساسی است. صحیح است که ما به دلار احتیاج داریم، ولی بیشتر و مقدم بر دلار به یک برنامه ترقی و متناسب با وضع کشورمان، که با آمریکا تفاوت فاحش دارد، نیازمندیم. سیاست خارجی امریکا، با وجود حسن‌نیت و کمک‌های معتابه خود، هرگز قادر به تشخیص یک برنامه متناسب با اوضاع و احوال کشورهای عقب‌مانده نشده و فقط به آن عده اشخاص چاپلوس و بدون شخصیت تکیه می‌کند که بدون چون و چرا تابع امیال سطحی و مطالعه‌نشده سیاستمداران و کارشناسان امریکایی هستند. از طرف دیگر، سیاست خارجی بریتانیا نیز یک جنبه منفی اقتصادی دارد. انگلستان متأسفانه حاضر است در اغلب موارد، و از جمله در ایران، با شوری‌ها کنار آمده و به ضرر ایران تقسیم منافع کند. در جریان سال‌های پس از جنگ، آثار و علائم و شواهد زنده برای اثبات این حقیقت پیش آمده است. هرچند سیاست اخیر آقای مک‌میلن به منظور نزدیک کردن شرق و غرب از لحاظ سیاسی مطلوب و به نفع صلح است، اما این نزدیکی شرق و غرب نباید به ضرر سیاسی یا اقتصادی کشورهای کوچک و عقب‌مانده، از جمله ایران، تمام شود. از جهت دیگر، انگلستان به مناسبت مشکلات اقتصادی که دارد، به وسیله عمل خود در ایران، حداکثر استفاده اقتصادی را می‌کند. ارزان می‌برد و گران و بدون لزوم کالاهایی را به ما تحمیل می‌کند.

در صورتی که یک دولت ملی و باشخصیت و با حسن تشخیص در ایران روی کار آید، می‌تواند به آسانی از جنبه‌های مضر سیاست خارجی امریکا و انگلستان اجتناب کند و جنبه‌های مفید آن را تقویت نماید. به نظر می‌رسد که سیاست امریکا و انگلستان به آسانی به نظریات منطقی یک دولت ملی مقتدر

و با حُسن تشخیص تسلیم می‌شود و چاره کار این است که در ایران چنین حکومتی روی کار آید.

به طور کلی باید توجه داشت که در دوره سعی و کوشش برای ملی کردن صنعت نفت ما مستقیماً با انگلستان طرف بودیم، اما امروز که مسئله نفت به آن شدت مطرح نیست، یک سیاست خارجی می‌تواند از جنبه‌های مثبت سیاست جهانی انگلستان استفاده کند. مسئله نفت امروز دیگر مختص ایران نیست و سرنوشت نفت ما مشابه نفت عراق و دیگر کشورهای نفت خیز خواهد بود. یک سیاست خارجی ملی در ایران باید با سیاست‌های نفتی کشورهای نفت خیز خاورمیانه تشریک مساعی کند و از راه مذاکرات، و بدون ایجاد تنش، فشار دائم و مستمری به عمل آورد تا حقوق ملی ایران استیفا شود. صرف نظر از سیاست خارجی، سیاست کلی انگلستان در مستعمرات سابق و لاحق منطقی تر از سیاست خارجی سایر کشورهای غربی است. انگلستان در اغلب مستعمرات سابق خود گروه فنی و سیاسی تربیت کرده است و هر چند خیلی دیر و تا حدود ممکن کم در هر حال استقلال می‌دهد، بدون اینکه این کشورها دچار هرج و مرج شوند. در اغلب کشورهای مستعمره سابق انگلستان نهضت‌هایی کم‌ویش مشابه نهضت کارگری انگلیس به وجود آمده که قادر به اداره کردن کشورهای تازه استقلال یافته خود هستند. رفتار انگلستان با هند نهرو و رفتار هند نهرو با انگلستان می‌تواند نمونه و سرمشق خوبی برای دیگران باشد. در صورتی که یک حکومت ملی بر سر کار باشد و حقوق ملی ایران را استیفا کند و در عین حال منافع شوروی و آمریکا و انگلستان را که واقعاً مشروع باشد ملحوظ دارد، سیاست خارجی ملت ایران می‌تواند تعصب و کینه و نفرت را کنار بگذارد و مثلاً رفتار هند را نسبت به بریتانیا، با توجه به شرایط مختلف محلی، نمونه و سرمشق قرار دهد. باید اذعان کرد که انگلستان بهتر از آمریکا می‌تواند به احتیاجات سیاسی و اجتماعی ملل خاورمیانه پی ببرد و نمونه رشد و توسعه اقتصادی آنها را درک کند.

اکنون آمریکا در نفت ایران به همان اندازه سهیم است که انگلستان، اما آیا منطقی تر نیست که این دو کشور بزرگ به جای کمک حقوق ملی ما را پامال نکنند و به همین کمک اکتفا کنند؟

به هر صورت ما نیز مانند دیگر کشورهای توسعه‌نیافته احتیاج به دلار و لیره داریم، اما وجدان و استقلال و ارزش‌های انسانی خود را در معرض بیع و شری نخواهیم گذاشت. توجه و احترام به این حقیقت می‌تواند مناسبات این دو کشور بزرگ غربی را، که ما به دوستی بی‌شائبه آنان احتیاج داریم، بر مبنایی محکم قرار دهد و دوستی ملت حقیقی ایران را با آنها به بهترین وجهی تضمین کند.

نامه سرکشاده به جناب آقای نخست‌وزیر

جناب آقای نخست‌وزیر،

در این هنگام که انتخابات یا انتصابات دوره بیستم مجلس شورای ملی در جریان است، لازم می‌دانیم توجه جنابعالی را به یک مسئله مهم که بی‌شک برای کشور ما اهمیت حیاتی دارد جلب کنیم.

بیش از یک بار از زبان جنابعالی شنیده‌ایم که توده‌ای‌ها و «مصدق‌ها» را دنبال هم ردیف فرموده‌اید و علناً آنها را از حقوق سیاسی و اجتماعی محروم دانسته‌اید. صرف‌نظر از اینکه اعلام این مطلب خلاف نص صریح قانون است، باید توجه داشت که ردیف کردن و یکسان معرفی کردن توده‌ای‌ها با رجال ملی، از نوع آقایان الله‌یار صالح، دکتر سنجابی و باقر کاظمی و غیره، نه به صلاح مملکت است و نه به صلاح شاه و نه سودی برای جنابعالی دارد. بالعکس شما، با ضمیمه کردن بزرگ‌ترین رجال نهضت ملی ایران به توده‌ای‌ها، ندانسته بهترین خدمت را به آنها انجام می‌دهید، زیرا از آنجاکه عظمت ملی ایران را افکار عمومی جهان و خاصه خاورمیانه به‌خوبی درک کرده‌اند، ضمیمه کردن این نهضت بزرگ به حزب توده بیگانه‌پرستان را بزرگ‌تر از آنچه هستند جلوه خواهد داد.

جناب آقای دکتر اقبال، اگر قرار باشد همه کسانی که زمانی با حزب توده همکاری کرده یا مناسباتی داشته‌اند محکوم شوند، باید در شهر هرآنچه هست گیرند، زیرا زمانی که هنوز ماسک از چهره حزب توده برگرفته نشده بود و بسیاری از میهن‌پرستان واقعی نسبت به آن حُسن‌ظن داشتند و یا همکاری می‌کردند، صرف‌نظر از روشنفکران مترقی، مگر خود جنابعالی به رهبری قوام‌السلطنه با وزرای توده‌ای و مظفر فیروز معلوم‌الحال، که به خلاف اکثریت توده‌ای‌های ساده‌خیانتکار دانسته و فهمیده از آب درآمدند، همکاری نفرمودید؟ مگر مطابق قانون وزراء مسئولیت مشترک ندارند؟ مگر از لحاظ حقوقی جنابعالی به مناسبت خیانت‌هایی که آنها در مدت وزارت انجام دادند مسئولیت مشترک ندارید؟ پس چرا تمام کاسه‌کوزه‌ها را بر سر صالح و رجال مشابه او می‌شکنید؟^۱ اجازه بدهید در این جا از آقایان سردار فاخر حکمت و علی اصغر حکمت نیز نام ببریم. وقتی که رهبران کنونی ما پس از پی‌بردن به ماهیت واقعی حزب توده از آن کناره‌گیری کردند، جناب آقای سردار فاخر به مجالس جشن تأسیس مجلات توده‌ای که در کلوب حزب تشکیل می‌شد تشریف می‌بردند و آنها را تشویق می‌کردند. از فعالیت‌ها و همکاری‌های آقای علی اصغر حکمت در انجمن روابط فرهنگی و غیره چیزی نمی‌گوییم و فقط توجه جنابعالی را به شناختن‌هایی که جناب ایشان

۱. این صالح همان صالحی است که بارها از طرف دستگاه حاکمه به مقامات عالی‌ه منسوب شدند و بارها از طرف مردم به مجامع بین‌المللی رفتند. از یک طرف در دوره ۱۶ [مجلس] پس از هشت ماه مبارزه مردانه مردم کاشان به نمایندگی مجلس انتخاب شدند و توسط همان مجلس که در زمان وزارت کشور جناب آقای دکتر اقبال تشکیل شده بود به عضویت کمیسیون نفت و ریاست هیئت مختلط انتخاب شدند و از طرف همان مجلس به نمایندگی مردم ایران در جلسات تاریخی شورای امنیت و دیوان لاهه شرکت کردند. از طرف دیگر، پس از کابینه ائتلافی قوام‌السلطنه، چند بار به عضویت کابینه‌ها درآمدند. در زمان ریاست‌وزرای آقای ساعد به ایشان پیشنهاد ریاست سازمان برنامه و بعد ریاست هیئت تصفیه کارمندان دولت شد که به دلایل مستدلی که برای دستگاه حاکمه وقت غیرقابل هضم بود از قبول آن خودداری کردند. قبل از روز سی‌ام تیر ۱۳۳۱، به ایشان تکلیف نخست‌وزیری شد. پس از آن با سمت سفیر کبیر دربار شاهنشاهی به واشنگتن عزیمت کردند و حتی بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که ایشان از سمت سفارت کبرا استعفا کردند به این همکار قدیمی توده‌ای‌ها (؟!) طی تلگرافی مصرّاً تکلیف شد که از سمت سفارت استعفا نکند.

با این ترتیب نمی‌دانیم چطور شد که یک‌باره پس از سال‌ها جناب آقای دکتر اقبال به این کشف بزرگ پی بردند.

پس از مسافرت مسکو در روزنامه اطلاعات درباره «استالین کبیر» می‌فرمودند جلب می‌کنیم. آنچه ایشان در روزنامه اطلاعات درباره استالین نوشتند به کلی با نزاکت‌های رسمی و دیپلماتیک فرق داشت. چه اگر به آن نوشته‌ها رجوع بفرمایید، تصدیق خواهید کرد که مطالب ایشان به تمام معنی عبارت بوده است از تبلیغات ایدئولوژیک به نفع شوروی و استالین. وقتی جوانان ما و سایر مردم دور و نزدیک در شهرستان‌ها این مطالب را می‌خواندند یا اتحاد جناب اشرف و جنابعالی را با توده‌ای‌ها مشاهده می‌کردند، نمی‌توانستند تصور کنند که مصلحتی در کار است. به‌طور خلاصه جناب اشرف و جنابعالی با راهی که در پیش گرفتید عده زیادی از مردم را گمراه ساختید و بعد آمدید آنها را به جرم پیروی از خودتان مجازات کردید. حتی پس از ۲۸ مرداد امید و تکیه‌گاه زندانیان توده‌ای در مبارزاتشان آقای علی اصغر حکمت بود که وزیر مشاور آقای زاهدی بودند. سران حزب توده در زندان‌ها و خارج به ایشان و بعضی از رجال ۲۸ مرداد، که قبلاً کاندیدای حزب توده بودند، امید داشتند و به همین دلگرمی مبارزه را ادامه می‌دادند. آنها بارها تجربه کرده بودند که می‌توان قدرت را توسط همکاری با رجال هیئت حاکمه به دست آورد و علیه رژیم به کار برد.

حزب توده پس از وقایع آذربایجان در واقع بدون دخالت دولت منحل شده بود، منتها جناب اشرف برای تضعیف دربار آنها را تقویت کرد و از اضمحلال حزب توده جلوگیری کرد. و اگر جناب اشرف ایرج اسکندری را پناه نمی‌داد و به اروپا نمی‌فرستاد و از رضا روستا حمایت نمی‌کرد، تمام سران حزب توده که خیال فرار به روسیه را داشتند در ایران نمی‌ماندند.

روزی جناب اشرف و روز دیگر سید ضیاءالدین توده‌ای‌ها را تقویت کردند تا جناح دیگر هیئت حاکمه را تضعیف کنند و به این امید بودند که پس از رسیدن به مقصود حزب توده را از بین می‌برند. اما توده‌ای‌ها در عمل ماندند و این رجال و جناح‌های هیئت‌های حاکمه بودند که فساد و پوسیدگی آنها را از میدان عمل خارج کرد. توده‌ای‌ها همواره با تاکتیک‌های مجرب و مجهز از عناصر مختلف هیئت حاکمه و نیز از بعضی رجال ملی سوءاستفاده کردند و هنوز هم در زیر پرده این سعی و کوشش ادامه دارد.

هنوز کسانی از سران حزب توده هستند که با ایمان و اتکا به قدرت موشک‌های شوروی از دستگاه دولت برای برانداختن آن استفاده می‌کنند و این مسئله فقط مربوط به امروز و دیروز نیست. ما اطلاع مشخص و دقیق داریم که رزم‌آرا با کامبخش علیه ارفع، رئیس ستاد وقت، همکاری جدی و متشکل داشته است. در این جا از تقویتی که رزم‌آرا به منظور تضعیف جبهه ملی نسبت به حزب توده انجام می‌داد چیزی نمی‌گوییم. درحالی که رجال هیئت حاکمه ایران فرمان استانداری دکتر جاوید را امضا می‌کنند، چرا انتظار دارند که مردم دورافتاده آذربایجان با آنها یا از روی غفلت و یا به مناسبت حفظ موقعیت خود همکاری نکنند و اگر کردند، مورد مجازات قرار گیرند و از حقوق اجتماعی محروم گردند. اما چرا جنابعالی از جناب اشرف‌ها و رزم‌آراها تجلیل می‌فرمایید و همکاری‌های مصلحتی خودتان که درهرحال مردم را گمراه می‌کرد و همچنین همکاری‌های بعضی رجال حاضر هیئت حاکمه را با حزب توده فراموش می‌کنید و تمام کاسه‌کوزه‌ها را بر سر صالح و توده مردم و روشنفکرانی که چند صباحی با آنان بوده‌اند می‌شکنید؟

محض توجه جنابعالی توضیح می‌دهیم که هم مخالفین توده‌ای‌ها و هم آنهایی که مدتی با آنها همکاری یا مناسبات حسنه داشته‌اند بر دو نوعند.

اولاً در مورد کسانی که همکاری با مناسبات حسنه موقت با توده‌ای‌ها داشته‌اند اشاره‌ای می‌کنیم.

مسئله توجه روشنفکران و توده‌های زحمت‌کش به کمونیسم یک مسئله جهانی است و علت اصلی آن نیز جنبه ایدئولوژیک کمونیسم است که یک هدف و برنامه مترقی را اعلام می‌کند و اکثریت قریب به اتفاق روشنفکران و زحمت‌کشانی که به کمونیسم گرویده‌اند مجذوب هدف و برنامه اعلام‌شده کمونیسم هستند. به‌ر حال در ایران نیز مانند بقیه جهان کسانی که به حزب عامل شوروی پیوستند و یا نسبت به آن علاقه داشتند به مناسبت همان برنامه اعلام‌شده بود. اما به تدریج روش‌های دولت شوروی و پیروی بی‌چون و چرای سران حزب توده از دستورات شوروی که به خلاف منافع ملی ایران بود چشم روشنفکران و رجال ملی را باز کرد. این روشنفکران و رجال که سر به آستان هیچ قدرتی فرود نمی‌آوردند، هنگامی که متوجه شدند حربه ایدئولوژیک کمونیسم

جز آلتی در دست دولت شوروی که خلاف منافع ملل کوچک عمل می‌کند نیست، بدون توجه به قدرت ارتش سرخ یا شانس‌های آینده روس‌ها از کمونیسم و حزب توده روی‌گردان شدند. و همین عناصر در عمل رقیب خطرناکی برای حزب توده از کار درآمدند.

عده‌ای از رهبران کنونی ما که از حزب توده منشعب شده‌اند بزرگ‌ترین ضربه را به این دستگاه عامل بیگانه زده‌اند و هیچ عاملی در این کشور به اندازه این افراد نتوانسته است چشم و گوش نسل جوان و زحمت‌کشان را نسبت به ماهیت واقعی حزب توده باز کند.

درواقع فساد دستگاه حاکمه بهترین دستیار حزب توده و ما در زمین ایدئولوژیک بزرگ‌ترین رقیب آنها هستیم و نتیجه این جاست که رجال هیئت‌حاکمه آمده‌اند ما و سایر عناصر اجتماعی را به‌عنوان توده‌ای یا داشتن سابقه توده‌ای از حقوق اجتماعی محروم می‌دانند! رجال باشهامت و برجسته‌ای مانند الهیار صالح نیز خیلی زود به ماهیت حزب توده پی بردند و اکنون وجود صالح و امثال او در مجلس و دستگاه حکومت بهترین ضمانت برای از بین رفتن علت وجودی حزب توده است، و بالعکس وجود خدمتگزاران هیئت حاکمه که صالح‌ها را محکوم می‌دانند به حزب توده علت وجودی می‌دهد.

اما نوع دوم از همکاران حزب توده کسانی بوده و هستند که اصلاً برایشان محتوای ایدئولوژیک برنامه اعلام‌شده آنها به هیچ‌وجه جاذبه‌ای نداشت، بلکه آنان فقط مجذوب قدرت دولت شوروی بوده‌اند. هرچند ما اطلاع داریم که همکاری شما با وزرای توده‌ای به مناسبت مصلحتی بوده است و جنابعالی همیشه مخالفت اصولی با آنها داشته‌اید، اما جناب اشرف و مظفر فیروز فقط از لحاظ جاه‌طلبی به شوروی‌ها نزدیک شدند و جناب اشرف در زمان جنگ پول و طلای ایران را با میل به روس‌ها تقدیم کرد که آنها از امریکا و انگلیس عقب نمانند. جناب اشرف و مظفر فیروز که مسئولیت مشترک با جنابعالی داشتند حتی حاضر بودند به کمک شوروی و توده‌ای‌ها رژیم را عوض کنند، ولی وقتی جناب اشرف دید از عهده این کار بر نمی‌آید، با مهارت تمام همکاری خودش را با توده‌ای‌ها و شوروی مانور جلوه داد. حالا شما قوام‌السلطنه را تهرئه

می‌کنید، ولی امثال صالح را محکوم می‌دانید. شما برای مصلحت یک دستگاه فاسد محکوم به زوال با توده‌ای‌ها همکاری کردید و در کارهای آنها مسئولیت مشترک قبول فرمودید، و ما برای مصلحت یک ایران نوین و به خاطر آنکه این سرزمین را از بن‌بست قرون وسطایی بیرون بیاوریم با آنها همکاری یا مناسباتی داشتیم و اگر شما با همکاری با هیئت حاکمه فاسد ندانسته به آنها خدمت کردید، ما با روشن کردن ذهن روشنفکران و زحمت‌کشان بزرگ‌ترین ضربه را به آنها وارد کرده‌ایم.

سوسیالیست‌ها چه در ایران و چه در دیگر کشورهای جهان خطرناک‌ترین رقیب کمونیست‌ها هستند. اگر از اوضاع جهان اطلاع کافی ندارید، می‌توانید به انتشارات حزب توده در سال‌های ۲۹ تا مرداد ۳۲ و حتی بعد از آن نظری بیندازید. خواهید دید چند درصد آنچه را که به ناسزاگویی و تهمت علیه ما و رهبران ما اختصاص دادند علیه انگلیس‌ها و هیئت حاکمه نوشتند. حالا ما شده‌ایم «توده‌ای» و «خائن» و مؤلفین نفتی حزب توده رجال وطن پرست شده‌اند.

و اینک چند کلمه درباره دو نوع مخالفان حزب توده. مخالفان نوع اول همان کسانی هستند که مجذوب ایدئولوژی کمونیسم شده بودند و اکنون که چشم آنها باز شده مخالفتشان به مناسبت تسلیم محض حزب توده در مقابل دولت شوروی است. و نیز آن دسته از افراد و رجال ملی که از آغاز هم با آنها روابط خوبی نداشته‌اند.

مخالفت مخالفان نوع دوم با حزب توده برای آن نیست که این حزب عامل یک دولت بیگانه است، زیرا خود اینها اغلب از عمال کهنه کار قدرت‌های بیگانه غرب بوده و یا هنوز هم هستند. اینها از آن جهت مخالفند که منافع طبقاتی نامشروع خود را در خطر می‌بینند. و از خواص این گونه عناصر این است که کوشش می‌کنند در فرصت‌های مناسب به توده‌ای‌های عمال بیگانه کمک کنند و در نهان به آنها امتیازاتی بدهند تا پرونده‌شان در روز مبادا از نظر آن حزب کاملاً خراب نباشد. تردیدی نیست که حزب توده، علاوه بر شوروی، مقداری از قدرت خود را همواره مدیون کمک‌های پنهانی رجال هیئت حاکمه

بوده است، همان رجالی که امثال صالح‌ها و یا امثال ما را به‌عنوان همکاران حزب توده عملاً از حقوق اجتماعی محروم کرده‌اند.

جناب آقای نخست‌وزیر، جنابعالی هر جا فرصتی دست داده خود را خدمتگزار شاه معرفی کرده‌اید. پیش از طرح اصل موضوع در این جا یادآوری می‌کنیم که اصطلاح خدمتگزار و مفهوم آن خیلی بهتر از اصطلاح و مفهوم «چاکر» است. زیرا واقعاً از شأن یک کشور مشروطه و شاه مشروطه دور است که نخست‌وزیر و وزیران و رجال مسئول آن «چاکر» شاه یا «غلام جان‌نثار» و امثال آن باشند. امروز در عقب‌مانده‌ترین کشورهای افریقایی نیز اصول چاکری و بندگی به‌سرعت برچیده می‌شود. حتی در کنگو که متأسفانه به علت سیاست استعماری غارتگرانه بلژیک هنوز در مراحل اولیه عقب‌ماندگی است و رجال و روشنفکران تحصیل کرده ندارد، نخست‌وزیری حکومت می‌کند که در مقابل پادشاه بلژیک به‌جای اظهار چاکری یا لاف‌سپاسگزاری از بلژیک که «استقلال» را به آنها اعطا کرده آن‌چنان صحبت می‌کند که صورت سلطان سرخ می‌شود.

به هر صورت، تاریخ معاصر اصول چاکری و غلامی را به موزه‌های باستان‌شناسی فرستاده است و بسیار بجاست که اعلیحضرت به نخست‌وزیر و وزیران و رجال منخط اخطار فرمایند که کشور ایران و شاه مشروطه چاکر و غلام لازم ندارد، بلکه به رجال و وزرای مسئول و خدمتگزار ملت احتیاج دارد.

در حال جنابعالی نه تنها به‌عنوان نخست‌وزیر کنونی، بلکه به قول خودتان به‌عنوان دکتر اقبال نیز چاکر شاه هستید و به نظر ما بهتر بود خدمتگزار می‌بودید. وظیفه خود می‌دانیم ساده و صمیمانه به جنابعالی تذکر بدهیم که لازمه خدمتگزاری نسبت به شاه این نیست که پیوند رجالی از نوع صالح و سنجابی و کاظمی و غیره را از شاه و دستگاه دولتی ببرند. اگر واقعاً لازم می‌دانید که پیوند میان شاه و ملت باید ناگسستنی باشد، لازم است رجالی از نوع صالح در دستگاه حکومت وارد شوند و متدرجاً با مبارزه واقعی با فساد و ریشه‌کن کردن علل نارضایی ملت، شکاف عظیمی را که بین شاه و دولت از طرفی و ملت از طرف دیگر به وجود آمده است پُر کنند. اگر واقعاً شما خدمتگزار شاه هستید، نباید بگذارید که رجال ملی مورد احترام مردم از شاه دور باشند و به قول شما

از حقوق اجتماعی نیز محروم گردند. رجالی امثال صالح هستند که بودن آنها در مجلس شأن مجلس و دستگاه دولت را بالا خواهد برد.

حوادثی در این مملکت رخ داد که منجر به ۲۸ مرداد شد و ما بی آنکه درصدد ارزیابی و قضاوت درباره آنچه گذشته است باشیم، باید بگوییم که بی شک هر دو طرف مرتکب اشتباهاتی شدند. اما در این موقعیت جغرافیایی و تاریخی بحرانی که ما قرار گرفته‌ایم مجبوریم آرامش را حفظ کنیم و بدین جهت به نظر ما نباید دائماً بر روزها و مواردی تکیه کرد که موجب شکاف شده است. به عکس باید کوشش کرد که آن قسمت از حوادث گذشته که برای این و یا آن طرف نامطلوب بوده است فراموش شود و تنها باید از آن اشتباهات عبرت گرفت.

اگر جنابعالی خدمتگزار شاه هستید و واقعاً در برابر ملت و شاه احساس مسئولیت می‌کنید، باید گفتار و کردار شما در جهت پُرکردن این شکاف باشد نه وسیع‌ترکردن آن. اگر جنابعالی خدمتگزار واقعی شاه هستید، چرا دائماً به عنوان «چاکر شاه» و «مجری منویات ملوکانه»، و اینکه اگر من خوب نبودم شاه مرا عوض می‌کرد و غیره، عدم موفقیت‌ها و شکست‌های خودتان را به پای مقام سلطنت می‌گذارید؟ اگر قرار است که شاه مافوق احزاب و گروه‌ها باشد، در این صورت هیچ حزب و هیچ رجل سیاسی حق ندارد محیلانه مسئولیت شکست‌های خود و فساد آشکار دستگاه دولتی را با سرنوشت شاه یکی کند تا عمرشان درازتر شود. متأسفانه شما هم رویه مشابهی پیش گرفته‌اید و این نه به صلاح سلطنت است و نه به صلاح مردم و نه به صلاح خود شما. آقای نخست‌وزیر، بی شک در دوره حکومت جنابعالی خدماتی انجام گرفته است و اقدامات تولیدی و عمرانی نیز تا حدودی صورت گرفته. سکوت و آرامش و امنیتی نیز به یک معنی به وجود آمده است. اما، همان‌طور که گورسل معزول به عدنان مندرس نخست‌وزیر وقت نوشت، این اقدامات عمرانی و تولیدی را کشورهای استعمارکننده نیز در مستعمراتشان عمل کرده و می‌کنند. و همچنین آرامش و امنیتی که اکنون از بعضی لحاظ به چشم می‌خورد بدبختانه به قیمت سلب آزادی و خفقان به وجود آمده است. فی‌المثل شما مجله علم و زندگی را توقیف کرده‌اید و وسیله قانونی و علنی ابراز عقیده را از ما گرفته‌اید و ما چند

نفر جوان فضول از هواداران علم و زندگی مجبور شدیم که متأسفانه، برخلاف میل باطنی و تصمیم رهبران خودمان، این مطالب ساده و صمیمی و مفید به حال ملت را مخفیانه منتشر کنیم. آیا واقعاً انتشار علم و زندگی برخلاف مصالح مملکت است؟

جناب آقای نخست‌وزیر، آنچه در دوره شما و پیش از شما انجام گرفته، گرچه فی‌حد ذاته قابل ملاحظه است، اما در مقابل خواسته‌های زمانه ما و در برابر کارهایی که همسایگان ما انجام می‌دهند بسیار ناچیز و محقر است. آنچه انجام گرفته مربوط به کمیت است، درحالی‌که آنچه برای حفظ استقلال و موجودیت ما لازم است، یک تغییر کیفی است که به نوبه خود ترقی عظیم کمی را به دنبال خواهد داشت. حجم کارهایی که انجام شده نسبت به ارزشهای مادی و انسانی که در راه آن صرف شده بسیار حقیر و اندک است. این دستگاه که شما از گذشتگان به ارث برده‌اید و همچون میراث گران‌بهایی آن را حفظ می‌کنید و نمی‌گذارید تغییری در آن پدید آید، مساعی مادی و معنوی ملت ما را به باد می‌دهد. متأسفانه دستگاه دولتی ما در جهان امروز «نمونه فساد» است، نه آن‌طوری که اعلیحضرت از شما خواست دستگاه دولتی یک «کشور نمونه».

جناب آقای دکتر اقبال، در این جا روی سخن ما با نخست‌وزیر وقت نیست، بلکه با شخص دکتر اقبال است، به‌عنوان یک ایرانی علاقه‌مند به استقلال و موجودیت ایران.

ما در یک عصر طوفانی و در گذرگاه سبیل زندگی می‌کنیم. اگر قرار است در برابر حوادث زمانه خُرد و نابود نشویم، باید سریع‌تر بجنبیم.

در روز طوفان این تخته‌پاره‌های موریانه‌خورده و دیواره‌های درهم‌فروخته به کاری نمی‌آید.

در این گذرگاه پُرآمدورفتِ جهان باید بنای محکمی با نیروی میلیون‌ها انسان باراده بسازیم و در این راه بایست تمامی نیروی معنوی و مادی این ملت را بسیج کنیم. این ملت بسیج نخواهد شد و نیروهای جوان و فعال جامعه به کار نخواهد افتاد مگر آنکه رجال خوشنام و ملی و با سنجیه را در مجلس و دستگاه‌های دولتی مشغول به کار و فعالیت ببینید. صلاح مملکت و سلطنت و رجال مسئول

و باحسن‌نیتِ هیئت‌حاکمه در این است که کسانی مانند صالح به مجلس و دستگاه‌های اداره‌کنندهٔ مملکت راه یابند تا به کوشش مشترک همهٔ آنهايي که به این ملت و میهن علاقه‌مندند پایه‌های ایرانی آزاد و آباد گذاشته شود.

جناب آقای دکتر اقبال، مطالبی که از نظرتان گذشت افکار ساده و صمیمانهٔ چند جوان روشنفکر است که به گفتهٔ آموزگار خردمند ما، جناب آقای خلیل ملکی، در خشت خام چیزهایی را می‌بینند که بدبختانه غالب پیران قوم در آینهٔ آن حقایق و حوادث زمانه را نمی‌بینند. امیدوارم هنوز چشم‌های بینا و گوش‌های شنوایی در میان رجال مسئول هیئت‌حاکمه وجود داشته باشد.

از طرف عده‌ای از هواداران پیشاهنگ علم و زندگی

منوچهر رسا، عباس عاقلی‌زاده

روی سخن ما در این نامه فقط با آقای دکتر اقبال نیست، بلکه با تمام نخست‌وزیران و رجالی از نوع ایشان است.

جنبش انقلابی در شرق^۱ جنبش ملی و انقلابی در ایران، ۱۹۱۹-۱۹۲۰

خاطرات احسان‌الله‌خان، شرکت‌کننده در جنبش جنگل

پس از یک راه‌پیمایی سه‌ساعته به قزاق‌ها رسیدیم. در حوالی ماسوله دسته ما به دو گروه تقسیم شد و ما از طریق راه‌های باریک کوهی قزاق‌ها را دور زده، از دو طرف بدان‌ها حمله بردیم. با وجود اینکه قزاق‌ها ۷۵ نفر بودند، مقاومتی قوی نکردند، زیرا فرمانده آنان که پنج گلوله خورده و زخمی شده بود از نخستین کسانی بود که از صف خارج شد. و اما سربازان عادی خیلی زود شروع به عقب‌نشینی کردند و چند نفر کشته و زخمی دادند. در نتیجه این زدوخورده، ما توانستیم ۲۵ تفنگ، ۲ موزر و مقداری زیاد فشنگ به دست آوریم. ما تمام غنایم را جمع کرده و در جنگل فروفتیم، چون دنبال کردن دشمن را تا ماسوله که در آن‌جا بنا به اطلاعات قسمت اکتشافی نیروی قابل ملاحظه‌ای متمرکز شده بود خطرناک می‌شمردیم. با اسلحه‌هایی که از قزاق‌ها گرفته شده بود ما ۲۵ دهقان را مسلح کردیم، به‌طوری‌که دسته ما صبح روز بعد که در راه زیدک با قزاق‌ها وارد جنگ شد از ۴۵ نفر تشکیل شده بود. در این‌جا ما توانستیم ۴۵ تفنگ

۱. ظاهراً این مقاله مقدماتی داشته که در اختیار ما نیست. از کسانی که متن روسی آن را دارند دعوت می‌شود آن را برای مزدک ارسال دارند تا در فرصت‌های بعدی به درجش اقدام شود.

دیگر به دست آوریم که آنها را نیز بین دهقانان تقسیم کردیم. ما اکنون بیش از هشتاد نفر بودیم و نیروهای خود را به دو گروه تقسیم کردیم. با یک گروه در زیدک کوچک‌خان، خالو قربان و من ماندیم. گروه دیگر به طرف ناحیهٔ ندامن چمنه در نزدیکی کسما حرکت کرد. تصمیم گرفته شد که هر دو گروه در رابطه با یکدیگر عمل کنند. در صورت حملهٔ قزاق‌ها به یکی از دو گروه، گروه دیگر می‌بایست از پشت سر به آنها ضربه بزند. آرامش ندادن به قزاق‌ها و حمله به آنها هر جا که امکان پیش آید چون قاعدهٔ کلی پذیرفته شده بود.

گروهی که من در آن بودم در ناحیهٔ بین فومن و صومعه‌سرا رفت، چون ما اطلاع داشتیم که قزاق‌ها در جست‌وجوی مجاهدین به طرف کسما پیش می‌آیند. ما مواضع لازم را شبانه اشغال کرده و صبح به‌طور کاملاً غیرمترقبه‌ای برای قزاق‌ها آنها را به آتش بستیم. ما توانستیم چند اسیر بگیریم و آنها را خلع سلاح کردیم. باوجوداین، چون نیروی ما برای مبارزه با پانصد قزاق کافی نبود، از جنگل به طرف چمنه عقب‌نشینی کردیم و به گروه دیگر پیوسته، موضع گرفتیم. در این‌جا تصمیم گرفته شد که منتظر دشمن بشویم، تیر نینداخته و بگذاریم او نزدیک شود. هنگامی که بخشی از قزاق‌ها ما را ندیده، از کنار مواضع ما گذشتند، ما تیراندازی را آغاز کردیم. پس از چند ساعت تیراندازی از دو سمت، ما با عده‌ای ذخیره (رزرو) هجوم برده، کوشیدیم از جناح دشمن دور شویم. قزاق‌ها که در تیراندازی تعداد زیادی تلفات داده بودند کشته‌ها و زخمی‌ها را پشت سر گذاشته، فرار اختیار کردند.

پس از این نبرد ما توانستیم ۴۵ تفنگ گرد آوریم. گذشته از این، دهقانان روستاهای نزدیک توانستند از قزاق‌های زخمی و فراری و متواری مقداری اسلحه به چنگ آورند. پس از این نبرد ما به چهار گروه تقسیم شدیم که به زیدک، ضیابر، کندوخ‌کله، فرستاده شدند. در تمام این نقاط گروه‌های ما علیه دشمن وارد جنگ می‌شدند. در همین زمان مردم پنجاه تفنگ و مقدار زیادی از همه نوع مهمات را که زمانی حاجی احمد پنهان کرده بود پیدا کردند و به ما دادند. ما با این تفنگ‌ها پنجاه دهقان دیگر را نیز مسلح ساختیم و به شفت و جمعه‌بازار فرستادیم. بدین ترتیب چهار گروه عمل‌کننده (اوپراسیونل) نزد ما تشکیل گردید.

معمولاً تاکتیک ما عبارت از این بود که با ضربه زدن به دشمن از پشت هرچه بیشتر صفوف او را مختل ساخته و با استفاده از این موقعیت کوشش نماییم بر او غلبه کنیم. باید گفت که مجاهدین ما شجاعانه جنگیدند، زیرا آنان چیزی نداشتند از دست دهند. اقوام بیشتر مجاهدین به وسیله قزاق‌ها دستگیر شده بودند و مورد تحقیر زیاد قرار می‌گرفتند.

دهقانان تمام این مناطق که با جنبش همدردی داشتند به ما کمک‌های بزرگی می‌کردند. آنان نه تنها از لحاظ آذوقه ما را تأمین می‌کردند، بلکه کارهای اکتشافی را نیز انجام می‌دادند و جاسوسان دولتی را که اغلب از کدخدایان و کولاک‌ها (دهقانان مرفه‌الحال) بودند دستگیر می‌کردند. در تمام مناطق مبارزه سختی بین مجاهدین و ارتش دولتی درگیر بود. قزاق‌ها با وجود اینکه ضرام‌السلطان به سرکردگی برادر خود محمدخان سیصد نفر پیاده به کمک آنان فرستاده بود، مرتب شکست می‌خورند. چون راه‌ها و کوه‌راه‌های جنگل را به قدر کافی نمی‌شناختند. نبردها با موفقیت انجام می‌شد و ما نزدیک به فتح بودیم، زیرا در تمام کشور موقعیت بی‌اندازه با ما مساعد بود. باید درباره این موقعیت جداً فکر کرده و نقشه قطعی عملیات بعدی تهیه می‌شد.

ما شب‌ها امکان داشتیم با کوچک‌خان تمام وقایعی را که پس از اردو کشی ما در مازندران اتفاق افتاده بود از نظر بگذرانیم. من البته باید قبل از هر چیز روشن سازم که چرا کوچک‌خان دسته‌ای را که من به سوی کاکور رهبری می‌کردم لو داد، و نقشه‌ای را که با هم تهیه کرده بودیم به مورد اجرا نگذاشت. من او را به خاطر کم‌جرتی ملامت می‌کردم. چون معتقد بودم که اگر با قزاق‌ها بنا بر نقشه تهیه‌شده وارد جنگ می‌شدیم، آنان را در ظرف یک ماه شکست می‌دادیم. کوچک‌خان خود را چنین تبرئه می‌نمود که اشخاصی که آن زمان در اطراف او بودند، آنان نقشه تنظیم شده را به سبب نامکفی بودن نیرو انجام‌ناپذیر می‌انگاشتند. او اعتراف داشت که اکنون فهمیده که قصد جداساختن وی را از من داشته‌اند تا بدین ترتیب رهبری کارهای جنگل را در دست گیرند. البته اشتباهات دیگر کوچک‌خان نیز زمانی که او موافقت نکرد که حاجی احمد را توقیف کند، و

قبول نکرد ثروت و اراضی را که از اربابان گرفته شده بود بین دهقانان تقسیم کند، و ائتلاف او با اسلامیون و بسیاری دیگر مسائل یادآوری شدند.

تمام این مطالب را من به یاد وی می‌آوردم تا او دروس بستن قرارداد با انگلیس‌ها، صرف‌نظرکردن از حمله به تهران را، که در غیر این صورت بدون تردید در دست ما افتاده بود، در نظر گیرد.

او اجباراً اعتراف داشت که اشتباهات زیادی شده و موافقت نمود که از آن به بعد از تاکتیک قاطع‌تر و خط‌مشی معینی پیروی کند، چون می‌دید که انقلابیون صلح‌جو که همین روش او را پیش گرفتند به‌طور حتم سر خود را باختند. زمانی که ما این صحبت‌های دوستانه را داشتیم، دیگر در سازمان جنگل اشخاصی که با عملیات خود جنبش را مبتذل کنند و آن را به سمت دیگری ببرند نبودند و جای آنان را دهقانان گرفتند که از ما پشتیبانی کرده و طرف‌داران حقیقی ما بودند و این را به‌طور واضح در عمل نشان می‌دادند. به این مناسبت برای کوچک‌خان تغییر رفتارشان آسان‌تر بود.

یک بار در یکی از گفت‌وگوهای شبانه من از کوچک‌خان چگونگی فرار او را از تنکابن و اینکه چه کسی به او یاری کرد پرسیدم. او چنین شرح داد که زمانی که بین دیلمان و کاکو بودیم، او با دسته خود و دکتر حشمت تصمیم گرفتند که برای وحدت با ما عازم شوند. اما در راه به او پیشنهاد شد که به دو دسته تقسیم شوند. سواران به سرکردگی خالو قربان از یک راه و او با افراد پیاده از راه دیگری عازم شوند. پس از اینکه وی موافقت نمود و با دکتر حشمت به راه افتادند، متوجه شد که او را مخصوصاً از خالو قربان جدا کرده‌اند، چون دکتر حشمت با دسته‌اش حاضر نشد جلوتر برود و به تنکابن برگشت تا خود را تسلیم الطاف دولت سازد. برای کوچک‌خان راه دیگری نبود به‌جز آنکه با هفت تن از رفقا از راهی که معین شده بود حرکت کند. ولی راه را گم کرده، پس از مدتی سرگردانی در جنگل، از منطقه شهسوار سر درآورده و در یک خانه جنگلی که به فاصله نیم ساعت راه تا شهسوار بود توقف کردند. صاحبخانه که آنان را شناخته بود از ایشان پذیرایی خوبی کرد. برحسب اتفاق یکی از قزاقان که بدون اسلحه در جنگل گردش می‌کرد به این خانه وارد می‌شود. صاحبخانه به علت نامعلومی

فکر می‌کند که قزاق از وجود کوچک‌خان در خانه او خبر دارد. او از قزاق تمنا می‌کند که به قرآن قسم یاد کند که خبر وجود کوچک‌خان را فاش نخواهد ساخت. قزاق می‌پرسد وی کجاست و وقتی صاحبخانه به طبقه فوقانی اشاره می‌کند، قزاق فوراً خود را به آن جا رسانده و از ترس اینکه مبادا کوچک‌خان او را بکشد به طرق مختلف می‌کوشد صداقت خود را به وی ثابت کند.

مدت کوتاهی بعد یک دهقان که قزاق‌ها اسب او را دزدیده بودند به خانه نزدیک شده، کوچک‌خان و رفقایش را که از خانه خارج شده بودند مشاهده می‌کند. برحسب اتفاق عجیبی، همان وقت که آنان از خانه خارج می‌شدند، عده‌ای قزاق در راه نمایان می‌شوند. کوچک‌خان و رفقایش به فکر اینکه قزاقان پی آنان فرستاده شده‌اند پا به فرار می‌گذارند. دهقان و قزاقی که قبلاً آمده بود نیز با آنها فرار می‌کنند. و اما قزاقان که حتی در فکر تعقیب آنان نبودند فقط از صاحبخانه می‌فهمند با که روبه‌رو بوده‌اند. چون دانستند که این کوچک‌خان بوده، بنای تیراندازی می‌گذارند، ولی هیچ صدمه‌ای به فراریان نمی‌رسانند، زیرا با آنان دهقانی بود که کوره‌راه‌ها را خوب می‌شناخت. قزاقان که دست خالی باز می‌گردند خانه را آتش زده و صاحبخانه را بازداشت می‌کنند. و اما کوچک‌خان از کوه گذشته، خود را به لیل می‌رساند. در این جا با حیدرخان^۱ و کاراخان (دو برادر) بر می‌خورند که با شش تن از رفقای مسلح خود بودند. آنها کوچک‌خان و رفقایش را با شکاری که کرده بودند غذا می‌دهند.

کاراخان برای یافتن من و دسته‌ام به خارارود می‌رود، ولی ما در آن جا نبودیم. در این مدت، کوچک‌خان به کمک جنگلبانی که راهنما گرفته بود خود و رفقایش را از شیب کوه در منطقه امامزاده هاشم به زیدک می‌رسانند. در راه گروه کوچک‌خان با دسته خالو قربان یکی می‌شوند.

به گفته کوچک‌خان، او از گرفتارشدن به دست دولت و یا کشته‌شدن که منجر به بی‌رهبری شدن جنبش می‌گشت مضطرب بود و از رفقا خواهش می‌کند در

۱. با حیدرخان عمو او علی اشتباه نشود.

صورت چنین اتفاقی مرا پیدا کنند که رهبری را به دست گیرم، اگر چه او همیشه مرا نماینده معتقدات و عملیات افراطی می‌شمرد.

در تمام این بحث‌های شبانه من اصرار داشتم که باید به‌طور قاطع از سیاست طبقاتی پیروی کنیم و [به] وسیله اقدامات لازم میان دهقانان [را]، که با کمک مادی و معنوی، جانب‌داری آشکارشان را از ما هویدا ساخته‌اند، پایگاه جست‌وجو کنیم، زیرا قشرهای دیگر مردم که اعضای اتحاد اسلام معرفشان بودند مدت‌ها قبل جنگل را ترک گفته و دیگر به ما کمک نمی‌کردند. در عین حال من پیشنهاد می‌کردم که فعالیت‌هایمان را با بلشویک‌ها مربوط سازیم.

در نتیجه این گفت‌وگوها تصمیم گرفتیم که کوچک‌خان برای برقراری ارتباط با بلشویک‌ها عازم لنکران شود. این کار به‌زودی انجام شد. در آخر ژوئیه ۱۹۱۹ کوچک‌خان با چند نفر همراهان عازم لنکران گشت، ولی برقراری ارتباط با بلشویک‌ها میسر نشد و او پس از چندی بازگشت، بعد چنین معلوم شد که در همین موقع بلشویک‌ها از مساواتیست‌ها در لنکران شکست خورده و در دشت مغان پخش شده بودند. ما می‌دانستیم که نماینده شوروی در تهران، کولومیسف، که در موقع توقیف از آن‌جا فرار کرده بود، نیز در بین آنان است. زمان کوتاهی قبل از این، وی نماینده خود را برای مذاکره با جنگلی‌ها به انزلی فرستاده بود. متأسفانه در این زمان تمام جنگلی‌ها در منطقه لاهیجان و تنکابن بودند و رابطه برقرار نگشت. بعدها ما دانستیم که کولومیسف با عده‌ای از رفقاییش از لنکران عقب‌نشسته و خود را به آشوراده (در خاک ایران) رسانیده، در آن‌جا به‌وسیله ظهیرالملک حاکم مازندران توقیف و سپس به دستور وثوق‌الدوله (نخست‌وزیر) تیرباران شده است. می‌گفتند که کولومیسف را یک افسر روس از گروه قزاقان به نام فیلیپوف و خود ظهیرالملک تیرباران کرده، اشیای قیمتی را که از او گرفته بودند بین خود تقسیم کردند.^۱

۱. درباره شرکت‌کنندگان در تیرباران کولومیسف نگاه کنید به بروشور ب. شومیاتسکی، در مأموریت دیپلماسی شوروی.

ما از اینکه کوچک‌خان برای برقراری تماس با بلشویک‌ها رفته بود استفاده کرده و توانستیم یک قدم در راه بهبود زندگی دهقانان برداریم. از جنگل اشخاصی به تمام دهات فرستاده شدند تا دربارهٔ متوقف‌ساختن پرداخت مالیات به اربابان دستور کمیته را به دهقانان اطلاع دهند. دستور داده شده بود دهقانان بخشی از سهم مالیاتی اربابان را که نمی‌پرداختند برای نگاهداری جنگلی‌ها اختصاص دهند. باقی‌مانده را می‌توانستند به هر قیمتی فروخته و یا برای خود نگاه دارند. دهقانان با شمع زیاد این دستور را پذیرفتند و به‌استثنای عدهٔ کمی پرداخت مالیات و قرضشان را به اربابان متوقف ساختند.

قوای دولتی که تا آن زمان با بیست هزار نفر گیلان را اشغال کرده بود، به این فکر که سه‌هنگ در گیلان و یک‌هنگ در مازندران (زیر فرمان فیلیوف و رضاخان) برای مبارزه با جنگلی‌ها کافی است، سه‌هنگ را گذاشته و بقیه به سرکردگی ستار سلسکی عازم تهران شدند. علاوه‌براین در اردبیل و تنکابن در هرکدام یک‌هنگ باقی‌ماند و بقیهٔ قوا به سمت تهران برده شد، زیرا در آن‌جا به خاطر بسته‌شدن قرارداد ایران و انگلستان، که انگلیس‌ها و وثوق‌الدوله آماده می‌کردند، اغتشاشات زیادی پیش‌بینی می‌شد.

وقتی کوچک‌خان بازگشت، ما هشتاد مجاهد را مسلح کردیم و از راه‌های کوهستانی عازم طالش و طناب^۱ شدیم که با ضرغام‌السلطنه جنگیده، او را دستگیر کنیم. هنوز تا محل سه‌ساعت راه باقی‌مانده بود که ما متوجه شدیم که یکی از مجاهدین، که قبلاً نزد ضرغام‌السلطنه بود، مفقود شده است. واضح بود که او فرار کرده تا ضرغام‌السلطنه را مطلع سازد. ما مجبور شدیم از تصمیم خود صرف‌نظر کنیم. چون تنها با حملهٔ غیرمترقبه می‌توانستیم نتایج مطلوب را به دست آوریم. ما می‌خواستیم ضرغام‌السلطنه را غافلگیر سازیم، اموالش را مصادره کنیم و اسلحه و مهماتی را که در اختیار داشت بگیریم. ولی مجبور به بازگشت شدیم. چند روز بعد، ما به ماسوله شیخون زدیم. تا صبح ما مشغول خلع سلاح قزاقان و جمع‌آوری خواروباری را که نمی‌شد از دهقانان گرفت بودیم.

۱. نام این منطقه این‌جا به صورت «وطناب» و جلوتر به صورت «طناب» نوشته شده است.

نزدیکی‌های ظهر که قزاقان فومن به ماسوله نزدیک شده بودند با آنان جنگی کوچکی کرده، آنها را در ماسوله گذاشته و به موضع‌های خود در زیدک بازگشتیم. شب بعد، زمانی که قزاقان ماسوله به فومن بازمی‌گشتند، دوباره به آنان حمله بردیم و تلفات زیادی به آنان وارد ساختیم. باید گفت که در این شبیخون از ما نیز چند تنی زخمی شدند. بعد از این واقعه، نبردی در ندامن درگرفت که طی آن سید جلال با مجاهدین خود تلفات زیادی به قزاقان وارد ساخت. ما که گروه دیگری را تشکیل می‌دادیم برای کمک به وی شتافتیم، ولی دیر رسیدیم و نبرد تمام شده بود. فرماندهی قزاق، چنان‌که معلوم شد، بعد از این‌همه شکست متوجه شد که برای آنان جنگیدن در مناطق مختلف که آنها را به کوچ‌دادن قوا از منطقه‌ای به منطقه‌ای دیگر وادار می‌سازد مقرون به صرفه نیست. از این‌رو آنان نیروهای خود را به چهار گروه تقسیم کردند. دو گروه مواضع دائمی گرفتند و دو گروه می‌بایستی متحرک باشند. در گروه اخیر مرکزشان گوراب زرمیخ و ضیابر بود و مرکز دو گروه دیگر صومعه‌سرا و فومن.

با در نظر گرفتن تقسیم جدید دشمن، ما نیز به نوبه خود تمام نیروهایمان را در ناحیه گوراب زرمیخ و ندامن متمرکز ساختیم. نقشه ما چنین بود: خالو قربان می‌بایستی راه بین فومن و گوراب زرمیخ را اشغال کند. زمانی که قزاقان در جست‌وجوی جنگلی‌ها از بازار خارج می‌شوند، ما می‌بایستی از جنگل‌های اطراف خارج شده، مواضع قزاقان را اشغال کنیم و خالو قربان از پشت به آنان حمله ببرد. بدین ترتیب ما می‌بایستی قزاقان را در حلقه محاصره بگیریم. متأسفانه این نقشه با موفقیت روبه‌رو نشد، چون قزاقان از بازار خارج نشدند و از فومن نیز برای آنها نیروی کمکی رسید. خالو قربان مجبور شد در روی جاده وارد جنگ شود و ما هم به بازار گوراب زرمیخ حمله کردیم. هم گروه خالو قربان و هم گروه ما تعداد زیادی زخمی دادیم و بدون کوچک‌ترین نتیجه مجبور به عقب‌نشینی شدیم.

قزاقان تمام نیروی خود را به فومن و صومعه‌سرا بردند. ما دائماً نیروهای کمکی تازه‌ای دریافت می‌کردیم. رفتایی که در جنگ‌های قبلی زخمی شده بودند، بعد از شفا پیدا کردن نزد دهقانان، اکنون به ما پیوستند. متأسفانه ما فشنگ بسیار کم

داشتیم و مجبور بودیم در انتظار دریافت فشنگ باشیم و از تیراندازی خودداری کنیم. در همین زمان کمیته انقلابی ما که در عین حال وظایف کمیته جنگ را نیز اجرا می کرد تشکیل شد. اعضای کمیته عبارت بودند از کوچک خان، حسن خان، خالو قربان، غلام علی بابا و چاروادار در ماسوله و من (احسان الله خان - م.). ما از نو ارتباط با شهر رشت و مناطق طالش، طناب، ماسال و گرگانه رود را برقرار کردیم. تروریست هایی که می بایست چند تن از نمایندگان دولت را، صندوق دار اتحاد اسلام، اسماعیل و چند فئودال را، از پای در آورند به رشت فرستادیم. اسماعیل در حمام^۱ کشته شد، ولی تیراندازی به یکی از اربابان بی موفقیت ماند. شهر متشنج شده و آرامش خود را از دست داد.

در عین حال رفقای اعزام شده در بین مردم علیه شاه، انگلیس ها، اربابان و حاکم که بدون محاکمه دو تن از مجاهدین و سه دهقان را به دار آویخته بودند تبلیغ می کردند. تبلیغ بین مردم با موفقیت روبه رو شد. نهضت حتی زنان دهقانان را در بر می گرفت. آنان دائماً مجاهدین را به مبارزه با دولت تشویق می کردند که مجاهدین نباید اجازه دهند مأمورین و قزاقان دولتی آنها را تحقیر کرده و به ناموسشان تجاوز کنند.

جاسوسان دولتی که به نحوی فهمیده بودند که کوچک خان و من به شیرینی جات علاقه مندیم جعبه ای پر از شیرینی برای ما فرستادند که به اصطلاح از طرف خواهر کوچک خان که در رشت زندگی می کرد می بود. اما احتیاط ما را از مسمومیت نجات داد. قبل از اینکه شیرینی ها را بخوریم، چند تکه آنها را برای امتحان پیش سگ انداختیم که جابجا مُرد. ما می بایستی همه هشیار می بوده و حواسمان جمع باشد.

ما دو گروه تشکیل دادیم. یکی در کشتی دار و دیگری در ندامن. قزاقان تمام نیروی خود را متمرکز ساخته و شبانه به کشتی دار حمله بردند. تمام شب مجاهدین در کنار رودخانه خندق کُندند. در این خندق ها ۴۵ مجاهد با تمام فشنگ هایی که در اختیار بود متمرکز شدند. بهترین مبارزین برای این جنگ انتخاب شدند،

۱. کلمه به همین شکل نوشته شده است، اما شاید منظور شهر «خُمام» باشد.

چون سرنوشت ما به نتیجه این جنگ بستگی داشت. ما معتقد بودیم که دیگر عقب‌نشینی بدون جنگ ممکن نیست. چون این کار به اعتبار ما میان مردم ضرر می‌زد و مجاهدین را نیز دلسرد می‌نمود. کوچک‌خان و حسن‌خان و آن قسمت از مجاهدین که بدون فشنگ بودند در کوه‌ها پنهان شده، و نتیجه جنگ را انتظار می‌کشیدند. این عملیات جنگی را من می‌بایستی فرماندهی می‌کردم. من دستور دادم به پنج گروه تقسیم شویم، پنج نفر با من ماندند، بقیه گروه‌ها هرکدام از ده نفر تشکیل می‌شدند. در ردیف اول رحمت‌الله موضع اختیار کرد. در ردیف دوم میرزا مراد کوچک، در ردیف سوم خالو قربان و در ردیف چهارم من (احسان‌الله‌خان - م.). گروه پنجم برای دنبال کردن دشمن، در صورت عقب‌نشینی او و یا ظاهر شدن دشمن از پهلوی، کنار ماند. فاصله بین افراد ده قدم بود و دشمن نمی‌توانست مواضع ما را که در پشت بوته‌ها پنهان بود ببیند. تصمیم گرفته شد که دشمن تا حد امکان نزدیک شود و فقط وقتی در جاده‌ای که به موازات رودخانه است حرکت کرد، ده نفر خالو قربان او را به آتش ببندند. قزاقان بدون سوءظن در جاده حرکت می‌کردند، چون با وجود فشار قزاقان، مردم ما را لو نمی‌دادند. صدای شلیک‌های ردیف اول و سپس ردیف‌های دیگر در فضا طنین انداخت. به قزاقان از پشت سر نیز تیراندازی می‌شد. ما می‌شنیدیم چگونه قزاقان به ما ناسزا می‌گویند که با آنان رودرو برخورد نمی‌کنیم و ناگهانی حمله می‌بریم. زدوخوردها سختی درگرفت. در همان شلیک‌های اول تعداد زیادی قزاق کشته و زخمی شدند و، بعد از یک ساعت تیراندازی، قزاقان با وجود اینکه تعدادشان بالغ بر ۱۵۰۰ نفر بود، پا به فرار گذاشتند. قنبرخان که دنبال نمودن دشمن از جناح به عهده گروه دهنفری‌اش بود در میان جنگ فرار کردند. به این جهت گروه‌های ردیف اول از رودخانه عبور کرده و به تعقیب دشمن ادامه دادند. ما دشمن را مدت زیادی دنبال نکردیم، چون سعی داشتیم منطقه‌ای را که زخمی‌ها در آن بودند متصرف شویم. در این زدوخوردها پنجاه نفر هم اسیر گرفتیم. در حین تعقیب دشمن، از دسته ما چند نفر نیز مجروح گشتند. در نتیجه این برخورد ما پنجاه نفر اسیر، تعداد زیادی اسب، دوا و مهم‌تر از همه فشنگ از کشته‌شدگان و مجروحین به دست آوردیم. ما مجروحین را برده، کشته‌شدگان را با تشریفات لازم

به خاک سپرده و بر سر مزار آنان در حضور مردم و اسرا میتینگ برپا ساختیم. من طی نطقی بر سر مزار آنها خطاب به اسرا گفتم: ما که هستیم و شما که هستید؟ ما آزادکنندگان میهنیم و علیه انگلیسی‌ها و اربابان (فئودال‌ها) که دولت را در دست دارند می‌جنگیم و اما شما دهقانان فقیری هستید که به‌وسیله افسران تزاری روس رهبری می‌شوید و علیه ما می‌جنگید. دولت و ثوق‌الدوله و افسران شما با پولی که از فروش مملکت به دست آورده‌اند خوشگذرانی می‌کنند، درحالی‌که رفقای شما کشته می‌شوند و در زیر خروارها خاک برای همیشه از یاد می‌روند. اسرا و زخمی‌ها که آن‌جا بودند گریستند و سوگند خوردند که با مجاهدین خواهند ماند. و درحقیقت هم آنان چنین کردند.

هنگام شب کوچک‌خان و رفقا را که از تندرستی ما خرسند بودند ملاقات کردیم و مطابق معمول مراسم روبوسی به عمل آوردیم. اکنون مطمئن بودیم که قزاقان برای مدتی ما را آسوده خواهند گذاشت.

پس از چند روز استراحت در این ناحیه، عازم صومعه‌سرا شدیم. ولی چون برعکس انتظارمان، به‌جای شب، صبح به آن‌جا رسیدیم، به محل اول بازگشتیم. چند روز بعد نبردی در ندامن انجام گرفت که نتیجه مهمی نداشت. وقتی که زخمی‌ها بهبودی یافتند، چند تن از قزاقان را به مقر آنان فرستادیم تا تبلیغات لازم را انجام دهند و حقیقت را درباره مجاهدین و آنچه را که مشاهده کرده‌اند به باقی قزاقان بگویند.

زمانی که در صومعه‌سرا توقفی داشتیم، رئیس قزاق‌های آن ناحیه مخفیانه نزد ما آمد و اعلام داشت مایل است با تمام افراد دسته خود به ما ملحق گردد. ما با پذیرش او موافقت کرده، ولی او در بازگشت دستگیر و به تهران فرستاده شد. باوجوداین، قزاق‌ها تک‌تک و دوه‌دو با تفنگ‌هایشان به ما ملحق می‌شدند و موقعیت ما محکم می‌شد. قزاق‌ها فقط ناحیه فومن را در اختیار داشتند. می‌توان گفت که از سه هنگی که در گیلان مستقر کرده بودند فقط یک هنگ همدان از هم نپاشید و می‌توانست بجنگد.

دهقانان در این زمان نه‌تنها آذوقه ما را تأمین می‌کردند، بلکه از نظر مالی نیز به ما مدد می‌رساندند. و اما بر سر آن قسمت از مالیات اربابان که باید از طرف

دهقانان به کمیته داده می‌شد در داخل کمیته اختلاف وجود داشت. زمانی که کوچک‌خان به لنکران رفته بود، به دهقانان پیشنهاد شده بود از مالیات اربابان یک‌سوم را به کمیته داده و دوسوم را برای خود نگه دارند. اما کوچک‌خان بر آن بود که مقدار بیشتری در اختیار کمیته گذاشته شود و مقدار کمتری برای دهقانان بماند. این چنین هم عمل شد. چون کوچک‌خان در کمیته اکثریت داشت. به خاطر این اختلاف، میان ما تا حدی بهم خورد. در همین موقع در ماسوله شاندرد من دهقانان علیه ضرغام السلطنه شوریدند و از ما طلب کمک نمودند و ما نیز کمک رساندیم. دهقانان دهات را متصرف شدند و مباشرین ضرغام السلطنه را به قتل رساندند. ضرغام السلطنه جبهه علیه ما را ترک کرده و با سوارانش برای آرام کردن دهقانان عازم پشت جبهه گردید.

در این زمان تیمورتاش از مقام حاکمیت در گیلان برکنار گشت و متصدی محلی امور مالی، احمدخان آذری، جانشین وی شد. این حاکم جدید، به دستور دولت تهران، نمایندگان خود را برای مذاکره با کمیته انقلابی به جنگل فرستاد. دولت شاه برای عهد متارکه شرایط زیر را پیشنهاد نمود: هر دو طرف به عملیات جنگ خاتمه می‌دهند، اسرا را تعویض می‌کنند، قزاق‌ها به شهر رشت عقب می‌نشینند و جنگلی‌ها قوای خود را تحت اطاعت کوچک‌خان به فومن می‌برند. خرج قوا را دولت می‌پردازد و در عوض جنگلی‌ها موظفند در امور انتظامی رشت خدمت کنند.

اعضای کمیته پیشنهاد دولت را کاملاً قابل قبول دانسته، تمایل داشتند متارکه را امضا کنند. آنان معتقد بودند متارکه امکان خواهد داد موقعیت ما تحکیم شود و نیروها را با رفقای که از اسارت می‌آیند قوی‌تر سازند. مجاهدین اکثراً با امضای متارکه مخالف بودند، زیرا آنان کمتر از اعضای کمیته به صداقت دولت و مقاصدش باور داشتند. بدون شک، همزمان [با] پیشنهاد صلح، دولت شاه و انگلیسی‌ها که پشت سر او بودند به این امر پی برده بودند که با نیروی جنگی نمی‌توانند از پس جنگلی‌ها برآیند. چون از طرفی جنبش نزد محافل طرفدار انقلاب تکیه‌گاه محکمی داشت و از طرف دیگر شرایط ادامه جنگ برای قشون منظم (رگولار) که با محل پوشیده‌شده جنگل آشنایی نداشت مساعد نبود. یکی

دیگر از علل پیشنهاد صلح دولت (و نه کم‌اهمیت‌ترین آنها) پیشرفت سریع ارتش سرخ بلشویک‌ها به طرف جنوب و قفقاز بود. چیزی که به حق موجبات وحشت دولت و انگلیسی‌ها را فراهم می‌آورد. با بستن قرارداد، دولت و انگلیسی‌ها مایل بودند گیلان را آرام سازند، آن را به طرف خود متمایل سازند و از امکان عملیات مشترک جنگلی‌ها و بلشویک‌ها جلو گیرند. این مطلب به نوبه خود می‌بایست به اعتبار جنگلی‌ها در بین توده‌ها لطمه زده و آن طور که می‌باید اثر بدی نیز روی جنبش تهران که تازه آغاز گشته بود بگذارد. البته به غیر از این مسائل، دولت می‌خواست از صلح برای متلاشی ساختن جنگلی‌ها نیز استفاده کرده، سازمانشان را از داخل منهدم سازد.

تمام این مطالب را من در جلسه بیان داشتم، چون پیش‌بینی می‌نمودم که صلح با دولت جنبش را متلاشی می‌کند. پیشنهاد من دایر بر رد صلح و ادامه مبارزه قبول نشد، چون اکثریت کمیته، آن طور که قبلاً ذکر شد، با رضایت خاطر پیشنهاد دولت را پذیرفت. قرارداد صلح منعقد گردید.

خیلی زود، پس از عقد قرارداد صلح، مجاهدین سابق و برخی از اعضای اتحاد اسلام به جنگل روی آوردند. بعضی از آنان اشخاص خوبی بودند که سابقه غارت و کارهای زشت دیگر نداشتند، ولی اینان انقلابیون واقعی و فعالین سیاسی نبودند. نتیجه اجتناب‌ناپذیر این وضع بزرگ‌شدن اختلافات خصوصی، که از اختلاف عقاید سیاسی سرچشمه می‌گرفتند، پیدایش گروه‌ها و خصومت‌های فردی بود. از جمله می‌کوشیدند بین من و کوچک‌خان اختلاف اندازند. متأسفانه کوچک‌خان بارها تحت تأثیر آنان قرار گرفت و قربانی و یا شریک دسایس آنان می‌شد.

وقتی جبهه‌ها برجیده شدند و راه‌های قشون آزاد گشتند، کنسول انگلستان به جنگل آمد و درخواست نمود کوچک‌خان و مرا ملاقات کند. من به بهانه ناخوشی به ملاقات وی نرفتم. کوچک‌خان اجباراً تنها رفت، ولی من از او خواهش کردم به کنسول انگلیس بگوید که ما تاریخ دیپلماسی انگلستان را خوب می‌دانیم و به یاد داریم، دیپلماسی‌ای که می‌کوشد از راه «صلح» دنیا را

تسخیر کند.^۱ من مشخصاً به کوچک‌خان توصیه نمودم که هیچ‌گونه اظهاریه‌ای که تعهدآمیز باشد نکند و فقط روشن سازد انگلیس‌ها از ما چه می‌خواهند، و بعد اعلام کند که چون او اختیارات تام ندارد، پیشنهادات کنسول را به کمیته خواهد داد تا تصمیمات لازم را بگیرند.

ملاقات انجام گرفت.

چنان‌که کوچک‌خان بعداً برای من می‌گفت، کنسول انگلیس مفصل و با تأسف درباره‌ی روابط گذشته انگلیسی‌ها و جنگلی‌ها صحبت کرد. او حملات علیه قشون انگلیس، توقیف کنسول و رئیس بانک و غیره را از اشتباهات جنگلی‌ها می‌شمرد و از طرف دیگر به اشتباهات انگلیسی‌ها که بعد از بستن قرارداد صلح با جنگلی‌ها به قشون دولتی به وسیله‌ی هواپیما و ارتش کمک می‌رساندند اعتراف داشت. تمام این مذاکرات فقط مقدمه‌ای بود برای طرح مسئله‌ی اصلی و مورد توجه کنسول انگلیس. بعد از صحبت طولانی و سکوت عمدی کوچک‌خان، بالاخره کنسول گفت: آیا شما می‌دانید که بلشویک‌ها برای حمله به ایران آماده می‌شوند؟ برخورد شما با آنان چگونه است؟ شما به بلشویک‌ها کمک خواهید کرد یا حاضرید علیه آنان مبارزه کنید؟ کوچک‌خان از جواب گفتن خودداری نمود و بیان داشت که کمیته در این باره هنوز نظر معینی ندارد.

کنسول، برای متمایل ساختن کوچک‌خان به مبارزه علیه بلشویسم، اطمینان داد در صورتی که جنگلی‌ها در دفاع از منافع ملت ایران علیه بلشویک‌ها مبارزه کنند انگلیسی‌ها نیز به نوبه‌ی خود تمام کوشششان را به کار خواهند بست که دولت را به دست جنگلی‌ها بسپارند، به خصوص که دولت اینان که از پشتیبانی کامل مردم برخوردار است باثبات خواهد بود. در همین جا او اظهار داشت که دولت و ثوق‌الدوله مدت‌هاست مأموریت خود را انجام داده و دیگر برای مملکت مفید نیست.

در خاتمه کنسول تقاضا کرد مسائلی را که درباره‌ی مبارزه مشترک علیه بلشویک‌ها مطرح کرده بود مورد مذاکره قرار دهیم و تهدید کرد که در صورت عدم قبول

۱. بازی لغوی. در زبان روسی «صلح» و «دنیا» هر دو با لغت мир (میر) بیان می‌شوند.

پیشنهادات آنان (انگلیسی‌ها) با بلشویک‌ها قرارداد خواهند بست و آن وقت سازمان جنگل قطعاً قلع و قمع خواهد شد.

کوچک‌خان وعدهٔ جواب داد و در این‌جا از هم جدا شدند. بعدها البته هیچ‌گونه جوابی داده نشد. این آخرین کوشش انگلیس‌ها برای جلب موافقت جنگلی‌ها به سوی خودشان بود. با اینکه کمیتهٔ انقلاب پیشنهاد انگلیس‌ها را رد نمود، ولی شرایط قرارداد با دولت را دقیقاً انجام می‌داد و بر اساس آن یک دسته برای خدمت انتظاری به رشت فرستاده شدند. چنان‌که گمان می‌رفت، دولت کوشا بود از این وضع برای متلاشی ساختن قوای ما استفاده کند و حاکم آذری به‌وسیلهٔ افراد خود، از راه خرید دیگران، عمل مورد نظر را انجام می‌داد. از روی این واقعیت، کوچک‌خان به درجهٔ صداقت دولت پی برد و موافقت کرد فوراً دسته به جنگل باز خوانده شوند.

ما شبانه چند تن را به رشت فرستادیم تا دسته را برگردانند. اگرچه این موضوع اعتبار قرارداد را به هم نزد، ولی رابطهٔ مستقیم قطع شد. در اواخر زمستان ۱۹۱۹، حاکم آذری به تهران خوانده شد و به‌جای وی دادستان سابق تهران، میرزا احمدخان، فرستاده شد.

حاکم جدید با جنگلی‌ها رابطه برقرار ساخت. او در سه تن از رفقای کوچک‌خان که در این اواخر به جنگل آمده بودند تأثیر بسزایی داشت. آنان به نوبهٔ خود روی کوچک‌خان در جهت بستن یک قرارداد صلح واقعی و برقراری روابط دوستانه با حاکم تأثیر می‌گذاشتند. حاکم عمداً رفتار دوستانه‌ای با کوچک‌خان داشت و برای نگهداری قوا پول می‌فرستاد و غیره.

من و حاجی محمدجعفر، که آن زمان از ترکیه بازگشته بود، چون مایل نبودیم در آمدورفت با اشخاص دولتی شرکت کنیم و قدرت آن را هم نداشتیم که عقیدهٔ اعضای کمیته را تغییر دهیم، با چند [تن] از رفقا از کارها کناره‌گیری کرده و در دهکده‌ای در جنگل مستقر شدیم. گاه‌به‌گاه کوچک‌خان پیش من می‌آمد و با من دربارهٔ امور مشورت می‌کرد. من مرتب به او اصرار می‌ورزیدم که به دوستی با حاکم خاتمه دهد، با وی هیچ‌گونه مذاکره‌ای نکند و غیره. من این کار را اتلاف وقت بیهوده و بی‌حاصل برای انقلابیون می‌دانستم.

اما تأثیر اطرافیان او آن قدر بود که در ترکیب کمیته تغییر داده شد. به علاوه، اشخاصی را که بعد از قرارداد صلح به جنگل آمده بودند به عضویت کمیته درآوردند. ما خبر داشتیم که خیلی از آنان با هدف معین متلاشی‌ساختن جنبش از داخل به جنگل آمده‌اند. نام کمیته نیز تغییر داده شد و به جای انقلابی آن را «کمیته جنگل» نامیدند. متأسفانه این تعویض نام تا اندازه‌ای با وضع حقیقی اوضاع مطابقت داشت. در اینکه عده‌ای مسلح در جنگل وقت می‌گذراندند و به هیچ کاری دست نمی‌زدند هیچ چیز انقلابی وجود نداشت. به این مناسبت اسم «کمیته جنگل» مناسب‌تر بود.

در طول ماه‌های زمستان ۱۹۱۹ و آغاز بهار ۱۹۲۰، جنگلی‌ها هیچ‌گونه عملیات جنگی انجام ندادند و تمام نیروها بی‌عمل ماندند. نیازی نبود که درباره آینده نهضت جنگل حدسی زده شود. اما خوشبختانه وقایع بین‌المللی، و از جمله موفقیت‌های ارتش سرخ روسیه، جنبش جنگل را از رکود بیرون آورد، از خاموشی آن جلوگیری کرد و آن را در شاهراه انقلاب گیلان انداخت.

در بهار ۱۹۲۰ قوای گارد سفید دنیکن بحر خزر را تخلیه کرد و به انزلی پناه آورد. رفقای ما از ورود این نیروها برای تجهیز دستجاتمان استفاده می‌کردند، تفنگ و فشنگ و گاه مسلسل و مهمات دیگری را از کشتی‌ها خریده یا بیشتر به سرقت می‌بردند. در آغاز بهار، نامه‌ای از پتروفسک به امضای یکی از فرماندهان بلشویک، که نام او را فراموش کرده‌ام، دریافت کردیم. در این نامه اطلاع داده شد که بلشویک‌ها از بین بردن ارتش و ناوگان دنیکن را آغاز کرده بودند و به زودی باکو را تصرف می‌کردند. دریافت این نامه که حاکی از نزدیک شدن بلشویک‌ها بود اعضای سازمان را خرسند ساخت و به آنان اطمینان خاطر داد. همه روحیه تازه‌ای یافتند.

در شهرهای رشت و انزلی وضع بسیار متشنج بود. هیچ‌کس درست نمی‌دانست چه خواهد شد. ولی همه در انتظار وقایع بزرگی بودند. انگلیسی‌ها استحکامات می‌ساختند و در کنار دریا خندق می‌کنند. واضح بود که برای دفاع حاضر می‌شدند.

شب ۱۷ ماه مه، یک رفیق روس به جنگل رسید و خبر داد که بلشویک‌ها عن‌قرب وارد انزلی خواهند شد. از رفیق فرستاده‌شده دانستیم که بلشویک‌ها از ساحل دریا از طرف آستارا خواهند آمد. بدین جهت ما فوراً اسدالله‌خان درویش و حاجی محمدجعفر را به آستارا فرستادیم. آنها می‌بایستی از دهات کنار ساحل عبور کرده و به دهقانان و عشایر دربارهٔ حرکت بلشویک‌ها خبر دهند و بگویند که آنان از دوستان ما هستند و نباید در مقابل آنان مقاومت کرد. من که به نظرم می‌رسید انگلیسی‌ها مجبور به عقب‌نشینی شده و از راه بزرگ انزلی-رشت-قزوین حرکت خواهند کرد به کوچک‌خان پیشنهاد کردم یک دسته مجاهد را به ناحیهٔ سیاه‌رود بفرستد که ضد عقب‌نشینی انگلیسی‌ها عمل کند. اما کوچک‌خان این پیشنهاد را رد نمود. او هنوز به همکاری با بلشویک‌ها اطمینان نداشت و می‌خواست قبل از شروع به عملیات به سود آنان بداند آنها کیستند و چه اهدافی را دنبال می‌کنند.

هنگامی که ما افرادی را به آستارا به پیشواز بلشویک‌ها فرستادیم، من به کوچک‌خان پیشنهاد کردم، حال که او موافق نیست دسته‌ای را به سیاه‌رود بفرستد، در خمام، بین رشت و انزلی، موضع گرفته، آماده باشیم و هنگامی که بلشویک‌ها از روبه‌رو حمله می‌کنند، ما نیز از پشت دست به حمله بزنیم. کوچک‌خان این پیشنهاد را نیز نپذیرفت. آن وقت من به ابتکار خود چند نفر را به رشت و انزلی فرستادم و آنان شایع ساختند که جنگلی‌ها در خمام موضع گرفته‌اند.

در ۱۸ ماه مه (۱۹۲۰)، صبح زود، ناوگان بلشویک به انزلی نزدیک شد و به طرف غازیان آغاز تیراندازی نمود. کوچک‌خان و من که همیشه با هم بودیم با غرش توپخانه بیدار شدیم. من جلوتر از کوچک‌خان پرسیدم: غرش توپخانهٔ دوستان ما را می‌شنوید؟ او جواب مثبت داد و نماز صبح را آغاز کرده، از من خواست که حداقل به خاطر ورود دوستانمان هم که شده دعا کنم. من پاسخ گفتم: هیچ‌گاه تا به امروز دعا نکرده‌ام و به شما هم نصیحت می‌کنم که اگر مایلید با بلشویک‌ها دوستی کنید، مذهب را به دور اندازید.

کمی بعد به ما خبر دادند که دستهٔ قزاق موضع خود را در فومن ترک گفته است. ما چند نفر را قبلاً برای محافظت به پسیخان فرستادیم و عازم فومن شدیم.

نزدیکی‌های صبح در فومن جلسه وسیع کمیته را تشکیل دادیم. تا شروع جلسه ما با کوچک‌خان موفق شدیم به حمام برویم، زیرا چندین ماه بود که از این نعمت محروم بودیم (چند ماه پیش از این ما می‌خواستیم در طاهر گوراب از چنین موقعیتی استفاده کنیم، ولی قزاق‌ها مزاحم شدند و ما مجبور به فرار شدیم). ما هیجان زیادی داشتیم و سرود می‌خواندیم و غیره، ولی هرکدام از ما با افکار خود مشغول بود. می‌دیدم که کوچک‌خان در شک و تردید بزرگی فرو رفته است.

خطاب به وی گفتم: می‌خواهید به شما بگویم به چه فکر می‌کنید؟ اما کوچک‌خان پیشنهاد را رد کرد و تمنا نمود که اگر هم می‌دانم چیزی نگویم و او را مدتی به حال خود بگذارم. ما هریک به خواندن سرود خود ادامه می‌دادیم.^۱ چون از حمام خارج شدیم، مردم زیادی را در بازار فومن دیدیم و میتینگی برگزار کردیم. اگرچه کوچک‌خان حضور داشت، ولی من نطق بزرگی علیه زورگویی انگلیسی‌ها و قزاق‌ها، مزدور بودن دولت، وضع وخیم دهقانان و غیره ایراد ساختم.

درضمن درباره اشخاصی که در زمان مساعد به سوی انقلاب آمده و روزهای سخت آن را ترک می‌کنند سخن گفتم. سخنرانی را با بیان جملات زیر تمام کردم: باشد که با ورود بلشویک‌ها که دولت روسیه را سرنگون ساخته و نعمات زندگی را به کارگران و دهقانان داده‌اند ما نیز تا تهران پیش رفته، دولت شاه را سرنگون کرده و زمین را به دهقانان دهیم. زنده باد انقلابی که زمین به دهقانان می‌دهد! دهاقین با خرسندی هرچه بیشتر نطق را پذیرفتند. ما به جلسه وسیع کمیته رفتیم. جلسه در باغ تشکیل شد. من اجازه صحبت خواستم. وقتی به من اجازه داده شد، گفتم:

من درباره گذشته، درباره رفتار رفقای که ما را تنها گذاشتند، درباره خیانت حاجی احمد و غیره، چیزی نخواهم گفت. امروز باید یگانگی

۱. مقصود این است که هرکدام راه خود را ادامه می‌دادند.

داشته، متحد باشیم و با قلبی پاک و اعتقادی راسخ به حقانیت راهمان با بلشویک‌ها به پیش رفته و تهران را فوراً به تصرف خود درآوریم. اگر این فرصت را که به بهترین نحوی مساعد است از دست دهیم، خود و کشور را نابود خواهیم کرد. ما نباید اشتباهات سال‌های ۱۸ و ۱۹ را، که در آن وقت فرصت را از دست دادیم، تکرار کنیم. اگر اکنون نیز فرصت را از دست دهیم، در قبال انقلابیون جهان مرتکب جنایت شده‌ایم. روی سخن من با شخص کوچک‌خان است. از او به‌عنوان یک دوست تقاضا دارم افکار ناسیونالیستی خود را کنار گذاشته و به حرف اطرافیان خود گوش نکند.

من پیشنهاد می‌کردم توجه خود را به گیلان متمرکز نکنیم، برعکس آماده شویم و هرچه زودتر به تهران حمله کنیم. من معتقد بودم که ما نباید خود را به یک استان محدود سازیم، بلکه باید جنبش را به تمام کشور توسعه دهیم. من پیشنهاد کردم در رشت دویست مجاهد و یک کمیتهٔ اجراییه که می‌بایستی جمع‌آوری هزینه و سرکوبی مرتجعین و کارهای دیگر را عهده‌دار باشد بگذاریم و به‌هیچ‌وجه در رشت معطل نشویم، جایی که کوچک‌خان دائماً تحت تأثیر نیروهای ضدانقلاب بود.

کوچک‌خان در صحبت خود موافقت نمود که سخنان من صحیح است، ولی لازم می‌دانست قبل از هرگونه عملی بلشویک‌ها را بهتر بشناسیم و سپس با آنها قراردادی دربارهٔ عملیات مشترک ببندیم. من به بستن قرارداد اعتراض می‌کردم، زیرا معتقد بودم که ما دولت نبوده، بلکه انقلابیونی هستیم که اول باید تهران را گرفته و بعد قرارداد ببندیم. من معتقد بودم که بستن قراردادها راه مستقیم پیدایش جدایی و اختلاف است.

بعد از بحث همه‌جانبهٔ این مطلب که با ورود بلشویک‌ها به ایران رابطه داشت جلسه تصمیم گرفت هیئت نمایندگی برای مذاکرات مقدماتی با بلشویک‌ها اعزام دارد.

موافق این تصمیم، چند روز بعد، کوچک‌خان با چند تن از مجاهدین، اسدالله درویش و دیگران، برای ملاقات با بلشویک‌ها عازم انزلی شدند.

در انزلی، مردم از کوچک‌خان و همراهانش استقبال پرشوری نمودند. شهر کوچک انزلی با پرچم‌های انقلابی و ملی تزیین شده بود و دکان‌های بازار با چراغ و قالی تزیین شده بودند و غیره. قشرهای مختلف مردم که ورود بلشویک‌ها را به خاطر نجات گیلان از شر انگلیسی‌ها با شغف زیادی پذیرفته بودند به کوچک‌خان، به خاطر اتحاد با بلشویک‌ها، خیر مقدم می‌گفتند. پس از مذاکرات، کوچک‌خان و همراهانش به جنگل بازگشتند.

نتیجه عمده‌ای که کوچک‌خان از مذاکرات خود با روس‌ها به دست آورده بود این بود که به پیشنهاد کوچک‌خان بلشویک‌های روس موافقت کرده بودند در امور داخلی جنگلی‌ها دخالت نکنند. در جلسه، کوچک‌خان گزارش داد که به عقیده او بلشویک‌ها با هدف منحصرِ کمک به جنگلی‌ها نیامده، بلکه فقط برای نابودساختن گاردهای سفید که به انزلی عقب نشستند و برای برقراری رابطه با دولت ایران آمده‌اند.

من از چنین گزارشی هیچ متعجب نشدم و گفتم که تمایل بلشویک‌ها را که از جنگ میهنی فاتح بیرون آمده و دولت کارگران را تشکیل داده‌اند برای برقراری روابط صحیح با دولت‌های دیگر کاملاً طبیعی می‌شماریم. و اما من از طرح مسئله بدین شکل لزوم کوشش جنگلی‌ها را برای تصرف تهران نتیجه‌گیری می‌کردم. من معتقد بودم بلشویک‌ها که باید با دولت ایران قرارداد ببندند با خرسندی بیشتری آن را با دولت انقلابی خواهند بست.

کوچک‌خان اعتراض مرا شنید و تقاضا نمود نسنجیده تصمیم گرفته نشود، درست درباره موقعیت فکر کرده و بعد تصمیم اتخاذ گردد. به محض اشغال انزلی از طرف بلشویک‌ها، نزدیک به پانزده نفر افسر روس سفید به جنگل آمدند و تقاضای پناهندگی کردند. کوچک‌خان بدون مخالفت آنها را پذیرفت.

بعد از ورود بلشویک‌ها برای اولین بار بر سر این مسئله بین ما اختلاف افتاد. من به او گفتم که ممکن نیست با بلشویک‌ها همکاری کرد و در عین حال روس‌های سفید را که دشمنان بلشویک‌ها و دشمنان ما هستند پیش خود پناه داد. وجود این افراد در جنگل کار را اجباراً به جایی خواهد رساند که دولت شاه و انگلیسی‌ها از تمام اقدامات ما باخبر باشند. من معتقد بودم و به کوچک‌خان

اظهار کردم که او همان اشتباهی را مرتکب می‌شود که در سال ۱۹۱۸ در رابطه با کمیته انقلابی مرتکب شده بود، یعنی زمانی که او اسلحه‌هایی را که در راه گرفته شده بود، و از همدان به آدرس یک ارمنی برای کمیته انقلابی فرستاده شده بود، به کمیته نداد. کمیته آن زمان تقاضا کرد که اسلحه‌ها به او داده شود، ولی جواب رد کوچک‌خان باعث کدورت‌های بعدی شد. چون نه چلیابین^۱ و نه کوچک‌خان هیچ‌کدام منافع انقلاب را نمی‌فهمیدند، این باعث جدایی فعالین و سپس ناکامی کمیته انقلابی و جنگل شد. چه‌بسا باکو به دست انگلیسی‌ها نمی‌افتاد اگر عملیات کمیته و جنگلی‌ها توافق داشت.

به تمام این دلایل، کوچک‌خان این جواب را داد که این افسرها اشخاص مستمندی هستند که خودشان در جست‌وجوی پناه پیش ما آمده‌اند و ما بنا بر رسوم، هرکه باشند، باید به آنها کمک کنیم. اعتراضات من درباره اینکه قوانین مبارزه انقلابی و وجود خط‌مشی صحیح سیاسی باید مهم‌تر از رسوم باشد نیز نظر کوچک‌خان را تغییر نداد. افسران روس تا آخر انقلاب گیلان در جنگل باقی ماندند.

باید منظور داشت که از این لحظه جاسوسان انگلیسی و دولت را در نهضت جنگل وارد کرده بودند.

کوچک‌خان، من و چند رفیق دیگر عازم پسیخان شدیم. به محض ورود به پسیخان، ما به حاکم گیلان، احمدخان، و هم‌رکابانش، نمایندگان تجار، اربابان و روحانیون برخوردیم. همه آنها از کوچک‌خان تقاضا داشتند به رشت بازگردد. من متوجه شدم که، به غیر از مذاکرات علنی، آنان با کوچک‌خان دائماً مخفیانه صحبت می‌کنند. آنها او را علیه بلشویک‌ها تحریک می‌کردند و به او اطمینان می‌دادند که بلشویک‌ها قانون‌شکن، دزد و غارتگرند.

هنگام شب، ما با کوچک‌خان به نزدیک‌ترین ده نقل مکان کردیم. رضا خواجه‌ای که با ما از سال ۱۹۱۸ به‌عنوان حاکم لاهیجان همکاری می‌کرد (و زمانی در شهسوار توقیف شده بود) با یک رفیق دیگر، به‌عنوان نماینده تهران،

۱. عضو کمیته جنگی-انقلابی نزد قوای روسیه در ایران در سال‌های ۱۹۱۷-۱۹۱۸.

با پیشنهاد حمله فوری به تهران پیش ما آمد. رضا خواجه‌ای گزارش داد که وضعیت تهران برای انقلابیون بسیار مساعد است و زمینه برای عملیات انقلابی به خاطر قرارداد ایران و انگلیس و عملیات وثوق‌الدوله آماده شده است. در ده من و کوچک خان تنها مانده و درباره کارها بحث می‌کردیم. من پافشاری می‌کردم که کوچک خان، علی‌رغم وعده‌هایش به نمایندگان رشت، به این شهر نرود. من به او می‌گفتم سخن چینی این اشخاص را درباره بلشویک‌ها نشنود. به یاد او می‌آوردم که اینها همان اشخاصی بودند که زمانی که ما در جنگل بودیم علیه ما با همین کلمات قانون‌شکن، دزد و غارتگر و غیره تبلیغ می‌کردند. من پیشنهاد می‌کردم فوراً از اسلحه‌هایی که داریم برای توزیع بین مردم استفاده کرده و با ارتباط نزدیک با بلشویک‌ها به طرف تهران حرکت کنیم.

تمام شب به صحبت گذشت و بالاخره کوچک خان اظهار کرد که باید به رشت رفت و در محل وضع را بررسی کرده، در آن جا برای حمله به تهران آماده شد. من به خواب رفتم. صبح ما با قشون خود از پسیخان به سوی آیینک حرکت کردیم. هنگامی که ما به آیینک رسیدیم، انبوه مردم که از رشت به استقبال آمده بودند ما را ملاقات کردند.

ما عازم رشت شدیم. حرکت را کوچک خان و من و قشون را خالو قربان و حسن خان رهبری می‌کردند.

حرکت ما به طرف رشت پیروزی کامل بود. جمعیت دو طرف جاده ایستاده بود و با فریادهای «زننده باد کوچک خان»، «زننده باد انزلی»^۱ به ما خیر مقدم می‌گفتند. برای ما مرتب کف می‌زدند و زن‌ها به مجاهدین گل پرتاب می‌کردند. چنین تظاهراتی را رشت هیچ‌وقت تا آن روز به خود ندیده بود.

ما وارد شهر شدیم و در میدان مرکزی شهر، سبزه‌میدان، توقف کردیم. میدان مملو از جمعیت بود. در گوشه میدان چند افسر قزاق ایستاده و مراقب عملیات ما بودند. کوچک خان از من تقاضا کرد میتینگ تشکیل دهم. من میتینگ را با

۱. به فارسی در متن روسی.

بیان تبریک از طرف ارتش انقلابی به فقرای ایران و تمام گیلان گشودم. سپس پیشنهاد کردم که به احترام رفقای که در نبرد علیه امپریالیست‌ها و قزاقان شاه و یا در زندان‌های شاه کشته شده‌اند و در میدان‌های شهر به دار آویخته شده‌اند سکوت کنیم. در این جا این شعر را خواندم:

دیدم که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند
مقصودم این بود که اکنون زمان انتقام فرا رسیده.

در این نطق پیشنهاد کردم برای حمله به تهران - این مرکز ظلم به ملت، استبداد و محرومیت مردم، این مرکز نفوذ روس‌های سفید و انگلیس‌ها که دولت ما خود را به آنها فروخته، این مرکزی که در زندان‌های آن رفقای ما را نگه داشته‌اند - آماده شویم.

من اطمینان خاطر دادم که همراه بلشویک‌های روس، که ارتششان از کارگران و دهقانان تشکیل شده و تزارسم سیصدوسی و پنج ساله ظالم و سیاه را سرنگون کرده، شانه‌به‌شانه علیه دشمنی که از نزدیکی ما جلوگیری می‌کرد پیش رفته، فاتح خواهیم شد.

من با شعار «زنده باد ارتش سرخ، زنده باد انقلابیون سرخ و رهبر آنان لنین» سخنانم را خاتمه دادم.

سپس کوچک‌خان صحبت کرد و نطق کوتاهی علیه دولت و انگلیس‌ها نمود و به مردم گیلان آغاز انقلاب را تبریک گفت. او کوتاه صحبت کرد، چون سخنران نبود و دوست نداشت نطق‌های طولانی کند.

در این میتینگ تشکیل جمهوری شوروی، که به اسم جمهوری گیلان در تاریخ وارد شده، اعلام شد.

در همان جا تلگرام بعدی نوشته و فرستاده شد:

توسط رفیق لنین: ر. س. ف. س. ر.^۱

موفقیت‌های درخشان شما را در غلبه بر دشمنان نظام سوسیالیستی به

۱. ر. س. ف. س. ر. در زبان روسی حروف اول «جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه» است.

شما و تمام رفقای شما تبریک می‌گوییم. ما انقلابیون ایران نیز در مبارزه طولانی علیه ظالمین منفور و اهریمنی انگلیسی و ایرانی مدت‌ها دل به این امید بسته بودیم. حال برای ما زمان سعادت‌مند اعلام جمهوری سوسیالیستی شوروی ایران که مدت‌ها انتظارش را می‌کشیدیم فرا رسیده و آن را در برابر همه جهان اعلام می‌کنیم. لازم می‌دانیم توجه شما را به این مسئله معطوف داریم که عده زیادی جنایت‌کار که تحت حمایت قشون انگلیس هستند، یعنی ستمگران ایرانی، تاجران و دیپلمات‌های انگلیسی، در خاک ایران هستند. تا زمانی که این دشمنان ملت در خاک ایران می‌باشند، مانع برقراری نظام عادلانه تمام کشور خواهند بود. به نام بشریت و برابری همه خلق‌ها، جمهوری شوروی سوسیالیستی ایرانی از شما و تمام سوسیالیست‌های انترناسیونال سوم تقاضا دارد به آزادی ما و تمام ملل ضعیف و ستمدیده دیگر از یوغ منفور ستمگران انگلیسی و ایرانی کمک نمایید. با در نظر گرفتن اتحاد برادرانه و وحدت کامل فکری، که از هم‌اکنون بین ما برقرار است، ما از ملت آزاد روسیه انتظار کمک داریم، کمکی که ممکن است برای تحکیم جمهوری سوسیالیستی شوروی ایران ضروری گردد. با اعتقاد راسخ به این اصل که تمام ملل آزادشده از یوغ سرمایه باید در یک اتحاد برادرانه متحد شوند از شما تقاضا داریم احساسات قلبی ملت ایران را که از هرگونه یوغی آزاد شده‌اند در این اتحاد برادرانه محسوب دارید. باشد که با این اتحاد انقلاب مقدس‌مان را به پیروزی نهایی رسانیم.

اطمینان راسخ داریم که به‌زودی تمام دنیا با یگانه نظام ایدئال انترناسیونال سوم اداره خواهد شد.

رئیس جمهوری سوسیالیستی شوروی ایران که در شهر رشت اعلام شده، میرزا کوچک.

پس از میتینگ، ما با قوا به محل‌هایی که قبلاً برای ما تعیین شده بود رفتیم. خروج از میدان و طول راه نیز پیروزی دائمی بود. جمعیت به اشکال مختلف وفاداری خود را به انقلاب ابراز می‌کرد و می‌توان اطمینان داشت که با پشتیبانی مردم عمل تاریخی انقلاب را موفقانه انجام خواهیم داد.

متأسفانه از همان روزهای اول ما وقت ذی‌قیمت را از دست دادیم. در محلی که ستاد دولت در آن بودند مهمانی می‌شد و مردم از طبقات مختلف برای تبریک‌گفتن به مناسبت اعلام جمهوری به آن‌جا می‌آمدند. این کارها عملیاتی را که می‌بایست استحکام جمهوری [را] تأمین نمایند به تأخیر می‌انداخت و این مطلب بعداً اثر خود را نشان داد.

ترجمه از روسی

یادداشت ویراستار: نوشته‌های احسان‌الله‌خان را نمی‌توان بدون نظر و بی‌غرض به حساب آورد. غرض وی علیه میرزا کوچک‌خان به‌خوبی از متن پیداست. به همین دلیل ما به خواننده توصیه می‌کنیم که به جلد نخست نیز رجوع کند و با توجه به سایر مدارک مسئله را مورد توجه قرار دهد.

انقلاب روس و ایران^۱

برای کسانی که تاریخ کمیتن را می‌شناسند حوادث شمال ایران (اقدامات فرقه دموکرات، مترجم) تکرار موفقیت‌آمیز حوادث سال‌های ۱۹۲۰-۱۹۲۱ است. این حوادث را من از مسکو و پتروگراد از بهترین زوایا دنبال می‌کردم... انقلاب روس که در آن زمان دچار محاصره بود در پی آن بود تا نفوذ خود را در آسیا و به‌طور عمده در جهت هندوستان بسط دهد. در سال ۱۹۱۹ در ایالات شمالی ایران، آذربایجان و گیلان، که رخنه از قفقاز و نواحی دریای خزر بدان سهل است، با الهام انقلابیون روس حزبی تشکیل یافت. در یکی از نخستین شماره‌های رسمی مجله انترناسیونال از حزب عدالت با لحن ستایش‌آمیزی یاد

۱. مقاله حاضر ترجمه‌ای است از نوشتهٔ فرانسه ویکتور سرژ (Victor Serge, Spartacus, 1974) که زمانی از مسئولان برجستهٔ کمیتن بود، ولی بعدها به عضویت انترناسیونال چهارم درآمد. مقاله حاضر نشان می‌دهد که وی دربارهٔ جزئیات جنبش جنگل در ایران اطلاعات کافی در اختیار نداشته است. ولی از آنجاکه اظهارات وی در مورد آنچه در کمیتن می‌گذشته قابل توجه است، به درج آن اقدام می‌کنیم. بدیهی است درج این سند به معنی تأیید همهٔ آن نیست. چه درج اسناد دیگر نیز به معنی تأیید و درست‌انگاشتن همهٔ مطالب آنها نیست. تنها کار تحقیقی و انطباقی می‌تواند حقیقت را از لابه‌لای انبوه نظرات بیرون کشاند (مترجم).

شد. کمیت‌ترین به‌سرعت به ترجمه ادبیات تبلیغاتی به زبان فارسی همت گماشت و اتفاقاً من یک بار بحث خنده‌آوری با یک مترجم فارسی در این زمینه داشتم. وی توضیح می‌داد که لغات «پرولتاریا و پرولتری» در زبان وی وجود نداشتند و او مجبور بود این لغات را اختراع کند...

هسته حزب نو از انقلابیون ورزیده باکو و مجاهدین مسلمان جنگ داخلی (روسیه) تشکیل شده بود که در میانشان طبیعتاً عناصر ماجراجو بسیار بودند. این حزب تا سال ۱۹۲۰ کم‌وبیش ادامه حیات می‌داد؛ در این لحظه در ساحل دریای خزر و به‌طور عمده در گیلان - زیرا در تبریز به اندازه کافی مقتدر نبودند - یک جنبش شورشی به پا کرد که به موفقیت‌هایی رسید و روزنامه‌های مسکو از آن به‌مثابه آغاز انقلاب یاد می‌کردند.

در اینکه اوضاع و احوال ایران زمینه چنین قیامی را فراهم می‌ساخت تردیدی نمی‌توان داشت. فقر و فساد نظام سنتی پدرسالاری و ضدانسانی را سخت به مخاطره انداخته بود. ابتکار (عمل) و حداقل نیروهای اصلی از روس‌ها بود. یک روشنفکر ایرانی به نام میرزا کوچک‌خان در مقام رسمی رهبری قرار داشت. عکس وی مدت‌ها در موزه انقلاب (مسکو) آویزان بود (به احتمال قوی نویسنده عکس دکتر حشمت را به‌جای عکس میرزا گرفته است، مترجم). این عکس از مردی لاغراندام بود که عینک به چشم داشت و از حالتی اروپایی برخوردار بود. جز این نمی‌توانم فکر کنم که وی کوشنده‌ای ایدئالیست و صادق بود. دو تا سه هزار چریک دست‌چین شده که در جنگ داخلی روسیه شرکت جسته بودند، و بسیاری از آنان زبان کشور را نمی‌دانستند، ارتش انقلابی را تشکیل می‌دادند.

اینان تحت فرماندهی دوست من ایاکوف بلومکین (Iakov Blomkine) قرار داشتند که سفیر آلمان، میرباخ، را در مسکو به قتل رسانده بود. وی بعدها موظف شد نخستین ارتش جمهوری توده‌ای مغولستان را متشکل سازد. او در سال ۱۹۲۹ به خاطر ملاقات با تروتسکی در استانبول تیرباران شد. بلومکین و کمیسرهای وی از دستورهای مستقیم کمیته مرکزی حزب در مسکو که نسبت بدان وفادار بودند اطاعت می‌کردند و نه از فرمان‌های کمیته اجرایی کمیت‌ترین که در تئوری تنها مرجع صلاحیت‌دار بود. و بدین‌سان بود که روزی وی در گرماگرم نبرد دستور

یافت «جنبش را متوقف سازد و نابود کند». کمیته مرکزی لنین عقیده داشت که بروز مشکلات بین‌المللی نزدیک شده است و لذا برخورد مسالمت‌آمیز در مقابل انگلستان و فرانسه را اتخاذ کرد و در این شرایط انقلاب ایران به نظرشان زائد و موجب دردسر می‌رسید. کوچک‌خان و دوستان ایرانی وی از این فرمان اطاعت نکردند و مسئله عبارت بود از تیرباران آنان. من از اینکه به سر کوچک‌خان چه آمد آگاه نیستم. تنها از دهان بلومکین شنیدم که این تصمیم گرفته شد که اگر وی در ردّ منحل‌ساختن جنبش اصرار ورزد، او را به قتل برسانند. شورش همان‌گونه که آغاز شده بود قطع گشت. چریک‌های روس از مرز گذشتند و یا [به] وسیله کشتی‌های بادی از طریق دریا به باکو مراجعت نمودند.

این حوادث به‌طور نمونه‌واری بین دو اقدام دیپلماتیک قرار می‌گیرند. به سال ۱۹۱۹، ایران قرارداد خود را با انگلستان نقض کرده بود. در ۲۶ فوریه ۱۹۲۱، ایران قراردادی با جمهوری شوروی منعقد ساخت. دولت مسکو سخاوتمندانه تمام قراردادهای تحمیلی روس تزاری بر ایران را ملغی ساخت، حق کاپیتولاسیون در ایران را بی اعتبار اعلام نمود و بدهکاری ایران به روسیه را که بالغ بر ۶۲ میلیون روبل بود بخشید، امتیازات اقتصادی را که روس‌ها تا آن زمان در ایران داشتند ملغی ساخت و به ایران اجازه داد که در دریای خزر ناوگان کشتی‌رانی خود را برپا کند و دهکده مرزی فیروزه و جزیره کوچک آشوراده را به ایران واگذار نمود.

می‌توان دید که این اقدامات در بریدن کامل با سنت‌های امپریالیستی گامی سیاسی و هوشمندانه بود تا به‌وسیله آنها همدردی کشوری که به رفرم سیاسی مهمی توسط رضاخان دست یازیده بود جلب گردد. ایران به سهم خود حق شیلات را به روس‌ها واگذار کرد و متعهد گشت امتیازاتی را که روس‌ها ملغی ساختند به هیچ قدرت خارجی واگذار نکند و در صورتی که نیروهای خارجی به خاک ایران وارد شوند، ارتش سرخ نیز به خاک ایران وارد گردد. هر دو کشور متعهد گشتند در امور داخلی یکدیگر دخالت نکنند. تا جنگ جهانی دوم روابط تحت موافقت‌نامه بالا حسنه بود.

در نقشه‌های جغرافیایی ایران که چاپخانه دولتی و به‌طور نمونه دایرةالمعارف شوروی منتشر ساخته‌اند و توسط کارشناسان دولتی تنظیم می‌گردند حداقل از

نقاط شمالی ایران یعنی تمام نقاط مرزی قفقاز، دریای خزر، ترکیه و شمال عراق به‌مثابه «مناطق اقتصاداً وابسته به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» یاد می‌گردد. این منطقه شهرهای تبریز، مشهد، قزوین، استرآباد، بندر پهلوی، خرم‌آباد، بندر شاه، و حتی شهرهای تربت جام و کهریز که در صحرای مجاور افغانستان واقعند، و در یک کلام هر آنچه را که شبکه راه‌ها می‌تواند به بحر خزر متصل سازد، در بر می‌گیرد. در یک نقشه رسمی که من در اختیار دارم پایتخت ایران، تهران، در مرز این منطقه ولی در داخل این منطقه قرار دارد.

ویکتور سرژ، مکزیکو، ۱۹۴۶

اختلاف با اختلاف فرق دارد. آرزوی من ممکن است از سیر طبیعی حوادث پیشی گیرد یا اینکه به کلی از راه منحرف شود و به سویی رود که سیر طبیعی حوادث هرگز نمی‌تواند به آنجا برسد. در صورت نخست، آرزو موجب هیچ‌گونه ضرری نیست و حتی می‌تواند انرژی فرد زحمت‌کش را حفظ و تقویت نماید. در چنین آرزوهایی هیچ‌چیزی که بتواند نیروی کار را منحرف سازد یا فلج نماید وجود ندارد، حتی، به کلی برعکس، اگر انسان اصلاً استعداد این‌گونه آرزوکردن را نداشته باشد، هرگاه نتواند گاه‌به‌گاه جلوتر برود و نتواند تصویر جامع و کامل آن مخلوقی را که در زیر دست او در شرف تکوین است در مخیله خود مجسم نماید، آن وقت من به‌هیچ‌وجه نمی‌توانم تصور نمایم که چه محرکی انسان را مجبور خواهد کرد کارهای وسیع و پرتکاپویی را در رشته علم و هنر و زندگی عملی آغاز نماید و آنها را به انجام رساند. اختلاف بین آرزو و واقعیت هیچ ضرری در بر نخواهد داشت، به شرطی که شخص آرزوکننده به‌جد به آرزوی خود ایمان داشته باشد، و با دقت تمام زندگی را از نظر بگذراند، مشاهدات خود را با کاخ‌های خیالی که در ذهن خود ساخته است مقایسه کند و به‌طورکلی از روی وجدان در اجرای تخیلات خویش کوشا باشد. وقتی بین آرزو و حیات یک نقطه تماسی موجود باشد آن وقت همه‌چیز خوب و روبه‌راه است.

